



عَلِيٌّ مِنَ الْمُرُوءَاتِ

في سيرة حضرة الرسول صلى الله تعالى عليه وآله وصحبه وسلم



جَمَعَ وَنَقَلَ:

مُحَمَّدٌ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الرَّبِّ السُّلْطَانِ الْعَلَمَاءِ

کفیه

www.aqeedeh.net

این کتاب از کتابخانه عقیده دریافت شده است

www.aqeedeh.com



﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾
«پس به آن بندگانم مژده ده، کسانی که سخنان مرا می شنوند، آنگاه از بهترینش پیروی می کنند.»

کتابخانه عقیده

بزرگترین کتابخانه الکترونیکی فارسی

غَايَةُ الْمَأْمُولِ

في سيرة حَضْرَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ



جَمَعَ وَنَقَلَ:
مُحَمَّدٌ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الرَّبِّ سُلْطَانُ الْعُلَمَاءِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ مقدمه و پیش گفتار

ان الحمد لله نحمده نستعينه ونستغفره ونؤمن به ونتوكل عليه . ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسيئات أعمالنا . من يهده الله فلا مضل له ومن يضل فلا هادي له . ونشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له . إله الحق وأرحم الراحمين، الهادي الى الصراط المستقيم . ونشهد أن محمداً عبده ورسوله وحبیب الحق و أكرم الخلق الداعي إلى الدين القويم . اللهم صل وسلم وبارك على سيدنا محمد وآله وصحبه أجمعين و على من تبعهم باحسان الى يوم الدين عدد ما كان وعدما يكون و عدد كل معلوم لك يارب العالمين.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قولوا :

﴿ الحمد لله رب العالمين * الرحمن الرحيم * مالك يوم الدين * إياك
نعبد وإياك نستعين * اهدنا الصراط المستقيم * صراط الذين أنعمت
عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين ﴾ .

قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم :
«إنما الأعمال بالنيات وإنما لكل امرئ ما نوى فمن كانت هجرته إلى الله
ورسوله فهجرته إلى الله ورسوله ، ومن كانت هجرته لدنيا يصيبها أو امرأة
ينكحها فهجرته إلى ما هاجر إليه» .

وبعد :

اشرف علوم علم توحید است که ذات مقدسه باری متعال و صفات علی و اسمائه الحُسنی و افعال او را بما میآموزد .

کسیکه از علم توحیدی بهره باشد او خدای خود را بدرستی نشناخته است .

پس از آن دانائی به سیرت مطهرهٔ خاتم الانبیاء علیه وعلیهم صلوات الله و سلامه است . کسیکه سیرت پیغمبر خود نداند او بدرستی پیغمبر خود را نشناخته است .

مرحوم والد ، سلطان العلماء در علم توحید رساله ای دارد بنام «سلطان الرسائل» که آن را بفارسی ترجمه نموده و شرح نموده ام، امید وارم آن را پایان برسانم تا در دسترس عموم باشد .

و ایشان در سیرت مطهرهٔ خاتم النبیین رساله ای دارند بنام « ظهور الحقائق » که این کتاب شرح و بسط آن است،

در این کتاب آنچه تعلق به جناب خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه دارد میخوانید ، به نسب شریف ایشان آشنا میشوید ، فرزندان و زوجات طاهرات ایشان را میشناسید به ذریه طاهره ایشان که منحصر در اولاد فاطمه سیده نساء العالمین است واقف میشوید ، محل ولادت با سعادت رسول الله و محل رحلت ایشان ، و مدت عمر شریف ایشان، و دوران شیر خواری ، و مرضعه و حاضنه و قابله ایشان را میشناسید ، از دوران کودکی و سنین جوانی ایشان اطلاع می یابید ، به مقدمات رسالت ایشان و آغاز بعثت ایشان ، و رنجهای و زحماتی که در راه تبلیغ دین مبین اسلام متحمل شده اند، آگاه می شوید، و السابِقین السابقین که از ابتداء نبوت مخلصاً ایمان بخدا و رسول آورده اند میشناسید ، و سابقین بسوی اسلام

از صحابه کرام رضی الله عنهم که پیروزی و انتشار اسلام در اقطار جهان بر دست ایشان و ببرکت ایشان است میدانید .

و هجرت صحابه بسوی حبشه ، و دفاع خدیجه و ابوطالب از رسول الله ﷺ را میدانید ، غار ثور و پناه بردن رسول الله و صدیق به آن و اصحاب بیعت عقبه و هجرت رسول الله ﷺ بمدینه ، و اسلام بصورت حکومتی مقتدر بیرون آمدن در مدینه ، و جان بازی و فداکاری صحابه در راه پیشرفت اسلام میخوانید ، و رنج رسول الله در مکه از کفار قریش در مکه ، و مزاحمت یهود و منافقان در مدینه و چگونگی تدبیر رسول الله در هجرت بمدینه و در مغلوب کردن یهود پیمان شکن و باز کردن مشیت منافقان در مدینه و محکم کردن پایه های شریعت مطهره اسلام و جهانی کردن دین اسلام و بدست دادن نام مستهزنان در مکه و شناسائی نام رؤوس منافقان در مدینه ، و آماده ساختن صدیق اعظم رضی الله عنه برای جانشینی رسول الله ﷺ . و دسته گلی از معجزات سرور انبیاء و خصائص و آنچه خدای متعال خصوصیت و امتیاز خاتم النبیین قرار داد ، و دفاع خدای متعال از پیغمبرش محمد صلی الله تعالی علیه وآله و صحبه وسلم که با نداشتن حرس و نگهبانان با آن همه دشمنی و سوء قصد به ایشان در حفظ خدای متعال بسر برد و از مخاطر محفوظ ماند . و تدبیر بی نظیر رسول الله ﷺ در امور معیشت و تربیت آل و اصحاب و در نقشه های جنگی تا همیشه پیروزی برای ایشان باشد ، و اینکه چگونه دعوت حق خود را يك تنه در برابر دنیا شروع فرمود و چگونه دنیا بفرمان او آمد و ملوک و امراء پیروان او گشتند ، و همچنین از اخلاق و حلم و علم و صبر و کرم و عفو ایشان در این کتاب آگاه خواهی شد . و در آخر پیروزی دین اسلام بر کفر و شرک و آمادگی اصحاب کرام برای ادامه دعوت حق و رحلت

رسول الله ﷺ و جانشینی صدیق بعد از ایشان مطلع خواهی شد .
 خواننده گرامی آنچه در این کتاب میخوانی همه محصول گفته و نوشته
 دانشمندان بزرگ اسلام است و داعی را جز جمع و نقل بهره دیگری
 نیست ، مگر اینکه اگر خطائی در این کتاب آید آن خطاء از این داعی
 است ، امید بر این است که خدای متعال این کتاب را قبول فرماید و آن را
 مقبول دانشمندان و فضلاء قرار دهد تا در روز حساب ذخیره ای باشد که
 بکار آید .

و گرنه بگفته مولانا عبدالرحمن جامی :

زمن کاری که کار آید نیامد

کلی که افزون زخار آید نیاید

پشیمانم ز عمر رفته خویش

ملول از سال و ماه و هفته خویش

و اکنون شروع در مطالب کتاب .

قال الله تعالى : ﴿ يا ايها النبي انا ارسلناك شاهداً و مبشراً و نذيراً
وداعياً الى الله باذنه و سراجاً منيراً ﴾ (ایه ۴۵ و ۴۶ سورة الاحزاب)

ای پیغمبر ! ما تو را فرستاده ایم تا گواهی دهی بر امتت و نوید بهشت
بدهی بهر کسیکه به تو ایمان آورد و بترسانی از دوزخ هر کسی را که
ایمان به تو نیاورد . و به فرمان خدا دعوت نمائی به سوی طاعت و فرمانبری
خدا، و تا آفتابی پر فروغ باشی (تا در روشنائی تو مردم براه راست
برسند) .

رسول الله ﷺ گواه است بر امتش، و امت او گواهند بر امتهای دیگر تا
هر امتی که انکار نبوت پیغمبر شان نمایند امت محمد ﷺ پیغمبرشان را به
تبلیغ رسالت تأیید نمایند. رسول الله ﷺ مؤمنان را نوید نیکبختی دو جهان
و رسیدن به بهشت جاویدان میدهد . و او کافران را انداز میدهد که اگر
دست از کفر بردارند به دوزخ خواهند رسید. رسول الله ﷺ بفرمان خدا
همه مردم را بسوی طاعت خدا دعوت میفرماید، تا کسی نتواند بگوید که
دعوتی به او نرسیده و کسی او را از بهشت و دوزخ خبر نداده است .
خدای متعال با فرستادن خاتم الانبیاء ﷺ اتمام حجت فرموده است ، کتاب
آسمانی او به ده ها زبان ترجمه و سنت مطهره رسول الله ﷺ به زبانها
ترجمه شده ، آیا عذری دارد کسیکه بر بت پرستی وسه تا پرستی و ماده
پرستی مشرکان و نصاری و یهود بماند ؟

آیا صحیح است که شخصی هر روز بحراً طویلی از روزنامه ها
بخواند و لحظه ای با خود بفکر نپردازد که آمدنش بدنیا بدون مسؤلیت
نیست ؟

آیا درست است که ماه و ستارگان و گیاهان و جانوران و خورشید و کهکشان و جمادات و منافع همه شان، بر مدار خود بچرخند و وظیفه خود را در عبادت خالق متعال به انجام برسانند و آدمی اینچنین غفلت زده بماند، که طریقی صحیح برای دینداری و طاعت خدای متعال نداند؟

چگونه معذور است کسیکه سالها مطالعه جغرافیا دارد و یکروز فکر عاقبت خود نمی نماید؟

خدای متعال اعضاء بدن آدمی را آنچنان استوار آفرید که هر کدام وظیفه خود را بدرستی انجام میدهند، مغز پیچیده^۶ آدمی چه کسی آن را بکار انداخت. تا آنهمه پیشرفت آدمی را فراهم کند.

همین مغز روز و شب مشغول فعالیت است بدون اینکه فعالیت آن به اختیار خود آدمی باشد. همین قلب روز و شب در طپش است تا خون را به اعضاء برساند بدون اینکه آدمی فعالیت قلب خود را در اختیار داشته باشد. آیا نباید از اعمال قلب و مغز به فکر خالق آنها شد که آنها را بکار گرفت؟

رسول الله ﷺ بشر را بر فهم وجود و عبادت خالق هر موجود راهنمائی فرمود تا هر آدمی به نیکبختی دو جهان دست یابد، هر نعمت و هر اختراعی مفید در همین امت پدید آمده است و همه از همین برکتی است که خدای متعال در بعثت او قرار داد، و به ایشان خصوصیات عطا فرمود: که به هیچ پیغمبری آن خصوصیات را ارزانی نداشت که بعضی از خصوصیات او ﷺ چنین است:

۱- همه پیغمبران را بنامشان یاد فرمود، مانند: یا نوح. یا ابراهیم. یا موسی. ولی خاتم الانبیاء را بصیغه^۷ تکریم: (یا ایها النبی. یا ایها الرسول). یاد فرمود تا فضل خود را بر او برساند.

۲ - قسم به سر رسول الله ﷺ یادکرد چنانکه میفرماید: ﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾^(۱) یعنی : قسم به سر تو که کافران در بی هوشی خود سر^(۱) گردانند

در حالیکه قسم به سر هیچ پیغمبردیگری یادنکرده است .
لَعَمْرُكَ یعنی : قسم به سر تو ، قسم به زندگیت عَمْرٌ و عُمْرٌ بیک معنی است، ولی در قسم بفتح خوانده میشود . مردم بنام خدا قسم یاد میکنند و خدا به زندگی پیغمبرش قسم یاد نمود .

۳ - در باره رسول الله ﷺ الله تعالی فرمود : ﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾^(۲) یعنی: آوازه تو را بالا بردیم، بجائیکه هر جا نام من آید چه در اذان و چه در اقامه و چه در تشهد و چه در شهادت به دین نام تو بهمراه نام من آید : (اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله) .

۴ - تشریف امت اسلام ببرکت پیغمبر اسلام : ﴿إِنِ اللّٰهُ وَ مَلَائِكَتُهُ يَصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾^(۳) . ﴿هُوَ الَّذِي يَصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ﴾^(۴) .

۵ - گاه قصداً مدح امت مدح پیغمبرش می نماید، چنانکه می فرماید : ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾^(۵) یعنی : شما بهترین امتی هستید که به جهان آمده اید و بهتری امت به بهتری پیغمبر است .

(۱) سوره الحجر : آیه ۷۲ .

(۲) سوره الم نشرح آیه ۲ .

(۳) سوره الاحزاب آیه ۵۶ .

(۴) سوره الاحزاب آیه ۴۳ .

(۵) سوره آل عمران آیه ۱۱۰ .

۶ - گاه خطاب به پیغمبر و مقصود امت ایشان است : ﴿ یا ایها النبی إذا طلقتم النساء ﴾^(۱) یعنی ای پیغمبر خدا ای امت ایشان هر گاه زنان را طلاق دادید .

۷ - بیعت با پیغمبر را بیعت با خدا قرا داد و فرمود : ﴿ إن الذین ینایعونک إنما ینایعون الله ﴾^(۲) یعنی : مردمیکه با تو بیعت میکنند در حقیقت با الله رب العالمین بیعت میکنند . بیعت با خدا یعنی خود را بخدا فروختن که معتقد باشد او مالک خود نیست ، خدا مالک او است و باید بفرمان خدا باشد .

۸ - منع فرمود که در نداء رسول الله ﷺ مانند مردم عادی نام او نیآورند و بگویند یا محمد، بلکه بگویند یا رسول الله ﷺ . چنانکه فرمود : ﴿ لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضاً ﴾^(۳) .

۹ - اگر وقتی اعتراض بر رسول خود داشت عفو را مقدم فرمود چنانکه میفرماید : ﴿ عفا الله عنک لم أذنت لهم ﴾^(۴) : خدا و ند تو را بخشود چرا اجازه به منافقان دادی که بخانه های خود بر کردند . اجازه نمیدادی تا وقتی که بی اجازه میرفتند آنکه معلوم میشد که بفرمان تو نیستند .

۱۰ - در باره رسول الله ﷺ فرمود : ﴿ یضع عنهم إصرهم و الأغلال التي کانت علیهم ﴾^(۵) : یعنی می اندازد از امتش بار سنگین و سختیها که بر ملت های دیگر بود .

(۱) سوره الطلاق آیه ۱

(۲) سوره الفتح آیه ۱۰

(۳) سوره النور آیه ۶۳

(۴) سوره التوبة آیه ۴۳

(۵) سوره الاعراف آیه ۱۵۷

یهودیان توبه شان کشتن همدگر بود ، اگر به جامه بول میرسید میباید محل بول به آن رسیده را بچینند . در حالیکه در امت اسلام چنین چیزی نیست .

۱۱ - طاعت خدا را در طاعت پیغمبرش دانست چنانکه میفرماید:
﴿من يطع الرسول فقد أطاع الله﴾ (۱) : یعنی کسیکه فرمان رسول خدا ببرد فرمانبرداری خدا نموده است.

۱۲ - خدا دستور داد که رسول الله ﷺ را از خود و همه عزیزان خود مقدم بدارند، چنانکه فرمود : ﴿النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم﴾ (۲) . و در آیه ۲۴ سوره التوبه همین معنی را فرمود.

و رسول الله ﷺ فرمود: «لا يؤمن أحدكم حتى أكون أحب إليه من ولده ووالده والناس اجمعين» . یعنی : ایمان نمی آوردیکی از شما تا اینکه من نزد او از فرزند و پدر و همه مردم محبوبتر باشم . محبت بر سه قسم است:

- ۱- محبت تعظیم، مثل: محبت پدر و مادر .
- ۲- محبت شفقت و مهر، مثل: محبت فرزند.
- ۳- محبت همانندی، مثل: محبت مردم ، که در محبت رسول الله ﷺ هر سه نوع محبت جمع شده است .

۱۳ - دفاع خدای عزوجل از ایشان :

هر پیغمبری در رد گفتار قوم خود دفاع از خود مینمود چنانکه از زبان نوح میفرماید: ﴿يا قوم ليس بي ضلالة﴾ (۳) یعنی: ای قوم من هیچ کمراهی

(۱) سوره النساء آیه ۸۰ .

(۲) سوره الأحزاب آیه ۶ .

(۳) سوره الاعراف ، آیه : ۶۱ .

مرا دست نداد، و از زبان هود میفرماید: ﴿يا قوم ليس بي سفاهة﴾ (۱) ای گروه من هیچ پستی و نادانی بمن نرسیده است .

در حالیکه از خاتم الأنبياء خداوند خود دفاع نمود و فرمود: ﴿وما صاحبکم بمجنون﴾ (۲) : یعنی پیغمبری که بسوی شما آمده است هیچگاه دیوانگی به او نرسیده است . و میفرماید: ﴿ولا بقول کاهن﴾ (۳) .
و میفرماید: ﴿وما علمناه الشعر وما ينبغي له﴾ و میفرماید: ﴿ما ضل صاحبکم و ما غوی﴾ .

۱۴ - خداوند نهر کوثر به او عطا فرمود، نهر کوثر به حوض ایشان میریزد و روز قیامت که مردم از تشنگی هلاکند، هر کسیکه از آن حوض بیاشامد با آنهمه طول آن روز تشنه نخواهد شد ، چنانکه میفرماید: ﴿إنا اعطيناک الکوثر﴾ یعنی : ما تو را - ای محمد ﷺ نهر کوثر دادیم، کوثر بمعنی خیر بسیار که از نبوت حاصل میگیرد ، و بمعنی شمار بسیار از امت . و بمعنی فرزند و نوادگان بسیار چنانکه سادات و فرزندان فاطمه بسیارند. و در صحیح بخاری و مسلم آمده است که رسول الله ﷺ فرمود :

«قدر حوضی کما بین ایله و صنعاء من الیمن و ان فیہ من الأباریق بعدد نجوم السماء» یعنی : اندازه پهناوری حوض من مانند مسافت میان دوشهر عقبه در اردن و صنعاء در یمن است، و شمار کوزه هایش به اندازه شماره ستارگان آسمان است -

(۱) سوره الاعراب ۵ آیه ۶ : ۶۶ .

(۲) سوره التکویر آیه ۶ : ۲۲ .

(۳) سوره الحاقه آیه ۴۲ .

۱۵- اینکه او ﷺ خاتم الانبیاء است و مَهْر ختم نبوت بنام نامی ایشان .
و غیر اینها که علماء تصنیفات خاصه به این موضوع تالیف نموده اند
مانند: الخصائص الكبرى للامام السيوطی و نهاية السؤل للامام ابی
الخطاب و غیر شان . و در آخر کتاب نیز جمله ای از همین خصائص یاد
شده است .

که مسلمان باید سیرت مطهرهٔ رسول الله ﷺ بخواند تا خصائص و
معجزات ایشان را بداند، و از رنج و زحماتی که رسول الله ﷺ در راه
هدایت مردم بسوی اسلام متحمل شده اند ، و امتیازاتی که ایشان دارند،
و هیچ پیغمبری از آن خصائص و امتیازات ندارند بداند و آگاه شود .
چه کسی از ترجمه زندگانی نوح میتواند اطلاعی داشته باشد جز آنچه
در قرآن آمده از مجادله گروه او و دست آخر غرق شدن همه و نجات او؟
چه کسی از زندگانی ابراهیم علیه السلام میتواند اطلاع صحیحی
داشته باشد جز آنچه در قرآن آمده از مجادله نمرد با او و بناء کعبه
مشرفه با فرزندش اسماعیل علیه السلام و مجادله قوم او و به آتش اندازی
در عقوبت بت شکنی او ؟

و چه کسی از زندگانی موسی علیه السلام میتواند اطلاعی صحیحی
بدست آورد جز آنچه در قرآن آمده؟

آنگاه دوران جوانی ایشان در مدتی که در خانه فرعون بوده اند و
سالهای که چوپانی شعیب مینموده اند و زمانی که در تیه بوده اند (۱) همه
«نامعلوم» است حتی قبرشان معلوم نیست.

و چه کسی از کودکی عیسی تا بزرگیش و رسیدنش به سی و سه سالگی
میتواند اطلاع صحیحی بدست آورد .

جز آنکه در قرآن آمده و غیر آن آنچه در قرآن آمده نه مدرکی دارد و نه

مستمسکی، و آنهمه انجیل که صدها بوده وهمه بر خلاف هم هیچ جانب صحیحی را بدست نمیدهد جز آنچه در قرآن آمده از اینکه از کودکی به نبوت رسیده و خدا انجیل را بر ایشان نازل فرموده و تکمیل تورات فرموده که همه مختصر است .

اما رسول الله ﷺ از لحظه ولادت با سعادت شان تا دوران کودکی و ایام جوانی ، و زمان قبل از بعثت و دوران نبوت شان از بعثت تا هجرت و از هجرت تا رحلت ، تمام امور متعلق به ایشان مانند روز روشن است ، خانه ای که در آن بدنیا آمده اند خانه پدرشان در مکه مکرمه، و خانه ای که در آن رحلت فرموده اند در خانه همسرشان عائشه صدیقه، و ضریح ایشان همه مانند روز روشن است، اخلاق ایشان در شیرخوارگی که حتی از يك پستان حلیمه سعديه شیر مینوشیدند و پستان دیگرش نمی پذیرفتند تا برای پسر حلیمه باشد ، نشأت و بزرگ شدن شان و دوران جوانی شان ، و روزهایی که مانند همه پیغمبران چوپانی نمودند و عمل تجارت و شریک تجارت شان ، و آغاز آمادگی برای رسالت و شروع رسالت و چگونگی دعوت مردم را بسوی نیکبختی دو جهان، و آنچه از رنج و زحمات که در این راه متحمل میشدند ، و زمان هجرت شان و غاری که ایشان و خلیفه (۱) برحق ایشان صدیق در آن جاگرفتند و راهی که بسوی مدینه پیمودند، حوادث آن راه، و روزی که بمدینه تشریف فرما شدند، و زمان رسالت شان، غزوات و سرایا و معجزات ایشان، رفتار شان در خانه، و پیمان شان با دشمنان، صدق و وقار و بزرگواری و حلم و عفو ایشان که همه با ایشان بودند، و رفتار شان با خانواده، و روش ایشان با دوستان، و معامله شان با دشمنان شان، همیشه ثبات و پایداری شان بر زهد و تقوی چه در روزی که در فقر بودند و چه در روزی که غنایم بسوی ایشان سرازیر بود، هیچگاه

مسیر و روش خود را تغییر ندادند اکتفاء بر اندکی از غذا و آنها هر نوع فراهم شود ، دو ماه آتش نیفروختن در خانه و در همه راه قناعت و خشکخواری و رسیدن بمستمندان و افتادگان و کرم بی نظیر، وفاء در تمام عهد و پیمان و راستی و استقامت در سراسر زندگی و تحمل آنها همه رنج و زحمت در راه دعوت مردم بسوی سعادت برای هیچ پیغمبری فراهم نشده است،

نظربه اینکه ایشان خاتم الانبیاء و دین شان ناسخ ادیان قبل و کتاب شان ناسخ کتابهای آسمانی قبل میباشد دین اسلام برای بر قراری تا روز قیامت است هیچ نقطه ابهامی در هیچ قسمتی از زندگانی سعادتبار ایشان پیش نیآمده و پیش نمی آید ، و از خصائص مقدسه ایشان است که دشمنان معاصر شان که عمری در دشمنی با ایشان گذراندند ، همینکه نور محمدی بر دل شان تابید و عفو محمدی شامل حال شان شد همه جانبازان دین محمدی گردیده و در راه اسلام شرف شهادت را بجان خریدند ،

در زمان ما دشمنانی که بدون حیاء و شرم از اظهار دشمنی باک ندارند و استعمار قرن بیستم که از جاهلیت قبل از اسلام گوی سبقت ربوده و پس از انقراض خلافت عثمانی ایادی و اذناب خود را در هر یک از کشورهای زیر نفوذشان بکار گماشته اند باز هم در کشورهای همین دشمنان روز بروز دین اسلام با پیشرفتی بیشتر نور خود را میان مردم آن می پراکند تا هر کسیکه در دل او ذره ای از ایمان باشد خود را به سعادت حاصل از برکت پیروی از اسلام برساند.

و خاصة الخصائص و معجزة المعجزات اینکه در این امت بطوری محبت پیغمبر اسلام حکمفرما است که در عهد آنحضرت در راه فداکاری از ایشان و از دعوت ایشان دست از زن و فرزند و خویش و پیوند و مال و

زندگی و جان شیرین شستند ، و بعد از آنحضرت برای کتاب و سنت و در راه بسط و توسعه و بیان و شرح آن دو بیش از هفتاد علم ابتکار نمودند، و هر پیشرفتی که برای بشر پیش آمده و پیش بیاید همین آزادی فکر و بیان است که اسلام آن را برای بشر به ارمغان آورده ،

سخن در خصوص نبی الأنبياء جزاه الله تعالى خیرما جازی نبیاً عن قومه و رسولاً عن امته نه اینقدر وسعت و امتداد دارد که از عهدهٔ ناتوانی مثل این داعی بر آید. خدای توانا در این امت رجالی توانا ودانا و مخلص بکار آورد تا روح زندگی در این امتی که هزار سال رهبری بشر را داشت بدمد تا مکانت عز و رهبری خود باز یابد و از این خواب و غفلت بی خبری و از تفرق و پراکندگی رهائی یابد .

اسلام همین اختصاص را دارد که هر وقتی که دشمنان اسلام گمان کردند میتوانند اسلام را از میان بردارند ، خدای متعال رجالی مانند صلاح الدین و محمد فاتح را بوجود می آورد تا اسلام را بعزت نخستین بر گردانند و دشمنان را منکوب و مغلوب گردانند . اسلام دین خدا است و خدا ضمانت نگهداری آن فرموده است خورشید جهان تاب است اگر چند روزی مانند لکه های ابر آن را بپوشاند دیری نمیگذرد که لکه های ابر کنار رفته و خورشید اسلام با نور و حرارتی بیشتر و فروغی کاملتر در سراسر جهان قدرت و عظمت خود باز یابد . ﴿وَإِنَّ غَدًا لَنَاظِرَةٌ قَرِيبٌ﴾ .

محمد علی خالدی سلطان العلماء

راشديه - دبي - امارات متحدهٔ عرب

بسم الله الرحمن الرحيم

ای پروردگار ما بعد از اینکه ما را براه راست رسانیدی دلهای ما را از آن براه انحراف مبر تا همیشه بر راه راست باشیم، برای تو است همه ستایشها در برابر هدایت ما بدین مبین اسلام، و درود و سلام بر آغازی ما محمد صلی الله تعالی علیه و آله وصحبه وسلم، آن پیغمبری که عقلها و خردها همه ناگزیر شد ند از اعتراف به اینکه او صلی الله علیه وسلم برترین مخلوقات است و بر آل و عتره پاک او و بر یاران بزرگوار او همگی.

بعد از حمد و ستایش خدای یکتا جل جلاله و بعد از درود و سلام بر خاتم الانبیاء و آل اطهار و صحب اخیار او علیه و علیهم الصلاة والسلام، من در این کتاب مطالب و کلماتی که از کتابهای ائمه و پیشوایان بلند نام اسلام گرفته ام جمع آوری می نمایم.

جا دارد که این کتاب از واجبات دروسی باشد که در مدارس ابتدائی تدریس میشود (۱).

تا در هر مدرسه ابتدائی که بزبان عربی تدریس میشود این کتاب که بزبان عربی است بحال خود تدریس شود، و در مدارس غیر عربی که به عجمی تدریس میشود پس از ترجمه آن به همان زبان تدریس شود.

و خدای متعال توفیق دهنده و مدد فرماینده است، واکذاری همه کارم به او کفایت است، و چه خوب نگهدار و نگهبانی است او تعالی.

(۱) این از تواضع مؤلف است رحمه الله تعالی، وگرنه این کتاب برای مبتدی و منتهی برای همه سویدمند است و در مدارس ابتدائی و راهنمایی و دبیرستان در همه تدریس آن بجا و مفید است.

(نسب پیغمبر برحق خدای سبحانه و تعالی : محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم .

او : آغای ما محمد است صلی الله تعالی علیه و سلم : پسر عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف .

بنابر این : او صلی الله تعالی علیه و سلم از بنی هاشم که گرامیترین و بزرگوارترین و با شرف ترین قبیله های عرب است می باشد .
(جالب توجه) :

در نسب شریف رسول الله ﷺ تا برسد به عدنان و تا برسد به ابراهیم خلیل الله علیه السلام کسیکه بنام عبدالله باشد نیست مگر پدر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که عبدالله نام دارد ، و شرفیابی به این اسم که بهترین نام ها است اشاره به ظاهر شدن و تجلی ذاتی پروردگار بر آن خاندان شریف است^(۱) .

مادر رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم : آمنه دختر وهب زهریه است .

نسبت آمنه به بنی زهره است که ایشان نیز از قریش هستند .

نسابون یعنی نسب شناسان عرب نسب رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم را به عدنان رسانیده اند .

و از جمله نسب شناسان کسانی هم هستند که نسب رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم را به اسماعیل علیه السلام رسانیده اند .

(۱) قصد از تجلی ذاتی : نظرات عنایت پروردگار به خاندان شریف است .

نسب شريف سيدنا محمد رسول الله ﷺ

۱- ایشان سيدنا :

- محمد ابو القاسم ، نام پدرشان عبدالله و نام مادرشان
بن آمنه بنت وهب زهری قرشی . از بنی زهره بن کلاب از قریش ،
- ۲- عبدالله ، نام پدرشان عبدالمطلب و نام مادرشان فاطمه بنت عمرو
بن مخزومی قریشی . از بنی مخزوم بن یقظة بن مرة از قریش .
- ۳- عبدالمطلب . نام پدرشان هاشم و نام مادرشان سلمی بنت عمرو
بن نجاری خزرجی . نام عبدالمطلب شبیه الحمد است .
- ۴- هاشم . نام پدرشان عبد مناف و نام مادرشان عاتکه بنت مرّة سلیمة .
بن از بنی سلیم بن منصور یکی از قبایل قیس عیلان است .
- ۵- عبدمناف : نام پدرشان قصی و نام مادرشان حبّی بنت حکیل خزاعی ،
بن از بنی خزاعه بن عمرو یکی از قبایل قمعة بن الیاس بن مضر
است ، و نام عبدمناف المغیره است .
- ۶- قصی : نام پدرشان کلاب و نام مادرشان فاطمه بنت سعد یمانیه است .
بن
- ۷- کلاب : نام پدرشان مرّه و نام مادرشان هند بنت سریر از بنی فهر بن
بن مالک است . نام کلاب حکیم است ..
- ۸- مره : نام پدرشان کعب و نام مادرشان وحشیه بنت شیبیان از بنی فهر
بن بن مالک است .

۹ - **کعب** : نام پدرشان **لوی** و نام مادرشان **ام کعب** : ماریه بنت کعب از **بن قضاعه** است .

۱۰ - **لوی** : نام پدرشان **غالب** و نام مادرشان **ام لوی سلمی** بنت عمرو **بن خزاعی** است .

۱۱ - **لوی بن غالب** : نام پدرشان **فهر** و نام مادرشان **ام غالب** لیلی بنت **بن سعد** از **هذیل** است .

۱۲ - **فهر** : نام پدرشان **مالک** و نام مادرشان **جندله بنت الحارث** از **بن جرهم** است . **فهر** در قول بیشتر علماء همان **قریش** است .

۱۳ - **مالک** : نام پدرشان **نضر** و نام مادرشان **عاتکه** بنت **عدوان** از **قیس بن عیلان** است .

۱۴ - **النضر** : نام پدرشان **کنانه** و نام مادرشان **بره** بنت **مر بن اد** . (**نضر بن جد قریش** است، و **قریش** به او نسبت دارد، و بعد از او **کنانی** نامیده میشود).

۱۵ - **کنانه** : نام پدرشان **خزیمه** و نام مادرشان **عوانه** بنت **سعد** از **قیس بن عیلان** است .

۱۶ - **خزیمه** : نام پدرشان **مدرکه** و نام مادرشان **سلمی** بنت **اسلم** از **بن قضاعه** است .

۱۷ - **مدرکه** : نام پدرشان . **الیاس** و نام مادرشان **خندف** که به **شرف** و **بن بزرگی** و **نیرومندی** او **ضرب المثل** است .

۱۸ - **الیاس** : نام پدرشان مضر و نام مادرشان رباب بنت جندة بن معد بن است، او اولین کسی بود که هدی و آوردن شتران برای قریانی کردن در حرم مکه پایه گذارد .

۱۹ - **مضر** : نام پدرشان نزار و نام مادرشان سودة بنت عكّ است .
بن

۲۰ - **نزار** : نام پدرشان معد و نام مادرشان معانة بنت جوشم از جرهم است .
بن

۲۱ - **معد** : نام پدرشان عدنان است .
بن

۲۲ - **عدنان** . و این نسبی است صحیح که علماء و محدثین بر آن اتفاق

دارند^(۱) و یقین این است که نسب عدنان به اسماعیل بن

ابراهیم علیهما السلام میرسد و همه از طریق نکاح صحیح از

پدرانی پاک و مادرانی پاک و همه در بالاترین شرف هستند .

و درود و سلام بر خاتم الانبیاء علیه و علیهم الصلاة والسلام که در نسب

مطهر ایشان از هر طرف شرف و طهر و بزرگواری به ایشان احاطه دارد .

(۱) نام پدر آن حضرت : عبدالله بن عبدالمطلب - تا آخر که یاد شد ، او به

مدینه برای زیارت خالوهایش بنی النجار رفته بود و در آنجا در گذشت ،

موقع وفات او فرزندش محمد بیست و هشت ماه داشت و گفته شده نه ماهه

بود و گفته شده هفت ماهه بود و گفته شده دو ماهه بودند ، اما اینکه رسول

الله ﷺ موقع وفات عبدالله حمل بوده باشد به ثبوت نرسیده^(۲) .

نام مادر آنحضرت : آمنه بنت وهب بن عبدمناف بن زهرة بن کلاب بن

مرة بن کعب بن لؤی بن غالب ، موقع وفات آمنه رسول الله ﷺ شش ساله

بودند . آمنه در مراجعت از مدینه در محلی بنام ابواء ، میان مکه و مدینه در

گذشت و همانجا بخاک سپرده شدند .

رسول الله ﷺ میفرمایند :

«انا ابن الذبیحین» : من پسر دو شخصی هستم که هر کدام قصد ذبح

شان بود و خدا آن دو را از ذبح شدن آزاد فرمود .

(۱) نقل از نور الیقین خضری .

(۲) بنابر معتمد نزد نووی رحمه الله تعالی اما معتمد نزد ابن کثیر این است که موقع وفات

عبدالله فرزندش رسول الله حمل در شکم مادر بوده و این نزدیکترین بصواب است .

ذبیح اول : اسماعیل علیه السلام است که از آیه ۱۰۲ تا آیه ۱۰۹ سوره الصافات تفصیل آن آمده است .

و مختصر اینکه : در آیه ۱۰۲ سوره الصافات : ﴿ فلما بلغ معه السعی قال یا بنی اینی اری فی المنام اینی اذبحک ﴾ : موقعیکه اسماعیل به سن سیزده سالگی رسید و میتوانست با پدر خود سعی و کوشش در عبادت نماید و پدر را یاری دهد ، ابراهیم علیه السلام به او گفت ای پسر من در خواب دیدم که باید تو را بدست خود ذبح نمایم ، بنگر تا بگوئی نظرت چیست ، اسماعیل گفت: هر چه به تو امر شده انجام بده که خواهی یافت مرا از شکیبایان : که در برابر امر پروردگار صبر خواهم نمود . ابراهیم چاقو را گرفت و اسماعیل را بر صورت خواباند و خواست او را ذبح نماید که وحی آمد: ای ابراهیم - تو خواب خود را راست دانستی و بفرمان ما رفتار نمودی قصد ما ذبح اسماعیل نبود میخواستیم اطاعت تو و فرزندان را به مؤمنان نشان دهیم . دست بردار که ما قربانی اسماعیل را فرستادیم . قربانی را ذبح نما ، تفصیل این در تفسیر صفوة العرفان بخوانید .

ذبیح دوم : عبدالله پدر محمد رسول الله ﷺ .

عبدالمطلب نذر کرده بود که اگر خدا ده پسر به او عطا فرماید (۱) فرزند هم را در راه خدا ذبح نماید ، خدای متعال به عبدالمطلب ده پسر عطا فرمود، آن ده پسر بزرگترشان الحارث نام داشت که عبدالمطلب را ابو الحارث مینامیدند . قثم و زبیر و ابو لهب (که نام او عبدالعزی بود)، و عبدالکعبه ، وحجل . وضرار .

(۱) عبدالمطلب نذر کرده بود که اگر به حفر چاه و رسیدن به آب زمزم موفق شد و یا پسرانش به ده تا رسیدند یکی از فرزندان را ذبح نماید .

و غیداق ، . و ابو طالب . و عباس (که اب زمزم بعد از عبدالمطلب در دست او بود) و حمزه (که برادر رضاعی رسول الله بود و از همه کوچکتر بود)، عبدالله از همه محبوبتر بود . بر فرزندان عبدالمطلب و خویشاوندان مادری عبدالله خیلی گران آمد عبدالله را ذبح نماید ، عبدالمطلب قرار داد که سَدَنَه کعبه مشرفه برای نجات عبدالله فال ببرند و هر بار که فال می زند بر ذبح عبدالله و یا ده شتر اگر فال بنام عبدالله آمد دوباره ده شتر قرار دهد و هر بار ذبح بنام عبدالله می آمد و عبدالمطلب ده شتر می افزود تا پس از ۹ بار که فال زدند بار دهم بنام ده شتر آمد و عبدالمطلب یکصد شتر را ذبح نمود و عبدالله از ذبح نجات یافت . ابوطالب برادر شقیق عبدالله بود . حمزه و عباس هر دو اسلام آوردند . و این ده نفر که یاد شدند عمویان رسول الله ﷺ بودند ، و عمه های رسول الله ﷺ شش تا هستند : صفیة، عاتکه ، أمیمة، أم حکیم ، البیضاء ، بُرة، اُروی .

(۲) عبدالمطلب نام او شیبة الحمد است و نظریه اینکه مادرشان از بنی النجار از خزرج مدینه است ، موقعیکه عمویش مطلب او را از مدینه بمکه آورد مطلب پسر برادرش شیبه را پشت سر خود بر شتر سوار نموده و مردم او را عبدالمطلب نامیدند و همین نام بر او ماند . عبدالمطلب مردی بزرگوار و سروری و الاعتبار بود که در بین قریش به بزرگی معروف بود و هیچکاری بدون مشورت با او انجام نمیدادند

(۲) هاشم بن عبدمناف . نام او عمرو است و نظر به اینکه در يك سال قحطی نان بسیار را ریزه کرده و یا گوشت بسیار به فقراء خورانید این لقب یافت، سیادت و آغانی در جاهلیت به او منتهی شد . او بود که رحلت الشتاء بسوی یمن و حبشه برای تجارت در زمستان و رحلت الصیف بسوی غزه و شام برای تجارت در تابستان برای قریش مقرر نمود ، و از قیصر

پيمان گرفت که قریش آزادانه با امن و امان بشام رفت و آمد نماید . او یکی از کرم داران معروف است . در مکه بدنیا آمد و در يك سفر تجارت بشام در سن جوانی در غزه درگذشت و روی همین اصل غزه را غزه هاشم می نامند، تولد او بسال ۱۲۷ قبل از هجرت و وفات او بسال ۱۰۲ قبل از هجرت بسن ۲۵ سالگی در گذشت ، بنی هاشم همه به او منسوبند .

(۳) قصی نام او مجمع است .

در جاهلیت حجابہ : یعنی کلیدداری خانه خدا، وسقايه : یعنی آب دادن به حجاج ، و رفاده: بمعنی خوراک دادن به حجاج، و ندوه : بمعنی شوری و مشورت ، ولواء: بمعنی پرچم افزای اینها جزء مفاخر قریش و همه این مفاخر برای قصی جمع شده بود .

کلید داری خانه خدا در دست او بود . آب دادن به حجاج و خوراک دادن به حجاج از وظائف او بود ، و مشورت در انجام هر کار مهمی در خانه او انجام میگرفت، لواء و پرچم داری در اختیار او بود در موقع جنگ پرچم بدست او منعقد میشد .

قصی موقع وفاتش همه این مفاخر را به یکی از پسرانش بنام عبدالدار سپرد . اما بنی عبدمناف به آن راضی نشدند و اتفاق بر آن نمودند که نگذارند همه این کارهای پر افتخار در دست بنی عم شان بنی عبدالدار باشد ، و نزدیک بود برای همین منظور میان شان جنگی بر پا شود، مگر اینکه خردمندان بنی عبدمناف و بنی عبدالدار میان خود قرار دادی بستند که بموجب آن سقايه و رفاده برای بنی عبدمناف و حجابہ و کلیدداری خانه خدا در دست بنی عبدالدار باشد و این دو برای بنی عبدمناف باقی ماند تا اینکه به عباس بن عبدالمطلب رسید و او آن را برای پسرانش قرارداد .

رسول الله آن را برای عبدالدار بر قرار فرمود و در روز فتح مکه که کلید خانه خدا از عثمان بن طلحه گرفتند بعد از رفتن بداخل کعبه مشرفه آن کلیدها را بنامبرده بر گرداندند و فرمودند: **خذا خالدة تالدة** . کلیدها را بگیر تا میان تان (بنی عبدالدار) جاویدان بماند و از یکی بدیگری برسد و تا امروز در دست نوادگان شان است و اما ندوه و شوری در اسلام در اختیار اهل حل و عقد قرار داده است تا بزرگان اسلام که نمایندگان امت باشند آن شوری را همیشه بر قرار کنند . و اما لواء و پرچم داری ، اسلام آن را در اختیار خلیفة المسلمین قرار داد تا آن را به هر کسیکه او را شایسته آن بداند بسپارد .

۴) فھر در گفته بیشتر علماء همان قریش است .

قریش به دوازده قبیلہ تقسیم شده است :

۱ - بنو عبدمناف بن قصی .

۲ - بنو عبدالدار بن قصی .

۳ - بنو اسد بن عبدالعزی بن قصی .

۴ - بنو زهرة بن کلاب .

۵ - بنو مخزوم بن یقظة بن مرة .

۶ - بنو تیم بن مره .

۷ - بنو تیم بن غالب .

۸ - بنو عدی بن کعب .

۹ - بنو سهم بن عمرو بن هصیص بن کعب .

۱۰ - بنو عامر بن لوی و بنو الحارث بن فھر .

۱۱ - بنو محارب بن فھر ،

۱۲ - بنو جمح بن عمرو بن هصیص بن کعب .

۵) نضر بن کنانة: گفته شده نام او قیس و نضر بمعنی شاداب لقب او بسبب زیباروئیش است، و کنیه او ابو یخلد است، و از نسب شناسان کسانی هستند که معتقدند نضر همان قریش است که سلسله نسب قریش به او منتهی میشود و بالاتر در نسب از او کنانی میخوانند (۱).

۶) معد بن عدنان بن ادّبن ادّبن الهمیسع از نوادگان اسماعیل بن ابراهیم علیهما السلام میباشد، برای اینکه جنگها و شبیخونها بر بنی اسرائیل داشت و به هر جنگی که میرفت پیروز بر میگشت معد نامیده شد، (سید احمد زینی دحلان در هامش السیرة الحلبیة به روایت از ابن عباس آورده است که عدنان و معد و ربیعه و خزیمه و اسد بر ملة ابراهیم بوده اند ایشان را بخوبی یاد کنید) و قبائل عدنانی همه از معد ریشه دارند.

(۱) نقل از زرکی: ترجمه نضر.

گرفتن عهد و پیمان از همه پیغمبران که خاتم الانبیاء در دوران هر کدام ظهور نمایند از او پیروی کنند و او را یاری دهند

خدای عزوجل میفرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾ یعنی: و بیاد بیاور در موقعیکه خدای عزوجل عهد و پیمان گرفت از همه پیغمبران که قسم - به آنچه به شما عطا فرمودم از کتاب آسمانی و حکمت احکام آن که هر گاه بیاید بسوی شما پیغمبری که تصدیق فرمایند آنچه با شما است از کتاب آسمانی که محمد رسول الله ﷺ باشد لازم شما است به او ایمان بیاورید و او را یاری دهید، خدا فرمود: آیا اقرار به این پیمان دارید و عهد و پیمان من بر وفاء به آن پذیرفتید؟ گفتند اقرار نمودیم به آن عهد و پیمان و آن را پذیرفتیم، خدای متعال فرمود: بنا بر این گواه باشید و من با شما از گواهان بر آن عهد و پیمان هستم .

خدای عزوجل از همه انبیاء عهد و پیمان گرفت که محمد رسول الله ﷺ در زمان هر کدام از انبیاء ظهور نماید باید به او ایمان آورند و او را یاری دهند ، همه انبیاء این عهد و پیمان ایمان بخاتم الانبیاء و یاری دادنش را قبول نمودند پس اتباع و پیروان انبیاء هم مأمورند هر موقع خاتم الانبیاء به پیغمبری مبعوث شد به او ایمان آورند و او را یاری دهند .

بشارت دادن موسی به آمدن خاتم الانبیاء

در اصحاب هشتم از سفر التثنیه : خدای متعال فرمود: من پیغمبری از برادران شان مبعوث نمایم و سخنم را در دهان او گذارم . و او ب مردم برساند آنچه را که او را به آن امر میدهم و هر کسیکه سخن او را که از طرف من می گوید نپذیرد از او انتقام بگیرم .

و در همین اصحاب میگوید که هر پیغمبری به اسم من چیزی بگوید که او را به آن امر ننموده باشم باید کشته شود .

رسول الله ﷺ بیست و سه سال میان دشمنانی سر سخت از مشرکان و یهود زندگی نمود و در طول این مدت آنان بسوی خدا دعوت میفرمود . و با این حال خدا تعالی او را نگهداری فرمود تا رسالت خود را به آخر رسانید و آنچه امر شده بود که ب مردم برساند تبلیغ نمود و ب مردم رسانید . و آیه کریمه : ﴿ وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ﴾ ^(۱) خدا تو را از مردم نگهداری مینماید در تمام زندگی رسول الله بر است آمد ، با آنها دشمنی مشرکان و یهود و منافقان و آنها قصد سوء شان که هیچکدام عملی نشد سبب همین نگهداری خدا از ایشان بود اما پیغمبران دروغین مثل مسیلمه کذاب و اسود عَنَسِي کذاب همه از دم تیغ گذشتند .

(۱) سوره المائدة ، آیه ۶۷ .

بشارت دادن عیسی به آمدن خاتم الانبیاء

خدای عز وجل میفرماید : ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَىٰ بْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾ (۱)، و بیاد بیاور موقعیکه عیسی بن مریم علیه السلام گفت : ای بنی اسرائیل من فرستاده خدا و پیغمبر خدا هستم که بسوی شما مبعوث شده ام در حالیکه من تصدیق کننده کتاب آسمانی پیش از خودم که تورات باشد هستم و مرزده دهنده هستم به پیغمبری که بعد از من میآید و نام او احمد است ،

و در انجیل عیسی بشارت داده است به آمدن فارقلیط ، و فارقلیط معنایش نزدیک به معنای محمد است،

و در انجیل برنابا صراحتاً نام رسول الله میبرد ، و از دلائل عام بودن رسالت خاتم الانبیاء علیه و علیهم صلوات الله و سلامه فرموده ایشان است. **لو كان موسى حياً لما وسعه إلا أتباعي**، (۲) یعنی: اگر در زمان بعثت من موسی زنده بود راه دیگری نداشت مگر پیروی من نمودن.

و در حدیث است که رسول الله ﷺ فرمود : من دعوت پدرم ابراهیم و بشارت عیسی هستم علیهما السلام ، بشارت عیسی یاد شد اما دعای ابراهیم چنانکه در آیه ۱۲۹ سوره البقره ابراهیم علیه السلام دعا نمود.

(۱) سوره الصف ، آیه : ۶ .

(۲) رواه احمد والدارمی .

﴿ربنا وابعث فيهم رسولا منهم يتلوا عليهم آياتك و يعلمهم الكتاب والحكمه و يزكيهم إنك أنت العزيز الحكيم﴾ یعنی: ای پروردگار ما بفرست برای اهل بیت (یعنی اقامت کنندگان در جوار کعبه ویا برای عرب) پیغمبری از خودشان تا آیات تو (آیات قرآن) را بر ایشان بخواند و کتاب تو قرآن را به آنان بیاموزد و حکمت یعنی احکام قرآن را به آن تعلیم دهد تا بقرآن دانا شوند و به حکمت احکام آن آشنا شوند، و عرب را از شرک و بت پرستی پاکیزه نماید تا گرد بت پستی نگردند ، یقیناً تو ای خدا غالب هستی در فرمانت کسی نتواند نافرمانی تو نماید و تو ای خدا پر حکمت هستی در صنع خود.

خدا دعای او و اسماعیل را پذیرفت و رسول الله ﷺ را از عرب مبعوث فرمود و او را سرور پیغمبران و خاتم الانبیاء قرار دادصلی الله تعالی علیه و آله و صحبه وسلم .

* * *
* *
* * *

محل و تاریخ تولد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم

رسول الله ﷺ در خانه ابوطالب در شعب بنی هاشم در مکه مکرمه بدنیا آمدند . و تاریخ آن روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول عام الفیل بود چنانکه معروف است ، اما محمود باشا فلکی گفته که تولد رسول الله ﷺ صبح روز دوشنبه نهم ربیع الاول عام الفیل بوده است .

قابله و حاضنه آن حضرت ﷺ

قابله و دایه ای که بر دست او رسول الله ﷺ بدنیا آمد زنی بود بنام الشفاء مادر عبدالرحمن بن عوف . وقتی که بدنیا آمد و مادرشان بدنبال جد ایشان عبدالمطلب فرستاد تا او را مژده تولد پسر زاده اش بدهند ، عبدالمطلب آمد و بسیار مسرور شد و نام او را به الهامی از خدای متعال ، محمد نامید با اینکه این نام در میان عرب سابقه نداشت ، عبدالمطلب از سرور و شادمانی سوری بپا کرد و خوراکی بمردم داد .

حاضنه یعنی زنی که به نگهداری رسول الله ﷺ پرداخت ام ایمن بود که نامش برکت بود . ام ایمن دختر ثعلبه بن عمرو بن حصن بن مالک بن سلمه بن عمرو بن النعمان بود که از صمیم عرب است .

اولین زنی که شیر به رسول الله ﷺ داد .

ثویبة الاسلامیه کنیز عموی پیغمبر یعنی کنیز ابو لهب بود ، موقعیکه به رسول الله ﷺ شیر میداد پسرش به شیر داشت نام پسرش مسروح بود ، و

ثویبه به حمزه بن عبدالمطلب عموی پیغمبر و به ابو سلمه عبدالله بن عبد
الاسد پسر عمه رسول الله ﷺ هم شیر داد .

**زنی که بادیه نشین بود و رسول الله ﷺ به او سپرده شد تا
او را شیر دهد و نگهداری نماید حلیمه السعدیه بود.**

عادت عرب بود که برای کودکان شیرخوار خود زنانی در نظر میگرفتند که
بادیه نشین باشند و فرزند خود را به او سپارند تا از صحرای وسیع و
هوای باز و آزاد چشمان شان قوی و نشاط شان افزون و ذهن و دماغ شان
نیرومند شود ، و برای همین منظور زنان بادیه نشین بمکه میآمدند تا کودکان
قریش را با خود ببرند و در مقابل از پدر کودک کمک زندگی خود را بیابند ،
و از سعادت مندی حلیمه السعدیه رسول الله ﷺ نصیب او بود، حلیمه همسر
ابو کبشه ، حارث بن عبدالعزی سعدی بود، هنگامیکه قریش میخواستند
نسبت بجناب رسول الله ﷺ زیان درازی کنند ایشان را ابن ابی کبشه
میخواندند . اما برکت رسول الله بخانه حلیمه همه خیر و برکت آورد و ظرف
چهارسال اقامت رسول الله ﷺ میان آنان همه نوع خوشی و عافیت یافتند ،

حادثه شق بطن رسول الله صلی الله تعالی علیه واله وصحبه وسلم،

در اثنای آن مدت روزی پیشامدی بوجود آمد که حلیمه و شوهرش و
فرزندانش همه را به ترس و هراس انداخت ، رسول الله ﷺ با فرزندان
حلیمه پشت خانه شان در میان بچه های گوسفندان بودند ، که پسر حلیمه
دوان بسوی حلیمه آمد و گفت دو نفر سفید پوش آمدند و شکم برادر
قرشی مان شکافتند و اکنون دستهای شان در شکم او کرده اند ، حلیمه و
شوهرش بسوی رسول الله ﷺ شتافتند به او رسیدند و دیدند رنگش پریده
است حلیمه و شوهرش دست بدور کردن او برای دل دادنش نمودند و از

ایشان پرسیدند ای پسر عزیزمان چه شد ؟ رسول الله ﷺ فرمود دو مرد سفید پوش آمدند . یکی به دیگری گفت آیا این خود او است ؟ دیگری گفت بله خود او است ، هر دو بشتاب آمدند و مرا خوابانیدند و شکم را پاره کردند و چیزی که میخواستند از شکم بیرون آوردند و انداختند و نمودم آن چه بود .

(علماء گفته اند فرمان خدای متعال بود که هر چه حظ شیطان در آن است از وجود او بیرون کنند تا وجود او خالص برای خدای متعال باشد) سپس حلیمه محمد را نزد مادرش برد مادر رسول الله ایشان را از حلیمه گرفت و با خود برای دیدن خالوهای جدش عبدالمطلب که از بنی النجار بودند به مدینه برد ، وهنگام مراجعت با ایشان از مکه بسوی مدینه در ابواء که محلی میان مکه و مدینه است مادرشان در گذشت و همانجا بخاک سپرده شد .

ام ایمن به حضانت و نگهداری او بر خاست و بمکه برگشتند . جد ایشان از اینکه پسر زاده اش هم پدر وهم مادر را از دست داده بود ، بطوری از او دلداری کرد که نگذارد این وقائع دل ایشان را آزرده سازد . اما عبدالمطلب هم دیری نماند و رسول الله ﷺ هشت ساله بودند که عبدالمطلب در گذشت و کفالت ایشان بعهدہ ابوطالب که برادر پدر و مادری عبدالله بود قرار گرفت .

ابو طالب خودش و همسرش فاطمه بنت اسد رسول الله را بر فرزندان مقدم میداشتند و میدیدند چقدر عزت نفس و قناعت دارد وبه اندکی از خوراک اکتفاء مینماید باقی بچه ها صبح که از خواب بر می خیزند رنگ شان زرد است اما رسول الله از خواب بر میخیزد و نور به صورت او احاطه کرده چنانکه گوئی در بهترین زندگی و خوشی میگذارند .

ازدواج و زناشوئی والدین رسول الله ﷺ و خلاصه ای از دوران کودکی و جوانی او :

موقعیکه عبدالله هیجده ساله بود با آمنه نکاح نمود، در باره عبدالله پدر رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وصحبه وسلم صحبت شد . و آمنه مادر رسول الله ﷺ نیز از گرامی ترین و بزرگوارترین خاندان های قریش بود . بعد از ازدواج عبدالله با آمنه که اراده مقدسه پروردگار بود که این دو بزرگوار پدر و مادر خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم باشند آمنه بار دار شد ، اما هنوز از حمل او بیش از دو ماه نگذشته بود که عبدالله پدر رسول الله ﷺ و شوهر آمنه در گذشت.

عبدالله به شام رفته بود و موقع مراجعت از شام بمدینه نزد خالوهایش (یعنی خالوهای پدرش بنی النجار رفت) و در مدینه بیمار شد و در آنجا در گذشت و در مدینه بخاک سپرده شد . محمد رسول الله ﷺ بامداد روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول عام الفیل که چهل و سه سال قبل از هجرت و موافق بیست و سوم ابریل سال ۵۷۱ میلادی بود در خانه ابوطالب عمویش بدنیا آمد و عبدالمطلب او را محمد نامید، او ﷺ کودک بود که به حلیمه السعدیه سپرده شد ، بنا به عادت عرب که کودک پسر را به مردم صحرا نشین میسپردند تا صحراء نشینان کودک را با خود به بادیه و صحرا ببرند و در آنجا به نجابت و تیز هوشی و راستی و زندگی ساده و دلاوری بارآیند . او ﷺ چهار سال نزد حلیمه السعدیه بود . پس از چهار سال مادرش او را از حلیمه گرفت و با خود بمدینه برد تا خالوهای پدرش را دیدار کند . موقعیکه آمنه با پسرش محمد رسول الله از مدینه بمکه بر میگشت در قریه ای بنام ابواء که میان مدینه و مکه است آمنه در گذشت. (واین اراده پروردگار متعال بود که بنده اش محمد که باید رهبر بشریت بسوی سعادت

دو جهان باشد، از دست دادن پدر و مادر را بچشد و بداند آنها نیکه یتیم هستند چه حالی دارند؟ و آنانیکه مادر را در خریدی از دست داده در چه روزند؟ و بنا بر این سفارش لازم را برای رعایت آنان صادر فرماید .

بعد از وفات آمنه نوبت حضانت و پرورش محمد رسول الله ﷺ به ام ایمن که کنیز پدرش بود رسید ، کفالت و سر پرستی او را جدش عبدالمطلب عهده دار شد . اما عمر عبدالمطلب هم چندان وفادرای نکرد ، محمد ﷺ هشت ساله بود که جدش عبدالمطلب درگذشت . و ابوطالب که برادر پدری و مادری عبدالله و عموی شقیق محمد بود کفالت و سر پرستی او را عهده دار شد .

موقعیکه محمد به دوازده سالگی رسید ، عمویش ابوطالب قصد شام نمود و ایشان را با خود بشام برد، و موقعیکه ایشان به بیست سالگی رسیدند ، جنگی میان کنانه که قریش با آنان بود از یکطرف و قیس از طرف دیگر در گرفت که به حرب الفجار معروف است ، و رسول الله که در آنموقع بیست ساله بود همراه قریش حاضر شد و پیروزی در آن برای کنانه و قریش بود که محمد ﷺ با ایشان بود و شکست نصیب قیس شد . این جنگ برای اینکه در ماههای حرام واقع شد و جنگ در ماههای حرام را نوعی فجور میدانستند ، حرب فجار نامیده شده است، در حدیث آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: در آن روز من تیر را آماده مینمودم و به عموهایم میدادم و چند تیر خودم بسوی دشمن انداختم و دوست نمیدارم که حاضر نشده بودم. برای اینکه حق با قریش بود و قیس عیلان معتدی بودند، و موقعیکه قریش و قیس بجنگ پرداختند گفتند فَجَرْنَا : احترام ماههای محترم را رعایت ننمودیم ، ماهها نیکه جنگ در آنها حرام بود ذی القعدة و ذی الحجة و محرم و ماه رجب می باشد (۱) .

موقعیکه عمر شریف ایشان به بیست و پنج سالگی رسید (برای بار دوم)^(۱) برای تجارت در اموال خدیجه به شام سفر نمود. و برده خدیجه که میسره نام داشت هم با ایشان همراه بود، در این سفر ایشان فائده هنگفتی بدست آوردند. خدیجه که دید در محمد ﷺ نجابت و امانت و صدق و کفایت همه جمع است، و برده خدیجه از آنچه از امور خارق العاده که از ایشان دیده بود برای بی بی خود خدیجه نقل کرد، خدیجه رضی الله عنها خواستار ازدواج با رسول الله ﷺ شد. در آن موقع خدیجه چهل ساله بود در حالیکه رسول الله ﷺ بیست و پنج ساله بود، خدیجه قبلاً با مردی بنام ابو هاله ازدواج نموده بود و از او پسری داشت بنام هاله، ابو هاله در گذشته بود، و هاله پی زاده رسول الله ﷺ شد رسول الله ﷺ به عمویان خود خبر داد که خدیجه خواستگار او است. همه عمویان ایشان نظریه اینکه خدیجه دارای نسب عالی و شرف در قریش و دارای مال و جمال بود به این ازدواج رضایت دادند. و نظر به اینکه سابقه ازلی این زن بزرگوار اراده خدای متعال بر آن بود که شرف همسری رسول الله ﷺ بیابد، بعد از اینکه ابو طالب خطابه ای در ثناء و ستایش محمد رسول الله ﷺ ایراد نمود، پدر خدیجه خویلد و یابرا درش حزام عقد خدیجه را با محمد ﷺ منعقد نمود.

* * *

(۱) بار اول همراه با ابو طالب در سفر به شام رفته بود، که در آنجا راهب او را شناخته بود. که در صفحه () همین کتاب ذکر شده است.

حالت معیشت محمد رسول الله قبل از بعثت

محمد رسول الله ﷺ چیزی از پدر بمیراث نبرده بود، جز کنیزی بنام ام ایمن و اندکی مال که بجائی نمیرسید .

اراده خدای متعال این بود که کسی که خدا میخواهد او را رهبر و منجی بشریت قرار دهد از صاحبان اموال نباشد ، و نداشتن مال و یتیمی و از دست دادن مادر در خرد سالی او را همیشه متوجه درگاه خدا سازد تا همیشه بر پای خود ایستد و از کار و دست رنج خودنان حلال بخورد ، و از کله بانی و تحمل زحمات آن برای رهبری بشر آماده شود ، مگر نه این است که همه پیغمبران در آغاز زندگی چوپانی کرده اند ؟

کعبه مشرفه و بناء آن

موقعیکه سن رسول الله ﷺ به سی و پنج سالگی رسیده بود سیل خانمان براندازی آمد و دیوار های کعبه مشرفه که پیش از آن از آتش سوزی آسیب دیده بود شکاف برداشت . قریش در صدد شدند که آن را خراب کنند و از نو بسازند برای اینکه دربنای قبلی سنگهای خشک بر هم نهاده شده بود . اما از خراب کردن آن می ترسیدند، ولید بن مغیره به قریش گفت مگر غیر از این است که شما قصد اصلاح خانه خدا را دارید؟ خدا مصلحان را هلاک نمیکند و خود شروع کرد به خراب کردن و قریش از او پیروی کردند تا اینکه آن را تا شالوده ای که نهاده بود پائین بردند بر آن شالوده کتیبه هائی بود از کلمات حکمت بنابه عادت کسانیکه پایه و اساس

کاری میگذارند که اهمیت دارد آن کتیبه ها برای یاد آوری آیندگان قرار میدهند ، بزرگان قریش و عموی پیغمبر عباس و خود پیغمبر سنگ بردوش نهاده به استاد بناء که نجار رومی بنام باقوم بود میرسانیدند و نظربه اینکه پول حلال شان کم بود شش ذرع از قواعد اسماعیل کم کردند و دیواری کوتاه دور آن کشیدند تا دانسته شود از کعبه مشرفه است، بلندی خانه درست دوبرابر بلندی اصل می باشد، زیرا قبلا بلندی آن نه ذرع بود و بعد از بنا بلندی آن را هیجده ذرع کردند، دروازه را از زمین بالاتر قرار دادند تا بدون درج نشود بداخل خانه رفت، برای نهادن حجر الاسود نزدیک بود جنگی بپاکنند ابو امیه بن المغیره گفت ای قوم با هم دعوی نکنید و کسی را حکم نمائید، آنان اتفاق گذاشتند که اولین کسی که از بیرون آید به داوری میان آنان قبول کنند اولین کسیکه برآنان بیرون آمد شخص رسول الله ﷺ بود، رسول الله ﷺ دستور دادند لنگی بیندازند و حجر را در میان لنگ قرار دهند رسول الله ﷺ لنگ دوش خود نهاد و حجر بر آن نهاد و به سران قریش فرمود تا برابر جایی که حجر آنجا نصب میشود لنگ را بردارند، بانجا که رسید بدست مبارک خود حجر را گرفت و در جای آن نهاد و به این ترتیب شخصی عاقل مثل ابو امیه مردم را به داوری وادار کرد و شخصی حکیم و بزرگواری مثل رسول الله ﷺ طوری داوری فرمود که همه پذیرفتند ، کعبه مشرفه محل افتخار عرب بود جا داشت که در آن هم چشمی کنند ، و خدا آن را در آیه ۹۶ آل عمران اولین خانه برای عبادت خدا توصیف فرمود .

ابتداء خانه در دست فرزندان اسماعیل بود بعد بدست جرهم افتاد بعد خزاعه از آنان گرفتند بعد قریش آن را در عهد قصی از خزاعه گرفتند و بعد بدست مسلمانان آمد تا روز قیامت اما پوشیدن کعبه مشرفه: موقعیکه

عباس بن عبدالمطلب گم شده بود ما در عباس نذرکرد اگر عباس پیدا شد کعبه مشرفه را بپوشاند، عباس که پیدا شد، مادر عباس به نذر خود وفا کرد و کعبه را پوشانید، به این صورت مادر عباس پوشانیدن کعبه مشرفه را پایه گذارد.

سفر رسول الله ﷺ بسوی شام

موقعیکه رسول الله ﷺ دوازده ساله بود عمویش قصد سفر بسوی شام برای تجارت نمود، رسول الله ﷺ از اینکه عمویش از او جدا میشود خیلی ناراحت شد، ابو طالب که آن را دید بر او رحم آورد و او را با خود بسفر شام برد، و در بصری که حدود میان شام و جزیره العرب بود بحیرا که راهب و تارک دنیا و مسیحی بود، و از پیش اوصاف پیغمبر منتظر خوانده بود ایشان را شناخت و به عمویش گفت بهتر است او را بمکه بر گرداند و ایشان را از یهود که دشمنان او هستند حفظ نماید، ابو طالب ایشان را بمکه باز گردانید.

حرب الفجار

بمعنی جنگی که مایه فجور و مخالفت با فرمان خدا بود. موقعیکه رسول الله ﷺ بیست ساله بود حرب الفجار پیش آمد، کلمه فجار بمعنی مفاجره یعنی فجور و نافرمانی خدای متعال بکار بردن. عرب جنگ در ماههای حرام: ذیقعد و ذیحجه و محرم و رجب را حرام میدانستند، حرب فجار میان کنانه و قریش از جهتی و میان قیس از جهتی دیگر در ماه حرام پیش آمد، و سبب این جنگ فجار این بود که نعمان بن المنذر پادشاه حیره (حیره نام شهری بود که در غرب نهر فرات بود، و نعمان بن المنذر

از طرف پادشاهان ایران در آنجا حکومت میکرد ، این شهر بسال ۱۲ هجری بدست سپهسالار اسلام خالد بن الوليد فتح شد (نعمان بن المنذر مال التجاره خود را هر سال به بازار عكاظ میفرستاد تا مال التجاره او را در بازار عكاظ بفروش برسانند (عكاظ محلی بود میان نخله و طائف که هر سال از اول ذیقعدہ شروع میشد و در بیستم ذیقعدہ پایان می یافت عكاظ بازاری برای عرب بود که در آنجا جمع میشدند و هر کس کالای خود را عرضه میداشت ، شعراء اشعار خود را میسرودند ، بزرگان افتخارات خود را میشمردند و سوداگران اموال خود را خرید و فروش مینمودند ، و گاه میشد که همین عكاظ صحنه ای برای جنگی خونین شود)

نعمان بن المنذر اموال خود را در پناه شخصی که دارای نیرومندی و شرف در میان قوم خود بود به عكاظ میفرستاد تا دستور او را در آن اموال انجام دهد . روزی پادشاه حیره نشستہ بود و براض بن قيس کنانی که مردی خون آشام و بی حياء بود و از بسیاری شر انگیزيش قومش او را از نزد خود رانده بودند و عروه بن عتبه الرحال هم نشستہ بود نعمان گفت چه کسی مال التجاره من میگیرد تا آن را به عكاظ برساند ؟ براض گفت من آنرا از بنی کنانه میگذرانم . نعمان گفت من کسی را میخواهم که آن را از همه بگذراند و هیچکس نتواند متعرض آن شود . عروه گفت : أَيْتَ اللُّعْنِ . تو را از آنچه باعث نکوهش است دوری باد . آیا سگی بی حیا میتواند اموال تو را به عكاظ برساند ، من میتوانم اموال تو را از همه مردم نجد و تهامه بگذرانم ، براض گفت : ای عروه آیا میتوانی آن را از کنانه بگذرانی؟ عروه گفت: من میتوانم آن را از همه مردم بگذرانم و هیچکس نتواند متعرض آن شود ، براض کینه عروه را بَدَل گرفت ، و صبر کرد تا وقتی که عروه مال التجارة نعمان را با خود برد که به عكاظ برساند .

براض از روی غدر و حيله عروءه را كشت ، آنگاه كسى را نزد قوم خود كنانه فرستاد كه من عروه را كشته ام و شما حذر و پرهیز خود از قبله قیس بگیریید مبادا كه بخون خواهی عروه بجنك با شما آیند ، اما قبيله قیس طولی نكشید كه با خبر شدند و برای خونخواهی عروه به پا خواستند و در نخله به قریش و كنانه رسیدند و جنگی سخت میان شان در گرفت و موقعیكه جنگ شدت گرفت قریش به حرم مكه پناهنده شدند و رسول الله ﷺ در این جنگ با قریش همراه بودند ، و قبيله قیس به دشمنان شان گفتند: ما خون عروه را از دست نمیدهیم ، موعده جنگ میان ما و شما در عكاظ در سال آینده است و به شهر های خود برگشتند و به تشویق همدگر برای جنگ با قریش پرداختند ، وقتی كه سال به آخر می رسید و موعده عكاظ پیش آمد . قبيله قیس گروه های خود را جمع كردند ، ثقیف و غیر شان نیز با ایشان بودند ، و قریش نیز گروه های خود از كنانه و احابیش كه هم پیمانان قریش بودند جمع نمودند ، و رئیس بنی هاشم در آنموقع زبیر بن عبدالمطلب بود و برادرش ابو طالب و حمزه و عباس و پسر بردارش رسول الله ﷺ با آنان بود ، حرب بن امیه در رأس بنی امیه بود كه بسبب بزرگسالی و شرفی كه در قریش داشت سر لشكری برای او بود . و همچنین بر هر گروهی از گروه های قریش رئیس و سروری بود ، در آنموقع بجنك پرداختند ، و آن روز هولناك ترین روزهای جنگ عرب بود ، و نظر به اینکه احترام اهل حرم نگهداشته نشده بود و جنگ با اهل حرم و در ماه حرام بود آن جنگ را «حرب الفجار» نامیده و موقعیكه نزدیک بود به شكست قیس پایان یابد و بعضی از گروه های قیس هم شكست یافته و فرار کرده بودند ، مردمی دو طرف نزاع را به صلح و آشتی دعوت كردند و قرار دادند هر يك از دو گروه متخاصم كشته بیشتر داشته باشد در آن عدد

زائد خون بهای شان از گروه مقابل بگیرند ، و معلوم بود که قیس بیشتر کشته داشتند و خون بهای عدد زائد از کشته های شان از قریش خواستند ، حرب بن امیه متعهد شد خون بهای آن کشتگان را بپردازد و برای این منظور پسرش ابو سفیان را رهن گذاشت تا وقتی که آن خون بهایان شرط شده را پرداخت ، و این جنگ هم مانند دیگر جنگهای عرب قبل از اسلام بود که يك کار کوچکی به مصیبتی بزرگ تبدیل میشد ، تا اینکه خدای عزوجل محمد ﷺ را به پیغمبری برگزید و به دین اسلام مشرف نمود و همه آن جنگهای بیهوده را از میان برد ، و همه آن تاریکیها را بنور اسلام مبدل فرمود ، و همه آن دشمنیها را به دوستی یکدگر و برادری با همدیگر تبدیل نمود .

حلف الفضول

موقع برگشتن قریش از « حرب الفجار » همدگر را دعوت نمودند تا میان خود « حلف الفضول » را منعقد نمایند ، این پیمان در خانه عبدالله بن جدعان التیمی یکی از رؤساء قریش منعقد شد ، شرکت کنندگان در این پیمان : بنی هاشم و بنی عبدالمطلب ، و بنی اسد بن عبدالعزی . و بنی زهره بن کلاب و بنی تیم بن مرة بودند .

در این پیمان : همه نامبردگان هم عهد و هم پیمان شدند که نگذارند در مکه ظلمی به مظلوم برسد خواه مظلوم از قریش باشد یا از غیر شان و هر گاه دانستند بکسی ظلم شده همه با مظلوم همراه شوند تا ظلم از او دفع شود و حق خود را باز یابد ،

در این پیمان رسول الله ﷺ با عمویان شان حاضر بودند و موقعیکه رسول الله ﷺ به ختم رسالت مبعوث شدند میفرمود : « لقد شهدت مع

عمومتی حلفاً فی دار عبدالله بن جدعان ما أحب أن لی به حمر النعم ولو دعیت به فی الإسلام لأجبت» من با عمویان خودم در خانه عبدالله بن جدعان بر پیمانی حاضر بودم که حاضر نیستم بجای آن مال گرانبها داشتم - که ارزش آن پیمان نه بحساب مال گران بها بود- و اگر در اسلام بسوی چنان پیمانی دعوت شوم میپذیرم .

و همان پیمان « حلف الفضول » باعث رسیدن مردم ناتوان بحق شان بود^(۱) .

سهیلی در الروض الأنف می گوید : حلف الفضول گرامیترین پیمانی است که در عرب پیش آمد .

عبدالله بن جدعان سران آن قبائل یاد شده بمنزل خود دعوت کرد، و آنها را مهمانی نمود و در ماه ذیقعد که ماه حرام است در حالیکه همه ایستاده بودند با همدیگر پیمان بستند و بنام خدا قسم یاد نمودند که همراه مظلوم بر علیه ظالم همدست شوند و ننشینند تا اینکه حق مظلوم را از ظالم باز ستانند و این پیمان برای گرفتن حق مظلوم و کمک یکدیگر بر قرار است تا وقتی که دریا مرطوب نماید پشم را، و تا وقتی که دو کوه حراء و ثبیر در جای خود باشند .

این است که وقتی که به سنی رسید که میتواندست چوپانی نماید در صحرا با برادران شیری خودگله بانی نمود و موقعیکه به مکه برگشت باز هم در برابر چند قیراط برای اهل مکه گله بانی مینمود . (قیراط بمعنی دانگ یعنی ۱/۶ درهم که هر درهمی شش دانگ بوده و شش دانگ یعنی یک درهم کامل و چنانکه تا امروز هم در سند مینویسند شش دانگ خانه

(۱) نقل و ترجمه از نور الیقین به اختصار و تلخیص .

بفلان تعلق گرفت یعنی همه خانه مال او است) . هنگامیکه رسول الله به جوانی رسید به تجارت پرداخت و در تجارت شریکی داشت بنام: السائب بن ابی السائب ، و ازپیش یاد شد که او برای خدیجه در مقابل مزدی که دریافت میداشت تجارت می کرد، و این پیش از ازدواج با خدیجه بود، و موقعیکه با خدیجه ازدواج نمود در مقابل تجارت در مال او حق خود را میگرفت و از دسترنج خود میخورد (۱).



سیرت رسول الله ﷺ قبل از نبوت به اختصار

بهترین مردم در سیرت و گفتار و کردار بود. و پاک ترین مردم در سریرت یعنی در امور نهانی بود: سلیم ترین مردم در عقیده و در پاک دامنی و در خیر اندیشی و خوشبینی بود، و در اخلاق و عالیتین اخلاق داشت ، و در امانت سر آمد همه بود بجائیکه به لقب : الامین شهرت داشت ، هیچگاه دروغ از ایشان شنیده نشد ، هیچگاه ریا از ایشان دانسته نشد ، هیچگاه اهل لهو و بازی نبود.

صفات بدنی ایشان

صفات بدنی ایشان آنچنان بود که علی بن ابی طالب رضی الله عنه فرموده است که :

رسول الله ﷺ دراز از حد نبود، و کوتاه بیش از حد هم نبود ، بلکه خوش قد و قامت بود، موهای سر ایشان گره افتاده نبود فربه بیش از حد نبود، صورت و روی ایشان یکدفعه گرد نبود ، چشمان ایشان گشاده و سیاهک آن سخت سیاه بود ، موی مژگان ایشان بلند بود ، سر استخوانهای ایشان و شانه شان بزرگ بود، موی بدن شان اندک بود، میان ناف و سینه شان موی بود ، دو کف دست و دو پای ایشان فربه بود . وقتی که قدم بر میداشت چنان از جای کنده میشد که گویا از بلندی به نشیب میآید ، گشاده ترین مردم در سینه بود، راستگوترین مردم در سخن بود، مهربانترین مردم در معاشرت و پرعاطفه ترین مردم در برخورد بود، کسیکه ناگهان روی مبارک ایشان را میدید از ایشان هیبت میگرفت ، و کسیکه با ایشان رفت و آمد داشت ایشان را از صمیم قلب دوست میداشت (و هر کسیکه به ایشان نظر میکرد ایشان را بزرگ میدید) کسیکه نعت و ستایش ایشان میکند میگوید : قبل از او و بعد از او مثل او را ندیدم، و هیچگاه کسی همانند او را نخواهد دید .

آغار نزول وحی

موقعیکه عمر شریف ایشان صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و صحبه به چهل سالگی رسید ، و آن برابر ۴ فبروری ۶۱۰ میلادی بود ، و سال چهل و یکم عام الفیل و یا ۱۳ سال قبل از هجرت شد . آغاز وحی دیدن خوابهائی بود که هر چه در خواب میدید مانند روز روشن تحقیق میآفت . پس از آن بسوی خلوت گزیدن و کنار گرفتن از مردم و عبادت خدا کردن دور از مردم روی آورد ، و از اهل خانه و جماعت کناره میگرفت و در غار حراء گاهی ده شبانه روز و گاهی بیشتر و گاهی یکماه تمام در آن غار بعبادت میپرداخت (حرا : نام کوهی است نزدیک مکه ، و غار حراء : شکفتی در آن کوه است).
عبادت ایشان بردین ابراهیم علیه السلام بود .

موقع رفتن بغار حرا برای عبادت و دوری از مردم توشه و غذا میبرد ، و هنگامیکه توشه اش تمام میشد بخانه خدیجه بر میگشت و توشه میگرفت و به غار حراء بر میگشت .

در اثناء همان مدتی که به غار حرا عبادت میکرد روزی بر کوه حراء ایستاده بود که شخصی برای او ظاهر شد و گفت : ای محمد بشارت و مژده باد تو را ، من جبرائیل هستم و تو پیغمبر خدائی بسوی این امت .

آنگاه به ایشان گفت : (۱) **اقْرَأْ** بخوان ایشان در جواب جبریل فرمود : **مَا أَنَا بِقَارِئٍ** : نمیتوانم بخوانم ، جبرئیل ایشان را به همان نوعی که بخواب میرود او را فشار داد تا اینکه نهایت سختی را دید ، آنگاه او را رها کرد و به ایشان گفت : **اقْرَأْ** یعنی : بخوان ، ایشان گفتند : توانائی خواندن ندارم ،

جبرائیل باز ایشان را طوری فشار داد که نزدیک بود بستوه آید ، باز او را برای بار سوم فشار داد و سپس او را رها کرد و گفت : ﴿ اقرأ باسم ربك الذي خلق . خلق الانسان من علق . اقرأ وربك الأكرم الذي علم بالقلم . علم الإنسان ما لم يعلم ﴾ ^(۱) یعنی :

بخوان بنام پروردگارت که آفرید انسان را از کرمی زالو مانند . (که همان حیوان منوی باشد) بخوان و پروردگارت بزرگوارترین بخشایشگری است که در برابر بخشایش او سبحانه و تعالی بخشایش کسی بحساب نمیآید ، آن پروردگار بخشایشگری که آموخت بوسیله قلم . آموخت آدمی را آنچه که نمیدانست .

(بخوان و آغاز خواندن را بنام پروردگارت که آفریدگار است قرارده ، پروردگارت انسان را از خونی لخته بوجود آورد . بخوان (ویدان که) پروردگارت بزرگوارترین بخشایشگران است ، او تعالی بخشایشگر است ، بخشایش را آفرید و بندگان از بخشایش او راه بخشاینده مییابند . پروردگارت پروردگاری است که قلم زدن را آموخت و قلم زنی و نوشتن و رسانیدن آثار گذشتگان را بآیندگان بوسیله قلم قرار داد ، و از راه قلم به بنی آدم آنچه را که نمیدانست آموخت ، به قلم صنُّع بر آب منی صورتگری فرمود ، و به قلم لطف در دل مؤمنان ایمان را نوشت و ثابت نمود ، و به قلم خط نوشتن آثار گذشتگان را بآیندگان رسانید ، و به قلم کامپیوتر فراگرفتن انواع علوم را آسان فرمود ، علم و قلم و خواندن و نوشتن را بهم مربوط ساخت ، و راه پیشرفت بشر را از همین راه علم و قلم برقرار کرد ، و قلم قدرت را یاد آور شد ، که اگر بشر از برکت قرآن و دعوت خاتم الانبیاء

(۱) پنج آیه اول سورة العلق .

صلوات الله وسلامه عليه و علیهم و علی آله و صحبه و بسوی نیکبختی دو جهان راه یافت ، فکرِ قلم تقدیر باشند و بدانند که قلم قدرت پروردگار در صفحات نامهای اعمال بندگان خرد و بزرگ و خوب و بد گفتار و کردار شان را ثبت فرمود . مبادا کاری کنند که صفحات اعمال خود را از سیاه کاری تیره و تباه سازند ، بلکه ببینند که سرور انبیاء صلی الله تعالی علیه و آله وسلم چه راهی در پیش شان گذاشت در همان راه روند و از همان راه خود را برضای خدا برسانند (رسول الله ﷺ از این پیش آمد ترسیده و بلرزه افتاده بر گشت و بهمسر مهربانش خدیجه رضی الله تعالی عنها فرمود: **زَمَكُونِي زَمَكُونِي** : مرا با بالا پوش بپوشانید تا این ترس و لرزش از من دور شود ، وقتی که آن ترس و لرز از او دور شد آنچه را که دیده و شنیده بود به همسرش خدیجه خبرداد .

(مگر نه کوه از تجلی پروردگار بخاک شد ؟ مگر نه موسی علیه السلام از دیدن بخاک شدن کوه بیهوش افتاد ؟ شنیدن کلام رب العالمین هر چند بوسیله جبرائیل باشد ما فوق طاقت انسانی است و فشار جبریل بر رحمة للعالمین برای آشنا ساختن ایشان و آماده کردن شان برای شنیدن آن بود . رسول الله ﷺ از آن فشار و آنچنان دستوری بلرزه در آمد و بیمناک بخانه بر گشت)

اما همسر مهربان ایشان که از شخصیت خاتم الانبیاء ﷺ با خبر بود میدانست که این بشارتی عظیم برای ایشان است که به فرستادگی از رب العالمین بسوی جهانیان و بزرگترین شرف و بزرگواری بشری بیابد ، این بود که خدیجه به ایشان گفت :

بخدا قسم که خدا هیچگاه تو را رسوا نمیگرداند برای اینکه صله ارحام مینمائی، و خویشاوندان را مدد میفرمائی ، و بار سنگین تعهد افتادگان را

تحمل مینمائی، و آنچه وجود ندارد از توحید خدا و مکارم اخلاق بجا میآوری، و مهمانان را میزبانی مینمائی، و بحقیقت آنچه برای مردم پیش میآید از تنگدستی و یاستم و فشار زندگی مردم را در آن مددکاری مینمائی، و براحت میرسانی، و بنابر این خدای متعال شر را بر تو مسلط نمیگرداند خدا تو را برای راهنمایی قوم و جماعت اختیار کرده، تا آنان را از جاهلیت نجات دهی و بشر را بسوی نیکبختی دو جهان هدایت کنی، آنگاه خدیجه ایشان را نزد پسر عمویش ورقه بن نوفل برد.

ورقه بن نوفل بر کتابهای قدیم و سرگذشت گذشتگان و احوال انبیاء و پیغمبران اطلاع و آگاهی داشت، او پسر مردی بزرگسال بود که نصرانی شده بود، خدیجه به ورقه گفت: از پسر برادرت بشنو آنچه برای او پیش آمده.

رسول الله صلی الله علیه وسلم دیدن جبرائیل علیه السلام و آنچه از جبرئیل شنیده بود و بشارتی که جبرئیل به ایشان داده بود، و وحی و آغاز نزول قرآن را برای ورقه بازگو فرمود.

ورقه گفت: این همان فرشته ای است که خدا او را بسوی موسی فرستاد، یعنی او جبریل امین و حی اور است - کاش هنگام شروع دعوت بسوی توحید و اسلام زنده بودم و جوانی نیرومند بودم تا هنگامیکه قوم و گروه خودت قریش تو را از مکه بیرون میکنند بیاریت بر خیزم، و تو را پیروز گردانم، اگر در آن روز زنده باشم تو را به قدرت تمام یآوری نمایم.

رسول الله ﷺ فرمود: آیا مرا از شهر بیرون میکنند؟! ورقه گفت: هیچوقت پیغمبری نیامده که مانند تو دعوت بسوی طاعت خدا کرده باشد مگر مورد دشمنی و عداوت قرار گرفته شده باشد.

(مردم گمراه از دعوت انبیاء بسوی راه راست که خلاف عادت آنان

است همیشه از انبیاء به ستوه آمده و با انبیاء دشمنی کرده اند ، تو که پیغمبری هم مانند پیغمبران دیگر باید خود را آماده تحمل دشمنی از آنان نمائی (اگر آن روزت بمن برسد ومن در آن روز زنده باشم به شدت و قوت یاریت دهم. اما دیری نگذشت که ورقه جهان را بدرود گفت و چشم از جهان پوشید.

بعد از آن وحی نیامد و تقریباً چهل روز گذشت و خبری از آمدن جبریل و آوردن وحی نبود ، از تأخیر وحی رسول الله را اندوهی عظیم دست داد. بجائی که در خود میگفت بسبب از دست دادن این مرتبه عالی خود کشتی نماید ، و هر گاه بر قله کوهی بالامیرفت بخاطرش میآمد خود را از کوه بیندازد ، و هر موقع چنین فکری بخاطرش میآمد جبریل در نظرش ظاهر میشد و میگفت : **انت رسول الله حقاً** . تو پیغمبر بر حق خدا هستی ، وبایدین جبریل و شنیدن این سخن از آن عزم منصرف میشد .

روزی راه میرفت ناگهان آوازی از آسمان شنید . چشم بسوی آن نمود ، دید همان فرشته که در کوه حراء نزد او آمده میان آسمان و زمین است و عظمت او بطوری است که میان آسمان و زمین تمام افق را پر نموده است .

از دیدن او رعب و ترس او را دست داد و بخانه برگشت و بهمسر خود گفت : **دَثْرُونِي دَثْرُونِي** : مرا بیالپوش ببوشانید .

خدای عزوجل آیاتی از اول سوره المدثر بر ایشان نازل فرمود، چنانکه میفرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ * وَرَبِّكَ فَكْبَرُ * وَثِيَابُكَ فَطَهِّرْ * وَالرِّجْزَ فَاهْجُرْ * وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ * وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ ﴾ ، بدین معنی:

ای کسیکه موقع نزول وحی خود را ببالاپوش برده ای ، بر خیز که وقت خوابیدن و بالاپوش بر خود انداختن گذشته است ، بر خیز و کفاری که ایمان نمی آورند از آتش دوزخ و عذاب خدا بترسان ، پروردگارت را به بزرگی و عظمت یاد کن و او را منزّه از شرک مشرکان بدان ، و لباست را پاک گردان : مانند مشرکان لباست را بر زمین مکشان که آلوده شود ، بدن را پاکیزه دار و خود را از آلودگی که مشرکان برآندند دور بدار ، و بتها را مهجور گردان : کاری کن که بتها متروک شوند . بطوری توحید را بسط و توسعه ده که جانی برای بت و بت پرستی نماند و بت بی زبان ، باشد بی مکان و بی منزلت گردد . و اگر کرم نمودی و چیزی عطا فرمودی طلب زیادت منما ، وقتی که منت ننهادی و عطا را برای خدا انجام دادی پیروانت بسیار خواهند شد ، و در برابر امر ونهی پرودگار که بمردم میرسانی شکیبا باش ، رسانیدن امر ونهی و تکلیف طاعت و استقامت مردم را بدشمنی و عداوت با تو وادار میسازد ، تو برابر آن صابر باش که صبر تو برای رضای پرودگارت میباشد .

رسول الله ﷺ بخدیجه فرمود: **ذَهَبَ مَوْسِمُ النَّوْمِ يَا خَدِيجَةُ** : ای خدیجه وقت خواب و راحت گذشت ، و زمان تبلیغ رسالت رسید .

از آن روز رسول الله ﷺ به تبلیغ رسالت و دعوت بسوی اسلام قیام نمود ، و شروع نمود به پنهانی دعوت مردم نمودن اولین کسانی که از خانواده ایشان ایمان آوردند: خدیجه همسر او و علی ابن ابی طالب پسر عموی ایشان که نزدیک ببلوغ بود ودر خانه پیغمبر بود ، و زید بن حارثه بن شرحبیل برده آزاد شده پیغمبر ، و ام ایمن که کنیز و پرستار کودکی پیغمبر بودند . وایمان از خانه پیغمبر ﷺ به بیرون ازخانه نرفت مگر از روزیکه ابوبکر مسلمان شد و او رضی الله تعالی عنه اولین عامل انتشار اسلام دربیرون

از خانه رسول الله بود، همانگونه که اولین کسیکه اسلام را به خارج از جزیره العرب انتشار داد ابوبکر صدیق بود، و اولین کسیکه جزیره العرب را بعد از رحلت رسول الله مهد دین اسلام گردانید و پیغمبران دروغین را نابود کرد ابو بکر صدیق رضی الله عنه بود.

و اولین کسیکه از بیرون خانواده رسول الله ﷺ ایمان آورد ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود که از مدتی پیش از پیغمبری رسول الله ﷺ با ایشان دوستی داشت و از راستی ایشان آگاه بود.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه هر کسی را که به او اعتماد داشت دعوت بسوی اسلام و پیروی رسول الله ﷺ نمود، او پنهانی افراد مورد اعتماد خود از قریش را بسوی اسلام دعوت نمود و آنان دعوت او را لبیک گفتند و پذیرفتند که از آن جمله :

عثمان بن عفان ، وزیر بن العوام ، عبدالرحمن بن عوف، وسعد بن ابی وقاص ، وطلحه بن عبید الله رضی الله عنهم بودند. و عبدالله بن مسعود ، و ابوزر غفاری ، وسعید بن زید عدوی و همسرش فاطمه خواهر عمر بن الخطاب ، و ام الفضل همسر عباس بن عبدالمطلب ، و ابو سلمه عبدالله بن اسد مخزومی ، و خالد بن سعید بن العاص ، و الأرقم بن ابی الأرقم رضی الله عنهم . بودند که از سابقین به سوی اسلام و قبول دعوت رسول الله ﷺ هستند.

و موقعیکه مقتضی بود که محلی باشد که رسول الله با هدایت یافتگان مسلمان شدگان در آنجا جمع شود و دین را به ایشان تعلیم دهد.

رسول الله ﷺ خانه الأرقم بن ابی الأرقم را برگزید . در آنموقع تعداد مسلمین به سی نفر رسیده بود.

رسول الله ﷺ مدتی بر همین دعوت پنهانی باقی ماند .

تا اینکه آیه ﴿فَأَصْدَعُ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾^(۱) نازل شد، بدین معنی که :

آنچه خدا تو را به آن مأمور ساخت برای مردم بیان کن و مردم را آشکارا بسوی آن دعوت نما و از مشرکان روی بگردان .

با نزول این آیه ، رسول الله ﷺ بر کوه صفا بالا رفت و شروع نمود به صدا زدن مردم و شمردن اجداد گروه قریش بدینگونه :

ای بنی فهر . ای بنی عدی . ای بنی مخزوم . ای بنی هاشم . تا آخر .

قریش از شنیدن نداء شروع به آمدن بسوی آن شدند و هر کسیکه نمیتوانست بیاید کسی را از طرف خود فرستاد ، وقتی که همه آمدند رسول الله ﷺ فرمود:

مرا خبر دهید که اگر به شما بگویم پشت این دروازه هائی از دشمنان تان آمده اند تا بر شما شیخون بزنند آیا مرا تصدیق مینمائید ؟ گفتند بله تو را تصدیق مینمائیم و گفتارت را صدق میدانیم برای اینکه هیچگاه از تو دروغ نشنیده ایم . رسول الله فرمود:

پس با خبر باشید که من فرستاده خدا بسوی شما هستم تا بشما خبر دهم که عذابی سخت در پیش روی دارید .

یعنی شما میدانید که هر چه میگویم صدق و راستی است بنابراین من که هیچگاه دروغ بر بندگان نگفته ام محال است که دروغ را بر خدا بگویم من راست میگویم و پیغمبر خدا بسوی شما هستم آمده ام تا بشما خبر دهم که اگر رسالت مرا نپذیرید به عذابی سخت و طاقت فرسا خواهید رسید .

(۱) سوره الحجر ، آیه : ۹۴ .

کسیکه بدرشتی سخن گفت و رسول الله ﷺ را آزرده ساخت ابولهب بود که گفت : **تَبَاكَ الْهَذَا دَعَوْتَنَا هَلَاكَتُ بَادِ تُوْرَا** آیا برای این ما را دعوت کرده ای؟ خداوند متعال در باره او سوره ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾ - تا آخر سوره یعنی : بخاک آمد دو دست ابولهب و زیان کار شد و هلاک گشت ابولهب نازل فرمود .

پس از آن برسول الله امر شد که خویشاوندان نزدیک خود را از عذاب خدا بترساند ، چنانکه میفرماید : ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ (۱) . بدین معنی که : بترسان از عذاب خدای متعال نزدیکترین خویشاوندان را ، (خویشاوندان نزدیک پیغمبر : بنو هاشم و بنو مطلب ، و بنو نوفل . و بنو عبد شمس هستند) ،

رسول الله ﷺ ایشان را جمع کرد و فرمود :

إِنَّ الرَّأْيَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ ، کسیکه او را میفرستند تا چراگاه و محل پر آب ببیند تا حیوانات خود را برای چرا به آنجا بفرستند به خویشان خود دروغ نمیگوید ،

وَاللَّهِ لَوْ كَذَبْتُ النَّاسَ جَمِيعاً مَا كَذَبْتُمْ ، بخدا قسم که اگر به همه مردم دروغ میگفتم بشما دروغ نمیگفتم ،

وَلَوْ عَنَرْتُ النَّاسَ جَمِيعاً مَا عَنَرْتُكُمْ ، و اگر مردم را در قبول نکردن حق معذور میدانستم شما را معذور نمیدانم ،

و قسم بخدائی که هیچ معبودی بحق وجود ندارد مگر او که من پیغمبر خدا هستم بسوی شما خصوصاً و بسوی همه مردم عموماً .

قسم به خدا که میمیرید آن چنانکه میخواستید ، و بعد از مرگ زنده

میشوید آنچنانکه بعد از خواب بیدار میشوید ، و در برابر همه اعمال تان از شما حساب گرفته میشود تا در برابر هر خوبی جزای خیر بیابید ، و در برابر هر بدی کیفر بدی را بیابید ، و حقیقت این است که یا بهشت همیشگی و یا دوزخ همیشگی است .

خویشاوندان پیغمبر که حاضر بودند همه جواب خوب دادند مگر ابولهب که گفت : بزنید بر دست او پیش از اینکه عرب جمع شوند بر علیه او ، که در آنحال اگر مسلمان بشوید بخواری افتید برای اینکه باید با همه شان بجنگید ، و اگر او را یاری دادید و پیروز شد همه شان را میکشد .

ابوطالب گفت: بخدا سوگند ما تا زنده هستیم بیاری او بر می خیزیم ، بعد از آن که گفتگو پایان رسید آنان رفتند . قریش در برابر دعوت رسول الله ﷺ به مسخره پرداختند ، و هر موقع که رسول الله ﷺ از میان شان عبور میفرمود ، او را بباد استهزاء میگرفتند ، و سفهاء و مردم نابخرد از آنان همینکه رسول الله ﷺ از میان شان عبور میکرد میگفتند : این پسر ابو کبشه از آسمان با او سخن میگویند.

ابو کبشه کنیه شوهر حلیمه السعدیه بود که در کودکی رسول الله ﷺ به ایشان شیر داده بود. رسول الله ﷺ بدون اعتناء به گفتار و استهزاء قریش به دعوت خود دامه میدادند ،

کسیکه فرستاده خدا است و اعتماد بر نصرت خدا دارد چه باک دارد از دشمن اگر چه هزار ها باشند؟ و تا کنون کفار قریش از رسول الله ﷺ دور نبودند ، اما موقعیکه قرآن نازل شد و به عیبجویی و بیان عیوب شان ، و شهرت دادن کوتاه فکری شان ، و خوار داشتن عقول شان پرداخت، پرداخت، چنانکه قرآن میفرمود:

آیا عقل دارند مردمی که سنگ و چوب را میپرستند ؟ آیا ارزشی دارند

مردمی که در بت پرستی غوطه ورنند؟ آیا رواست که انسان با این عقل و هوش و با این فهم و زیرکی بیاید عقل خود را کنار بگذارد و بتهای بی جان و بی شعور را بپرستد؟

موقعی که قرآن نا بخردی و پستی و نابکاری شان را به رخ شان میکشید و دلائل دندان شکن را بر جهل و جاهلیت شان اقامه میکرد بفریاد آمدند .

و گروهی از ایشان بسوی ابوطالب که در آنموقع بزرگ بنی هاشم بود رفتند ، از میان بنی هاشم ابو طالب دوستدار پیغمبر بود .

گروهی از کفار قریش نزد ابو طالب رفتند و گفتند یا دست از حمایت و نگهداریت از محمد بردار تا ما خود جزای او بدهیم ، ویا اینکه جلو او بگیر و مگذار به خدایان ما بد بگوید و پدران مان را بی شعور بخواند .

ابوطالب جواب خوبی به ایشان گفت و آنان را قانع کرد .

رسول الله ﷺ بخوبی دعوت خود را ادامه و نقشه خود را در هدایت بخوبی دنبال مینمود ، کار او واداشت که جماعت دیگری نزد ابوطالب بروند، اینان به ابوطالب گفتند: که تو در میان ما دارای سن و سال و شرف و منزلت بزرگی هستی و ما از تو خواسته بودیم که جلو پسر برادرت بگیری و او را از ادامه دعوتش منع نمائی، و تومنع او ننمودی ، قسم بخدا که ما نمیتوانیم بردشنام دادن او به پدران مان و پست شمردن عقلهای مان و ناسزاء گوئی بخدایان مان صبر نمائیم ، حالا یا اینکه او را از دعوتش باز داری و یا اینکه ما با او و تو بجنگیم تا یکی از دو گروه، یا ما یا شما بهلاکت برسیم .

وقتی که ابوطالب از آنان این تهدید را شنید . مسأله بر او گران آمد و رسول الله ﷺ را صدا زد و به او خبر داد که قریش چنین تصمیمی گرفته

اند ، رسول الله ﷺ از اینکه شاید ابوطالب زیر تأثیر سخنان قریش دست از حمایت او بردارد به گریه افتاد و گفت :

ای عمویم قسم بخدا که اگر خورشید را در دست راستم بنهند و ماه را در دست چپم بنهند برای اینکه از دعوتم دست بکشم نخواهم پذیرفت تا اینکه خدای متعال دعوتم را پیروز گرداند و یا اینکه در راه دعوتم بمیرم .
 آنگاه بر خاست که از نزد عمویش بیرون رود .

ابوطالب ایشان را نزد خود بر گردانید به ایشان ﷺ گفت : بگو آنچه را که دوست میداری قسم بخدا که تو را تسلیم آنان نخواهم کرد .



اضطهاد و فشار قریش بر رسول الله ﷺ

رسول الله ﷺ بدون اعتناء به تهدید قریش دعوت خود را ادامه داد . این کار بر قریشیان سنگین آمد و سران قریش همه با هم بدشمنی با رسول الله ﷺ بر خاستند ، از آن جمله ابوجهل بود که بسیار ریشخند و مسخره از رسول الله ﷺ مینمود ، و پیغمبر ﷺ را از نماز خواندن در مسجد الحرام مکه منع مینمود ، آیه های آخر سوره العلق از: ﴿ كَلَّا إِنَّ لِمَ يَنْتَهٰ لَنْسَفَعًا بِالْأَنْصَابِ ﴾ تا ﴿ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ ﴾ . در باره او آمد : بدین معنی که هر گز به او اعتنائی نکن . اگر تو را از نماز خواندن منع نمود ما موی پیشانیش را گرفته او را بدوزخ میرسانیم ، هر گز به او اعتنائی نکن و نماز بخوان و بخدا نزدیک شو .

روزی ابوجهل لعین عقبه بن ابی معیط را وا دار کرد تا موقعیکه رسول ﷺ نماز میخواند و در سجود است ، شکمبه شتری مرده را بر کمر رسول الله ﷺ بنهد ، عقبه همین کار را کرد و مسلمانانی که در مسجد بودند از ترس کفار قریش جرأت برداشتن شکمبه شتر مرده از روی کمر پیغمبر نداشتند رسول الله ﷺ با همین حالیکه شکمبه شتر مرده بر کمر او بود بسجود خود ادامه دادتا اینکه فاطمه سلام الله علیها آمد و آن شکمبه را از روی کمر رسول الله ﷺ برداشت .

وقتی که رسول الله ﷺ از نماز فارغ شد پرسید چه کسی این شکمبه را بر کمر او نهاد ؟ به ایشان گفته شد : که ابوجهل لعین عقبه بن ابی معیط را وادار کرد که چنین کاری کند ، و موقعیکه این کار را کرد ابوجهل و همدستانش به خنده و مسخره پرداختند ، رسول الله ﷺ بر آنها نفرین کرد ،

عبدالله بن مسعود میگوید نفرین پیغمبر ﷺ بر آنها سنگین آمد و همه آنها را در روز بدر دیدم که سینه بخاک نهاده کشته شده اند .

(تنبیه) (۱)

ماندن رسول الله ﷺ در سجود با اینکه شکمبه بر کمر او بود دلالت دارد که فضولات حیوان حلال گوشت طاهر است .

و از جمله کسانی که در صدد فشار و اضطهاد رسول الله ﷺ بر میآمدند و بلکه فشار شان بر پیغمبر ﷺ بیشتر از دیگران بود . ابو لهب و همسرش ام جمیل و عقبه بود ،

یکی از کردار هایش این بود که سوری بر قرار کرد و مردمی را دعوت نمود و از جمله دعوت شدگان بسوی سوری او رسول الله ﷺ بود ، موقعیکه سفره گسترده شد رسول ﷺ به او فرمود من غذای تو را نخواهم خورد مگر اینکه اول ایمان بیکتائی خدا بیاوری او ایمان آورد ، ایمان آوردن عقبه بگوش ابی بن خلف رسید ، ابی بن خلف به عقبه گفت: این چه داستانی است که شنیده ام که ایمان آورده ای بمحمد، عقبه عذر خواست، ابی عذر او را قبول نکرد و گفت : روی من بر روی تو حرام است تا اینکه اگر محمد را ملاقات نمودی پابر گردن او نهاده و آب دهان بصورت او اندازی و سیلی بر چشم او بزنی ، و او لعنت الله علیه هم این کارها را انجام داد .

و از کردارهای عقبه است که روزی رسول الله ﷺ در حجر کعبه مشرفه بود، عقبه آمد و جامه ای به گردن پیغمبر ﷺ انداخت و آن را طوری کشت داد که نزدیک بود رسول الله خفه شود، در آن لحظه ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمد و او را از پیغمبر ﷺ دور کرد .

و از جمله کسانی که متصدی اضطهاد و فشار بر رسول الله ﷺ بودند :
 عاص بن وائل سهمی پدر عمرو عاص ، و اسود بن عبدیغوث زهری ، و
 اسد بن مطلب أسدی ، وولید بن المغیره ، و نضر بن الحارث العبدری . که
 موقعیکه رسول الله ﷺ از اینان به تنگ آمد ، خدای متعال آیه ۹۵ از سوره
 الحجر ، نازل فرمود : ﴿ إنا كفيناك المستهزئين * الذين يجعلون مع الله
 الهاً آخر ﴾ ما شرّ استهزاء کنندگان که همراه خدای یکتا ، خدایان دیگری
 رامی پرستند از تو دفع نمودیم و هر کدام را دچار بلائی نمودیم .
 خدای متعال و عده خود را محقق فرمود و همه آن فشاروران بر
 رسول الله ﷺ در روز بدر کشته شدند و به چاهی که به قلب بدر معروف
 است انداخته شدند ، و عقبه در روز بدر اسیر شد او را بمدینه بردند و او
 را کشتند و صلابه زدند و او اولین کسی است که در اسلام صلابه زده
 شده است .

تاریخ همه اش درسهای عبرت انگیز است ، اینان که از شقاوت از دیدن
 نور محمدی محروم شدند ، چند روزی سر مست غرور و جاهلیت بودند و
 آنچه توانستند از فشار بر مبعوث رحمة للعالمین مضایقه نکردند ، اما دست
 آخر در گور فراموشی مدفون شدند و هر گاه نام شان بمیان میآید لعن و
 نفرین نثارشان میگردد ،

اما خاتم الانبیاء ، امام المتقین ، شفیع المذنبین . هر لحظه میلیاردها درود
 و سلام نثار روان تابناک ایشان میشود و هر گاه گواهی یکتائی خدای
 متعال بمیان آید گواهی رسالت محمد مصطفی ﷺ بهمراه آن میآید ، و
 سیدنا علی رضی الله عنه . راست فرمود که : **(جولة الباطل ساعة و جولة
 الحق الى قيام الساعة).**

پس از اضطهاد و فشار بر رسول الله نوبت به اضطهاد و فشار بر اصحابش رسید .

اضطهاد و فشار بر اصحاب رسول الله رضی الله تعالی عنهم ، بطرزی
شنیع اجرا میشد :

بلال بن رباح مملوک امیه بن خلف بود . او بندی در گردن بلال میبست و
بند را به کودکان میسپرد تا او را به این سو و آن سو بکشانند ، وگاهی بر
صورت می افتاد و گاهی بر پهلو ، بلال در همه این احوال توحید خدا
میگفت **أحدُ أحدُ** .

امیه در روزهای گرم تابستان بلال را میبرد و بر رمل^(۱) بسیار گرم
میخوابانید و صخره ای بر پشت او مینهاد و میگفت در همین حال بمان تا
اینکه بمیری ویا کفر آوری به خدای محمد و ایمان بیاوری به دو بت لات و
عزی ، بلال به او پاسخ نمیداد و میگفت : **أحدُ أحدُ** خدا یکی است و
شریکی ندارد ، و حال بلال بر همین منوال بود تا اینکه ابوبکر صدیق او را
از امیه خرید و او را آزاد کرد ، وگروهی از بردگان که ایمان آورده بودند
همه مورد تعذیب و شکنجه های هولناک قرار گرفتند تا اینکه خریده شدند
و آزاد گشتند از آن جمله: حمامه مادر بلال است .

وعامر بن فهیره بطوری تعذیب میشد که نمی دانست چه بگوید ،

و همچنین ابو فکیه که برده صفوان بن امیه بن خلف بود .

و زئیره : بحدی تعذیب شد تا آنکه نابینا گردید و با اینحال ایمان او

روی به زیادت داشت ،

واز آنجمله است عمار بن یاسر و پدرش یاسر و مادرش سمیه ؛ قریش

(۱) رمل بمعنای : ریک .

اینان را بآتش عذاب میداد ، سمیه بر دست ابو جهل لعین در حال تعذیب درگذشت و یاسر نیز در حال تعذیب درگذشت ؛

وعمار بحدی تعذیب میشد که هر چه میگفتند بگو میگفت و روزی گریان بخدمت رسول الله ﷺ آمد وگفت در حال تعذیب سخنی گفته ام که از آن بیمناکم ؛ رسول الله ﷺ فرمود : « **إِنْ عَادُوا فَعُدَّةٌ** ؛ اگر آنها باز هم تورا تعذیب نمودند تو همان کلام را باز بگو .

(یعنی واللہ اعلم : آن چه در حال اکراه بگوئی و دلت مطمئن بر ایمان است از آن باک مدار از اینراه که خدای متعال فرمود : ﴿ **إِلَّا مِنْ أَكْرَهٍ** و قلبه مطمئن بالایمان ﴿^(۱) یعنی : مگر کسیکه مجبور شد بر کلمه کفر گفتن و دلش مطمئن است بر ایمان او گناهی ندارد . روزی رسول الله ﷺ عبور میفرمود دید یاسر و همسرش و پسرش تعذیب میشوند یاسر در همان حال گفت : **الدَّهْرُ يَكُونُ هَكَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ** ﷺ زمانه چنین روزهایی هم دارد ، رسول الله ﷺ فرمود : **«صَبْرًا أَلْ يَاسِرُ فَإِنَّ مَوْعِدَكُمْ الْجَنَّةَ»** : صبروشکیبائی داشته باشید ای خاندان یاسر برای اینکه وعده گاه شما بهشت است ،

و از آنجمله است خباب بن الارت ، او برده زنی بود بنام ام اثمار ، او آهن داغ شده به آتش را میآورد و بر کمر خباب می نهاد بطوری که تمام کمر او زخم شده بود ، با اینحال ایمان او میافزود او اولین کسی است که اسلام خود را ظاهر کرد و ششمین فرد مسلمان است . و در جاهلیت حداد بود و شمشیر میساخت . او و عمار تمام مشاهد همراه رسول الله ﷺ بودند رضی الله تعالی عنهم و ارضاهم .

(۱) سوره النحل، آیه ۱۰۶ .

ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ بحدی مورد اذیت و آزار مشرکان قرار گرفت کہ قصد ہجرت بہ حبشہ نمود ، ابن الدغنة کہ بزرگ قبیلہ قارہ بود ، او را دید و از او پرسید کہ بکجا میروید؟ صدیق گفت: قصد حبشہ دارد ، ابن الدغنة صدیق را بر گرداند و بہ قریش گفت کہ شایستہ نیست شخصی مثل ابی بکر کہ دارای احسان بہ ارحام است و مردم را در پیشامدها مدد کار است و کسب معدوم میکند یعنی آنچه کمیاب است از وفاء و جوانمردی و راستی گفتار و امانت ہمہ دست آورد او است، از میان شما برود، گفتند: باشد بماند و عبادت پروردگارش در خانہ خودش انجام بدهد، ابوبکر در کنار خانہ مسجدی ساخت کہ در آن بعبادت می ایستاد و نماز و قراءت قرآن بجا میآورد ، زنان از روی بامہای خانہ های شان گوش بہ قراءت او میدادند و پسندشان میآمد ، کفار ترسیدند کہ نماز و قراءت او باعث مسلمانی شنوندگان بشود ، کسی را بدنبال ابن الدغنة فرستادند . تا ابن الدغنة را با خبر نماید کہ روش صدیق ممکن است مایہ مسلمانی زنان و فرزندان ما بشود و ما بہ رفتار او راضی نیستیم . ابن الدغنة آمد و ذمہ خود را پس گرفت ، و صدیق ہم راضی شد کہ در پناہ خدا باشد و آنچه بدیگر مسلمانان میرسد بہ او برسد .

ناتوانی اضطهاد و فشار و چارہ جوئی مشرکان

موقعیکہ اضطهاد و فشار نتیجہ ای نداد، و مسلمانان بر ایمان خود ماندند، و از دین خود برنگشتند، در صدد چارہ جوئی بر آمدند، و در دار الندوہ کہ مجلس شوری بود اجتماع نمودند تا ببینند چگونه باید با رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وصحبہ وسلم ویا یارانش رفتار کنند ؟
عتبہ بن ربیعہ گفت: آیا نروم نزد محمد با او سخن بگویم و مطالبی بر او

عرضه نمايم شايد بعضی از آنها را بپذيرد و آن را به او بدهيم و دست از ما بردارد!

گفتند ای ابا ولید! برو نزد او و با او گفتگو کن.

عتبه نزد رسول الله ﷺ آمد در مسجد الحرام دید که نماز میخواند ، از نماز که فارغ شد . به رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وصحبه وسلم گفت : ای پسر برادرم تو از ما قدر و منزلتی داری که خودت میدانی ، از ماهستی و کمال و برگزیدگی تو در حَسَبٌ و نَسَبٌ نزد ما بر خودت پوشیده نیست ، و تو آمدی نزد قوم و جماعتت به يك کار بزرگ : که بوسیله آن از جماعت شان جدا شدی و عقلهای شان را پست خواندی و دین و خدایان شان را نکوهش، و همه پدران گذشتگان شان را کافر خواندی ، حالا گوش بده بمن که چند چیز بر تو عرضه میدارم تا در آن نظر نمائی شايد بعضی از آنها را بپذیری .

رسول الله ﷺ فرمود : ای ابا الولید بگو که من گوش میکنم .

عتبه گفت : ای پسر برادرم اگر تو از این چیزی که آورده ای قصدت بدست آوردن مال است ، ما برایت مال جمع آوری میکنیم تا از همه مان بیشتر مالدار باشی .

اگر قصدت بزرگی و آغائی است ماتو را بزرگ مان قرار میدهيم تا هیچ کاری بدون امر تو انجام ندهيم ،

و اگر قصدت پادشاهی است ماتو را پادشاه خودمان گردانيم ،

و اگر این چیزی که به تو میرسد آزاری است که از جن بتورسیده و

نمیتوانی آنرا از خود دفع نمائی ، ما طبیبان را بخواهيم و اموال خود را

در راه شفای تو مصرف کنیم تا بهبود یابی ، برای اینکه چه بسا که جن

کسی مسلط شود و او را رها نکند تا علاج ودر مان نماید .

وقتی عتبه این مطالب را عرضه نمود رسول الله ﷺ فرمود ای ابا الولید! آیا از سخنان فارغ شدی ؟ عتبه گفت: آری، از سخنانم فارغ شدم ، رسول الله فرمود اکنون از من بشنو :

بسم الله الرحمن الرحيم ﴿ حم ﴿ تنزيل من الرحمن الرحيم ﴾ کتابُ فُصِّلَتْ آياته قرآناً عربياً لقومٍ يعلمون ﴿ . از اول سوره فصلت که حم السجده هم نامیده میشود تا آیه ۱۴ آن : ﴿ قالوا لو شاء ربنا لأنزل ملائكة فإنا بما أرسلتم به كافرون ﴿ . به اینجا که رسید عتبه دست بر دهان مبارک رسول الله ﷺ نهاد و گفت بحق رَحْمٌ و خویشاوندی که در میان مان است همین قدر کفایت است، و بیشتر مخوان، و بر خاست و بسوی قریش برگشت ، موقعیکه نزد قریش آمد گفت قسم بخدا که از محمد سخنی شنیدم که هیچگاه مثل آن نشنیده بودم . والله که نه شعر است و نه کهان و پیشگوئی است و نه سحر و جادوگری است .

ای گروه قریش مرا اطاعت کنید و سخن من بشنوید و قبول این سخن بحساب قبول کردن از من قرار دهید . از من بشنوید و جلو محمد و دعوتش مگیرید . باشد آزادانه دعوت خود را ادامه دهد از او کنار بگیرید ، قسم بخدا که برای این سخن او که من شنیدم خبر و آینده ای است عجیب ، اگر عرب او را از میان بردند بردست غیرتان کار او ساخته شده ، و اگر بر عرب پیروز شد عزت و سر بلندی او ، عزت و سر بلندی شما است ، اما قریش به عتبه گفتند : لَقَدْ سَحَرَك مَحَمَّدٌ محمد تو را جادو کرد .

(در هر قوم و جماعتی افراد عاقل هستند که حقیقت را درک میکنند و نصائح خود را اظهار میدارند ، اگر قریش نصیحت عتبه را پذیرفته بود نه بزرگان خود را از دست میداد، و نه کسی از آنان کشته میشد و هنگام پیروزی دین خدا بر غیبت و میل خود آن را می پذیرفتند ، اما وجود امثال

ابوجهل لعین نمیگذاشتند کسی گوش بسخن ناصحان نماید و نتیجه این شد که عناد و سر سختی شان با رسول الله ﷺ دنیا و آخرت شان را بباد داد،

همین عتبه وقتی که بضعفاء مسلمین در مکه شکنجه میدادند میگفت که هشام بن المغیره یعنی ابا جهل در مکه بدعت بدی نهاده ، در این شهر مردم همه ایمن بودند و او این تعذیب را پایه نهاد ، و باز عتبه در روز بدر میگفت که اموال تان سلامت شده بمکه بر گردید که جنگ لزومی ندارد، و با اینحال گمان نمیکنم که یکی از اصحاب محمد را بکشید مگر اینکه یکی از شما کشته شود ، و وقتی که از شما به شمار ایشان کشته شد، دیگر زندگی چه سودی دارد، در روز بدر عتبه بر شتر سرخی سوار بود، رسول الله ﷺ فرمود : «**إِنْ يَتَّبِعُوا صَاحِبَ الْجَمَلِ الْأَحْمَرَ يَرْشُدُوا**» :

اگر پیروی صاحب شتر سرخ کنند نجات میابند و از مهلکه جنگ جان بدر میبرند. اما وقتی که عنایت خدا از مردمی بر گشته باشد هیچ چیزی آنان را سودمند نمیآید . همین عتبه در روز بدر از سه تن افراد مبارز قریش بود که پیش از دیگران بمیدان آمد و پیش از دیگران کشته شد .

پیشنهاد مشارکت در عبادت

وقتی که قریش دید که اظهاد و فشار سودی نداد ، و پیشنهاد مال و جاه و منصب هم برای رسول الله ﷺ بی نتیجه بود. پیشنهاد دیگری آوردند و آن اینکه بر رسول الله ﷺ پیشنهاد کردند که در عبادت با او شرکت کنند، و به این طریق که قریش همراه محمد خدای محمد ﷺ را عبادت کنند محمد نیز در عبادت خدایان قریش با آنان خدایان شان را عبادت کند ، بیچاره ها خیال کرده بودند که داستان : من تورا حاجی بگویم تومرا زائر بگو

میباشد، خدای متعال سوره الکافرون را نازل فرمود :

﴿ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ * لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴾ تا آخر سوره : به کافران بگو ای محمد! که : ای کافران هیچگاه من عبادت آنچه شما آنها را عبادت می کنید نخواهم کرد. و آنان را از این پیشنهاد بکلی نومید کرد.

پیشنهاد بیرون کردن آیاتی از قرآن که طعن بر پدران و خدایان شان دارد

کافران دیدند که پیشنهاد شرکت در عبادت هم کارگرنشد، سپس به رسول الله ﷺ پیشنهاد نمودند ، آیه ای که در طعن خدایان شان (بتها) و یا طعن پدران شان (بت پرستان) میباشد از قرآن بیرون کند ، اینهم تیرشان به سنگ خورد و خدای عزوجل این آیه نازل فرمود: ﴿ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَدَّبِلُهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبَع إِلَّا مَا يَوْحِي إِلَيَّ ﴾ (۱) - یعنی: ای محمد! به کافران بگو : که هیچ گاه ممکن نیست که من از سر خودم آیات قرآن را تبدیل نمایم ، وظیفه من پیروی آیاتی است که از راه وحی بمن میرسد ، یعنی من در قرآن دخالتی نمیتوانم نمایم ، من بعنوان پیغمبر بر حق خدای متعال وظیفه ام اینست که آنچه خدای سبحانه و تعالی از طریق وحی بر من نازل میفرماید آنرا پیروی نمایم و تبلیغ نموده آن را به بندگان خدا برسانم .

کافران دیدند که این پیشنهاد هم کارگر نشد ، در صدد چاره ای دیگر شدند .

(۱) سوره یونس ، آیه : ۱۵ .

قصده عاجز ساختن پیغمبر ﷺ به
پیشنهاد خواسته های شان آنهم خواسته های گوناگون

کافران وقتی که دیدند هیچیک از ان پیشنهادها کارگر نشد ، این بار گفتند ما پیشنهاد هائی میکنیم که او را عاجز سازیم و نتواند آن خواسته ها را به انجام برساند ، قرآن این خواسته های شان را از آیه ۹۰ تا آیه ۹۳ سوره الاسراء بیان داشته است که چنین است :

۱- ﴿ وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا ﴾ و کافران گفتند که ایمان به تو نمیآوریم تا اینکه برای ما چشمه ای از زمین مکه بجوشانی .

۲- ﴿ أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلالِهَا تَفْجِيرًا ﴾ : یا اینکه باغی داشته باشی پر از درختان خرما و انگور که در میان باغ چشمه هائی را بجوشانی

۳- ﴿ أَوْ تَسْقُطَ السَّمَاءُ كَمَا زَعَمْتُمْ عَلَيْنَا كِسْفًا ﴾ : یا اینکه چنانکه ادعا کردی که در روز قیامت آسمان ازهم پاره پاره میشود ، امروز پاره هائی از آسمان بر ما فرود آوری

۴- ﴿ أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا ﴾ یا اینکه بیاوری خدا و فرشتگانش را رو بروی ما که آنها را ببینیم .

۵- ﴿ أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زَخْرَفٍ ﴾ : یا اینکه دارای خانه ای باشی از طلا .

۶- ﴿ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ ﴾ : یا اینکه در نظر ما بسوی آسمان بالا روی .

۷- ﴿ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرَقِيكَ حَتَّى تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤَهُ ﴾ . و ما وقتی که

ببینیم با آسمان بالا میروی ایمان نخواهیم آورد تا برای تک تک ما از خدا

نامه بیاوری که خدا نامه بما نوشته باشد و از ما خواسته باشد که ایمان بیاوریم و خودمان نامه خدا را بخوانیم .

جواب رسول الله در برابر این خواسته ها چه بود ؟ همان پایان آیه
سورة اسراء: ﴿ قل سبحان ربی هل کنت إلا بشراً رسولا ﴾ .

بگوایا رسول الله به این کافران که من پروردگارم را پاک و منزّه میدانم از اینکه خواسته های بچه گانه شما را انجام دهد ، مگر غیر از این است که من بشری هستم پیغمبر خدا ؟

وقتی که انسان فکر میکند میبیند که این پیشنهاد ها جز جهالت و نادانی را نمیرساند . خدای متعال پیغمبرش خاتم الأنبیاء را پیغمبری قرار داد که معجزه اش معجزه ای باشد که تا روز قیامت به قوتش باقی باشد . نه چیزیکه با پیشرفت علوم جزو کارهای پیش پا افتاده باشد - آنان گفتند :

۱- چشمه ای را برای ما از زمین بجوشانی، بیرون آوردن آب از چاه و چشمه با وسائل پیشرفته^۱ امروزی کدام اهمیت را دارد؟ بجای یک چشمه هزار چشمه بیرون میآورند، و با تلمبه^۲ دریائی از آب را روان میسازند .

۲- باغی پر از درخت خرما و انگور داشته باشی که چشمه ها از میان آنها میجوشد . امروز باغهایی وجود دارد که پر از انواع خرما و انگور و میوه ها که ده ها تلمبه بر چشمه های آن سوار است ، آیا کار پیغمبر باید کار مهندس کشاورزی باشد یا کار ثروتمندانی که برای شکم پیچ پیچ خود انواع باغ و بوستان دارند .

۳- پاره هائی از آسمان بر ما فرود آوری ، یعنی آنچه در روز قیامت میآید بخاطر آنها خدای متعال همین امروز آسمانها را پاره پاره فرماید اگر خدا اینچنین میکرد، آیا اثری از آن نا بخردان بود که بنشینند ونتیجه خواسته شان را تماشا کنند ؟ برای اینکه اگر آسمان پاره پاره میشد ،

آفتاب و ماه و ستارگان هم درهم کوبیده میشدند، آنوقت از خودشان اثری نمی میماند، جهل و تعصب غیر از رسوائی هیچ نتیجه ای ندارد.

۴ - یا اینکه خدا و فرشتگان را بیآوری تا ایشان را رویاروی ببینیم. آیا این گفتار عاقلانه است؟ پیغمبر که بنده ای از بندگان خدا است، و مرگ و زندگی و نفع و ضررش در دست خودش نیست. آیا میتواند امر کند که فرشتگان همراه خدا همه بیایند تا چند تا کافر جاهل را خوشنود کنند. در برابر عظمت خدای متعال، چند کافر قریش چه محلی از اعراب دارند، که اینهمه غرور و تکبر بخرج دهند که باید خدا و فرشتگان بخدمت آنان آیند، ﴿تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً﴾.

۵ - یا اینکه خانه ای از طلا داشته باشی. این گفته شان همانند گفته فرعون است: ﴿لولا ألقى علیه أسورة من ذهب﴾ (۱). فرعون گفت چرا موسی انگوهای طلا داده نشد که مثل من انگوهای طلا در دست نماید. موسی فرستاده شده تا انگوهای طلا که از خون جگر پیره زنان گرفته شده و بدست فرعون رسیده از دست فرعون بیرون آورد و پیره زنان را از بدبختی نجات دهد نه اینکه خودش همانند فرعون بشود.

واقعاً گفتار کافران با هم میخواند: فرعون میگوید: ﴿یا هامان ابن لی صرحاً - تا. فأطلع إلى إله موسی﴾ (۲): ای هامان برای من کاخی بلند بساز تا بروم و خدا را ببینم، اما انصافاً خواسته فرعون از خواسته کفار قریش کمتر بود برای اینکه نگفت خدا بیاور تا او را ببینم بلکه گفت تا خودم بروم او را ببینم.

(۱) سوره زخرف، آیه: ۵۳.

(۲) سوره غافر، آیه: ۳۶ و ۳۷.

کفر محنت عظیمی است و گرنه کسیکه حاجت به کناره آب دارد تا این حد غرور بگیرد که خود را شناسد نتیجهٔ کفر جزاین چه میتواند باشد؟ .

۶ - یا اینکه به آسمان بالا بروی . در بالا رفتن تنها چه فائده ای نهفته است؟ امروز با هواپیما طول و عرض جو زمین را میپیمایند و بماه و مریخ رسیده اند چه کرده اند؟ نه فقر را مرتفع کرده اند ، نه تعدی و تجاوز را قطع کرده اند ، نه این همه آدم کشی را جلو گرفته اند ، نه آنهمه آه و ناله افتادگان را درمان کرده اند، روز بروز بشر آینده ای تیره تر و روزگاری تلختر را برای خود بوجود میآورد . آن چیزی که سعادت همگان را در بر دارد ایمان صحیح و عمل صالحات است که از پیروی کتاب و سنت سر چشمه میگیرد .

۷ - ایمان نمیآوریم ببالا رفتن به آسمان تا اینکه برای یکایک ما نامه ای از خدا بیاوری ، تا نامهٔ خدا را که بما نوشته و از ما خواسته است به یکتائی او و برسالت پیغمبران او ایمان بیاوریم بخوانیم . شما ببینید مردمی را که فهم و شعور خود را قربانی غرور تکبر خود میکنند ، وگرنه کجای دنیا و چه وقت مرسوم بوده که در آنچه بنفع مردم است نامهٔ فدایت شوم به یک یک مردم نوشته شود ؟

حکومتها مدارس را میگشایند تا هر که طالب علم باشد برود و در آنها کسب علم نماید همین با خبر شدن مردم که مدارس باز است کافی است ، آیاممکن است ادارهٔ معارف نامه بنویسد به یکا یک مردم که مدارس گشوده ایم استدعا داریم برای کسب علم تشریف بیاورید؟ .

حکومتها بیمارستانها و در مانگاهها میگشایند، و ملت از بودن بهداری و بیمارستان باخبر می شود، تا هرکه بیمار و طالب علاج باشد بآنها مراجعه نماید ،

آيا ممكن است وزارت بهداري به يك يك مردم نامه بنويسد كه بهداري و بيمارستان را كشيده ايم استدعا داريم ما را مشرف فرمائيد؟

همه كارها بر همين منوال است ، پروردگار متعال پيغمبران خود را براي هدايت مردم مي فرستد ، و پيغمبران خود را ب مردم معرفي مي كنند تا هر كس طالب هدايت باشد به ايشان مراجعه نمايد و بخداي يكتا ايمان آورد و مطيع خدا و رسول گردد ، منت و فضل براي خداي متعال است كه انسان را چشم و گوش و عقل و هوش داد ، و پيغمبران را فرستاد تا راه سعادت دو جهان را كه در اطاعت خدا و پيغمبر او است ب مردم نشان دهند ، اکنون وظيفه كسي كه طالب سعادت است اين است كه ايمان صحيح بياورد و از خدا بترسد و راهي بگيرد كه رضاي خدا و پيغمبرش در آن است . تا در دو جهان نيكبخت باشد . پيغمبر وظيفه خود را بيان فرمود كه بشر هستم و فرستاده بر حق هستم ، وظيفه من پيروي وحى است كه از خدا بمن ميرسد من آن را ب مردم تبليغ مينمايم ، وقتي كه من وظيفه ام را انجام دادم و فرمان وحى را به مردم تبليغ نمودم ، ديگر مسؤليت ديگري ندارم

﴿وقل الحق من ربكم فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر﴾ (۱) يعنى:

اى رسول الله به مردم جهان بگو كه اين قرآن حق است و از پروردگار شما است كه براي سعادت خودتان آمده است ، و بنابر اين كسيكه خواهان سعادت خود است ايمان به قرآن بياورد و بدستور آن كار كند . و كسيكه خواهان شقاوت و بدبختي خود است باشد كفر بياورد كيفر و عقوبتش را خواهدديد .

خدای متعال در جواب اینکه چرا خواسته های کافران را بر آورد ه
نساخت فرمود:

﴿وما منعنا أن نرسل بالآيات إلا أن كذب بها الأولون﴾ (۱) یعنی :

و ما معجزاتی که کافران پیشنهاد میکنند نمی فرستیم برای اینکه
ملتهای پیش از اسلام پیشنهاد میدادند، که اگر این کار بشود ما ایمان
می آوریم آنکار انجام داده میشد هما نظورکه خواسته خودشان بود و
بازهم تکذیب می کردند وایمان نمی آوردند و سپس هلاک می شدند. و
ما نمی خواهیم که امت محمد از بین بروند ،

وگرنه قوم ثمود از نبی الله صالح علیه السلام خواستند که شتری از
سنگ خارای کوه بیرون بیاورد تا ایمان بیاورند .

نبی الله صالح از خدا خواست از سنگ خارای کوه شتری بیرون
بیاورد، و خدای متعال دعای صالح را به اجابت رساند، و شتر را از سنگ
خارا بیرون آورد ،

اما آن کافران شتری که خود خواستار آن بودند و بخواهش خودشان
آمده بود آن شتر را کشتند ودر نتیجه همه نابود شدند.

کفار قریش دست آخر کفرشان طغیان کرد و نفرین بخود کردند و
گفتند:

﴿اللهم إن كان هذا هو الحق من عندك فأمطر علينا حجارة من السماء
أو ائتنا بعذاب أليم﴾ (۱) یعنی :

خدایا اگر این قرآن حق است واز نزد تو می باشد و پیغمبرت راست

(۱) سوره الاسراء ، آیه : ۵۹ .

(۲) سوره الانفال ، آیه ۳۲ .

میگوید که فرستاده^۱ تو است ، پس ما را از آسمان سنگ باران کن، یا عذاب دردناک دیگری بر ما بفرست ،

قرآن یقیناً حق است و از نزد خدا است و محمد خاتم الأنبياء حق است و فرستاده^۱ خدا است .

خدای متعال دعای شان را پذیرفت، در دنیا در روز بدر بعد از الیم غربت و ذلت و شکست و کشته شدن دچار شدند تا رسیدن شان به تَه قلیب و چاه بی آب بدر همان باشد و از آنجا رسیدن شان به عذاب الیم دوزخ همان .

اگر مردمی عاقل بودند میگفتند : خدایا اگر این قرآن حق است و از نزد تو است و محمد حق است و فرستاده^۱ تو میباشد پس دل مان را بنور ایمانت روشن کن تا پیرو قرآن و پیغمبرت باشیم ،

اما کسانی که خدا از آنان برگشته و برایشان خشم گرفته است ، دعائی کردند که ذلت و خواری و قتل ویدنامی شان در آن بود و دعای شان قبول شد و به آنچه خواسته بودند رسیدند ، خداوند میفرماید :

﴿وما ظلمهم الله ولكن أنفسهم يظلمون﴾ . (۱) یعنی :

خدا به ایشان ستم نکرد و لکن خودشان بخود ستم کردند .

اکنون وقت آن رسیده بود که هر يك از صحابه رضی الله عنهم که در مکه کفیل قوی نداشت که از او دفاع کند از مکه بجائی دیگر هجرت نماید .

هجرت صحابه بسوی حبشه

وقتی که اذیت و آزار کافران بر صحابه رسول الله ﷺ شدت گرفت، رسول الله ﷺ به صحابه و یاران خود اجازه دادند تا متفرق شوند و هر کس بجائی رود که بر دین خود ایمن باشد، و اشاره فرمود که به حبشه هجرت کنند،

روی این اصل: عثمان و همسرش رقیه دختر پیغمبر، و ابو سلمه و همسرش ام سلمه و برادرش ابو سَبْرَه و همسرش، و عامر بن ربیع و همسرش، و عبدالرحمن بن عوف، و عثمان بن مظعون برادر شیرینی رسول الله، و مصعب بن عمیر، و سهیل بن البیضاء، و زبیر بن العوام رضی الله تعالی عنهم بحبشه رفتند، و در مکه همراه پیغمبر مانند مگر تعداد کمی مثل صدیق رضی الله عنه و در این میان عمر بن الخطاب مسلمان شد، او از بزرگان و رؤساء قریش بود و مسلمانی او باعث نیرومندی مسلمین بود، و بعد از سه ماه آنان که به حبشه هجرت نموده بودند بمکه برگشتند.

دومین بار هجرت به حبشه

موقعیکه مشرکان از تحمل رسول الله ﷺ و یارانش به تنگ آمدند، به بنی عبد مناف که رسول الله ﷺ از ایشان بود پیش نهاد کردند که رسول الله ﷺ را به کفار بسپارند و دست از نگهداری و دفاع از او بردارند. و نظریه اینکه هیچوقت بنی عبدمناف چنین کاری نکردند. کفار قریش تصمیم گرفتند که با بنی هاشم و بنی المطلب بکلی قطع رابطه کنند، و نه با بنی هاشم و بنی المطلب ازدواج کنند، و نه با ایشان معامله کنند، و تصمیم خود نوشتند و در کعبه آویختند،

بنی هاشم و همراه شان بنی المطلب مسلمانان شان و کافران شان به شعب ابی طالب رفتند و اصحاب رسول الله ﷺ از غیر بنی هاشم و بنی المطلب هم با رسول الله ﷺ به شعب ابی طالب رفتند . کافران، مسلمانان را محاصره اقتصادی نمودند و نمیگذاشتند هیچ مواد غذایی به آنان برسد و از اینراه مسلمانان و همراهان رسول الله ﷺ کارشان بجائی رسید که مجبور بودند برگ درختان بخورند ، رسول الله ﷺ به اصحاب امر فرمود که به حبشه هجرت کنند ، تعداد هجرت کنندگان هشتاد و دو مرد و هیجده زن بودند. (۱) .

قریش عمرو بن العاص و عمارة بن الولید را بحبشه فرستادند تا مهاجرین مسلمان را بمکه برگردانند ، عمرو بن العاص و عمارة بن الولید میخواستند کاری کنند که نجاشی را از مسلمانان برنجانند ، برای این منظور گفتند که مسلمانان عیسی علیه السلام را قبول ندارند ، نجاشی مسلمانان را احضار نمود ، جعفر بن ابی طالب سخنگوی مسلمین بود. آیاتی از قرآن از سوره مریم خواند مبنی بر اینکه عیسی و مادرش هر دو بسیار راستگو هستند و عیسی پیغمبر خداست و خدا بردست او معجزاتی قرار داد .

(۱) از این هشتاد و دو مرد و هیجده زن که نام شان در کتابهای سیرت آمده این اشخاص هستند : جعفر بن ابی طالب و همسرش اسماء بنت عمیس ، و ابو عبیده عامر بن الجراح، و عبدالله بن مسعود ، و مقداد بن عمرو ، و عامر بن ابی وقاص ، و حُنَیس بن حذافة ، و هشام بن العاص ، . و سکران بن عمرو و همسرش سوده بنت زمعه و عبید الله بن جحش و همسرش ام حبیبه ، و رمله بنت ابی سفیان ، و غیر ایشان نام شان در کتب سیرت نیامده، چنانکه سید احمد سید عبدالعزیز حداد فرمودند .

وقتی که جعفر این آیات را خواند و به نجاشی مفهوم آن گفته شد ، نجاشی گفت: آنچه قرآن میفرماید با آنچه عیسی بر آن بوده است فرقی ندارد . این بود که عمرو بن عاص و عمارة بن الولید از نجاشی طرفی نبستند و به نومیدی بر گشتند . بنو هاشم و بنو المطلب سه سال در شعب ابوطالب ماندند و در این سه سال هر سختی و مشقتی را متحمل شدند .

شکستن پیمان قریش

در این موقع رسول الله به عمویش ابی طالب خبر داد که آن پیمان که نوشته اند و در کعبه آویخته اند ، موریانه آن را خورده . و نمانده از آن پیمان مگر جائی که نام الله در آن بوده است . و قریش بچشم خود دیدند که این خبر دادن رسول الله ﷺ صحیح است و در همین موقع پنج تن از مردان قریش غیر تشان را بر آن داشت که در صدد شکستن آن پیمان بر آیند ، آن پنج تن عبارت بودند از : هشام بن عمرو . وزهیر بن ابی امیه و ابوالبحتری بن هشام . وزمعه بن الأسود و مطعم بن عدی - این پنج تن شبانه با هم این تصمیم گرفتند که در صدد شکستن آن پیمان بر آیند ، صبح که شد زهیر بن ابی امیه به قریش پیش نهاد کرد که باید این پیشنهاد شکسته شود ، چهار تن دیگر این پیشنهاد را تأیید کردند ، و گروهی از قریش نیز بیاری ایشان بر خاستند و نتیجه این شد که آن پیمان پاره پاره شود ، عملاً همین کار شد و بنو هاشم و بنو المطلب و مسلمانان از شعب ابی طالب بیرون آمدند و بمکه برگشتند . موقعیکه رسول الله ﷺ در شعب ابی طالب بود گروهی از نصارای

نجران که عبارت بودند از بیست مرد بخدمت رسول الله ﷺ آمدند تا ببینند رسول الله ﷺ بر چه حالی است . موقعیکه رسول الله ﷺ را دیدند و با ایشان گفتگو نمودند و از اسلام با خبر شدند مسلمان شدند و بسوی قوم و دیار خود برگشتند تا مُبَلَّغ این دین مبین باشند . و بعد از اینکه رسول الله ﷺ با همراهان از شعب ابی طالب بیرون آمدند و بمکه برگشتند ، خدیجه الکبری همسر باوفای رسول الله ﷺ درگذشت ، و وفات او برای رسول الله مایهٔ حزن و اندوهی عظیم بود و این واقعه سه سال قبل از هجرت بود .

ازدواج رسول الله ﷺ با سوده بنت زمعه و عائشه رضی الله عنهما

در همین ماه که خدیجه رضی الله تعالی عنها در گذشت ، رسول الله ﷺ با سوده بنت زمعه ازدواج نمود ، و بعد از نکاح به یکماه با عائشه دختر ابی بکر رضی الله عنهما عقد نکاح بست ، و سه سال بعد در مدینه او را به خانه برد .

سوده بنت زمعه ، شوهرش سکران بن عمرو وفات یافته بود و موقعیکه رسول الله ﷺ با سوده ازدواج نمود ، سوده رضی الله عنهما زنی بزرگسال بود .

وفات ابوطالب

در این هنگام ابوطالب حامی و مدافع رسول الله ﷺ درگذشت ، وفات او بر رسول الله بسیار سنگین آمد و آن سال که خدیجه و ابوطالب در آن در گذشتند رسول الله ﷺ آن سال را عام الحزن یعنی : سال غم و اندوه نامید .

ابوطالب تا وقتی که زنده بود کسی نتوانست به رسول الله ﷺ آسیبی

برساند ، ابوطالب در برابر دشمنان پیغمبر ﷺ سدی منیع بود ، بعد از وفات او فشارهای بسیاری بر رسول الله ﷺ وارد آمد بجائی که هر ناراحتی به رسول الله ﷺ میرسید ، میفرمود : **ما اصابنی ما اصابنی الا بعد وفاة ابی طالب** . بمن نرسید آنچه بمن رسید مگر بعد از وفات ابوطالب که در حیات او بدی بمن نرسید .

ابوطالب قلباً به رسول الله ﷺ ایمان داشت ، و در بزبان آوردن ایمان از او اختلاف است ، بیشتر روایات بر آن است که ایمان را بر زبان نیاورد ، برزنجی و سید احمد زینی کتابی دارند « بنام نهج الطالب فی ایمان ابی طالب » که اسلام او را ثابت میکنند . خدای متعال ابوطالب را جزای خیر دهد که در محبت و دفاع از رسول الله ﷺ هیچ فرو گذار نکرد .

هجرت رسول الله ﷺ بسوی طائف

موقعیکه پس از وفات ابوطالب قریش اذیت خود را به رسول الله ﷺ شدت دادند . رسول الله ﷺ و پرده آزاد شده اش زید بن حارثه به طائف رفتند تا از ثقیف یاری بخواهند (شاید قبول کنند که رسول الله ﷺ در حمایت آنان دعوت بسوی اسلام را انتشار دهد)

اما آن مردم نابخرد بدرستی در خواست رسول الله ﷺ رد کردند درحالیکه او به مکه برمیگشت ، غلامان و اراذل شان را واداشتند که رسول الله ﷺ را سنگ بزنند ، ویا اینکه زید رضی الله عنه خود را جلو پیغمبر میگرفت تا سنگ به رسول الله ﷺ نرسد باز هم پاهای رسول الله ﷺ بخون آلوده و پس پای ایشان خون آلود شد ، وزید بن حارثه که میخواست سنگها به او برسد و به رسول الله ﷺ نرسد تمام بدنش خونین شد .

(در سیرت مطهره رسول الله ﷺ المبعوث رحمة للعالمین چقدر درسهای

آموزنده است ، برای اینکه مردم را از گمراهی نجات دهد و براه راست برساند چه محنتهایی را متحمل میشد ، پس از بعثت یکروز نیاسود ، اینست که دعوت ایشان در ده سال عالمگیر شد و در ظرف سی سال از هجرت ایشان و خلافت راشد از شرق تا غرب پرچم لا اله الا الله محمد رسول الله به اهتزاز در آمد .

خدای متعال در این امت مردانی را بر انگیزد که سیرت رسول الله ﷺ را تازه کنند ، و از کتاب و سنت و پیروی عملی از رسول الله ﷺ عزت و سر بلندی اسلام و مسلمین را بر گردانند امید است که آنروز نزدیک باشد).

وقتی که رسول الله و همراهش زید بن حارثه از شر مردم پست ثقیف نجات یافتند . موقع برگشتن بمکه وقتی که بموضعی رسیدند که نخله نام داشت ، چند نفر از جن بخدمت رسول الله ﷺ آمدند تا قرآن را بشنوند ، و خدای متعال در قرآن از آیه ۲۹ تا ۳۱ سوره الاحقاف آن را بیان داشتند ، قال تعال: ﴿ وَاذْ صَرْفْنَا لِيكَ نَفْرًا مِّنَ الْجَنِّ يَسْتَمْعُونَ الْقُرْآنَ ﴾ تا آخر آیه ۳۱ که تفسیر آن چنین است : و بیاد بیاور موقعیکه فرستادیم بسوی تو مردمی از جن به اینکه در دل شان رغبت نهادیم که چند نفر از آنان بسوی تو آیند تا قرآن را بشنوند ، وقتی که حاضر شدند بهمدیگر گفتند: خاموش باشید و گوش بقرآن بدهید و موقعیکه قراءت قرآن بپایان رسید شتابیدند بسوی قوم و جماعت خود تا آنان را بترسانند از عذاب خدا اگر ایمان نیاوردند ، گفتند ما شنیدیم قرآن را همان کتاب آسمانی که بعد از موسی نازل شد بر محمد ، این قرآن تصدیق کننده آنچه را از کتابهای آسمانی مثل توراة که پیش از قرآن نازل شده است ، و این قرآن راهنما است بسوی حق که دین مبین اسلام است ، و رساننده است براه راست . ای گروه ما اجابت کنید و بپذیرید دعوت کسیکه بسوی ایمان بخدای یکتا شما را

دعوت میکند و ایمان به او بیاورید تا خدا گناهان تان را بیامرزد ، و شما را از عذاب درد ناک پناه دهد .

در صحیح بخاری و مسلم آمده است که موقعیکه رسول الله ﷺ نماز صبح را با یاران خود در محلی بنام بطن نخل میخواند از جن نصیبین یمن یا نینوا (محل موصل حالی در عراق) چند نفری : هفت یا نه نفر آمدند و قراءت قرآن در نماز پیغمبر را شنیدند و خبر بسوی مردم خود بردند (چنانکه در تفسیر آیات ۲۹ تا ۳۱ سوره الاحقاف بیان شد .

در همین موقع مراجعت بمکه ، رسول الله ﷺ دریافت که رفتنش بسوی ثقیف که دشمنان قریش هستند برای طلب نصرت از ایشان ، قریش را بخشم میآورد . کسی را نزد مطعم بن عدی فرستاد تا بمطعم خبر دهد که رسول الله ﷺ در جوار او بمکه داخل میشود ، مطعم قبول کرد و خودش و پسرانش در حالیکه سلاح پوشیده بودند همراه رسول الله ﷺ به محل طواف خانه خدا رفتند . بعضی از مشرکان که مطعم و پسرانش را همراه رسول الله ﷺ دیدند ، به مطعم گفتند : أمجیر أنت أم تابع لمحمد . آیا محمد را پناه داده ای یا اینکه مسلمان و تابع محمد شده ای . . مطعم گفت بل مجیر : مسلمان نشده ام و لیکن محمد را پناه داده ام ، آن مشرک به مطعم گفت : در این حال که تو پناه به محمد داده ای کسی پناه تو را نمی شکند .

و در همان موقع که رسول الله ﷺ در مکه بودند طفیل بن عمرو دوسی که بزرگ قوم خود بود بخدمت رسول الله ﷺ آمد و موقعیکه قرآن را از رسول الله ﷺ شنید مسلمان شد ، رسول الله ﷺ به او فرمود که بسوی قوم و جماعتش بر گردد و جماعتش را دعوت بسوی اسلام نماید ، او بر گشت و جماعت خود را بسوی اسلام دعوت نمود ، و جمع بسیاری از قوم او مسلمان شدند .

انشقاق قمر: یعنی دو نیم شدن ماه

ابو نعیم به اسناد خود از عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت نمود: که کافران نزد رسول الله ﷺ اجتماع نمودند، و از این مشرکان بودند، ولید بن المغیره و ابو جهل بن هشام، و العاص بن وائل و العاص بن هشام و به رسول الله ﷺ گفتند: اگر راست میگوئی پس این ماه را به دو نیم کن، که يك نیم آن بر کوه ابوقبیس باشد و نیم دیگر برکوه قعیقعان، رسول الله ﷺ به آنان فرمود اگر این کار را کردم ایمان میآورید؟ گفتند بله، رسول الله ﷺ از خدا خواست تا آنچه از او خواسته اند به انجام برساند و آن شب ماه چهارده یعنی بدر بود، و با دعای رسول الله ﷺ ماه به دو نیم شد، يك نیم بر کوه ابوقبیس و يك نیم بر کوه قعیقعان قرار گرفت.

رسول الله ﷺ به آنان فرمود: أَلَا فَاشْهَدُوا: آگاه بشوید و ببینید بچشم خودتان. بخاری و مسلم رحمهما الله تعالی از ابن مسعود رضی الله تعالی عنه روایت کرده اند که ماه شب چهارده در عهد رسول الله ﷺ و بخواهش مشرکان به دو نیم شد چنانکه از رسول الله ﷺ خواستند، ولیکن پس از دیدن آن گفتند این سحر ابن ابی کبشه است و منتظر باشید تا مسافران بیایند و از آنان بپرسید برای اینکه محمد نمیتواند سحر خود را بر همه مردم اجراء نماید. بیهقی رحمه الله تعالی روایت نمود که مسافران از هر طرف آمدند و موقعیکه از آنان پرسیده شد آیا شما دیدید که ماه به دو نیم شد گفتند دیدیم (۱).

(۱) علامهٔ بزرگوار شیخ هندی در کتاب اظهار الحق نوشته که اهل ملیبار در هند این حادثه را مشاهده کرده اند، و از ابن تیمیه نقل شده که بعضی از مسافران دریکی از شهرهای هند ساختمان قدیمی را دیدند که برانوشته بود: این ساختمان شب به دو نیم شدن ماه بنا شده است. نقل از شرح جوهره التوحید، شیخ عبدالکریم تتان.

ابن کثیر رحمہ اللہ گفت کہ اجماع حاصل شدہ بر اینکہ شق القمر در عہد رسول اللہ ﷺ در زمان رسول اللہ ﷺ پیش آمدہ است . و حدیثهای آن بہ حد تواتر رسیدہ کہ قطعاً بودن آن را میرساند . آنگاہ ابن کثیر احادیث صحاح آن را برشمرد . این مطلب نص قرآن بر آن دلالت دارد: ﴿ اقتربت الساعة وانشق القمر ﴾^(۱) . قیامت نزدیک شد و شق القمر حاصل گردید .

غربیہا و مستشرقین نص قرآن را و حدیث متواتر آن قبول ندارند و میگویند اگر واقع شدہ بود مردم دنیا ہمہ آن را دیدہ بودند . این مسألہ قطعاً کہ اجماع امت اسلام بر آنان است قبول ندارند ، آن وقت در انجیل شان کہ خودشان آن را تصدیق میکنند میآورد : کہ مجوس میلاد مسیح را از ستارہ ای دانستند کہ موقعیکہ از کشورشان میآمدند ، ستارہ ای جلو شان قرار گرفت کہ در آمدن شان ہمہ جا آن ستارہ جلو شان بود تا آنان را بہ زادگاہ عیسی رسانیدند ، ستارہ^۲ خرافات شان قبولش دارند ، و یقین ما کہ مانند آفتاب روشن است قبول ندارند .

اسراء و معراج

اسراء و معراج بنا بر قول معروف ، در شب بیست و ہفتم از ماہ رجب از سال دہم بعثت (سه سال قبل از ہجرت) می باشد .

خدای متعال پیغمبرش خاتم الانبیاء علیہ و علیہم صلوات اللہ و سلامہ را بہ اسراء و معراج مشرف فرمود ، و در حقیقت این برای دل دادن بہ رسول اللہ ﷺ بود تا ایشان بدانند کہ اگر کفار قریش راہ عناد در پیش گرفته و خود را از نور نبوت ایشان محروم ساختہ اند .

(۱) سوره القمر، آیہ ۴ : ۱ .

پیغمبران برای اقتداء به ایشان در بیت المقدس گرد آمده اند ، و ملائکه های آسمان از فرستادگی ایشان شادمانند .

و برای پیشبرد رسالت ایشان زمین و آسمان همزبانند ، (ما مفصل اسراء و معراج در کتابچه ای بنام « الاحتفاء و الابتهاج بالاسراء و المعراج » بفارسی نوشته ایم به آن مراجعه شود)

اسراء و شبروی از مکه به بیت المقدس . در قرآن در اول سوره الاسراء آمده است : ﴿ سبحان الذي أسرى بعبده ليلاً من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى الذي باركنا حوله لنريه من آياتنا إنه هو السميع البصير ﴾ .

پاك و منزله خدائی که بنده اش محمد را شبی از مسجد الحرام به مسجد الاقصای بیت المقدس برد آن مسجد الاقصائی که دور و بر آن به ثمرها و پبرهای گوناگون و رود و نهرها برکت دادیم تا عجائب قدرت ما را به نشان محمد بدهیم ، یقیناً خدای یکتا به اقوال و افعال نبداخن محمد شنوا و بینا است .

اما معراج و رفتن به آسمانها در صحیحین بخاری و مسلم آمده است،

و در اینکه قبل از هجرت و بعد از شق القمر بوده حرفی نیست ، اما چقدر قبل از هجرت بوده یکسال قبل از هجرت و یا شانزده ماه قبل از هجرت بوده و یا بیشتر اختلاف است، و در روز آن نیز اختلاف است که دوازدهم ربیع بوده و یا نهم آن .

از ابن عباس رضی الله عنها روایت است که گفت : روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول تولد رسول الله و بعثت ایشان به پیغمبری و اسراء و معراج

ایشان و هجرت شان از مکه بمدینه و رحلت شان همه دوشنبه دوازدهم ربیع الاول بوده است.

اما آن چیزی که شهرت دارد و مردم آنرا قبول کرده اند اینست که اسراء و معراج در شب بیست و هفتم رجب بوده است ، و آنچه که مردم آن را قبول کرده باشند نمیتوانیم آن را رد نمائیم بلکه آن را قبول مینمائیم و اگر چه دلالت آن قطعی نباشد .

بامداد آن شب همینکه صبح شد رسول الله به نادى قریش یعنی مجلسی که در آنجا اجتماع مینمودند رفت ابو جهل نزد رسول الله ﷺ آمد تا ببیند رسول الله ﷺ برای چه به مجلس شان آمده است؟ رسول الله ﷺ به او خبر داد که دیشب به بیت المقدس برده شدم و از آنجا باسماها عروج یافتم ، ابو جهل گفت در یکشب به بیت المقدس رفتی و برگشتی و بامدادان نزد ما هستی؟ فرمود بله ، ابو جهل گفت این خبر را به کسانی دیگر هم میگوئی؟ فرمود بله . ابو جهل به گمان خودش که از اینراه میتواند مردم را به رسول الله ﷺ بدبین نماید ، دست بر سر نهاد و به آواز بلند جار کشید : یابنی کعب بن لؤی هلموا : ای بنی کعب بن لوی بیایید ، بزرگان قریش رو آوردند و آمدند تا ببینند چه شده که ابو جهل آنان را صدا میکند؟ رسول الله ﷺ به آنان خبر دادند که دیشب خدای عزوجل او را از مکه به بیت المقدس برده اند، آن بیچارگان کوتاه فکرحتی صبر نکردند که از رسول الله ﷺ معراج ایشان به آسمانها را بشنوند ، و نظر به اینکه آدمی وقتی که ایمان ندارد که خدای متعال چه قدرت نمائیهای دارد ، قیاس بر نفس خود میکند ، خودشان بر شتر چهل روز به بیت المقدس میرفتند اکنون ببینند شخصی هست که در يك شب به آنجا میرود و بر میگردد ، یکی دست بر سر مینهد . یکی به کف زدن میپردازد ، بعضی از ضعفاء الایمان از

دين بر ميگردند ، و مردمی بسوی ابوبکر ميشتابند تا او را با خبر سازند . ابوبکر گفت اگر رسول الله ﷺ فرموده است راست فرموده است گفتند تو محمد را بر اين رفتن به بيت المقدس و بر گشتن از آن در يکشب تصديق مينمائي . ابوبکر گفت من ايشان را بر خيلي دورتر از آن تصديق مينمايم از آن روز ابوبکر صديق ناميده شد .

(کسيکه ايمان دارد به اينکه خدای عزوجل حامل وحی را از آسمان به زمين نزد رسول الله ﷺ ميفرستد ، او تعالی که فرشته را از آسمان بزمين ميفرستد ميتواند رسول خود را از زمين به آسمان برساند ، و موقعيکه رفتنش به آسمان و بر گشتنش در يك شب مقدور باشد . رفتنش از مکه به بيت المقدس و بر گشتنش از بيت المقدس بمکه تعجبي ندارد ، مشرکان نميدانستند که رسول الله ﷺ خاتم الأنبياء هستند ، و برای امت او علم بطوري پيش ميرود که نه تنها رفتن به بيت المقدس و بر گشتن از آن تعجبي ندارد بلکه هواپيماهايی بوجود ميآيد که سراسر زمين را در يکشب دور ميزند . و شايد والله اعلم - ياد اسراء در قرآن و ياد نکردن معراج به صراحت اسراء برای اين باشد که اين شبروی در مقدور همه امت قرار ميگيرد و معراج در مقدورشان قرار نميگيرد) .

و در صبح همان شبی که اسراء و معراج در آن پيش آمد ، در صبح آن جبرئيل نزد رسول الله ﷺ آمد تا نمازهای پنجگانه در شبانه روز و اوقات آنها را به رسول الله ﷺ بيآمورد . قبل از آن دو رکعت بامداد و دو رکعت شامگاهان ميخواندند .

پیشنهاد اسلام به قبیله های عرب

هنگامیکه رسول الله ﷺ دانست که قریش ایمان نمی آورند ، نظرشان بر این شد که قبائل عرب را ببینند و دعوت خود را به ایشان پیشنهاد کنند ، تا شاید بپذیرند که رسول خدا را در میان خود جای دهند و از او و دعوتش پشتیبانی کنند ، وبنابر این در بازارهایی که عرب در آن برای تجارت و یاد کردن افتخارهایی که دارند در نسب عالی و فصاحت و بلاغت زیان و سخنوری در آن بازارها جمع میشدند حاضر میشدند و با رؤساء قبائل در باره رسالت خود و دین اسلام گفتگو میفرمود . و جوابهای مختلفی از آنان میشنید . بنو عامر از رسول الله ﷺ خواستند که اگر ایمان آوردند ریاست بعد خود را به آنان واگذار نماید . رسول الله ﷺ این را نپذیرفت و فرمود این امر در دست خدای متعال است به هر کسیکه خدای متعال او را بخواهد به او واگذار میفرماید . و یکی از اسباب انتشار دعوت محمدی در مدینه پیشامدی بود که به یوم البعث معروف است .

یوم البعث

بعث نام محلی است در مدینه که در آنجا میان دو قبیله اوس و خزرج چنان جنگی پیش آمد که کشتاری عظیم در میان این دو قبیله بوجود آورد بطوری که ابن کثیر میگوید در این کشتار از سران و بزرگان دو گروه افراد اندکی باقی ماندند ، این جنگ و کشتار هر دو گروه را داغون کرد و این کشتار موقعی واقع شد که افرادی از اوس که بمکه رفته بودند تا با قریش پیمانی ببندند تا ازمقابله خزرج با ایشان در امان بمانند ، همین هم موقعی بود که رسول الله ﷺ به آنان پیشنهاد کرده بود که رسول الله ﷺ را در میان خود جای دهند تا دعوت خود را انتشار دهد و ایاس بن معاذ گفته

بود قسم بخدا که قبول دعوت او از هم پیمانی با قریش برا یتان بهتر است و رئیس آن گروه نپذیرفته و گفته بود ما برای کاری دیگر آمده ایم . پیش آمد بعثت آنان را بیدار کرده بود و چه بسا که پیشامدی هولناک باعث نزدیک شدن دشمنان با یکدیگر شود ، بنا بر این پیش آمد بعثت باعث شد که اهل یثرب را در باره دعوت پیغمبر بفکر وا دارد ، ایشان از بعثت رسول الله ﷺ سابقه از شنیدن از یهود به نزدیک بودن زمان بعثت پیغمبر آخر الزمان داشتند ، و همین باعث شد که مردم گروه ، گروه بمدینه بروند بعد از اینکه تک تک بمدینه میرفتند .

بخاری رحمه الله در صحیح خود بروایت از ام المؤمنین عائشه آورده است که گفت : روز بعثت روزی بود که خدای متعال آن را مقدمه هجرت رسول الله ﷺ بمدینه ساخته بود . و رسول الله ﷺ موقعی بمدینه آمدند که اوس و خزرج در روز بعثت برگزیدگان خود را از دست داده بودند و تشنه صلح و صفاء بودند تا بتوانند نفسی براحتی بکشند ، و کسیکه از جنگ و خونریزی داغون شد ، او در جستجوی کاری میاید که صلح و صفاء را باز گرداند و راحت و اطمینان را ببار آورد . این است که آگاهی بر دعوت رسول الله ﷺ بسوی اسلام مایه رغبت شان در آن شد تا گمشده خود که صلح و صفاء و آسودگی خاطر است از برکت پیروی رسول الله ﷺ بدست آورند (۱) آنان خواهان پیمان با قریش بودند خدای متعال پیمان با رسول الله ﷺ را نصیب شان فرمود . و رؤساء اوس که اجتماع نموده بودند که با قریش پیمان ببندند تا بعد از آن خزرج نتواند با ایشان بمقابله پردازد ، و برای این کار ایاس بن معاذ و انس بن رافع همراه جماعتی بمکه

(۱) نقل از سیره خاتم النبیین ابوزهره .

فرستادند تا ایاس و انس در این خصوص باقریش صحبت کنند، وقتی که این خبر به رسول الله ﷺ رسید، بنزد ایاس و انس آمد و فرمود: آیا میخواهید چیزی بهتر از آنچه برای آن آمده اید دست یابید؟ و آن اینکه ایمان بیاورید بخدای یکتا و هیچکس را شریک او ندانید، خدای متعال مرا بسوی همه خلق به پیغمبری فرستاده است، آنگاه آیاتی از قرآن برای آنها خواند، ایاس پس از شنیدن گفتار پیغمبر ﷺ و گوش دادن بقرآن رو به همراهان کرد و گفت بخدا قسم که این بهتر است از آنچه بخاطر آن آمده ایم، اما انس سنگریزه بسوی او پرتاب کرد و گفت ما را بحال خود بگذار که برای غیر از این آمده ایم. اما صحبت آن جوان و دعوت رسول الله ﷺ کار خود را کرد و باعث شد در باره این دعوت و قبول آن تصمیم بگیرند. وقتی که موسم حج شد، رسول الله ﷺ جماعتی از بنی الخزرج را ملاقات نمود، و آن جماعت عبارت بودند از اسعد بن زرارہ، و عوف بن الحارث، و رافع بن مالک، و قطبة بن عمر و عقبه بن عامر و جابر بن عبدالله، رسول الله ﷺ ایشان را بسوی دین اسلام دعوت فرمود، ایشان بیکدیگر گفتند: بخدا قسم این همان پیغمبری است که یهود بما خبر نزدیک بودن بعثت او میدهد. بشتابید تا ایمان به او بیاوریم و یهود پیش از ما به او نرسد، سخن خود را قوت میدادند به اینکه هر گاه یهود از او پیروی کردند بر سر ما همان میآوردند که همیشه ما را به آن تهدید میکنند: که نزدیک است پیغمبری مبعوث شود، ما ایمان به او میآوریم و شما را مانند قبیلہ عاد سر به نیست میکنیم. بنابر این بشتابید برای ایمان آوردن به او، ایشان ایمان آوردند و به رسول الله ﷺ وعده دادند که به قوم و جماعت خود خبر دهند و موعد ملاقات مجدد خود را با رسول الله ﷺ در موسم آینده حج قرار دادند،

در موسم حج نامبرده دوازده نفر^(۱) از مدینه بمکه آمدند که ده نفرشان از خزرج و دو نفرشان از اوس بودند . ایشان هر دوازده نفر ایمان آوردند ، و با رسول الله ﷺ بیعت نمودند بر اینکه شرك نیاورند . وزدی نکنند ، و زنا نکنند ، و فرزندان خود را نکشند ، و از پیش خود بهتان و افتراء بجان کسی نبندند ، و در معروف و خوبی نافرمانی پیغمبر ﷺ نکنند ، و اگر به این بیعت وفاء کردند برایشان بهشت است ، و اگر غش کردند که یکی از چیزهایی که بیعت بر آن بود مخالفت نمودند حساب شان با خدا است و این بیعت عقبه اولی میباشد آن ده نفری که از اوس بودند شروع کردند بدعوت مردم بسوی اسلام .

سعد بن معاذ که رئیس قبیله اوس بود هنوز مسلمان نشده بود ، به پسر عمویش : اسید بن الحضیر گفت برو بین این دو نفری که از اوس هستند و قریب ضعفاء میدهند به آن دو بگو از این کار خودداری کنند ، اسید رفت موقعیکه به آنان رسید گفت چرا آمده اید و ضعیفان ما را قریب میدهید ؟ خود را از مردم دور بگیرید اگر میخواهید بمانید و کاری

(۱) نام این دوازده نفر که ده نفر از ایشان از خزرج بودند از اینقرار است : ۱- اسعد بن زراره - ۲- عوف بن الحارث بن عدس ابو امامة - ۳- معاذ بن الحارث . (ایندو مادرشان عفراء است) . و از بنی زریق بن عامر : ۴- رافع بن مالک بن العجلان - ۵- ذکوان بن عبد قیس بن خلدة و از بنی عوف بن الخزرج : ۶- عباده بن الصامت بن قیس ، و از بنی عضیة من بلی : ۷- ابو عبدالرحمن یزید بن ثعلبه بن خزمه . از بنی سالم بن عوف : ۸- العباس بن عباده بن نضلة ، و از بنی حرام بن کعب : ۹- عقبه بن عامر بن نابی - و از بنی سواد بن غنم : ۱۰- قطبة بن عامر بن حدیة . این ده نفر از خزرج هستند .

و از اوس : از بنی عبدالاشهل بن جشم : ۱۱- ابو الهیثم بن التیهان نام ابو الهیثم مالک است . و از بنی عمرو بن عوف بن مالک بن الأوس : عویم بن ساعدة . این نامها را شیخ محمد عبدالرحیم بن محمد علی از سیره نبویه ابن هشام (۱/ ۴۳۱ و ۴۳۲) نقل نموده است .

بشما نداشته باشیم ، مصعب بن عمیر که آنجا بود گفت : بهتر نیست که بنشینیم و گوش بمن بدهی ، اگر آنچه میگویم پسندت شد آن را میگیری و اگر پسندت نشد ، ما آنچه را که نمی پسندی بتو نمیگوئیم ، آنگاه اسید نشست و مصعب آیاتی از قرآن برای او خواند ، اسید مسلمان شد . و بر گشت نزد سعد بن معاذ و گفت بخدا قسم که نزد آن دو مرد اوسی چیزی بدی ندیدم .

سعد بن معاذ از این سخن اسید بخشم آمد و خودش رفت تا مسأله را تحقیق کند ، مصعب با سعد همان رفتاری کرد که با اسید نموده بود ، و سعد بن معاذ نیز مسلمان شد ، آنگاه پیش مردانی از بنی عبدالاشهل که گروهی از اوس هستند رفت و به ایشان گفت : شما مرا در میان خود چه کسی میدانید ؟ گفتند: تو سرور ما هستی و پسر سرور ما هستی، سعد بن معاذ گفت بنابر این سخن مرد و زن شما بر من حرام است تا اینکه مسلمان بشوید . در میان اوس در مدینه سخنان همه در باره اسلام و پیروی از آن دور میزد و سخنی دیگر نداشتند ، تا آنکه اسلام میان شان منتشر شد .

در موسم حج سال بعدی بسیاری از اهل مدینه برای حج روانه مکه شدند ، و در میان این جماعت گروهی از مشرکان بودند ، رسول الله ﷺ شبانه آن گروه مسلمان که از مدینه بمکه آمده بودند مخفیانه نزد عقبه ایشان را ملاقات نمود ، تا قریش از ملاقات ایشان با رسول الله ﷺ با خبر نشوند .

موقعیکه حج به پایان رسید و موعد اجتماع مسلمانان مدینه رسید ، یکی یکی بعد از اینکه سه یك شب گذشته بود به محل اجتماع نزد عقبه گرد آمدند ، و رسول الله ﷺ به آنجا نزد ایشان آمد و عباس بن عبدالمطلب که

هنوز مسلمان نشده بود با رسول الله ﷺ همراه بود ، عباس سخن را آغاز کرد و به مسلمانان مدینه گفت : که محمد در اینجا میان قوم و گروه خودش است و از او نگهداری میشود ، و تا امروز نگذاشته اند کسی بتواند محمد را از میان بر دارد با آن همه زحمت و شدتی که قوم او در راه نگهداری از او متحمل شده اند . اکنون اگر شما به وعده ای که به او داده اید وفامیکنید ، و او را از دشمنانش نگه میدارید ، پس این شما و آنچه بعهد گرفته اید ، و در غیر اینصورت او را میان قوم و جماعتش بگذارید که او در میان جماعتش مقام و منزلتی عظیم دارد . بزرگ مسلمانان مدینه که براء بن معرور بود گفت: بخدا قسم که اگر در دل ما چیزی بود غیر از آنچه بزبان گفتیم او را میان جماعتش می گذاشتیم و لیکن قصد ما صدق و وفاء است .

بعد از آن به رسول الله ﷺ گفتند برای خودت و برای پروردگارت هر شرط و پیمانی که میخواهی بگیر ، رسول الله ﷺ فرمود :

شرط مینمایم برای پروردگارم آنکه او را بپرستید و هیچ شریکی برای او نیاورید .

و شرط مینمایم برای خودم اینکه همان حفظ و نگهداری و دفاعی که برای زنان و فرزندان تان انجام میدهد برای من هم همان را انجام دهید .

هیثم بن النبهان گفت : یا رسول الله ﷺ میان ما و میان مردم عهد و پیمانهای است که اکنون همه آنها را قطع مینمائیم . کاری نشود که اگر ما وفاء بعهد خود نمودیم و خدا تو را پیروز گردانید ما را ترك نمائی و بسوی جماعت خود برگردی ،

رسول الله ﷺ لبخندی زد و فرمود هیچگاه چنان کاری نکنم ، «بل الدّم الدّم وألهدر الهدر» : بلکه هر خونی که از شما آن را مطالبه نمودید من با

شما آن را مطالبه نمایم و هر خونی که شما آن را هدر و بی ارزش دانستید من آن را هدر و بی ارزش دانم .

بعد از این گفتگو آن جماعت شروع کردند به بیعت با رسول الله ﷺ .
و این بیعت عقبه^۱ ثانیه نام دارد، آنگاه رسول الله ﷺ دوازده نقیب یعنی نماینده بر ایشان برگزید نه نقیب از خزرج و سه نقیب از اوس یعنی برای هر ده نفر یک نقیب قرار داد^(۱) ،

(۱) نام دوازده نقیب که رسول الله ﷺ ایشان را نقیب و نماینده خود قرار داد و بر هر ده نفر یک نقیب گذاشت . از خزرج نه نفر و از اوس سه نفر معین فرمود:

از خزرج : ۱- ابو امامة اسعد بن زراره بن عدس - ۲- سعد بن الربیع بن عمرو - ۳- عبدالله بن رواحه بن ثعلبه - ۴- رافع بن مالک بن العجلان - ۵- البراء بن معرور بن صخر - ۶- عبدالله بن عمرو بن حرام - ۷- عبادة بن الصامت بن قیس - ۸- سعد بن عبادة بن ولیم بن حارثه - ۹- المنذر بن عمرو بن حنیس بن حارثه .

و از اوس : ۱- اسید بن حضیر بن سماک - ۲- سعد بن خيثمة بن الحارث - ۳- رفاعه بن عبد المنذر بن زبیر یا ابو الهیثم بن التیهان . اولین کسی که در بیعت عقبه ثانیه با رسول الله ﷺ بیعت نمود . بنو النجار میگویند : او اسعد بن زراره است و بنو عبدالآشهل میگویند : که او ابو الهیثم بن التیهان است و کعب بن مالک میگوید : او براء بن معرور است . این نام ها را شیخ محمد عبدالرحیم بن محمد علی از سیرة ابن هشام نقل نموده است .
بعد از ایشان باقی اهل بیعت عقبه ثانیه بیعت نمودند .

نام مردمی که در عقبه ثانیه با رسول الله ﷺ بیعت نمودند از این قرارند :

از اوس بن حارثه و از بنی عبدالآشهل - ۱- أسید بن حضیر بن سماک - ۲- ابو الهیثم بن التیهان - ۳- سلمه بن سلامة بن وقش . و از بنی حارثه بن الحارث : ۴- ظهیر بن رافع بن عدی - ۵- ابو برده : هانی بن نیار بن عمرو - ۶- نهیر بن الهیثم - و از بنی عمرو بن عوف : ۷- سعد بن الحارث - ۸- عبدالله بن جبیر بن النعمان - ۹- عویم بن ساعدة - ۱۰- معن بن عدی بن الجدید العجلان - ۱۱- رفاعه بن عبد المنذر بن زبیر (فی الاستیعاب : زبیر) این یازده نفر از اوس هستند .

و از خزرج : از بنی النجار - ۱۲- ابو ایوب : خالد بن زید بن کلیب - ۱۳- معاذ بن الحارث بن رفاعه - ۱۴- عوف بن الحارث بن رفاعه - ۱۵- معوذ بن الحارث بن رفاعه ، مادر این سه عفره است - ۱۶- عماره بن حزم بن زید - ۱۷- اسعد بن زراره بن عدس ابو امامة - از بنی عمرو بن میزول : ۱۸- سهل بن عتیک بن نعمان و از بنی عمرو بن مالک : ۱۹- اوس بن ثابت بن المنذر ، ۲۰- ابو طلحه زید بن سهل بن الأسود . و از بنی مازن بن النجار - ۲۱- قیس =

= بن ابی صعصعة ، عمرو بن زید -۲۲- عمرو بن غزیه بن عمرو . بنا بر این همه کسانیکه از بنی النجار در بیعت عقبه دوم بوده اند یازده نفر هستند . و از بنی الحارث بن الخزرج : ۲۳- سعد بن الربیع بن عمرو -۲۴- خارجه بن زید بن ابی زهیر -۲۵- عبدالله بن رواحة بن ثعلبه ۲۶- بشیر بن سعد بن ثعلبه که پدر نعمان بن بشیر باشد . ۲۷- عبدالله بن زید بن ثعلبه (او کسی است که اذان را در خواب دید) ۲۸- خلاد بن سوید بن ثعلبه ۲۹- عقبه بن عمرو بن ثعلبه ابو مسعود - و از بنی بیاضة بن عامر : ۳۰- زیاد بن لبید بن ثعلبه - ۳۱- فروة بن عمرو بن وئفه که وئفه هم گفته میشود - ۳۲- خالد بن قیس بن مالک . و از بنی زریق بن عامر : ۳۳- رافع بن مالک بن العجلان - ۳۴- نکوان بن عبد قیس بن خلدة - ۳۵- عباد بن قیس بن عامر - ۳۶- الحارث بن قیس بن خالد ، و از بنی سلمة بن سعد : ۳۷- الیراء بن معرور بن صخر - ۳۸- بشر بن البراء بن معرور - ۳۹- سنان بن صیفی بن صخر - ۴۰- الطفیل بن النعمان بن خنساء . ۴۱- معقل بن المنذر بن سرح - ۴۲- یزید بن المنذر بن سرح - ۴۳- مسعود بن یزید بن سبیع - ۴۴- الضحاک بن حارثه بن زید - ۴۵- یزید بن حرام بن سبیع - ۴۶- جُبَّار بن صخر بن امیه : و نام او جُبَّار نیز گفته میشود - ۴۷- الطفیل بن مالک بن خنساء . و از بنی سواد بن غنم : ۴۸- کعب بن مالک بن ابی کعب . و از بنی غنم بن اسود : ۴۹- سلیم بن عمرو بن غنم - ۵۰- قطبة بن عامر بن حدیده - ۵۱- یزید بن عامر بن حدیده ابو المنذر - ۵۲- ابو الیسر کعب بن عمرو بن عباد - ۵۳- صیفی بن سواد بن عباد . که صیفی بن اسود نیز گفته میشود - و از بنی نابی بن عمرو : ۵۴- ثعلبه بن غنمة بن عدی - ۵۵- عمرو بن غنمة بن عدی - ۵۶- عبس بن عامر بن عدی - ۵۷- خالد بن عمرو بن عدی - ۵۸- عبدالله بن انیس که از قضاعه است و هم پیمان بنی نابی بن عمرو است - و از بنی حرام بن کعب : ۵۹- عبدالله بن عمرو بن حرام - ۶۰- جابر بن عبدالله بن عمرو - ۶۱- معاذ بن عمرو بن الجموح - ۶۲- ثابت بن الجذع (ثعلبه) بن زید - ۶۳- عمیر بن الحارث بن لبدة بن ثعلبه - ۶۴- خدیج بن سلامة بن اوس - ۶۵- معاذ بن جبل بن عمرو ، و از بنی عوف بن الخزرج : ۶۶- عبادة بن الصامت بن قیس - ۶۷- العباس بن عبادة بن نضلة - ۶۸- ابو عبدالرحمن یزید بن ثعلبه بن خزمة او هم پیمان بنی عوف بن الخزرج است و از بنی غضینه میباشد . ۶۹- عمرو بن الحارث بن لبدة . و از بنی سالم بن غنم : ۷۰- رفاعة بن عمرو بن زید ، و در نام او گفته میشود رفاعة بن مالک بن الولید - ۷۱- عقبه بن وهب بن کلدة - و از بنی ساعدة بن کعب : ۷۲- سعد بن عبادة بن دلیم - ۷۳- المنذر بن عمرو بن خنیس - ۷۴- نسیبه بنت کعب بن عمرو ام عمارة - و از بنی سلمة : ۷۵- ام منیع اسماء بنت عمرو بن عدی . که از جمله کسانی از اهل بیعت ثانیه که نام شان در کتب سیره آمده هفتاد و سه مرد ، و دوزن هستند رضی الله عنهم اجمعین - این نامها را شیخ محمد عبدالرحیم بن محمد علی سلطان العلماء از السیره النبویه ابن هشام جلدیکم نقل نموده است .

هجرت از مکه بمدینه

قریش موقعیکه دانستند که رسول الله ﷺ با اهل مدینه بیعت بسته است ، خشم و بغض آنان نسبت به مسلمانان افزوده شد ، در آنموقع رسول الله ﷺ به مسلمانان دستور داد از مکه هجرت کنند و بمدینه بروند ، اصحاب رسول الله ﷺ یکی یکی شروع کردند به رفتن بمدینه به منتهای پنهانی از ترس قریش که مبادا جلو هجرت ایشان بگیرند . ایشان یکی یکی و پنهانی رهسپار مدینه شدند . و در مکه رسول الله ﷺ و ابوبکر صدیق و علی مرتضی و صهیب و چند تنی دیگر باقی ماندند . اما مشرکان در مکه در دار الندوة که بمنزلت مجلس شورای شان بود جمع شدند (دارالندوة همان خانه قصی بن کلاب است که در توسعه حرم مکی در مسجد الحرام واقع شده است) .

مشرکان برای چاره جوئی و حيله گری در راه از میان برداشتن رسول الله ﷺ در دارالندوة اجتماع نمودند یکی از بزرگان قریش پیشنهاد کرد که محمد را از شهر خود بیرون کنیم تا از دست او راحت شویم ، اما این رای را نپسندیده و گفتند اگر از اینجا بیرون برود مردم دور و بر او جمع شوند ، دو نفر دیگر از بزرگان قریش پیشنهاد کردند : که دست و پای او را میبندیم و او را زندان میکنیم ، این رای را هم نپسندیدند از ترس اینکه یاران او بشنوند و همه با هم برای نصرت او برخیزند ، مردی از ایشان گفت : او را میکشیم به طریقی که بنی عبدمناف به خون بهای او راضی شوند ، به اینکه از هر قبیله ای جوانی را بیاوریم و این جوانان از قبیله های متعدد بر در خانه او جمع شوند تا همینکه از خانه بیرون آمد ، همه با هم او را بشمشیر بزنند تا خون او در همه قبائل پراکنده شود و بنو عبدمناف نتوانند با همه قریش بجنگند و بخون بها راضی شوند .

همه با هم گفتند رأی همین است ، و اتفاق میان شان بر همین قرار گرفت ، رسول الله ﷺ از قصد شان با خبر شد و در صدد هجرت از مکه بمدینه بر آمد - و به ابوبکر صدیق خبر داد که قصد هجرت از مکه را دارد ، ابوبکر از رسول الله ﷺ خواست تا اجازه دهد در این سفر با او همراه باشد و رسول الله ﷺ قبول فرمود . ، ابوبکر عبدالله بن اریقط را که راه شناس ماهر بود و میدانست از چه راهی ایشان را بمدینه ببرد که غیر از راه عمومی باشد و کسی ایشان را نبیند ، دو شتر سواری به عبدالله بن اریقط تحویل دادند ، و محل ملاقات را نزد غار ثور که سه میلی یعنی شش کیلومتر دور از مکه است قرار دادند که بعد از سه روز عبدالله دو شتر نامبرده را بیاورد و نزد غار ثور و با او بمدینه بروند ، و این قرار داد با عبدالله بن اریقط در شبی بود که قریش با هم قرار داد کرده بودند که در آن شب نقشه خود را عملی سازند ، رسول الله ﷺ در خانه ابوبکر قرار با عبدالله بن اریقط را انجام داد و بخانه برگشت ، در خانه ابوبکر رسول الله ﷺ با ابوبکر قرار داده بودند که چه ساعتی از شب رسول الله ﷺ بخانه ابوبکر بیاید و بغار ثور بروند ، جوانهایی که قریش آنان را آماده زدن شمشیر به رسول الله ﷺ نموده بودند ، دور دروازه خانه پیغمبر جمع شدند ، وقتی که موعد رفتن رسول الله ﷺ بخانه ابوبکر برای بیرون رفتن از مکه رسید ، رسول الله ﷺ به علی دستور داد جای او بخوابد تا قریش یقین کند که او بر فراش خود خوابیده است ، رسول الله ﷺ از خانه بیرون آمد و فرمود : شَاهَتِ الْوَجْوهِ . : روهای کافران سیاه شد ، و خاک بر سر آنها ریخت و هیچکدام از بیرون رفتن رسول الله ﷺ با خبر نشدند ، رسول الله ﷺ بخانه ابوبکر رفت و به اتفاق ابوبکر بغار ثور رفتند و در غار ثور خود را پنهان کردند ، قبل از داخل شدن بغار ، ابوبکر داخل غار شد و بررسی

کرد تا در آن چیزی نباشد که رسول الله ﷺ را بیازارد ، در غار سوراخی دید آن را به تکه لته ای پوشید ، رسول الله ﷺ و ابوبکر در آن غار پنهان شدند ، صبح روشن شد و مشرکان دیدند کسیکه بر فراش خوابیده علی ابن ابی طالب است و رسول الله ﷺ از خانه بیرون رفته است . آنگاه بخانه ابوبکر رفتند و گفتند ابوبکر کجا است؟ دخترش اسماء گفت خبر نداریم ، ابوجهل يك سیلی به بنا گوش اسماء نواخت که در گوش از گوش او بیرون آمد و از آنجا رفتند . مشرکان وقتی که دیدند رسول الله ﷺ از خانه بیرون رفته و نقشه شان نقش بر آب شده است ، خشم شان شدت گرفت ، و کسانی را فرستادند تا رد پای رسول الله ﷺ را ببینند ، و برای کسیکه رسول الله ﷺ و یا ابوبکر را بکشندیا خبر دهد که کجا هستند جایزه تعیین کردند . مشرکان با گرفتن رد پای رسول الله ﷺ آمدند تا سر غار ثور ، خدای متعال عنکبوت را وا داشت تا تار خود را بر آن بیافد و کبوتر را واداشت تا بر آن تخم نهد . مشرکان تا سر غار ثور آمدند و خدا بآنها مجال نداد که غار ثور را تفتیش کنند . و امیه بن خلف که دشمنترین دشمنان رسول الله ﷺ بود ، مشرکان را از آن دور میکرد و میگفت بعید است به این غار پناه ببرد .

ابوبکر فرزند نجیبی داشت بنام عبدالله ، موقعیکه مشرکان از غار منصرف شدند ، او شبها با رسول الله ﷺ و ابوبکر بسر میبرد ، و بامداد قبل از روشن شدن هوا به مکه باز میامد و بمجالس قریش میرفت تا بشنود چه میگویند و چه تصمیمی دارند؟ و شب که بغار ثور میرود ، رسول الله ﷺ و ابوبکر را از گفته های قریش با خبر سازد ، وعامر بن فهیره رومه ای از گوسفندان ابوبکر را بعد از گذشتن پاسی از شب به در غار ثور میآورد تا هم رد پای عبدالله بن ابی بکر معلوم نشود و هم رسول الله ﷺ و

ابوبکر از شیر آن گوسفندان بیاشامند ، و بامدادان هم رمه گوسفندان را می‌آورد تا هم رد پای عبدالله بن ابی بکر معلوم نشود و هم رسول الله ﷺ و ابوبکر از شیر آن گوسفندان بیاشامند ، وقتی که پیگیری قریش قطع شد ، و سه روز گذشت ، عبدالله بن اریقط دو شتر را آورد ، و رسول الله ﷺ و ابوبکر بر شتران سوار شدند و همراه با عبدالله دلیل راه با ایشان روانه مدینه شدند .

سراقه بن مالك که چشم طمع بجائزه کشتن رسول الله ﷺ و ابوبکر دوخته بود ، از شخصی شنید که در راه مدینه دو سیاهی دیدم ، گمان میکنم ابوبکر و رسول الله ﷺ باشند سراقه بشدت آن را تکذیب کرد، اما بعد از اینکه آن شخص را قانع کرد که من خودم در راه رفته ام و کسی را ندیدم ، پس از ساعتی اسب خود را زین کرد و بسرعت اسب را روانید تا به رسول الله ﷺ نزدیک شد ، در این موقع پای اسب او بزمین فرو رفت ، و بزحمت پای اسب را بیرون آورد و سوار شد باز اندکی نرفته بود که پاهای اسبش بزمین فرو رفت ، این بار فریاد زد که من قصد بدی باشما ندارم بگذارید نزد شما بیایم ،

رسول الله ﷺ و ابوبکر ایستادند سراقه آمد و گفت بمن امان بدهید ، رسول الله ﷺ او را امان داد و به وی مژده داد که وقتی می‌آید که النگوهای طلای دستهای کسری بدست تو میکنند ، سراقه برگشت تا اگر کسی او را ببیند واز او بپرسد رسول الله ﷺ و ابوبکر را دیده ای بگوید ندیدم ، رسول الله ﷺ و ابوبکر به خیمه ام معبد خزاعی رسیدند ، از ام معبد خواستند تا اگر شیر و یا خوراکی دارد به ایشان بدهد ، ام معبد گفت: بخدا قسم اگر بود بر شما دریغ نمیداشتم ، نظر رسول الله ﷺ بر گوسفندی لاغر افتاد که در گوشه ای از خیمه بسته شده است . به ام معبد فرمود اجازه میدهی

این گوسفند را بدوشیم ، ام معبد گفت این گوسفند نه تنها شیر ندارد بلکه از ضعف پای رفتن به چراگاه نیز ندارد . رسول الله ﷺ نام خدا را یاد فرمود و دست به پستان آن گوسفند کشید پستانی پر از شیر بیرون آمد ، که رسول الله ﷺ آن را دوشید و خود آشامید و به ابوبکر داد تا بیاشامد و عبدالله بن اریقظ راهنمای شان آشامید ، آنگاه کاسه شیر را پر نموده به ام معبد تحویل داد ، و براه خودشان بسوی مدینه ادامه دادند ، شوهر ام معبد که ابو معبد بود وقتی که آمد و کاسه پر از شیر را دید پرسید این شیر از کجا آمده است ؟ ام معبد گفت مردی پرخیر و برکت دست به پستان آن گوسفند کشید و پر از شیر شد و خودشان آشامیدند و این هم برای ما گذاشتند ، ابو معبد گفت این همان محمد صاحب قریش است که اگر من او را دیده بودم به او ایمان می‌آوردم . اما اهل مدینه از روزی که شنیده بودند رسول الله ﷺ از مکه بیرون آمده ، از صبح به انتظار آمدن رسول الله ﷺ به همان حره و سنگزاری که در راه مکه بمدینه بود می‌رفتند و برنمیگشتند مگر ظهر .

و چنین اتفاق افتاد که روزی موقعیکه اهل مدینه برگشته بودند ، یک یهودی که بر تپه ای در کار خود بود ، رسول الله ﷺ را دید که می‌آید ، از همان تپه باواز بلند صدا زد : ای اهل مدینه بیائید که شانس و بخت شما رسید ، مردم بسوی آنجا دویدند و رسول الله ﷺ را احاطه نمودند .

رسول الله ﷺ در بنی عمرو بن عوف یعنی فرزندان عمرو بن عوف در قبا منزل گرفت و بعد از چند شب در قبا مسجدی بنا فرمود که به مسجد قبا معروف گردید . پس از آن رسول الله ﷺ از قبا بیرون آمد تا بمدینه برود ، موقع حرکت شان بسوی مدینه مردم سواره و پیاده دور و بر او را گرفته بودند ، و هر کدام زمام شتر رسول الله ﷺ بسوی خود میکشید تا شاید

شرف میزبانی و مهمانی رسول الله ﷺ بیابد . و در موقع آمدن رسول الله ﷺ از قبا بمدینه زنان و کودکان و نو باوگان سرود میخواندند ، و آن سرود چنین بود :

طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا مِنْ ثَنِيَّاتِ الْوَدَاعِ
وَجِبَ الشُّكْرُ عَلَيْنَا مَا دَعَا لِلَّهِ نَاعِ
أَيُّهَا الْمَبْعُوثُ فِينَا جِئْتَ بِالْأَمْرِ الْمَطَاعِ

و همچنین که میرفتند به هر خانه ای که عبور میفرمودند ، صاحب خانه آرزو میکرد تا رسول الله ﷺ مهمان او شود و زمام شتر را میکشید ، رسول الله ﷺ میفرمود : شتر را آزاد بگذارید که هر جا که به او امر شده آنجا میخوابد .

وقتی که شتر به کنار خانه بنی عدی بن النجار : فرزندان عدی بن النجار که خالوهای رسول الله ﷺ بودند رسید (برای اینکه هاشم جد رسول الله ﷺ از بنی عدی بن النجار زن گرفته بود ، و بنی عدی بن النجار روی این اصل خالوهای ایشان محسوب میشدند) ، شتر حامل رسول الله ﷺ جلو خانه ابی ایوب انصاری که از بنی النجار بود خوابید و محل خوابیدن شتر حامل رسول الله ﷺ جایی است که مسجد رسول الله ﷺ آنجا ساخته شده ، وقتی که شتر جلو خانه ابی ایوب انصاری خوابید ، رسول الله فرمود: اینجا نزول ما یعنی منزل ما است - ان شاء الله (و این آیه ۲۹ از سوره المؤمنون : خواند ﴿ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلاً مُبَارَكاً وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ﴾ .

اما مهاجرین که از مکه بمدینه آمده بودند ، انصار مدینه ایشان را میان خود قسمت کرده بودند ، و برای اینکه انصار برای بردن ایشان منازعه مینمودند ، و اخیراً راضی شدند قرعه بیندازند و هر کسیکه قرعه بنام او

شد مهاجر را بخانه خود ببرد. پس از آن رسول الله ﷺ کسانی را بمکه فرستاد تا افراد خانواده ایشان را بمدینه بیاورد، و آنان را بمدینه آوردند، و بیشتر مهاجرین خانواده های خود را بمدینه آوردند.

عده قلیلی در مکه بودند که مشرکان جلو هجرت آنان گرفتند و آنان را مورد تعذیب و شکنجه شدید قرار دادند، تا اینکه خدا برای شان فرجی فرمود و بمدینه آمدند.

بناء مسجد و اطاق های رسول الله ﷺ

رسول الله ﷺ پس از منزل گرفتن در مدینه، شروع فرمودند در بناء مسجد شان در همان محلی که شترشان جلو خانه ابوایوب انصاری خوابیده بود، رسول الله ﷺ ستونهای مسجد را از ساقه نخل و سقف آن را از گرد نخل و ارتفاع آن کمی بیش از قامت انسان قرارداد،

و رسول الله ﷺ موقع بناء مسجد همراه کارگران کار میکرد و او میفرمود: «اللهم لا خیر إلا خیر الآخرة فأرحم الأنصار و المهاجرة»: خدایا خیر و خوشی نیست مگر خیر و خوشی آخرت، رحمت بفرما به انصار و مهاجران (یعنی خوشی دنیا زود گذر است و هر خوشی نا خوشی بدنبال دارد، اما خوشی آخرت جاویدان است و ناخوشی بدنبال ندارد، و رحمت شامل انصار و مهاجرین قرار بده تا این مهر و محبتی که با هم دارند بماند و پایدار باشد. و فرش مسجد سنگریزه قرار داد، و دو حجره پهلوئی مسجد بنا نمود یکی برای همسرش سوده بنت زمعه و دیگری برای عائشه بنت ابی بکر. در آنموقع بیش از آن دو زن نداشت، و بعد از آن هر همسری که اختیار میفرمود حجره ای چسپیده بمسجد برای او میساخت.

(در قرآن سوره ای بنام سوره الحجرات است که همین حجره های

همسران پیغمبر باشد . هر حجره ای هفت گز دست در هفت گز دست مساحت آن بود، و بدنبال آن ده گز دست در هفت گز دست حیاط آن بود ، حجره ها دیوار آن را از گرد نخل و ستونهای آن ساقه نخل و سقف آن از گرد نخل بود، و قسمت بیرونی آن جوال که نوعی پشم شتر غلیظ است به کردها دوخته بودند تا درون حجره از بیرون دیده نشود و فرش آن همان سنگریزه و حصیری که از برگ کردهای نخل ساخته شده و در حجره انداخته تا بر آن بنشینند ، این بود حجره های رسول الله ﷺ و همسران شان که در طول مدت زندگی آنها را تغییر نداد و بعد از رسول الله ﷺ و بعد از وفات همسران رسول الله ﷺ باقی بود تا مسلمانانی که بعد میآیند خانه های پیغمبر خود را ببینند که در چه زهد و قناعتی زندگی فرموده اند، و در حقیقت منزل رهبران باید بر همین منوال باشد که چنین حجره های میشود برای همه ساخت و هیچکس بی خانه نمی ماند ، این حجره ها موقعیکه عمر بن عبدالعزیز امیر مدینه بود بدستور سلیمان بن عبدالملك خلیفه اموی خراب شد تا در توسعه مسجد نبوی در مسجد انداخته شوند ، حسن بصری میگوید: روز خراب کردن آن خانه ها همه اهل مدینه گریان بودند برای اینکه میخواستند این خانه ها بماند و مسلمانهایی که بعد از آن میآیند خانه های پیغمبر شان را ببینند .

دشمنی یهودیان مدینه با رسول الله ﷺ

قبل از آمدن رسول الله ﷺ بمدینه ، تجارت و اقتصاد مدینه در دست یهود بود و برای اینکه بتوانند میان عرب زندگی آرام و خوشی داشته باشند همیشه میان اوس و خزرج کینه و دشمنی می انداختند تا آنان با هم بجنگند و خودشان براحت دسترنج آنها را میان خود قسمت کنند و نظریه

اینکه خودشان اهل کتاب بودند و عرب مدینه بت میپرستیدند همیشه فضل خود را برخ آنان میکشیدند و از همه جهت میدان در دست خودشان بود اما وقتی که رسول الله ﷺ بمدینه تشریف آورد و حال عرب دگرگون شد و از بت پرستی بیرون آمد و به توحید رسید ، یهود دید که عرب دارای حکومتی قوی و نیرومند گشته و همه دارای وحدت زبان و وحدت نسب و وحدت دین و وحدت هدف شده اند ، یهود دانستند که اگر وضع بر این منوال پیش برود دگر در مدینه و جزیره العرب مقام و منزلتی برای یهود نمی ماند ، این است که سه گروه یهود مدینه : بنی قریظه و بنی النضیر و بنی قینقاع دچار اندوهی عظیم و حسدی شدید شدند بطوری که در صد چاره جوئی و حيله گری برای تضعیف مسلمین شدند ، و باعث زیاده دشمنی شان این شد که یکی از دانشمندان درجه اول شان که یکی از رؤساء و سروران شان بود ، به رسول الله ﷺ ایمان آورد و مسلمان شد ، و گروهی از اهل مدینه که بر نفاق و دورویی عادت کرده بودند با یهودیان در دشمنی با رسول الله ﷺ همدستی داشتند ، این منافقان که بعد ها قرآن آنها را رسوا کرد در ظاهر اسلام آورده بودند و در مساجد همراه مؤمنان بودند ، اما در باطن دل شان تاریک از کفر بود ، و رئیس این منافقان عبدالله بن ابی بن سلول بود ، روی این اصل ضرر اینها خیلی عظیم بود ، برای اینکه در میان مسلمانان بودند چنانکه گویا از مسلمانانند و از اینراه نقاط ضعف مسلمین را میدانستند و دشمنان مسلمانان را بر آن آگاه میساختند . وقتی که انسان اوائل سورة البقره را میخواند میبیند پنج آیه اول آن در بیان مؤمنان است و دو آیه بعد آن در شأن کافران است و سیزده آیه در بیان منافقان است ، تکلیف مؤمن با کافر معلوم است ، مسلمان میداند که کافر دشمن او است ، اما تکلیف مؤمن با منافق روشن

نیست برای اینکه نمیتواند با منافق بجنگد برای اینکه در لباس اسلام است و نمیتواند از شر منافق ایمن بماند برای اینکه منافق همراه کافران است ، خدای متعال به تدریج صفات منافق را بر شمرد و رؤساء منافقان را معرفی فرمود: ﴿ وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ ﴾ (۱). یعنی :

ای اهل مدینه - آگاه باشید - که از قبیله هائی که از اطراف مدینه هستند از بدوی های صحرا نشین مثل قبائل **أَشْجَعُ** و **أَسْلَمُ** و **غِفَّار** مردمی منافق هستند و از اهل مدینه که میان مسلمانان اقامت دارند هم منافقانی هستند، این منافقان بر نفاق خود لجاجت و عناد و پافشاری دارند و تو یا رسول الله ﷺ آنان را نمیدانی و نمی شناسی و ما آنان را میدانیم و میشناسیم ، ما آنان را دوبار عذاب میدهیم : به فضیحت و رسوا شدن ، و یا بکشته شدن ، وبعذاب قبر ، و در آخرت باز گشت داده میشوند بسوی عذابی بس بزرگ که عذاب آتش دوزخ باشد ، و به این طریق خدای متعال آنان را در هر جا که بودند و به صفات و اخلاقی که داشتند و آنچه در صفحات روی شان خوانده میشد ، و تصریح بر رئیس منافقان : عبدالله بن ابی بن سلول کاملاً منافقان را به پیغمبرش معرفی فرمود و در سوره المنافقون حتی گواهی و قسم شان به رسالت خاتم الانبیاء را دروغ شمرد ، و در او آخر عهد رسول الله ﷺ وفات رئیس منافقین و رسوا شدن شان به آیاتی که نازل میشد و معلوم شدن شان نزد مسلمانان اعتبار خود از دست دادند و نماند برای شان مگر دوستی دشمنان اسلام ، وقتی که رسول الله ﷺ از طرز کار منافقان آگاه شد با یهود مدینه پیمان بست که نه آنان مسلمانان

را بیازارند و نه مسلمانان آنان را بیازارند ، و نه آنان کمک بدشمنان مسلمانان دهند و نه مسلمانان کمک به دشمنان آنان دهند ، پیمانی که امروز به پیمان عدم تعرض معروف است، اما چنانکه بعداً میآید نه منافقان روش خود را (۱) تغییر دادند و نه یهودیان بدسُرِشْتی و خبث و ملعنت خود را کنار گذاشتند ،

که هر آن کس که بر گشت از او روزگار

همه آن کند کش نیاید بکار

دستور جهاد با کافران

مسلمانان در مکه مکرمه مأمور بودند که هر نوع ظلم کافران را متحمل شوند برای اینکه اگر مقاومت میکردند از بین میرفتند ، همین کافی بود که مانند کوه بر عقیده خود ثابت بمانند، و روزی که از مکه هجرت نمودند کافران همه خانه و مال و زندگی آنان را گرفتند و مهاجرین با جامه بر خود بمدینه آمدند و در پیمان اخوتی که رسول الله ﷺ میان مهاجرین و انصار منعقد فرمود ، انصار مدینه طوری با مهاجرین رفتار نمودند از مهربانی و از خود گذشتگی که تاریخ قبل از آن و بعد از آن بیاد ندارد. و تشریف آوردن رسول الله ﷺ و جمع شدن مهاجرین و انصار در طاعت خدا و رسول ﷺ مایه آمدن دولتی جوان و مقتدر گردید ، که اگر چه از حیث عدد اندک بود اما از ناحیه ایمان صحیح و فداکاری و از خودگذشتگی در راه نشر دین خدا بمثابه مقتدرترین حکومت در آن روز بود.

أَذَانٌ وَإِقَامَةٌ: در سال یکم هجری

در حدیث صحیح است موقعیکه رسول الله ﷺ در مدینه حکومتی را تشکیل دادند ، رسول الله ﷺ با صحابه مشورت فرمود که برای اعلام نماز باید کاری کرد که مسلمانان محل از وقت نماز آگاه شوند و برای نماز با جماعت بمسجد آیند . بعضی گفتند که آتش افروخته شود . در جواب او گفته شد: آتش به روز دیده نمیشود و علاوه بر آن آتش شعار مجوس است . و بعضی گفتند وقت نماز که شد پرچمی را بر افرازند ، و اینهم قبول نشد ، و بعضی گفتند در بوق صدا زنند اینهم قبول نشد برای اینکه بوق را یهودیان برای اعلام عبادت شان بکار میبرند ، بعضی گفتند ناقوس بکار برده شود یعنی زنگوله و جرس را بنوازند اینهم قبول نشد برای اینکه شعار نصاری است . بعضی گفتند صدا بزنند و جار بکشند و این یکی قبول شد ، و عبدالله بن زید بن عبدربه یکی از صدا زنان بود . در شب بعد از موقعیکه عبدالله بن زید میان خواب و بیداری بود شخصی خوابش آمد و به او گفت آیا بتو نیاموزم کلماتی که موقع صدا زدن به دخول وقت نماز آن کلمات را بگویی ؟ عبدالله گفت بله . آن شخص گفت: که چهار بار بگو اَللَّهُ اکبر ، دو بار بگو اَشهد ان لا اله الا الله ، دو بار بگو اَشهد ان محمد رسول الله دو بار بگو حی علی الصلاة ، و دو بار بگو حی علی الفلاح ، دو بار بگو الله اکبر ، یک بار بگو لا اله الا الله .

و در اقامه : دو بار الله اکبر ، یک بار بگو: اَشهد ان لا اله الا الله ، یک بار بگو: اَشهد ان محمداً رسول الله ، یک بار بگو حی علی الصلاة ، یک بار بگو حی علی الفلاح ، دو بار بگو قد قامت الصلاة ، دو بار بگو: الله اکبر ، یک بار بگو: لا اله الا الله .

و وقتی که خواب خود را بر رسول الله عرضه نمود رسول الله فرمود خواب حق است و تو این کلمات را برای بلال بگو تا او که صدایش بلندتر است آن را بگوید ، وقتی که عمر این را شنید شتاب بخدمت رسول الله ﷺ رسید و گفت من خواب این کلمات را دیده ام ، فرمود خواب تان متوافق است و حق میباشد .

و ابن جریج از عطاء بن ابی رباح مفتی مکه از تابعین گفت که از عبید الله بن عمیر لیثی شنیدم که میگفت : رسول الله با یاران خود مشورت فرمود که آیا برای جمع شدن مردم برای نماز ناقوس را بکار ببرند ؟ موقعیکه عمر رضی الله عنه میخواست دو چوب بخرد برای درست کردن ناقوس ، بخواب دید که ناقوس بکار نبرند ، بلکه اذان بگوئید ، عمر آمد بخدمت رسول الله ﷺ که خواب خود را بگوید ، قبل از اینکه خواب خود را بگوید اذان بلال شنید و موقعیکه به رسول الله ﷺ خواب خود را گفت ، رسول الله فرمود وحی پیش از تو دستور اذان آورد و صحیح هم همین است که رسول الله ﷺ در مشروع ساختن اذان اعتماد شان بر وحی بوده است ، برای اینکه اذان عبادت است و باید پایه گذاری آن بر وحی باشد^(۱) .

در این هنگام که برای رسول الله ﷺ دولتی فراهم شد ، و پیروانش جماعتی همدست و همبسته شدند ، و اذان و اقامه و نماز جماعت مرتب شد . خدای متعال به رسول الله ﷺ و مؤمنان اجازه داد که با قریش بجنگند ، اما بحقیقت پیکار رسول الله با کافران جهاد نام دارد و آنهم جهاد فی سبیل الله ، برای اینکه هدف شان پیشبرد اسلام و اعلاء کلمة الله بود ، خدا به ایشان اجازه داد حق شان را از قریش باز ستانند ، چنانکه فرمود :

(۱) نقل از سیرت خاتم النبیین ابو زهرة به تلخیص .

﴿ اُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نُصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ الْحَقِّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ... ﴾ (۱) . تا آخر آیه ۴۱ .

این اولین آیه است که بمسلمانان اجازه جهاد فی سبیل الله را میدهد . و تفسیر آن چنین است: اجازه داده شد بمردمی که قریش با ایشان میجنگند ، که ایشان با قریش بجنگند برای اینکه با ایشان ظلم شد و یقیناً خدا بر یاری دادن و پیروز گردانیدن شان توانا است ، ایشان که اجازه جهاد با کفار قریش یافته اند مردمی هستند که بناحق از خانه و شهر زندگی شان بیرون رانده شدند و گناهی نداشتند، مگر اینکه میگفتند: پروردگار ما خدای یکتا است و هیچگاه غیر از خدای یکتا را نمی پرستیم، و اگر نه این بود که خدا بوسیله بعضی از بندگان با ایمانش شر بعضی دیگر از کافران و اشرار دفع مینمود اگر این دفاع نبود صومعه های راهبان و کنائس نصاری و کنشت یهود و مساجد مسلمانان ویران کرده میشد، همین مساجد و جاهاتی که نام خدا در آنها به بسیاری یاد میشود خدا یاری میدهد کسی را که دین خدا را یاری میدهد یقیناً خدا قوی و پرعزت است . مردمی که نصرت دین خدا میدهند مردمی هستند که اگر خدا آنان را پیروز کرد در زمین نماز بپا میدارند و زکات را میدهند و امر بمعروف و نهی از منکر میکنند و برای خدا است پایان کارها و در آخرت خداوند ثواب این نکو کاران را میدهد وفرمود :

﴿ وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ * ﴾ تا آخر آیه ۱۹۳ : فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿ (۲) .

(۱) سوره الحج ، آیه های : ۳۹ ، ۴۱ .

(۲) سوره البقره : آیه های : ۱۹۰ تا ۱۹۳ .

و بجنگید و جهاد کنید در راه خدا با مردمیکه با شما میجنگند و تعدی نکنید که خدا دوست نمیدارد تجاوزکاران را ،

این آیه وقتی نازل شد که صلح حدیبیه میان مسلمانان و کفار قریش در سال پنجم هجری بسته شد و کافران نگذاشتند آن سال رسول الله ﷺ و مسلمانان بمکه بروند و عمره را بجا آورند . و قرار شد در سال بعد رسول الله ﷺ و مسلمانان برای عمره بمکه داخل شوند و کافران سه روز مکه را تخلیه کنند تا رسول الله ﷺ و صحابه رضوان الله علیهم عمره را بجا آورند ، سال بعدی که رسول الله ﷺ آماده رفتن بمکه برای عمره قضا شدند ، صحابه از آن بیم داشتند که شاید قریش و فاء بوعده خود نکنند ، و نظر به اینکه قرار رفتن برای عمره قضا در ماه ذیقعد الحرام بود ، مسلمانان کره داشتند که در حرم مکه و در ماه حرام و در البلد الحرام جنگ کنند . خداوند این آیات را نازل فرمود که اگر کفار قریش وفا بوعده خود نکردند و با شما جنگیدند شما با آنان بجنگید اما تعدی نکنید که اگر آنان با شما جنگیدند شما با آنان بجنگید . تا اینجا در باره جنگ با قریش بود اما موقعی که غیر قریش با قریش برای جنگ با مسلمانان همدست شدند ، و عرب همه بر خلاف اسلام قیام کردند ، خدای عزوجل آیه ۳۶ سوره التوبه نازل فرمود : ﴿ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً ﴾ : و بجنگید و جهاد کنید با همه بت پرستان آن چنانکه همه بت پرستان با شما میجنگند ، و دستور صادر شد برای همه بت پرستان عرب ، و نظر به اینکه اسلام دین خدا است و باید همه بشر از آن برخوردار شوند ، رسول الله ﷺ مأموریت خود را برای بسط و توسعه انتشار اسلام در جهان بیان فرمود : ﴿ أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ،

فَإِذَا قَالُوا عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَحَسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ
 تَعَالَى ﴿﴾ ، خدا بمن امر فرمود تا با همه مردم بجنگم تا اینکه بگویند : لا اله
 الا الله : نیست معبودی بحق در سراسر وجود مگر الله تعالی وقتی که این
 را گفتند خون و مال شان را از من نگه داشته اند ، مگر اینکه اگر بعد از
 گفتن لا اله الا الله کاری کنند که حقوقی به آن تعلق میگیرد ، همان حقوق
 از ایشان گرفته میشود ، (اگر کسی را کشتند به قصاص آن کشته
 میشوند) و حساب نیت و درونی شان با خدای متعال است ،

شریعت ظاهر امر را میبیند . بنابر این اسلام که در مکه بر ایمان بخدا
 و روز قیامت پافشاری داشت و دستورش برای مسلمین صبر و تحمل بود ،
 در مدینه که دارای دولت و قدرت شد مأمور شد دعوت خود را در جزیره
 العرب عملی نماید و بت پرستی را از آنجا ریشه کن نماید ، و اگر گروهی
 بخواهند بحق اسلام تجاوز کنند ادب داده شوند تا منزلت خود را بدانند .
 چنانکه موقعی که یهود مدینه پیمان را شکستند و خیانت نمودند و در
 صدد بر آمدن مردم کافر را بر علیه اسلام بشورانند ، خدای متعال به
 رسول الله ﷺ امر فرمود با آنان بجنگند . کفار قریش همه اموال مسلمین
 را در مکه مصادره نمودند و باعث هجرت مسلمین از آنجا شدند ، اکنون
 پس از تشکیل حکومت اسلام وقت آن رسید که مسلمانان متعرض تجارت
 قریش شوند .

رسول ﷺ در ماه رمضان سال اول هجرت عمویش حمزه را با سی مرد
 از مهاجرین فرستاد تا متعرض مال التجاره قریش شوند که از شام میآید ،
 همراه مال التجاره قریش ابو جهل بود و سیصد مرد مسلح ، وقتی که این
 دو گروه بهم نزدیک شده بودند . مَجْدِيّ بن عمرو جهنی بمیان دو گروه آمد و
 نگذاشت جنگی صورت بگیرد و چه خوب کاری کرد برای اینکه فرق میان

دو گروه خیلی زیاد بود . و در شوال همین سال عبیده بن الحارث را با هشتاد تن از مهاجرین فرستاد تا متعرض تجارت قریش شوند که دوپست مرد همراه داشت در رابع میان مکه و مدینه دو گروه بهم نزدیک و تیر بیکدیگر انداختند اما مشرکان با مال التجاره شان فرار کردند ، و دو کس از همراهان مال التجارة قریش : مقداد بن الاسود و عتبه بن غزوان جدا شدند و به گروه مسلمانان پیوستند ، مقداد و عتبه بن غزوان از پیش پنهانی مسلمان شده بودند . و این دو جنگ در سال اول هجرت بود .

در محرم سال دوم رسول الله ﷺ خودش با همراهان برای تعرض تجارت قریش از مدینه بیرون آمدند . وقتی که به ودان رسیدند دیدند مال التجاره قریش و مدافعانش پیش از آن از آنجا گذشته اند . در این غزوه رسول الله ﷺ با بنی ضمیره پیمان صلحی بر قرار کرد که هم مسلمانان بیاری آنان شتابند اگر قصد سوء به آنان شد ، وهم آنان مسلمانان را یاری دهند .

بعد از اندک زمانی باز رسول الله ﷺ با همراهان بقصد تعرض تجارت قریش بیرون آمد اما دید آنان سبقت گرفته و بمکه رفته اند .

«تنبيه و آگاه ساختن» قصد رسول الله ﷺ این بود که کفار قریش را بترساند تا دست از اذیت و آزار مسلمین بر دارند ، این است که تدریجاً متعرض مال التجاره شان میشد .

در ماه جمادی الاولی از سال دوم هجری رسول الله ﷺ با یکصد و پنجاه نفر از مهاجرین از مدینه بیرون آمدند تا متعرض مال التجارة قریش شوند که بیشتر اموال شان با آنان بود و ابوسفیان در رأس آن بود ، اما موقع رسیدن رسول الله ﷺ به محلی که در آنجا باید با مال التجارة قریش بر خورد کنند دیدند ابوسفیان و اموال قریش از آنجا گذشته اند ، در این

غزوه رسول الله ﷺ با بنی مدلج و هم پیمانان شان پیمان بست .

بعد از رجوع رسول الله ﷺ بمدینه کرز بن جابر فهری بر گله گوسفندان مردم مدینه شبیخون زده بود ، رسول الله ﷺ برای تعقیب او بیرون آمدند وقتی به وادی سفوان نزدیک بدر رسید دانست که کرز فرار کرده و به او نمی‌رسد ، این غزوه را غزوه بدر الاولی : نخستین غزوه بدر مینامند .

اواخر ماه جمادی الآخر سال دوم هجری . رسول الله ﷺ عبدالله بن جحش را در رأس سرّیه ای فرستاد تا ایشان را با خبر سازد که مال التجاره قریش که نزدیک است از آنجا عبورکند از آنجا گذشته یا خیر ، عبدالله بن جحش دانست که نگذشته و آماده تعرض آن شد . وقتی که مال التجاره قریش آمد عبدالله و همراهان برمال التجاره قریش هجوم آوردند و قسمتی از همراهان آن مال التجاره را کشتند و شتران حامل مال التجاره را بمدینه آوردند ، همراهان عبدالله بن جحش هفت نفر بود .

آخر جمادی الآخر با اول رجب اشتباه شد کفار قریش واقعه این واقع را در ماه رجب که از ماههای حرام است بشمار آوردند ، عتاب و سرزنش قریش را از جهتی برانگیخت که مسلمانان ماه حرام را نیز محترم نمی دانند ، این از طرفی ، و از طرف دیگر یهود که از هرکاهی کوهی میساختند به تقبیح این عمل کوس های خود را بصدا آوردند ، خدای عزوجل برای حل این موضوع و حق دادن بمسلمانان (آیه ۲۱۷ ، از سوره البقره نازل فرمود) : ﴿يسألونك عن الشهر الحرام قتال فيه قل قتال فيه كبير وصد عن سبيل الله وكفر به والمسجد الحرام وإخراج أهله منه أكبر عند الله و الفتنة أكبر من القتل ولا يزالون يقاتلونكم حتى يردوكم عن دينكم إن استطاعوا ومن يردد منكم عن دينه فيمت و هو كافر فأولئك حبطت أعمالهم في الدنيا والآخرة وأولئك أصحاب النار هم فيها خالدون ﴾ .

از تو (یارسول الله ﷺ) میپرسند در خصوص جنگ در ماه حرام ، بگو به آنان که جنگ در ماه حرام گنااهش بزرگ است و وسیله منع از داخل شدن در دین خدا است ، و در حکم کفر آوردن بخدا و کفران احترام خانه خدا است ، اما با این احوال : بیرون کردن مسلمانان که اهل مکه هستند از مکه گنااهش بزرگتر از گناه جنگ در ماه حرام است ، و شرک خودتان و به فتنه انداختن مؤمنان برای بر گرداندن شان از دین شان گنااهش بزرگتر از گناه قتل است .

(چه شده که مسلمانان بیگناه را از مکه بیرون میکنید و میخواهید مؤمنان را بشکنجه و تعذیب از دین شان بر گردانید ، و قسمتی از مسلمانان را زیر شکنجه کشتید ، هیچکدام نزد شما مهم نیستند و جنگ در ماه حرام پیش تان این همه اهمیت دارد ، دست از شرک و کفر بر دارید و بفکر عاقبت تلخ خود باشید)

قرآن راهنمای سعادت دو جهان است ، در اینجا یاد آوری فرمود که کافران عمل خودشان بحساب نمی آورند ، اینان دشمنانند و دنبال بهانه میگردند ، و هیچگاه دست از جنگ با شما مسلمانان بر نمیدارند تا وقتی که شما را از دین تان بر گردانند و مانند خودشان کافر سازند ، و کسیکه از شما مسلمانان از دین خود بر گردد وبعد از مسلمانی کافر شود و در حال کفر بمیرد اینان همه اعمال شان در دنیا و آخرت نابود شده و اینان یاران دوزخند که در دوزخ جاوید میمانند .

تحويل قبله بسوی کعبه مشرفه

در همین سال دوم هجری ، خدای متعال به پیغمبرش فرمود تا قبله را کعبه مشرفه بداند ، و قبل از آن شانزده ماه قبله مسلمین بیت المقدس بود ، که حضرت رسول الله ﷺ همیشه رو به آسمان میفرمود تا قبله را کما فی السابق کعبه مشرفه گرداند ، توجه در قبله بسوی بیت المقدس مایه سخن یهود و مشرکان بود ، یهودیان میگفتند : دین ما نمیگیرد و رو بقبله ما مینماید ، و مشرکان میگفتند: میگوید بر دین ابراهیم است و قبله ابراهیم رها کرده قبله یهود گرفته ، و نظر به اهمیت موضوع و اینکه خدای متعال روشن میفرماید چه کسی پیرو اسلام است و چه کسی قبله را تابع و چه کسی در این تحويل قبله بر دین پایدار میماند؟ در قرآن از اول جزء دوم : (سیقول السفهاء) تا آخر آیه ۱۵۱ ، سورة البقره این موضوع را کاملاً روشن فرموده است (به تفسیر ما صفوة العرفان فی تفسیر القرآن « مراجعه شود (۱) .

(۱) روزه رمضان در شعبان همین سال دوم هجری بر مسلمانان فرض گردید ، پیش از آن رسول الله ﷺ از هر ماه سه روز روزه میگرفتند روزه فرض از ارکان دین مبین اسلام است تا شخص مسلمان با چشیدن کرسنگی در حال روزه داری حال کرسنگان را بداند و به کمک شان بشتابد و از کرسنگی و تشنگی دل او نرم شود و صدقه دادن و صلّه ارحام و نواختن یتیمان و کمک مسکینان از خلق و خوی او گردد ، چنانکه بدنبال روزه داری رمضان صدقه فطر قرار داد ، و پس از فراغت روزه ، عید رمضان که عید فطر است قرار داد تا برای موفقیت خود در روزه فرض رمضان جشن بگیرد و همانگونه که از کرسنگی و تشنگی در روزه داری رسیدن به کرسنگان و مستمندان یاد گرفت ، در جشن و سرور عیدهم یتیمان و مسکینان را شریک خود سازد ، و زکات فطر به آنان دهد و وسائل راحت شان در روز عید فراهم سازد ، و اضافه بر آن ازهر نعمتی که بر خوردار است مستمندان را با خود در آن سهیم سازد ، و لباس نو به یتیمان و مستمندان بپوشاند و از دعای خیرشان پشتوانه برای سلامت و سعادت خود و فرزندان و بستگانش قرار دهد .

فرض شدن زکات

در همین سال دوم هجری زکات فرض شد :

زکات فطر : هر مسلمانی که لحظه ای قبل از غروب آفتاب شب عید رمضان تولد شود، و لحظه ای بعد از غروب آفتاب زنده باشد، و اضافه از مصرف خود و بستگانش در شب و روز عید داشته باشد، از خودش و از بستگانش چه بزرگ چه کوچک، چه زن و چه مرد، چه برده و چه آزاد، از هر کدام سه کیلو برنج بفقراء بدهد .

و زکات طلا : وقتی که به بیست مثقال طلا رسید چهل يك آن یعنی نیم مثقال در بیست مثقال بدهد یعنی $2/5\%$ در هر قدر از بیست مثقال بیالا باشد .

و زکات نقره : وقتی که به دویست درهم رسید چهل يك آن پنج درهم به فقراء بدهد یعنی $2/5\%$ در هر مبلغ از دویست درهم بالا ،
زکات مال التجاره: وقتی که آخرسال در حد نصاب یعنی به قیمت بیست مثقال بود $2/5\%$ در هر مقدار از قیمت بیست مثقال بیالا لازم اوست .

زکات گوسفند : وقتی که به چهل گوسفند رسید و شروط آن از خوردن علف صحراء و گذشتن سال بر آن بجا آمد يك گوسفند ودر ۱۲۱ گوسفند دو گوسفند ودر ۲۰۱ گوسفند سه گوسفند بعد از آن در هر صد گوسفند است، (گوسفند : بز دو ساله یا میش یکساله می باشد).

زکات گاو: وقتی که به سی گاو رسید و شروط آن بجا آمد، در سی گاو کوساله ای ، در چهل گاو يك گاو دو ساله ، پس از آن در هر سی تا کوساله ای و در هر چهل تا گاو دو ساله ای .

زکات شتر : وقتی که به پنج شتر رسید و شروط آن بجا آمد ، در پنج شتر يك گوسفند، در ده تا دو گوسفند، در ۱۵ تا سه گوسفند ، در ۲۰ تا چهار گوسفند ، و در ۲۵ تا يك ماده شتر يكساله و در ۳۶ تا يك ماده شتر دو ساله ، در ۴۵ تا يك ماده شتر سه ساله و در ۶۱ تا يك ماده شتر چهار ساله و در ۷۶ تا دو ماده شتر دو ساله و در ۹۱ تا دو ماده شتر سه ساله و وقتی که از ۱۲۱ شتر ببالا شد در هر چهل شتر يك ماده شتر ۳ ساله و در هر پنجاه شتر يك ماده شتر سه ساله می باشد .

و در زراعت حبوبی که میشود از آنها نان بدست آورد مثل گندم ، جو ، برنج، نخود، عدس، ماش، باقلا، نُرَت و غیره هر کدام به یکصد و پنجاه من یعنی ششصد کیلو رسید زکات آن اگر به آب باران یا فاریاب بدست آمده ده يك و اگر بمصرف بدست آمده مثل تلمبه بیست يك و اگر به هر دو بدست آمده در هر (۱/۳ - ۱۳ من) در هر سیزده من وثُلث: يك من می باشد .
و در برها : مثل خرما و انگور وقتی که به نصاب یکصد و پنجاه من رسید ده يك آن اگر بآب باران بدست آمده و بیست يك اگر با تلمبه بدست آمده و يك من در ۱/۳ - ۱۳ من اگر بهر دو بدست آمده .

و مستحقین زکات عبارتند .

- ۱- از فقراء که چیزی ندارند .
- ۲- مسکینان که چیزی دارند ولی کفایت شان نمیکند ،
- ۳- جمع آوران زکات وقتی که امام اموال را میگیرد و زکات بیرون میکند،
- ۴- نودینان وقتی که حاجت به آنها باشد یا فقیر باشند ،
- ۵- بردگانی که خود را از آغایان خود خریده اند از زکات کمک داده

میشوند تا آزاد شوند ،

۶- بدهکاران .

۷- فی سبیل الله یعنی مجاهدین کسانیکه با کفار جهاد میکنند .

۸- راهگذران ، زکات به این هشت صنف داده میشود یا به هر صنفی

از آنها که باشند .



غزوه بدر الکبری

رسول الله ﷺ از وقتی که مال قریش از دست او بیرون رفت و بشام گریخت ، مراقب بود که چه وقتی بر میگردد ، همینکه شنیدند که بر گشتن آن مال التجاره نزدیک است ، همه یاران خود را تشویق نمود و فرمود : کاروان شتران قریش که اموال قریش را حمل میکند نزدیک ما است ، بسوی آن بشتابید تا شاید خدای متعال آن را روزی شما بگرداند ، فرمود لعل الله یُنْفِلْکُمْوهَا : امید است خدا آن را بشما بدهد. بنا بدستور رسول الله ﷺ قسمتی از یاران رسول الله همراه ایشان بیرون آمدند و جمله آن یاران سیصد و سیزده نفر بود ، که از این جمله دویست و چهل و پنج نفر تقریباً از انصار بودند، و باقی از مهاجرین بودند : نام رسول الله و خلفاء راشدین در پاورقی به تفصیل قبائل یادشده است ،^(۱) .

(۱) نام کسانی که در غزوه بدر حاضر بودند : از بنی هاشم : ۱- محمد رسول الله ﷺ
 ۲- حمزه بن عبدالمطلب اَسَدُ الله و اَسَدُ رسولہ عم رسول الله ﷺ ۳- علی بن ابی طالب المرتضی ابو الحسنین ۴- زید بن حارثه بن شریحیل آزاد شده رسول الله ﷺ ۵- آنسه برده رسول الله ﷺ ۶- ابو کبشه برده رسول الله ﷺ ، (آنسه حبشی، و ابو کبشه فارسی است) ۷- ابو مرثد بن ابی مرثد و ۸- پسرش مرثد بن ابی مرثد هر دو هم پیمان حمزه بن عبدالمطلب هستند ۹- عبیده بن الحارث بن المطلب و ۱۰ و ۱۱- دو برادر عبیده : طفیل بن الحارث و حصین بن الحارث و ۱۲- مسطح : اثنائه بن عباد بن المطلب ، و از بنی عبد شمس بن عبدمناف: ۱۳- عثمان بن عفان که بدستور رسول الله برای پرستاری همسرش رقیه بنت رسول الله در مدینه نشست و به بدر نرفت ، و رسول الله هم سهم او پرداخت و هم فرمود که در اجر و ثواب مانند حاضران در بدر ثواب دارد و ۱۴- ابو حذیفه : مهشم بن ربیع بن عبد شمس ، ۱۵- سالم مولی ابی حذیفه . ۱۶- ابو سلمه بن عبدالاسد .

و از خلفاء بنی عبد شمس: ۱۷- عبدالله بن جحش بن رئاب ۱۷- عکاشه بن محصن بن حرثان ۱۸- شجاع بن وهب بن ربیع و برادرش: ۱۹- عقبه بن وهب، و ۲۰- یزید بن قیس بن رئاب ۲۱- ابو سنان بن محصن بن حرثان برادر عکاشه بن محصن ۲۲- پسرش =

= سنان بن ابی سنان ۲۳ - محرز بن نضلة بن عبدالله ۲۴ - ربیعة بن اکثم بن سخبره ، از حلفاء بنی کبیر بن غنم: ۲۵ - ثقف بن عمرو و دو برادرش : ۲۶ - مالک بن عمرو و ۲۷ - مدلاج بن عمرو ، ۲۸ - ابو مخشی سوید بن مخشی از طی یمن ، و از بنی نوفل بن عبدمناف ۲۹ - عتبه بن غزوان ۳۰ - خباب مولی عتبه بن غزوان . و از بنی اسد ، ۳۱ - زبیر بن العوام بن خویلد ، ۳۲ - و حاطب بن ابی بلتعته لحمی و ۳۳ - سعد مولی حاطب بن ابی بلتعته ، و از بنی عبدالدار بن قصی ۳۴ - مصعب بن عمیر و ۳۵ - سویب بن سعد بن حریملة ، از بنی زهرة : ۳۶ - عبدالرحمن بن عوف . ۳۷ - سعد بن ابی وقاص و برادرش ۳۸ - عمیر بن ابی وقاص ، و از هم پیمانان شان: ۳۹ - مقداد عمرو بن ثعلبه ۴۰ - عبدالله بن مسعود بن الحارث ۴۱ - مسعود بن ربیعه بن عمرو ، و از قبیلہ القاره که به تیر اندازی معروف بودند ۴۲ - ذو الشمالین : عمیر بن عبد عمرو بن نضله از خزاعه ، ذو الشمالین بدین سبب به او گفته شد که کارها یش بدست چپ انجام میداد ، ۴۳ - خباب بن الارت از بنی تمیم . از بنی تَمِمْ ۴۴ - ابوبکر صدیق : عبدالله بن عثمان بن عامر ، لقب عتیق داشته بسبب خوب صورتی و زیباروئی ، ۴۵ - بلال بن ریاح : ابوبکر صدیق او را از امیه بن خلف خرید و آزاد کرد ، بلال فرزند ونواده ای ندارد ، ۴۶ - عامر بن فهیره از بردگان سیاه چهره که در بنی اسد بدنیا آمد ابوبکر صدیق او را خرید و آزاد کرد ۴۷ - صهیب بن سنان رومی : رومی به او گفته شد برای اینکه نزد رومیان اسیر شد و از رومیان خرید شد و رسول الله فرمود «صهیب سابق الروم» صهیب اولین کسی است از رومیان که مسلمان شد و بهمین حساب بلال سابق الحبش و سلمان سابق الفرس هستند ، ۴۸ - طلحه بن عبیدالله بن عثمان - او موقع جنگ بدر در شام بود بعد از جنگ بدر بمدینه آمد و با رسول الله صحبت نمود ، رسول الله مانند کسیکه در بدر حاضر بوده سهم او عطاء فرمود ، او عرض کرد و ثواب حضور بدر؟ رسول الله فرمود ثواب آن هم داری و از بنی مخزوم است. ۴۹ - ابو سلمة عبدالله بن عبد الاسد بن هلال ۵۰ - شماس بن عثمان بن الشرید . نام شماس : عثمان است و سبب اینکه شماس نامیده شد این بود که یکی از شماسان در جاهلیت بمکه آمد مردم از زیباروئی او بشگفت آمدند ، عتبه بن ربیعه خالوی شماس گفت من شماسی را میآورم از او زیباروئی تر ، همین شماس را آورد و بهمین نام معروف شد ، ۵۱ - الارقم بن ابی الارقم عبد مناف است، ۵۲ - عمار بن یاسر ، عمار بنی عنس از مذحج یمن است . ۵۳ - معتب بن عوف بن عامر از خزاعه ، از بنی عدی بن کعب: ۵۴ - عمر بن الخطاب بن نفیل و برادرش: ۵۵ - زید بن الخطاب، =

۵۶ - مهجع برده، عمر بن الخطاب که یمنی و اولین شهداء مسلمین در روز بدر است که در میان دو صف تیری به او اصابت کرد و شهید شد ، ۵۷ - عمرو بن سراقه بن المعتمر، و برادرش: ۵۸ - عبدالله بن سراقه ، ۵۹ - واقد بن عبدالله بن عبد مناف ، و از هم پیمانان شان: ۶۰ - خولی بن ابی خولی ۶۱ - مالک بن ابی خولی ۶۲ - عامر بن ربیعہ از هم پیمانان آل خطاب ۶۳ - عامر بن البکیر بن عبدیاللیل ، ۶۴ - عاقل بن البکیر . ۶۵ - خالد بن البکیر ، ۶۶ - ایاس بن البکیر ، اینان هم پیمانان بنی عدی بن کعب هستند ، ۶۷ - سعید بن زید بن عمرو بن نفیل او از شام آمد وقتی که رسول الله ﷺ از بدر بر گشته بودند رسول الله ﷺ سهم او را همانند سهم کسانیکه در بدر حضور یافته بودند به او پرداخت و ثواب او را هم مانند ثواب دیگران از اهل بدر قرار داد ،

و از بنی جمح : ۶۸ - عثمان بن مظعون بن حبیب و پسرش: ۶۹ - سائب بن عثمان و دو برادرش: ۷۰ - قدامة بن مظعون ۷۱ - عبدالله بن مظعون ۷۲ - معمر بن حبیب ابن وهب ، و از بنی سهم : ۷۳ - یك مرد ، و از بنی عامر بن لوی: ۷۴ - ابو سبره بن ابی رهم بن عبدالعزی ۷۵ - عبدالله بن مخزومه بن عبدالعزی ۷۶ - عبدالله بن سهیل بن عمرو : او همراه پدرش سهیل در صف کافران آمده بود، اما وقتی که به بدر رسید از صف کافران فرار کرد و بخدمت رسول الله ﷺ آمد او مسلمان بود و همراه رسول الله ﷺ و صحابه بجنگ با کفار پرداخت ، ۷۷ - عمیر بن عوف مولی سهیل بن عمرو ۷۸ - سعد بن خولة که یمنی بود و قبلاً هم پیمان بنی عامر بود ،

و از بنی الحارث بن فهر: ۷۹ - ابو عبیده عامر بن الجراح ۸۰ - عمرو بن الحارث بن زهیر، ۸۱ - سهیل بن وهب بن ربیعہ ۸۲ - برادرش صفوان بن وهب، این دو نام مادرشان البیضاء بمعنی بی عیب است ، ۸۳ - عمرو بن ابی سرح بن ربیعہ ، و این ۸۳ - نفر که یاد شد مجموع مهاجرین هستند، از کسانیکه در بدر حاضر بودند و کسانیکه حاضر نبودند و رسول الله ﷺ سهم شان و اجرشان مانند سهم و اجر حاضران در بدر قرار داد . و بعضی از بنی عامر بن لوی: و هب بن سعد بن ابی سرح و حاطب بن عمرو، و از بنی الحارث بن فهر : عیاض بن زهیر را نیز از مهاجرین حاضر در بدر بشمار آورده اند که شماره مهاجرین در بدر ۸۶ نفر باشد . رضی الله تعالی عنهم و ارضاهم و جزاهم عن رسول الاسلام و امته خیر الجزاء.

اهل بدر از انصار :

از او س: ۱ - سعد بن معاذ بن النعمان، ۲ - حارث بن اوس بن النعمان ۳ - حارث بن انس بن رافع .

و از بنی زعورا بن عبدالاشهل: ۴ - مسلمة بن سلامة بن وقش ۵ - عباد بن بشر بن وقش =

- ۶- مسلمة بن ثابت بن وقش ۷- رافع بن یزید بن کرز ۸- حارث بن خزیمه بن عدی ، ۹- محمد بن مسلمة بن خالد ۱۰- مسلمة بن اسلم بن حریش ۱۱- ابو الہیثم بن التیہان ۱۲- عبید بن التیہان ۱۳- عبدالله بن سهل ۱۴- سعد بن زید بن مالک از بنی عبد ۱۵- عمرو بن معاذ بن النعمان از اوس جمله پانزده نفر ، می باشند ،
- و از بنی ظفر : ۱۶- قتاده بن النعمان بن زید ۱۷- عبید بن اوس بن مالک کہ مقرن نامیده میشود . برای اینکه چہار اسیر ہمراہ ہم گرفت و عقیل بن ابی طالب را نیز اسیر کرد ،
- و از بنی رزاح بن کعب ۱۸- نصر بن الحارث بن عبد ۱۹- معتب بن عبد ،
- و از حلفاء شان : ۲۰- عبدالله بن طارق ۲۱- و از بنی حارثہ بن الحارث بن الخزرج : ۲۱- مسعود بن سعد بن عامر ۲۲- ابو عبس بن جبر بن عمرو ، از حلفاء شان : ۲۳- ابو بردہ بن نیار ، نام ابو بردہ ہانی بن نیار بن عمرو است ، و از بنی عمرو بن عوف : ۲۴- عاصم بن ثابت بن قیس و کنیہ قیس ابو الأقلح است ۲۵- معتب بن قشیر بن ملیل ، ۲۶- ابو ملیل بن الأزعر بن زید ۲۷- عمرو بن معید بن الأزعر ۲۸- سهل بن حنیف بن واہب ۲۹- عمرو بن حنس بن عوف و لقب عمرو بَحْرَج است کہ بہمین نام ہم خواندہ میشود .
- از بنی امیہ بن زید بن مالک : ۳۰- مبشر بن عبدالمنذر بن زبیر ۳۱- سعد بن عبید بن النعمان ۳۲- عویم بن ساعده ۳۳- رافع بن عنجدہ کہ نام مادر او عنجدہ است ۳۴- عبید بن ابی عبید ۳۵- ثعلبہ بن حاطب ، گفته شدہ کہ ابا لبابہ بن عبدالمنذر و حارث بن حاطب نیز ہمراہ پیغمبر از مدینہ بیرون آمدند برای جہاد ، رسول اللہ آن دو را بمدینہ بر گردانیدند و ابا لبابہ را امیر مدینہ فرمودند و سهم این دو را از غنیمت بدر بہ ایشان داد تا در شمار اصحاب بدر باشند ، ۳۶- حاطب بن عمرو بن عبید نام ابا لبابہ بشیر است .
- و از بنی عبید بن زید بن مالک : ۳۷- انیس بن قتادہ بن ربیعہ . و از حلفاء شان : ۳۸- معن بن عدی بن الجد ۳۹- ثابت بن اقرم بن ثعلبہ ۴۰- عبدالله بن سلمة بن مالک ۴۱- زید بن اسلم بن ثعلبہ ۴۲- ربیع بن رافع بن زید ، و عاصم بن عدی بن الجد از مدینہ بیرون آمد تا ہمراہ رسول اللہ بہ بدر برود ، رسول اللہ او را بر گردانید و سهم او را از اصحاب بدر قرار داد و سهم او را پرداخت ،
- و از بنی ثعلبہ بن عمرو بن عوف : ۴۳- عبدالله بن جبیر بن النعمان ۴۴- عاصم بن قیس بن ثابت ۴۵- ابو ضیاح بن ثابت بن النعمان ، ۴۶- ابو حنّہ و او برادر ابوضیاح است . ۴۷- سالم بن عمیر بن ثابت ۴۸- حارث بن النعمان بن امیہ ۴۹- خوأت بن جبیر بن النعمان ، رسول اللہ برای او سهمی ہمراہ اصحاب بدر معین فرمود ،
- و از بنی جَحْجَبِيُّ بن کلفہ بن عوف : ۵۰- منذر بن محمد بن عقبہ بن احيحة بن الجلاح =

= و از حلفاء شان : ۵۱ - ابو عقیل بن عبدالله بن ثعلبه بن بیحان .
 و از بنی غنم بن السلم : ۵۲ - سعد بن خبیمة بن الحارث ۵۳ - منذر بن قدامة بن عرفجة ۵۴ -
 مالک بن قدامة بن عرفجة ۵۵ - حارث بن عرفجة ۵۶ - تمیم مولى بنی غنم .
 و از بنی معاویه بن مالک : ۵۷ - جبر بن عتیک بن الحارث ۵۷ - مالک بن نميلة هم پیمان شان
 ۵۸ - نعمان بن عصر بن الربیع هم پیمان شان - حاضران در غزوه بدر که یاد شدند و
 کسانیکه رسول الله ﷺ سهم شان معین فرمود و در شمار نیامدند جمله شصت و یک نفر
 هستند همه از قبيله اوس رضی الله تعالی عنهم و ارضاهم و جزاهم عن رسول الاسلام
 و امته خیر الجزاء می باشند .

و از خزرج :

از بنی امری القیس : ۱ - خارجه بن زید بن ابی زهیر ۲ - سعد بن ربیع بن عمرو بن ابی
 زهیر ۳ - عبدالله بن رواحة ۴ - خلاد بن سوید ۵ - از بنی زید بن مالک : بشیر بن سعد بن
 ثعلبة ۶ - برادرش : سماک بن سعد بن ثعلبة . و از بنی عدی بن کعب : ۷ - سبیع بن قیس
 بن عیثة ۸ - برادرش : عباد قیس بن عیثة ۹ - عبدالله بن عبس ، و از بنی احمر بن
 حارثه : ۱۰ - یزید بن الحارث بن قیس و از بنی چشم بن الحارث و زید بن الحارث که
 توأم بوده اند : ۱۱ - خبیب بن اساف بن عتبة ۱۲ - عبدالله بن زید بن ثعلبة ۱۳ - برادرش
 حرث بن زید بن ثعلبه ۱۴ - سفیان بن بشر بن عمرو یا سفیان بن نسر بن عمرو .
 و از بنی جدارقبن عوف : ۱۵ - تمیم بن یعار بن قیس . ۱۶ - عبدالله بن عمیر ۱۷ - زید بن
 المزین بن قیس - یا یزید بن المری . ۱۸ - عبدالله بن عرفطة بن عدی .
 و از بنی الایجر که بنو خدره هم هستند : ۱۹ - عبدالله بن ربیع بن قیس . و از بنی عوف بن
 الخزرج که بنو الحبلی هم نامیده میشوند : سالم بن غنم بن عوف از کندکی شکمش
 حبلی نامیده شد . ۲۰ - عبدالله بن عبدالله بن ابی مالک ۲۱ - اوس بن خولی بن عبدالله .
 و از بنی جزاء بن عدی : ۲۲ - زید بن ودیعة بن عمرو ۲۳ - عقبه بن وهب بن کلده ۲۴ - رفاعة
 بن عمر بن زید ۲۵ - عامر بن سلمة بن عامر ۲۶ - ابو حمیضة : معبد بن عباد بن قشیر
 ۲۷ - عامر بن البکیر .
 و از بنی سالم بن عوف ۲۸ - نوفل بن عبدالله بن نضله . و از بنی اصرم بن فهر بن ثعلبه : ۲۹
 - عبادة بن الصامت بن قیس ۳۰ - برادرش : اوس بن الصامت بن قیس . و از بنی دعد بن
 فهر بن ثعلبة : ۳۱ - نعمان بن مالک بن ثعلبة و قوئل بهمین نعمان نیز گفته میشود .
 و از بنی قریوش بن غنم بن امیه بن لودان : ۳۲ - ثابت بن هزال بن عمرو بن قریوش . و از بنی
 مرضخة بن غنم : ۳۳ - مالک بن الدخشم بن مرضخة . و از بنی لودان بن سالم : =

- = ربیع بن ایاس بن عمرو و ۳۴ - برادرش ورقه بن ایاس و ۳۵ - عمرو بن ایاس . و از هم پیمانان شان از بلّی و دگر از بنی غصینه : نام پدرشان عمرو و نام مادرشان غصینه است : ۳۶ - المجذّر بن زیاد بن عمرو . که المجذّر لقب او و نام او عبدالله میباشد ، ۳۷ - عبادة بن الخشخاش بن عمرو . ۳۸ - نحّاب بن ثعلبه بن حزمه که بحاث بن ثعلبه هم گفته میشود ۳۹ - عبدالله بن ثعلبه بن حزمه ،
- واز بنی ساعده بن کعب بن الخزرج : ۴۰ - ابو دجانة سماک بن خرّمشة - یا - سماک بن اوس بن خرّمشة . ۴۱ - منذر بن عمرو بن خنیس یا خُنْبِش -
- و از بنی البدیّ بن عامر بن عوف : ۴۲ - ابو اسید: مالک بن ربیعة بن البدیّ ۴۳ - مالک بن مسعود بن البدیّ . و از بنی طریف بن الخزرج : ۴۴ - عبدربه بن حق بن اوس . و از هم پیمانان شان از جهینه : ۴۵ - کعب بن حمار بن ثعلبه گفته میشود کعب بن جمّاز بن ثعلبه ۴۶ - ضمرة - ۴۷ - زیاد . ۴۸ - بسبس فرزندان عمرو هستند . ۴۹ - عبدالله بن عامر .
- و از بنی چشم بن الخزرج ۵۰ - خراش بن الصمّة بن عمرو بن الجموح ، ۵۱ - حباب بن المنذر بن الجموح ۵۲ - عمیر بن الحمام بن الجموح ۵۳ - تمیم مولى خراش بن الصمّة ۵۴ - عبدالله بن عمرو بن حرام ۵۵ - معاذ بن عمرو بن الجموح . ۵۶ - معوذ بن عمرو بن الجموح ۵۷ - خلّاد بن عمرو بن الجموح ۵۸ - عقبه بن عامر بن نابی . ۵۹ - حبیب بن اسود : (مولى شان) ۶۰ - ثابت بن ثعلبة بن زید ، در اینجا : الجموح بن زید بن حرام جد همه شان است مگر جد صمّة که جموح بن حرام است . ۶۱ - عمیر بن الحارث بن لبدة بن ثعلبة .
- و از بنی عبید بن عدی بن غنم: ۶۲ - بشر بن البراء بن معرور ۶۳ - طفیل بن مالک بن خنساء . ۶۴ - عبدالله بن جد بن قیس . ۶۵ - عتبة بن عبدالله بن صخر ۶۶ - جبار بن صخر بن امیة بن خنساء ۶۷ - خارجه بن حمیر . ۶۸ - عبدالله بن حمیر . (دو هم پیمان شان) .
- واز بنی خماس بن سنان بن عبید : ۶۹ - یزید بن المنذر بن سرح بن حناس - ۷۰ - ضحاک بن حارثة بن زید ، ۷۱ - سواد بن زریق بن ثعلبة ۷۲ - معبد بن قیس بن صخر ۷۳ - عبدالله بن قیس بن صخر .
- و از بنی النعمان بن سنان بن عبید : ۷۴ - عبدالله بن عبد مناف بن النعمان . ۷۵ - جابر بن عبد الله رثاب ، ۷۶ - خلیدة بن قیس بن النعمان ۷۷ - النعمان بن سنان مولى شان .
- و از بنی سواد بن غنم بن کعب : ۷۸ - ابو المنذر : یزید بن عامر بن حدیة ۷۹ - سلیم بن عمرو بن حدیة . ۸۰ - قطیبة بن عامر بن حدیة ۸۱ - عنتره مولى سلیم بن عمرو .
- واز بنی عدی بن نابی بن عمرو : ۸۲ - عبس بن عامر بن عدی ۸۳ - ثعبه بن غنمة بن عدی ۸۴ - ابو الیسر : کعب بن عمرو بن عباد ، ۸۵ - سهل بن قیس بن ابی . ۸۶ - عمرو بن طلق بن زید ۸۷ - معاذ بن جبل بن عمرو (مردمیکه بتهای بنی سلمه را شکستند : معاذ بن =

= جبل و عبدالله بن انيس و ثعلبة بن غنمة بودند) .

و از بنی زریق بن عامر: ۸۸ قیس بن محصن بن خالد ، ۸۹ - ابو خالد : حارث بن قیس بن خالد ۹۰ - جبیر بن ایاس بن خالد ، ۹۱ - ابو عبادة سعد بن عثمان بن خلدة ۹۲ - برادرش عقبه بن عثمان بن خلدة ، ۹۳ - نکوان بن عبد قیس بن خلدة ، ۹۴ - مسعود بن عامر بن خلدة .

و از بنی خالد بن عامر بن زریق : ۹۵ - عباد بن قیس بن عامر - و از بنی خالد بن عامر بن زریق : ۹۶ - سعد بن یزید بن الفاکه بن بشر بن الفاکه ۹۸ - معاذ بن ماعص بن قیس . ۹۹ - برادرش عانذبن ماعص بن قیس ۱۰۰ - مسعود بن سعد بن قیس .

و از بنی العجلان بن عمرو بن عامر : ۱۰۱ - رفاعة بن العجلان ۱۰۲ - برادرش : خلاد بن رافع بن مالک بن العجلان ۱۰۳ - عبید بن زید بن عامر بن العجلان .

و از بنی بیاضة بن عامر بن زریق : ۱۰۴ - زیاد بن لبید بن ثعلبة ۱۰۵ - فروة بن عمرو بن وندفة ۱۰۶ - خالد بن قیس بن مالک ۱۰۷ - رجيلة بن ثعلبة بن خالد . ۱۰۸ - عطية بن نويرة بن عامر . ۱۰۹ - خليفة بن عدی بن عمرو . و از بنی حبيب بن عبد حارثة : ۱۱۰ - رافع بن المعلی بن لوزان . و از بنی النجار تیم الله بن ثعلبة بن عمرو : ۱۱۱ - ابو ایوب خالد بن زید بن کلیب . و از بنی عسيرة بن عبد عوف بن غنم : ۱۱۲ - ثابت بن خالد بن النعمان . و از بنی عمرو بن عوف بن غنم ۱۱۳ - عمارة بن حزم بن زید ۱۱۳ - سراقاة بن کعب بن عبدالعزى . و از بنی عبید بن ثعلبه بن غنم : ۱۱۴ - حارثة بن النعمان بن زید ۱۱۵ - سلیم بن قیس بن فهد : نام فهد خالد بن قیس است . و از بنی عانذبن ثعلبه بن غنم : ۱۱۶ - مسعود بن اوس بن زید ۱۱۷ - ابو خزيمه بن اوس بن زید ۱۱۸ - رافع بن الحارث بن سواد بن زید . و از بنی سواد بن مالک بن غنم : ۱۱۹ - عوف ۱۲۰ - معوذ ۱۲۱ - معاذ هر سه پسران حارث بن رفاعة بن سواد هستند و نام مادرشان عفراء است . ۱۲۲ - نعمان بن عمرو بن رفاعة که نعيمان هم نامیده میشود . ۱۲۳ - عامر بن مخلد بن الحارث ۱۲۴ - عبدالله بن قیس بن خالد ۱۲۵ - عصيمة ۱۲۶ - وديعة بن عمرو ، این دو هم پیمان شان هستند ، گفته اندکه ناقشان ابو الحمراء است . ۱۲۷ - مولى حارث بن عفراء نیز در بدر حاضر بوده .

و از بنی عامر بن مالک بن النجار: ۱۲۸ - ثعلبه بن عمرو بن محصن ۱۲۹ - سهل بن عتيك بن عمرو ۱۳۰ - حارث بن الصمة بن عمرو : او در محلی بنام روجاء بیمار شد و نتوانست به بدر برود ، رسول الله ﷺ سهم او از غنائم بدر به او پرداخت . و از بنی عمرو بن مالک بن النجار : که بنو حدیلة دانسته میشوند : حدیلة نام دختر مالک بن زید الله بن حبيب است که مادر معاویه بن عمرو بن مالک باشد و پسران معاویه بن عمرو به او منسوبند : ۱۳۱ =

= **ابی بن کعب بن قیس** ۱۳۲- انس بن معاذ بن انس بن قیس . و از بنی عدی بن مالک بن النجار : که مادرشان مغاله دختر عوف بن عبد مناة است : ۱۳۳- اوس بن ثابت بن المنذر ۱۳۴- ابو شیخ **ابی بن ثابت بن المنذر** - او برادر حسان بن ثابت شاعر رسول الله ﷺ است . ۱۳۵- ابو طلحة **زید بن سهل بن الاسود** . و از بنی عدی بن غنم بن النجار، حارثة بن سراقه بن الحارث ۱۳۶- عمرو بن ثعلبه بن وهب ۱۳۷- سلیط بن قیس بن عمرو ۱۳۸ ابو سلیط اسیره بن عمرو ۱۳۹- عمرو ابو خارجه بن قیس بن مالک ۱۴۰- ثابت بن خنساء بن عمرو ۱۴۱- عامر بن امیه بن زید ۱۴۲ محرزین عامر بن مالک ۱۴۳- سواد بن غزیه بن اهیب که هم پیمان شان است و از بنی حرام بن جندب بن عامر بن غنم ۱۴۴- ابو زید : قیس بن سکن بن زعوراء ۱۴۵- ابو الأعور حارث بن ظالم ۱۴۶- سلیم بن ملحان ۱۴۷- حرام بن ملحان نام ملحان مالک بن خالد بن زید است . و از بنی مازن بن النجار ۱۴۸- قیس بن ابی صعصعه : نام او عمرو بن زید بن عوف است ۱۴۹- عصیمه هم پیمان شان . و از بنی خنساء بن مبدول بن عمرو بن مازن ۱۵۰- ابو داود عمیر بن عامر بن مالک بن خنساء . ۱۵۱- سراقه بن عمرو بن عطیه بن خنساء و از بنی ثعلبه بن مازن بن النجار : ۱۵۲- قیس بن مخلد بن ثعلبه . و از بنی دینار بن النجار : ۱۵۳- نعمان بن عبد عمرو بن مسعود ۱۵۴- ضحاک بن عبد عمرو بن مسعود ۱۵۵- سلیم بن الحارث بن ثعلبه : او برادر مادری نعمان و ضحاک است . ۱۵۶- جابر بن خالد بن عبدالاشهل ۱۵۷- سعد بن سهیل بن عبدالاشهل . و از بنی قیس بن مالک بن کعب بن حارثة بن دینار بن النجار : ۱۵۸- کعب بن زید بن قیس ۱۵۹- بجیر بن ابی بجیر : هم پیمان شان است ، و در جمله بنی العجلان بن زید بن غنم : ۱۶۰- عتبان بن مالک بن عمرو بن العجلان ۱۶۱- عصمه بن الحصین بن ویره بن خالد بن العجلان هستند که به گفته بیشتر اهل علم در بدر حاضر بوده اند ، و در بنی حبیب بن عبد حارثة : ۱۶۲- هلال بن المعلی بن لوزان از جمله حاضران در غزوه بدر بوده اند .

الحاصل : همه حاضران در غزوه بدر از مسلمانان و از مهاجرین و انصار از کسانیکه حاضر بوده اند و از کسانیکه بسببی حاضر نبوده اند و رسول الله ﷺ آنان را جزو حاضران شمرده و سهم شان از غنائم بدر به ایشان سپرد : سیصد و چهارده نفرند . که از مهاجرین هشتاد و سه نفر ، و از انصار : از اوس شصت و یک نفر و از خزرج یکصد و هفتاد نفر می باشند . رضی الله تعالی عنهم و ارضاهم و جزاهم عن رسول الاسلام و عن دین الاسلام و عن أمة اسلام خیر الجزاء .

این رجال و مردان دین اسلام بودند که در اولین نبرد بین کفر و ایمان ، خدای متعال بر دست ایشان اسلام را برای همیشه بر کفر پیروز فرمود .

ابو سفیان که رهبر نگهبانان آن قافله بود، وقتی که باخبر شد که رسول الله در صدد متعرض شدن آن قافله است، کسی را نزد قریش فرستاد تا آنان را خبر بدهد، قریش وقتی که این خبر را شنید ترسیدند که مال التجاره شان را از دست بدهند، این است که برای نگهداری مال التجاره شان نهصد و پنجاه نفر از مکه آمدند .

رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وصحبه وسلم وقتی که شنید که قریش خودشان آمده اند، یاران خود را جمع نمود و به ایشان فرمود: خدای متعال یکی از دو طائفه را بمن نوید داد: یا کاروان مال التجاره قریش که بدست آوریم، و یا جنگجویان قریش را دیدار کنیم و بر آنان پیروز شویم، یعنی خدا از این دو چیز: غنیمت مالی و یا پیروزی بما وعده فرمود، آنگاه از یاران سؤال و پرس بسیار نمود، از اینکه مبدا بیعتی که انصار با ایشان نموده اند شامل چنین جنگی نباشد، سعد بن معاذ که بزرگ قبیله اوس و از انصار مدینه بود گفت یا رسول الله مثل این است که نظر ما میخواهی بدانی؟ رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وصحبه وسلم فرمود بله همین را میخواستم بدانم. سعد بن معاذ گفت: ما ایمان آوردیم بتو، و تو را تصدیق نمودیم و با تو عهد و پیمان بستیم، آنچه خدا به تو امر فرمود، انجام بده، قسم بان خدائی که تو را بحق به پیغمبری فرستاد که اگر بدریا بزنی ما بدنبال تو بدریا میزنیم، و ما پروائی نداریم از اینکه فردا با دشمنان نبرد نمائیم، ما در پیکار شکیبایانیم و در نبرد با دشمن راستگویانیم، و امیدواریم خدا تعالی از دلآوری ما طوری نشانت بدهد که چشمت روشن شود و خوشنود شوی، رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وصحبه وسلم از گفتار سعد بن معاذ بسیار شادمان شد .

(خدای عزّ وجل برای پیشرفت دین خودش، یارانی به پیغمبرش عطا فرمود که ستاره های درخشان تاریخ جهان هستند. سعد بن معاذ از او کین لحظه قبول اسلام پیغمبر خدا را تنها نگذارد و تاروزی که زنده بود در تأیید رسول الله هیچ فروگذار نکرد جزاه الله احسن الجزاء .

(تنبیه و آگاه ساختن)

شاید کسیکه ملحد و بی دین است بگوید: این جنک و پیکارها برای چه بود؟! اگرچنین بگوید میگوئیم: از دو حال بیرون نیستی یا اینکه اقرار به پیغمبری خاتم الانبیاء کنی که در این حال به راستگویی ایشان و اینکه خدا به او امر فرمود اعتراف نمائی.

و یا اینکه بر الحاد و بیدینی خود ثابت قدم هستی و اعتراف به رسالت خاتم الانبیاء نداری، در اینحال ببین که پادشاهان و سلاطین برای خاموش کردن آتش دشمن، نه فقط به این پیکار دست می زنند، بلکه به کارهای بزرگتر دست میزنند و آنرا از واجبات میدانند .

نویسنده میگوید ^(۱): پیغمبران خدا صلوات الله وسلامه علیهم آمدند تا از نزدیکترین راه که دینداری و طاعت خدا و رسول است مردم را بشاهراه سعادت دوجهان برسانند، خواهش ایشان فقط این بود که دعوت خود را بمردم برسانند و کسی مانع دعوت ایشان نشود، وقتی که مردمی نه تنها مانع دعوت میشدند و در راه دعوت می ایستادند بلکه رجال دعوت را هم میکشند آیا راهی جز جنک با آنان راه دیگری بود؟؟ .

وضع بشر عجیب است اگر درجائی از دنیا وبائی پیدا شد در شهرها و دهات گروه ها گروه اطباء میفرستند و مردم را مجبور میکنند تا واگسن

(۱) یعنی: جناب شیخ محمد علی خالدي که نویسنده این کتاب می باشند.

بیماری به آنان تزریق شود، اگر کسی امتناع ورزید به حبس و ضرب و غرامت او را ادب میدهند، و این روش در برابر یک بیماری احتمالی است که ممکن است بآنجا برسد یا نرسد، و اگر برسد هم تنها زندگی دنیوی را تباه میکند، چرا برای نجات دادن مردم از آتش دوزخ و گرفتاری جاوید آنان که دنیا و آخرت شان بباد میدهد، جنگ با آنها برای هدایت شان و بسعادت دنیا و آخرت رسانیدن شان و برای نجات از کفرشان روان باشد؟؟؟!

اما ابوسفیان که از تصمیم رسول الله ﷺ با خبر شد راه لب دریا گرفت و نجات یافت و اموال قریش را بمکه رسانید .

لشکر قریش که خبر از نجات ابی سفیان و اموال شان نداشتند آمدند تا در بدر منزل گرفتند ، و همانجا هم لشکر مسلمانان در مقابل آنان قرار گرفتند پیک ابوسفیان آمد و به لشکر قریش خبر داد که اموال بسلامت رسیده و برگردید ، اما ابو جهل گفت: بر نمیگردیم جنگ میکنیم و مسلمین را شکست میدهیم و خمر می خوریم و زنان آوازه خوان برای ما آوازه خوانی و رقص میکنند و هیبت ما نزد عرب چند برابر میشود ، و معلوم است که این مغرور دعائی که کرد هم شنیدنی است : روپ خدا کرد که خدایا هر کدام از ما یا محمد که ارحام خود بیشتر قطع میکند او را در خاک و خون بغلطان . و نتیجه دعایش همانند غرورش و بر راه باطل و پافشاری کردنش باعث شد که خودش و هفتاد تن از همدستانش در بدر سینه ب خاک نهاند و بدستور رسول الله ﷺ در چاهی کهنه ریخته شدند تا رسول الله ﷺ آنان را صدا زند که آیا دیدید که وعده خدا بر حق بود و پیغمبرش و مؤمنان را پیروز کرد؟ و اگر در زندگی تصدیق نمی کردید حالا بچشم خود ببینید که جایتان دوزخ است .

در موقعیکه دو گروه ایمان و کفر صف آرایی نمودند باز عتبه گفت:

گمان نمیکنم یکی از اینان (یعنی از مسلمانان) کشته شود مگر اینکه در برابر او یکی از شما (قریش) کشته شود وقتی که به این تعداد کشته دادید دیگر که میماند؟ و زندگی چه نفعی دارد؟ برای اینکه آنچه میماند اموال تان است، و آن هم سالم است جنگ نمیخواهد،

امامگر ابو جهل می گذاشت که ناصحان قریش کاری کنند؟ همین عتبه هم شوم کفرش مانع از آن شد که عقل و فکرش بکار خودش بیاید، و خودش نیز در لحظه^۶ اول کارزار قربانی شرک خود شد ،

چنانکه گفتیم موقعیکه دو گروه در برابر یکدیگر صف آرائی کردند ، رسول الله ﷺ چوبی در دست داشت و میان صفهای یارانش میگشت تا صفها را راست نگهدارند و میفرمود حمله نکنید مگر وقتی که خودم دستور دهم ، و اصحاب خود را بصورت مثلثی قرار داد که پشت همه داخل باشد و روی همه دست بشمشیر روبروی دشمنان باشد ، ابتداء کمی تیر اندازی میان دو گروه پیش آمد ، بعد از آن سه تن برای مبارزه آمدند :

که از کفار: ولید بن عتبه و عتبه بن ربیع و شیبه بن ربیع . و از مسلمانان علی مرتضی و حمزه سید الشهداء و عبیده بن الحارث می باشند.

در اولین ملاقات علی و ولید، علی کار ولید را ساخت ، و حمزه کار شیبه را ساخت ، و عبیده و عتبه دو ضربه بهم زدند که علی و حمزه کار عتبه را ساختند، و عبیده را به عقب صف رسانیدند تا درمان شود . چنانکه پیداست از آغاز کار شکست مشرکین معلوم بود، در اولین مبارزه سه تن از دلاوران خود باختند.

رسول الله ﷺ . به اصحاب میفرمود تا دستور ندهم حمله را آغاز نکنید و اگر چه به شما نزدیک شده باشند ، آنان را تیر باران کنید، و دست

بشمشیر نبرید مگر وقتیکه بمیان شما آمدند ، و به آواز بلند فرمود : قسم به آن خدائی که روح محمد در دست او است ، هر يك از شما که امروز به اخلاص برای اعلاء کلمة الله بجنگد و کشته شود در حالیکه صبر نموده و رو آورده و پشت نداده خدا او را ببهشت برساند ، و هر کسیکه کافری را کشت سلب کافر یعنی آنچه همراه کافر است از مال او خواه لباس جنگی خواه شمشیر و نیزه و تیر ، و خواه اسب زیر پایش همه برای کشنده او است ،

آنگاه دو گروه ایمان و کفر بهم رسیدند ، مسلمانان قدرت ایمانی خود را بکار بردند و جنگ شدت گرفت ، مشرکان هیچ اثری بر مسلمین نداشتند ، برای اینکه مسلمانان مانند قلعه ای محکم حرکت میکردند ممکن نبود کافری از پشت سرشان بیاید و هر کافری که نزدیک میشد تیغ مسلمانان کارش را میساحت دیری نگذشت که مشرکان شکست یافته پابفرار گذاشتند و مسلمانان از پشت سرشان به تیغ کارشان میساختند تا اینکه از صنایع و سران شرك هفتاد تن کشته شدند از آنجمله : جراح پدر ابو عبیده بود که هر قدر پسرش ابو عبیده از جلو او بیرون میرفت تا او را نکشد او دست بر نمیداشت ، ابو عبیده بیک ضربت کار او را ساخت و خود را فارغ نمود ، و هفتاد تن از سران شرك اسیر شدند ، و از آنجمله عقبه بن ابی معیط و نضر بن الحارث : دو دشمن سرسخت که جز بی احترامی و استهزاء از رسول الله ﷺ به چیزی دیگر نمی پرداختند ، آن دو و دیگرانشان اسیر شدند تا بعقوبت کردار خود برسند از میان اسیران این دو نفر ، عقبه بن ابی معیط و نضر بن الحارث بدستور رسول الله ﷺ کشته شدند ، و نضر بن الحارث صلابه زده شد ، او اولین کسی بود که در اسلام صلابه زده شد .

پس از اینکه جنگ پایان یافت و مشرکان شکست قطعی یافتند ، رسول الله ﷺ دستور دادند لاش مشرکان به چاه خشک شده ای که در بدر بود بریزند و روی آنها خاک بریزند ، آنگاه رسول الله ﷺ بر سر چاه ایستاد و یکایک مشرکان را صدا زد فرمود : **یا فلان بن فلان اَیَسْرُکُم اَنکُم کنتم اطعمتم الله ورسوله فاننا قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقاً فهل وجدتم ما وعدکم ریکم حقاً؟** یعنی ای ابوجهل . ای امیه و ای عقبه . تا آخر یک یک شان را صدا زد : آیا اکنون خوب بود که ایمان آورده بودید و خدا و رسول را اطاعت نموده بودید تا ببهشت برین برسید ؟ یا اینکه در عقوبت شرک تان و دشمنی تان با خدا و پیغمبر سرازیر دوزخ شوید؟ ما بیقین یافتیم آنچه پروردگاران بما وعده فرموده بود آیا شما هم به آنچه وعده به آن شده بودید رسیده اید؟!

عمر رضی الله عنه عرض کرد یا رسول الله ﷺ لاشه های کافران را صدا میزنی که هیچ روحی به تن ندارند ؟ رسول الله ﷺ فرمود قسم بخدائی که جان من در دست او است که شما بیش از آنان آنچه را به آنان میگویم نمی شنوید . یعنی آنها هم سخن مرا میشنوند .

آنگاه رسول الله ﷺ کسانی را بمدینه فرستاد تا بشارت پیروزی اسلام بر کفر را بمسلمانان مدینه برساند ، برای اینکه در غیاب رسول الله ﷺ یهودیان و منافقان اخبار بدی را منتشر کرده بودند ، مبنی بر اینکه مسلمانان شکست خورده اند ، بشارت وقتی بمدینه رسید که رقیه دختر پیغمبر زوجه عثمان بخاک میسپردند .

مسأله جنگ پایان یافته بود و غنیمت های بسیاری بدست مسلمین رسیده بود ، اکنون کشمکشی در خصوص اموال غنیمت میان بعضی از مسلمانان پیش آمده بود .

جوانان میگفتند: ما جنگ کرده ایم و غنیمتها برای ما جوانان است.
 پیر مردان میگفتند ما پشت سرتان پشتیبان شما بودیم و ما زیر پرچم
 بودیم جای دل قائمی شما و شریک شمائیم ، کشمکش میخواست بالا
 بگیرد که خدای متعال سورهٔ الأنفال را نازل فرمود .

در این سوره صفات مؤمنان و انواع راهنمایی برای پیروزی و بیان
 حال مسلمانان قبل از جنگ و وعده نزول ملائکه برای پیروزی و اینکه
 پیروزی در دست خدا است او تعالی باید اراده پیروزی بفرماید تا پیروز
 شوند و احتیاطات لازم در موقع نبرد و یکپارچگی در میدان جهاد و توبیخ
 یهود بر پیمان شکنی، و اینکه ذلتی که مییابند از خبث طینت خودشان
 است، و خلاصه اینکه باید تابع فرمان خدا و رسول الله بود ، این آیات که
 نازل شد همه به حکم رسول الله ﷺ راضی شدند و رسول الله ﷺ غنیمت
 را میان جوانان و پیرمردان بیکسان قسمت فرمود، و برای کسانی که در
 غزوه بدر حضور نداشتند و رسول الله ﷺ به آنان کاری رجوع فرموده
 بود: مثلاً نگهداری مدینه ، اقامه شعائر ، پرستاری از دختر پیغمبر که
 بیمار بود ، سهم آنان هم مانند مجاهدین قرار داد ، و بمجاهدان سواره
 سه سهم و مجاهدان پیاده يك سهم برای تفاوت خدمت شان قرارداد ، و به
 کسیکه کافری کشته بود سلب کافر از آنچه همراه او بود به کشنده اش
 دادند.

هنگامیکه رسول الله و مهاجرین و انصار پیروز مندانه بمدینه برگشتند
 اسیران از کفار قریش بهمراه داشتند^(۱) ، رسول الله ﷺ با اصحاب در

(۱) از جمله اسیران : یکی هم ابو عزه شاعر بود که به بدزبانی نسبت به رسول الله مشهور
 بود ، وقتی که ابو عزه جان خود را در خطر دید گفت : یا محمد چندین دختر دارم که
 هیچ سر پرستی ندارند بخاطر آنان مرا آزاد کن که دیگر هیچگاه نسبت به تو =

خصوص اسیران مشورت فرمود که آیا باید اسیران را کشت و یا آنان را در مقابل گرفتن سربها از آنان آزاد کرد ؟

عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله این اسیران همه رهبران و سران کفار هستند اینها را بکش تا از دست شان راحت شوی و دوباره جنگ را ساز نکنند و گروهی از صحابه هم با این رای عمر موافق بودند ،

ابوبکر گفت یا رسول الله اینان خویش و قوم خودت هستند و خدای متعال تو را بر آنان پیروز گردانیده رای من این است که آنها را نکشی و سربها از آنان بگیری که هم این فدیة و سربها که از آنان میگیری باعث نیرومندی مان میشود ، و هم امید است خدای آنان را هدایت دهد و بازوگیری بشوند .

رسول الله ﷺ که مهر ورزیدن و خوبی کردن از خصال مقدسه ایشان بود ، رای ابوبکر را پذیرفتند ، وقتی که از کفار سربها گرفته شد و آزاد شدند ، عباس عموی پیغمبر از اسیران بود تقاضا داشت او را تخفیف دهند ، رسول الله فرمود پس آن مالیکه به مادر فضل سپردی و گفتی اگر من بر نگشتم این مال برای مصرف تان باشد برای چه میخواهی؟ عباس گفت که خدا تو را آگاه میسازد و گرنه غیر از من وام الفضل هیچکس دیگری از این موضوع خبر نیافته اند و فدیة کامل از او نیز گرفته شد ، شبی که اسیران در بند بودند رسول الله ناله عباس شنید که از سخت بستن دست خود فریاد داشت. رسول الله دستور داد تا دست او را

= بدزیانی نکنم و این عهد است که آنرا نمیشکنم. رسول الله ﷺ او را بدون فدا آزاد کرد. تا سر پرستی دخترانش بنماید ، اما افراد شقی و نگون بخت قدر خوبی را نمیدانند و می بینیم که در احد باز به تحریک کافران و شورانیدن شان بر علیه مسلمین پرداخت و کار خدا را ببین که در احد باز اسیر شد و به عقوبت کردار خود رسید .

بگشایند . مسأله گرفتن سربها و آزاد کردن اسیران انجام گرفته بود که آیاتی موافق رأی عمر نازل شد چنانکه خدا میفرماید: ﴿ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴾ (۱).

تفسیر : شایسته هیچ پیغمبری نیست که دارای اسیران و بندیان باشد، تا اینکه مبالغه در ریختن خون کافران نماید ، شما در گرفتن سربها قصدتان بدست آوردن مال دنیا است ، و اراده مقدسه خدای متعال اینست که شما از راه کشتن کافران ثواب آخرت را بدست آورید، و خدا پر عزت و پر حکمت است، عزت او تعالی مقتضی است که دوستانش عزیز باشند و دشمنان خدا را براندازند، و خدا پر حکمت است و حکمت او در این است که کافر را بدست مؤمنان عقوبت دهد ، اگر نه این بود که خدای عزوجل از پیش نوشته است که غنیمت را برای شما حلال میسازد ، و گرفتن اسیران برای شما روا میسازد ، اگر نه این نوشته سابق خدا بود بشما میرسید از سربها گرفتن تان از اسیران عذابی بزرگ به شما میرسید .

رسول الله فرمود اگر بلائی در عقوبت این کار نازل میشد به عمر نمی رسید که او میخواست اسیران کشته شوند ، و نظر او صائب بود برای اینکه همین اسیران به کینه جوئی برخاستند و جنگهای احد و خندق و خریدن عده ای از کشتندگان پدران شان کشتن شان را بیار آوردند . بعد از نزول آیه ۶۷ سوره الانفال و اعتراض بر اسیر گرفتن و پیه سربها آزاد کردن ، آیه ۴ سوره محمد ﴿ فَاَمَّا مَنَّا بَعْدُ وَاَمَّا فِدَاءٌ ﴾ نازل شد و آیه ۶۷ سوره الانفال را منسوخ نمود .

(۱) سوره الانفال ، آیه های ۶۷ و ۶۸ .

و معنی نسخ این است که آیه ای برای مدتی معلوم باشد و هنگامیکه آن مدت به آخر رسید حکم آن آیه منسوخ شود ، و اینهم بیان کننده این است که احکام بتدریج نازل میشود ، و میرساند که در آغاز اسلام که مسلمانان اندک بودند و کافران بسیار ، مقتضای شریعت این بود که در آن موقع کافرانی که بزرگان شان را از دست داده و آماده انتقام هستند به آنان مهلت انتقام داده نشود تا سران شان بکلی ریشه کن شود .

و موقعیکه اسلام قدرت گرفت و بیم انتقام نمیروید بهتر است بخوبی با آنها رفتار کردن و اسیران را یابدون عوض آزاد کنند و منت بر آنان گذارند و یا سربها از آنان بگیرند و آنان را آزاد کنند که در حال عزت مسلمین بدست امام یعنی رهبر مسلمین است .

غزوه بنی قینقاع

قینقاع گروهی از یهود مدینه بودند که رسول الله ﷺ در آغاز تشریف آوردن شان بمدینه با آنان پیمان بسته بودند ، اما یهود یان اگر چه با رسول الله ﷺ پیمان بسته بودند ، دل شان با کفار قریش بود . وقتی که رسول الله ﷺ آن پیروزی درخشان را در بدر بدست آورد و قریش شکستی فاحش خوردند . یهودیان کاسه کینه شان لبریز شد ، و عداوت و دشمنی شان چند برابر شد ، به عوض اینکه از قدرت اسلام بر پیمان خود پایداری کنند ، پیمان را شکستند و نشستند برای استهزاء از مقام رسالت ، رسول الله ﷺ از عاقبت وخیم پیمان شکنی ، آنان را بر حذر داشت اما آنانکه بدست خود تیشه به ریشه خود میزدند به رسول الله ﷺ گفتند : از پیروزی تو بر مردمی بی خبراز جنگ فریب نخوری زیرا اگر روزی با ما پیکار نمائی خواهی دید که ما مردم دلاور و جنگ دیده هستیم ، خدای متعال در

رَد ایشان (آیات ۱۲ و ۱۳ سوره آل عمران نازل فرمود ﴿ قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبئس المهادُ ﴾ * قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنَةِ الْبَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ تَقَاتَلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ رَأَىٰ الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ﴾ . ای رسول خدا - بمردمی که کفر آوردند ، (به یهود بنی قینقاع) بگو که شما بزودی مغلوب میشوید ، و جمع آوری میشوید بسوی دوزخ که جای واقعی تان آنجاست و چه بدجائی است ، در حقیقت واقع برای شما ، نشانه قدرت خدا در آن دو گروه کفر و ایمان بود وقتی که این دو گروه بهم رسیدند ، و گروهی در راه خدا و برای اعلاء دین خدا میجنگید ، و گروهی کافر در راه شهوت و نابکاری میجنگید ، و شگفت آور اینکه گروه مجاهد در راه خدای متعال همه سیصد و سیزده نفر بودند و گروه کفار قریش که بیش از هزار نفر بودند مسلمانان را دو برابر خود میدیدند ، این قدرت خدا است که گروه اندک که مؤمن و مخلص هستند و به هدف رضای خدا میجنگند آنطور ایشان را جلوه دهد که کافران چند برابرشان ترس و هراس از ایشان بردارند و گمان کنند مسلمانان دوبرابر آنان هستند ، و این حقیقتی است که ثابت میکند که نصر و پیروزی در دست خدا است و او تعالی نیرو میدهد و پیروز میگرداند کسانی را که میخواهد ، حقا این پیروزی مسلمانان با حال اندک بودنشان بر گروهی آنچنان قوی و با ساز و برگ اندرزی است برای مردمی که دیده شان واقع بین است .

مسلمانان سیصد و سیزده نفر بودند و دو اسب و شش زره داشتند و همه پیاده بودند ، در حالیکه کفار بیشترشان سواره و همه با ساز و برگ جنگی و متشکل از افراد جنگ دیده بودند ، و با اینحال شکست خوردند که همیشه مردم بی هدف و مغرور راهی جز شکست ندارند ، و با اینحال شما

یهودیان بنی قینقاع این را دیدید و دانستید، آیا نباید از آنان اندرز بگیرید و ایمان بیاورید .

و نظر به اینکه یاد آوری رسول الله و پرهیزدادنش از عاقبت ظلم و غرور یهودیان قینقاع را اثری نداشت ، رسول الله ﷺ با لشکریان خود از مهاجرین و انصار آنان را محاصره نمود ، آنان در قلعه های خود متحصن شدند ، و پانزده روز به آنان فشار آورد ، دست آخر ترس و هراس آنان را از مقاومت باز داشت ، و قبول کردند که اموال خود را بگذارند و دست زنان و کودکان خود بگیرند و از آنجا کوچ کنند ، رسول الله ﷺ آنان را زیر نظر عبادة بن الصامت قرار داد تا مراقب آنان باشد ، آنان کوچ کردند و به اندرعات شام رفتند و سالی نگذشت که همه شان مردند و جهان از لوٹ شان پاک شد ، درس عبرت اینجا است که رسول الله ﷺ راضی باشند که آنها در محل خود محترمانه زندگی کنند و بکار و زندگی خود برسند ، فقط دست از اذیت و آزار رسول الله ﷺ و مسلمانان بردارند ، و کافران را بر علیه مسلمین تحریک نکنند ، اما همین قدر هم قبول نمی کردند ، بقول شاعر :

هر آنکس که برگشت از او روزگار

همه آن کند کش نیاید بکار

همین اسرائیل که اکنون به پشتیبان انگلیس و امریکا به ظلم و تعدی بر مسلمانان فلسطین ادامه میدهند ، دیری نخواهد گذشت که سر نوشت آنان نیز همان سر نوشت بنی قینقاع خواهد شد که به زشتی کوچ کنند و در گور فراموشی مدفون شوند .

غزوه السویق

سویق بمعنی آرد بوداده جو است که جو را بریان کرده و آن را آرد نموده بمنزلت غذای آماده باخود درسفر میبرند، سبب این غزوه این بود که: ابوسفیان یکی از سران قریش بود که در جنگ بدر حاضر نبود، و پسرش در جنگ بدر کشته شد، او از کشته شدن پسرش خیلی خشمگین شد، و دویست نفر با خود جمع نموده و بشتاب به قصد خون خواهی پسرش بسوی مدینه روان شد و بعضی از نخلهای مدینه را سوزاند و یک انصاری را کشت. رسول الله ﷺ که با خبر شد با دویست نفر از یاران خود از مدینه بیرون آمد، و ابوسفیان و همراهانش فرار نمودند و برای سبک شدن و زودتر فرار کردن کیسه های آرد جو را انداختند، از اینراه این غزوه بنام غزوة السویق معروف شد.

و درهمین سال دوم هجری نماز عید که از خصائص امت اسلام است مشروع شد، و در همین سال زفاف رسول الله ﷺ با عایشه که نه ساله بود و ازدواج علی با فاطمه که علی بیست و یکساله و فاطمه پانزده ساله بود انجام گرفت. (ذریه رسول الله ﷺ از حسن و حسین فرزندان فاطمه است).

سال سوم هجری

کشتن کعب بن الاشرف

کعب بن الاشرف یهودی از سخت ترین دشمنان رسول الله ﷺ بود. و پیش آمد غزوه بدر دستاویزی بدست او داد، او بمکه رفت و در مجالس قریش حاضر میشد و گریه میکرد و از کشته شدن سران قریش نوحه خوانی سر میداد و کفار بر خونخواهی و جنگ با رسول الله ﷺ تشویق مینمود، کعب در اصل از قبیله طی یمن و بعد از بنی نبهان، و مادرش از

بنی النضیر یهود بود، او شقاوت و خبث از مادرش به ارث برده بود. رسول الله ﷺ فرمود: چه کسی حاضر میشود تا شر کعب بن الاشرف را از ما دفع نماید که اذیت خدا و رسول را در پیش گرفته؟ محمد بن مسلمة گفت: من شر کعب را دفع مینمایم، او از رسول الله اجازه گرفت تا سخنی که مقتضی بداند بگوید.

محمد بن مسلمة و چهار تن از همدستانش پیش کعب رفتند، محمد بن مسلمة گفت این مرد (یعنی رسول الله ﷺ) خیلی بار ما را سنگین کرده و هر روز از ما چیزی میخواهد، کعب گفت: بار شما از اینهم سنگین تر میکند. محمد بن مسلمة به کعب گفت آمده ام تا دو وَسْق^(۱) خوراک بقرض از تو بگیرم. کعب قبول کرد که قرض به محمد بن مسلمة بدهد، بشرط اینکه سلاح را نزد او به رهن بگذارد، محمد بن مسلمة و کعب قرار گذاشتند که شب دیگر سلاح بیاورد وجه قرض از کعب دریافت کند.

محمد بن مسلمة بهراهان گفت که من از بوی خوش او تعریف میکنم و به او میگویم میخواهم سرت را ببویم، وقتی که سر خود را جلو آورد تا ببویم، من موی سرش را محکم میگیرم و شما بشمشیر کار او را بسازید، شب دیگر محمد بن مسلمة با همراهان خود: ابو نائله و عباد بن بشر و حارث بن اوس و ابو عبس بن جبر به در منزل کعب آمدند او را صدا زدند، کعب به سوی آنان شتافت، زنش گفت: تودشمن داری و با این حال در این ساعت از شب از خانه بیرون میروی؟ کعب گفت: محمد بن مسلمة دوست من است و ابو نائله برادر شیرینی من است و از خانه بیرون آمد، محمد بن مسلمة گفت خیلی بویت خوش است میخواهم سرت را ببویم، کعب سرش را پیش آورد،

(۱) وسق عبارت از شصت صاع بوده که یکصد و هشتاد کیلو باشد و قصد از وسق

خوراک صد و هشتاد کیلو گندم است.

محمد بن مسلمه موی سر او را محکم گرفت و همراهان محمد بن مسلمه به شمشیر کار کعب بدبخت را ساختند، و برگشتند نزد رسول الله ﷺ و او را از کار خود با خبر نمودند، و به این ترتیب شقاوت مندی که مسلمین از دست او بستوه آمده بودند کشته و راهی دوزخ شد.

غزوه غطفان

شخصی که نام او دعثور بود، بنی ثعلبه و بنی محارب از قبیله غطفان به دور خود جمع نمود و آمد تا به مدینه شیبخون بزند، رسول الله ﷺ با لشکریان برای مقابله با دعثور از مدینه بیرون آمدند، و دعثور و همراهانش گریختند، و بعد از آن دعثور آمد و ایمان آورد.

غزوه بحران

موقعیکه به رسول الله ﷺ خبر رسید که بنی سلیم قصد غارت و شیبخون زدن بمدینه را دارند، رسول الله ﷺ برای مقابله با آنان با یاران خود از مدینه بیرون آمدند اما بنی سلیم نیامده بودند و جنگی پیش نیامد.

غنیمتی دیگر

به رسول الله ﷺ خبر رسید که مال التجاره قریش از طریق عراق میآید، رسول الله ﷺ زید بن حارثه با یکصد سوار برای گرفتن آن مال التجاره فرستاد، در نجد این دو گروه بهم رسیدند، اما نگهبانان مال التجاره فرار کردند و آن اموال بهره مسلمین بود که آن یکصد سوار را بمدینه آوردند.

یعنی وقتی که قریش تجارت خود را از طریق شام در خطر دیدند،

کوشیدند تا از طریق عراق تجارت خود را ادامه دهند ، این بود که از طریق عراق مال التجاره خود را که جمعی از قریش مثل ابو سفیان بن حرب و صفوان بن امیه و حویطب بن عبدالعزی در آن بودند بر قرار کنند ، این نقشه هم نقش بر آب شد و زید بن حارثه با یکصد سوار آن را گرفتند و ابو سفیان و همراهانش فرار کردند .

غزوهٔ اُحد

موقعیکه به قریش از کشته شدن بزرگان شان در بدر و متوقف شدن تجارت شان غم و اندوه بسیار رسید ، تصمیم بر این گرفتند که هم راه تجارت خود را امن سازند و هم ثأر و خونخواهی کشته شدگان را بدست آورند ، برای این کار سه هزار تن از قریش و احابیش هم پیمان قریش و بنو الهون و گروهی از بدویان کنانه و تهامه برای جنگ با مسلمین از مکه بیرون آمدند و زنان را با خود آوردند تا آوازه خوانی کنند و مردان شان را بجنک تشویق کنند . اینان میگفتند: که محمد بزرگان ما را کشت و تجارت مان را متوقف نمود فائدهٔ تجارت که پنجاه هزار دینار بود صرف جنگ با او میکنیم .

ابو عامر راهب که از مدینه بسبب بغض رسول الله ﷺ بیرون آمده بود با آنان بود ،

ابو عزه شاعر را نیز متقاعد کردند که با شعر خود مردم رابه جنگ تشویق کند،

جبیر به مطعم به غلامش وحشی گفت: اگر توانستی حمزه را بکشی آزاد میشوی . با اینهمه کینه راهی مدینه شدند وقتی که این

خبر^(۱) به رسول الله ﷺ رسید با یاران خود به مشاوره پرداخت که آیا در مدینه بمانند و دفاع نمایند، و یا این که بیرون از مدینه بروند؟ نظر رسول الله ﷺ بر این بود که در مدینه بمانند و از خودشان دفاع کنند، اما آن کسانی که جنگ بدر نرفته بودند و تشنه شهادت بودند، پافشاری بر بیرون رفتن از مدینه نمودند، تا اینکه رسول الله ﷺ بر بیرون رفتن از مدینه تصمیم گرفت، وقتی که رسول الله ﷺ بخانه رفتند تا لباس جنگی خود بپوشند، ایشان که بر بیرون رفتن از مدینه پافشاری کرده بودند گفتند نظر رسول الله بر ماندن در مدینه بود، چرا برای بیرون رفتن از مدینه پافشاری نمودیم؟ رسول الله ﷺ که از خانه بیرون آمدند آنان گفتند که اگر رسول الله ﷺ در مدینه میمانند بنظر شان است، رسول الله ﷺ فرمودند که شایسته هیچ پیغمبری نیست که لباس جنگی بپوشد آنگاه تصمیم خود را تغییر دهد و لباس جنگی را بیرون آورد.

رسول الله ﷺ با هزار تن از یاران خود سحرگاه بقصد احد بیرون آمدند، و پرچم مهاجرین به مصعب بن عمیر سپرد و پرچم خزرج به حُباب بن المنذر و پرچم اوس به اسید بن الحضیر سپرد.

و در رأس نگهبانان لشکر محمد بن مسلمه قرار دادند، و در رأس حرس خاص خود ذکوان بن قیس قرار دادند، و به رافع بن خدیج و سمره بن جندب که هنوز کم سن و سال بنظر میآمدند فرمود بر گردند، گفته شد که رافع

(۱) این خبر را عباس عموی پیغمبر که در این جنگ با کافران نیامد به رسول الله ﷺ نامه نوشته بود. بعد از رسیدن این نامه بود که رسول الله ﷺ به یاران فرمود: اگر در مدینه بمانید و بگذارید دشمنان بیرون از مدینه منزل بگیرند همین کار بکنید که اگر بمدینه آمدند با آنان میجنگیم و اگر نیامدند بمدینه از اقامت در خارج از مدینه خسته میشوند، رأی بزرگان صحابه بر این بود، اما جوانانی که در بدر نرفته بودند پافشاری بر بیرون رفتن از مدینه داشتند و حمزه عموی پیغمبر نیز با ایشان بود.

تیر انداز ماهری است ، رسول الله ﷺ او را قبول کرد . سمره گریه کرد که من رافع را زمین میزنم فرمود کشتی بگیرند سمره رافع را زمین زد و در نتیجه هردو قبول شدند که از همراهان مجاهدین باشند .

وقتی که بر سر گردنه ای خارج از مدینه رسیدند نظر رسول الله ﷺ بر لشکری انبوه افتاد ، فرمودند اینان چه کسانی هستند . گفته شد : اینان یهودیان هم پیمان عبدالله بن اَبی (رئیس منافقین) هستند ، رسول الله ﷺ فرمود: هیچگاه در جهاد با مشرکان از کافران مدد نخواهم گرفت و دستور داد تا آنان را برگردانند ، وقتی که رسول الله ﷺ با یاران به باغی رسیدند که میان مدینه واحد بود و شوط نام داشت،

عبدالله بن اَبی (رئیس منافقین) گفت: که محمد سخن مرا نشنید و حرف خردسالان را قبول کرد برای چه خود را بکشتن بدهیم آنگاه خودش و سیصد تن از یارانش رسول الله را رها کرده بمدینه باز گشتند ، عبدالله پدر جابر به آنان گفت: از خدا بترسید و در این موقع قوم و پیغمبر خود را ترک نکنید گفتند: جنگ بَلَدٌ نیستیم^(۱)، عبدالله پدر جابر گفت: خدا شما را دور از رحمتش بگرداند ، خدا پیغمبرش را از شما بی نیاز میسازد .

(در حقیقت این فضل خدا بود که رئیس منافقین و هم پیمانانش از یهود برگشتند ، برای اینکه آنها در حال آسیب دیدن مسلمانان از کافران قریش، مدد کار مشرکان میشدند، خدا میداند چه بلایی بر سر مسلمین می آمد ، عبدالله بن اَبی همیشه همراه کافران و بر علیه مسلمانان بود تا روزی که مرد) .

(۱) خدای عزوجل در باره^{*} آنان این آیه ۱۶۷ سوره آل عمران : ﴿ قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالاً لَاتَّبِعْنَاكُمْ ﴾ : نازل فرمود . یعنی: اگر جنگ میدانستیم با شما میآمدیم اما اطلاع در جنگ نداریم خدای متعال فرمود: آنان در انموقع به کفر از ایمان نزدیکتر بودند، و آنچه بزیان میگویند غیر از آنچه بزی است که در دل دارند.

وقتی که رئیس منافقین از همراهان رسول الله ﷺ جدا شد، بنو حارثه از اوس و بنو سلمه از خزرج میخواستند از رسول الله ﷺ جدا شوند و بمدینه بر گردند، اما ایمان شان باعث شد که خدای عزوجل ایشان را از این تصمیم نگهدارد.

موقعیکه منافقان و رئیس شان عبدالله بن ابی در آن موقع از مسلمانان جدا شدند، مسلمانان در باره آنان به دو گروه شدند:

گروهی میگفتند: ما باید با این منافقان بجنگیم تا بیش از این در ساعت خطر از ما جدا نشوند، و گروهی میگفتند ما آنان را بسر خودشان رها میکنیم و کاری بانها نداریم (۱).

رسول الله ﷺ و همراهان رفتند تا رسیدند به کوه اُحد نگاه پائین کوه اُحد منزل گرفتند و پشت خود را به کوه نمودند تا دشمن نتواند از پشت سرشان بیاید، و تیر اندازان مسلمین را حاضر نمودند و ایشان پنجاه تیرانداز بودند، و رئیس شان را عبدالله بن جبیر قرار داد و فرمود: شما بر کوه بمانید، و از کوه پائین نیائید و فقط به تیر اندازی تان ما را مدد کنید، اگر ما پیروز شدیم شما از جای خود حرکت نکنید حتی اگر شکست خوردیم هم برجای خود بمانید، تا دشمن نتواند از پشت سرمان حمله کند آنگاه

(۱) خدای تبارک و تعالی در باره آنان آیه ۸۸ سوره النساء نازل فرمود: ﴿فَمَالِكُمُ فِي الْمُنَافِقِينَ فَنُتِنَ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا﴾ اتریدون آن تهودا من أضل الله و من يضل الله فلن تجد له سبيلاً. چه شده است شما را که در باره منافقان به دو گروه شده اید؟ خدای عزوجل انا را بر گردانید و از شرف جهاد فی سبیل الله و یافتن شهادت محروم ساخت، این منافقان به سبب کفر و معاصی الوده نفاق شده اند و گمراهی را برای خود برگزیده اند. شما میخواهید کسانی که خدا آنان را به سبب کفر و معاصی شان به گمراهی انداخت براه راست برسانید؟ و کسی که خدا او را گمراه کرد هیچ راهی برای رسانیدن او براه راست نمی یابید.

دیدند که مشرکان در دروه ای که نزدیک اُحد است منزل گرفته اند، و بر راست لشکر خالد بن الولید قرار داده اند، و بر چپ لشکر شان عکرمه بن ابی جهل قرار داده اند، و بر پیادگان شان صفوان بن امیه قرار داده اند.

رسول الله ﷺ زبیر بن العوام را در مقابل خالد بن الولید قرار داد و در مقابل هر کدام از سران مشرکان یکی از دلاوران مسلمانان قرار داد، آنگاه صفوف مجاهدان را راست نمود، و به سخنرانی پرداخت و فرمود: جبریل در دل من نهاد این مطلب را که هیچ کسی نخواهد مرد مگر پس از اینکه مدت عمر و رزق خود را به وفا و تمام دریافت داشته باشد و چیزی از آن کم نخواهد شد، بنابراین از پروردگارتان بترسید و در طلب روزی اطمینان و زیبایی بکار ببرید، مبادا اگر روزی بتأخیر افتاد آن را به نافرمانی خدا بجوئید، - و بدانید - مؤمن به نسبت مؤمن نسبت سر از جسد دارد، بطوری که اگر سر بفریاد آید همه بدن بفریاد آید.

و نظر به اینکه لواء یعنی پرچم مشرکان بدست بنی عبدالدار بود، رسول الله ﷺ پرچم مسلمانان را به مصعب بن عمیر که از بنی عبدالدار بود سپرد.

آنگاه مبارزه آغاز شد، و یکی از صف مشرکان برای مبارزه بیرون آمد زبیر بن العوام او را کشت.

آنگاه پرچم مشرکان را طلحه بن ابی طلحه گرفت، علی او را کشت، آنگاه پرچم مشرکان را برادر طلحه یعنی عثمان بن ابی طلحه گرفت، حمزه او را کشت، سپس ابو سعید پرچم را گرفت، سعد بن ابی وقاص با انداختن تیری او را کشت، پس از کشته شدن چهار تن از فرزندان طلحه بن ابی طلحه اسب سواران مشرکان سه بار حمله نمودند و هر بار مسلمانان تیر بر سر آنها باریدند و آنان مجبور به عقب رفتن شدند.

در آنموقع جنگ شدت گرفت ، زنان مشرکان دائره و دف بدست گرفته و برای تشویق کافران به جنگ سرود میخواندند ، هر بار که رسول الله ﷺ آواز آن زنان را میشنید میفرمود : **«اللهم بك أحولُ وبك أصولُ وفيك أقاتلُ حسبى الله ونعم الوكيلُ»** : خدایا منع من و حمله من برای تو است و در راه تو میجنگم ، کفایت من است خدا و چه خوب کفایت کننده ای است .

شدت جنگ و افتادن پرچم مشرکان باعث شد که مشرکان پشت بدهند ، و مسلمانان بدنبال پشت دادن آنها برای جمع غنیمت بپردازند ، در این موقع حمزه عموی پیغمبر شهید شد ، و مسلمانانی که روی کوه أحد بودند گمان کردند که جنگ تمام شده و موقع جمع غنیمت است از کوه پائین آمدند . مگر عده ای معدود که با رئیس شان عبدالله بن جبیر بر کوه ماندند . مشرکان که دیدند کوه از تیر اندازان خالی شد بر گشتند ، و زنی از مشرکان پرچم را گرفت و مشرکان دور او جمع شدند ، و از نو حمله را آغاز نمودند ، و بالای کوه أحد رفته رئیس تیر اندازان را تکه تکه نموده و باقی را کشتند ، و مسلمانان که در فکر جمع غنیمت بودند از این حمله دستپاچه شدند و ندانستند چه کار کنند ، ابن قَمَئَه از مشرکان پرچمدار مسلمین مصعب بن عمیر را کشت ، اما علی بن ابی طالب پرچم را برداشت و هر کس به او نزدیک میشد به یک ضربت کار او را میساخت ، گروهی از مسلمانان پا به فرار گذاشتند ، رسول الله ﷺ مانند کوه بر جای خود ایستاد ، ابوبکر و عمر و علی و ابوظلحه انصاری که تیر اندازی ماهر بودند سپر خود را در برابر رسول الله ﷺ قرار داده بودند تا تیر به رسول الله ﷺ نرسد ، ابو طلحه تیرهای خود از تیر دان بیرون آورد و شروع به تیر اندازی نمود و به رسول الله ﷺ میگفت جانم فدایت باد ، و رویم نگهبان روی تو باد ، رسول الله ﷺ که نگاه میکرد این تیرها به چه کسانی اصابت

میکنند؟ ابو طلحه به او گفت نگاه نکن مبدا تیری به تو برسد ، هر کسیکه از مسلمانان عبور میکرد و تیر دان داشت ، رسول الله ﷺ میفرمود تیرهای خود به ابو طلحه بده .

طلحة بن عبیدالله خود را در جلو پیغمبر قرار داده بود هفتاد و سه تیر به او اصابت کرد، این تیرها که بر بدن او نشسته بود او همانند خار پشت شده بود، و یک دست او بسبب این همه تیر شل شد ،

سعد بن ابی وقاص نیز در دفاع از رسول الله ﷺ تیر میانداخت ، رسول الله ﷺ به سعد میفرمود تیر بینداز پدر و مادرم فدای تو باد ،

سهل بن حنیف آن مردمی از مشرکان را که میخواستند به رسول الله ﷺ نزدیک شوند طوری آنها را تیر باران کرد که از دور پیغمبر به دور شدند،

ابودجانه سماک بن خرشه، انصاری خود را همانند سپری قرار داده بود، خود را بر رسول الله ﷺ خمانده بود و تیرها بر کمر او می نشست تا تیرها بسیار شد .

زیاد بن عماره نیز در دفاع از رسول الله ﷺ میجنگید تا اینکه تیرها در کُشَنگَگاه او اصابت کرد ، رسول الله ﷺ دستور دادند او را نزدیک بیاورند سر او را بر پای خود نهاد تا او در گذشت .

کعب بن مالک هفده زخم از تیر دشمن برداشت ، در این اثناء ابی بن خلف بقصد کشتن رسول الله ﷺ آمد و گفت این محمد است اگر او باشد من نباشم ، رسول الله ﷺ فرمود بگذارید بیاید تیری از یکی از همراهان گرفت و طوری بزیر گردن ابی فرو کرد که مرگ ابی در همان بود ، ابی بن خلف علیه لعنة الله تنها کسی است که بدست خود پیغمبر کشته شد .

ابو عامر راهب چند گودال کنده بود که رسول الله ﷺ در یکی از آن

گودالها افتاد ، علی و طلحه دو دست پیغمبر را گرفتند و ایشان را از آن گودال بیرون آوردند ،

عتبه بن ابی وقاص سنگی را بسوی پیغمبر انداخت که دندان پیشین پیغمبر را شکست ، در این اثناء حاطب بن ابی بلتعہ بدنبال عتبه شتافت و او را کشت .

عبدالله بن شهاب زهری پیشانی پیغمبر را شکافت .

ابن قَمَئَةَ علیه غضب الله ، به شمشیر ضربه ای زد که دو حلقه مَغْفَر دو رُخ رسول الله ﷺ را سوراخ نمود و بداخل دهان شان رفت ، ابو عبیده برای بیرون آوردن دو حلقه مَغْفَر از دو رخسار رسول الله ﷺ دو دندان خود را از دست داد .

در آن روز رسول الله صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و صحبه دچار شدائد و مصیبت‌هایی شدند که بنا به ثبات و پایداری که خدای متعال به ایشان ارزانی داشته بود همه آن مصائب و شدائد را تحمل نمود ،

در آن روز روی رسول الله صلوات الله و سلامه علیه و آله و صحبه غرق در خون شده بود ، کفار شهرت داده بودند که رسول الله ﷺ کشته شده است

اولین کسیکه رسول الله ﷺ را دید کعب بن مالک بود که فریاد برداشت : ای مسلمانان ! مژده بگیرید که رسول الله ﷺ سالم و سلامت است ،

رسول الله ﷺ اشاره به او نمود که خاموش باش . آنگاه رسول الله ﷺ میان سعد بن معاذ و سعد بن عبادہ با جمعی که همراه ایشان بودند از ابوبکر و عمر و علی و طلحه و زبیر و حارث بن الصَّمَّة و غیرشان بقصد رفتن به شِعْبُ أحد حرکت فرمود ، در این اثناء عثمان بن المغیره آمد و

گفت : محمد کجا است ، اسب او سرپازد و به گودی افتاد و حارث بن الصّمّة بسوی او شتافت و او را کشت .

موقعیکه رسول اللّٰه ﷺ به شعب اُحد رسید فاطمه نزد او آمد ، وعلی آب بر دستش میریخت روی رسول اللّٰه ﷺ را می شست ، وقتی که فاطمه دید شستن سودی ندارد قطعه ای از حصیر را گرفت و سوزاند و خاکستر آن بر زخم نهاد و خون بند آمد . آنگاه رسول اللّٰه ﷺ خواست که بر سنگی که در شعب بود بالا برود ، اما از بسکه خونریزی نموده بود نتوانست ، طلحه ایشان را بدوش گرفت و بر آن صخره سنگ بالا برد ، در آنجا رسول اللّٰه ﷺ دیدند که کافران بر پشت کوه هستند فرمود شایسته نیست که کافران بالا ی سر ما باشند . خدایا ما توانائی نداریم مگر به کمک تو، آنگاه عمر و جماعتی را فرستاد تا آن کافران را از روی کوه بیرون کردند .

ابو بکر و عمر وعلی و سعد بن ابن وقاص و ابو دجانة و طلحه و زبیر و سهل بن حنیف و ابو طلحة* انصاری و غیر شان که دور و بر رسول اللّٰه ﷺ گرفته بودند همه زخمهای متعدد برداشته بودند ، برای اینکه هر کدام نمیگذاشت تیر به رسول اللّٰه ﷺ اصابت نماید شماره شهدائی مسلمانان هفتاد و چند نفر بودند: (۱) .

(۱) از مهاجرین : شش نفر : ۱- حمزه سید الشهداء- ۲- عبدالله بن جحش- ۳- مصعب بن عمیر- ۴- شمّاس بن عثمان- ۵- سعد مولى حاطب بن ابی بلّتعہ- ۶- ثقیف بن عمرو حلیف بنی عبد شمس .

از انصار : ۱- عمرو بن معاذ بن النعمان- ۲- حارث بن انس بن رافع- ۳- عمارة بن زیاد بن السکن- ۴- سلمة بن ثابت بن وقش- ۵- عمرو بن ثابت بن وقش- ۶- رفاعة بن وقش- =

۷. ابو حذيفة : حُسَيْل بن جابر معروف به اَلَيْمان که هنگام به هم ریختن نظام لشکر مسلمانین مسلمانان اِشْتَبَاهَا او را کشتند، حذیفه پسرش خون بهای او را از طرف کشتندگانش پرداخت ۸. صیفی بن قَيْظی - ۹. خَبَاب بن قَيْظی - ۱۰. عباد بن سهل - ۱۱. حارث بن اوس بن معاذ - ۱۲. ایاس بن اوس بن عتیک - ۱۳. عبید بن التیهان - ۱۴. حبیب بن یزید بن تیم - ۱۵. یزید بن حاطب بن امیه - ۱۶. ابوسفیان بن الحارث بن قیس - ۱۷. حنظلة بن ابی عامر معروف به غسیل الملائکه - ۱۸. قیس بن زید بن ضبیعة - ۱۹. مالک بن امة بن ضبیعة - ۲۰. انیس بن قتاده - ۲۱. ابو حنة بن ثابت ۲۲ عبدالله بن جبیر بن النعمان امیر تیراندازان که رسول الله ﷺ ایشان را بر کوه اُحُد گذاشت - ۲۳. خَيْثَمَة ابو سعد بن خَيْثَمَة - ۲۴. عبدالله بن سلمة . ۲۵. سبع بن حاطب بن الحارث - ۲۶. عمرو بن قیس - ۲۷. پسرش قیس بن عمرو - ۲۸. ثابت بن عمرو بن زید - ۲۹. عامر بن مخلد - ۳۰. ابو هبيرة بن الحارث بن علقمه - ۳۱. عمرو بن مطرف بن علقمة - ۳۲. اوس بن ثابت بن المنذر برادر حسان بن ثابت شاعر رسول الله ﷺ - ۳۳. انس بن النضر بن ضمضم - ۳۴. قیس بن مخلد - ۳۵. کیسان بردهٔ انس و قیس بنی عدی بن النجار - ۳۶. سلیم بن الحارث . ۳۷. نعمان بن عبد عمرو - ۳۸. خارجه بن زید بن ابی زهیر - ۳۹. سعد بن الربیع بن عمرو بن ابی زهیر - ۴۰. اوس بن الارقم بن زید - ۴۱. مالک بن سنان بن عبید پدر ابو سعید خدری - ۴۲. سعید بن سوید بن قیس - ۴۳. عتبة بن ربیع بن رافع - ۴۴. ثعلبة بن سعد بن مالک . - ۴۵ - ثقف بن قُرُوَّة بن البَدَي - ۴۶. عبدالله بن عمرو بن وهب - ۴۷. ضمرة همیمان عبدالله و ضمرة وبنی طریف - ۴۸ - نُوفَل بن عبدالله - ۴۹ - عباس بن عباد بن نضلة - ۵۰ - نعمان بن مالک بن ثعلبة - ۵۱ - المجذَر بن زیاد هم پیمان شان - ۵۲ - عبدة بن الحساس - ۵۳ - رفاعة بن عمرو - ۵۴ - عبدالله بن عمرو بن حرام - ۵۵ - خلاد بن عمرو بن الجموح - ۵۶ - ابو ایمن : مولى عمرو بن الجموح - ۵۷ - سلیم بن عمرو بن حدیفة و - ۵۸ - برده اش عنقره - ۵۹ - سهل بن قیس بن ابی کعب بن القین - ۶۰ - ذکوان بن عبدقیس - ۶۱ - عبید بن المعلی بن لوذان - ۶۲ - مالک بن نميلة - ۶۳ - حارث بن عدی بن خرشه - ۶۴ - ایاس - ۶۵ - ایاس بن عدی - ۶۶ - عمرو بن ایاس - اینان از انصار و شش شهید از مهاجرین جمله ۷۲ شهید در احد رضی الله تعالی عنهم و ارضاهم.

و شمار مشرکانی که خدا آنان را در روز اُحُد کشت بیست و دو نفر بودند : از بنی عبدالدار از قریش که پرچم داران قریش بودند : ۱. طلحة بن ابی طلحة که به شمشیر علی کشته شد . ۲ - ابو سعید بن ابی طلحة که به تیر سعد بن ابی وقاص کشته شد ۳. عثمان بن ابی طلحة که به شمشیر حمزه کشته شد ۴ و ۵ - مسافع بن طلحة و جلاس بن طلحة که این =

ابو سفیان بر تپه ای بالا رفت و آواز برداشت که **انعمتُ فعالم** : ما کار خود کردیم : **این محمد** : محمد کجاست؟ خودش گفت : **قتل** : کشته شد . دگر گفت : **این ابوبکر** : باز خودش گفت : **قتل** : کشته شد ، باز گفت : **این عمر** : عمر کجاست؟ عمر رضی الله تعالی عنه تاب سکوت نیاورد و گفت : این من عمر هستم و این ابوبکر است و این رسول الله است همه زنده هستیم تا بینی تو بخاک آید ، ابوسفیان گفت : **یوم بیوم** روز احد در مقابل روز بدر است ،

رسول الله ﷺ به عمر فرمود تا او را پاسخ گوید : **لا سواء قتلتنا فی الجنة و قتلتکم فی النار** . هیچگاه این دو روز یکسان نیستند کشته های ما شهید شدند و در بهشت هستند و کشته های شما بر کفر مرده اند و در دوزخ هستند .

ابو سفیان گفت **أعلُّ هبل** : بالا بیا ای هبل و دین خود را ظاهر کن - هبل نام بزرگترین بت قریش بود که آن را بر سقف کعبه مشرفه نهاده بودند- رسول الله ﷺ به عمر فرمود در جواب او بگوید : **اللَّهُ أعلی و أجَل** که خدا بزرگترین و با شکوه ترین است که همه بنده و مقهور او هستند .

= دورا عاصم بن ثابت بن ابی الاقلح کشت ۶ و ۷ - کلاب بن طلحة و الحارث بن طلحة که این دور اقرمان کشت، و گفته شده که کلاب به دست عبدالرحمن بن عوف کشته شده است . ۸ ارطاة بن عبد شرحبیل که به شمشیر حمزه کشته شد . ۹ - ابو زید بن عمیر . ۱۰ - صواب برده ابو زید که این دور اقرمان کشت . ۱۱ - قاسط بن شریح که بازهم قرمان او را کشت . ۱۲ - عبدالله بن حمید بن زهیر که علی اور اکشت . ۱۳ - ابو الحکم بن الأحنس بن شریح که بازهم به شمشیر علی کشته شد . ۱۴ - سیب بن عبدالعزی که حمزه او را کشت . ۱۵ - هشام بن ابی امیه . ۱۶ - خالد بن الأعلم هم پیمانشان که این دور اقرمان کشت . ۱۷ - ولید که این دور انیز قرمان کشت . ۲۱ - ابو عزه عمرو بن عبدالله بن عمیر بن و هب شاعر معروف که به دستور رسول الله ﷺ کشته شد . ۲۲ - ابی بن خلف که تنها کسی است که به دست رسول الله ﷺ کشته شده است .

ابو سفیان گفت : در کشتگان شما مثله شده که گوش و بینی بعضی بریده اند . من نه امر کرده ام نه منع کرده ام نه راضی شده ام و نه خشمگین شده ام ، بعد گفت در آینده موعده جنگ همان بدر است ،

رسول الله ﷺ به عمر فرمود بگويد محل بدر موعده جنگ در آینده است .

ابوسفیان گفت ای عمر بیا نزد من ،

رسول الله ﷺ به عمر فرمود برو نزد او ببین چه میگوید ،

ابو سفیان گفت : محمد کشته شده است ،

عمر گفت اللهم لا : خدا یا تو میدانی که پیغمبرت کشته نشده است ،

ابو سفیان گفت سخن تو را باور دارم و سخن ابن قَمَئَة که گفت محمد

را کشته ام قبول ندارم . آنوقت ابوسفیان و مشرکان راهی مکه شدند ،

رسول الله ﷺ به علی رضی الله عنه فرمود برو ببین بر اسب سوار

میشوند و شتران در کنار خود میرانند ، و یا اینکه بر شتر سوار میشوند و

اسب را در کنار خود میرانند ، اگر بر اسب سوار شدند و شتر را در کنار

خود راندند قصد مدینه را دارند ، و اگر بر شتر سوار شدند و اسب را در

کنار خود راندند قصد برگشتن بمکه را دارند .

علی رضی الله عنه رفت و خبر آورد که بر شتر سوار شدند و اسبها

را در کنار خود راندند و بسوی مکه رفتند .

آنگاه رسول الله ﷺ و اصحاب در فکر شهادت شدند ، کسی را

فرستادند ببیند سعد بن الربیع چه کرد ؟ وقتی که صحابی او را دید . و

گفت رسول الله ﷺ مرا فرستاده تا از وضع حال تو آگاه شوم ، او گفت :

خدا پیغمبرش را از ما جزای خیر دهد ، به جماعت بگو نزد خدا تعالی

هیچ عذری نداری اگر آسیبی به پیغمبر رسید و در شما يك نفر زنده هست ،

اینرا گفت و بحق پیوست .

رسول الله ﷺ وقتی حمزه سید الشهداء را دید خیلی غمگین شد و فرمود «لَنْ أَصَابَ بِمِثْلِكَ أَبَدًا» : هیچگاه به چنین مصیبتی (یعنی از دست دادن تو) بمن نمیرسد ، و روایتی هست که رسول الله ﷺ بر شهداء اُحُد نماز خواند و بر هر کدام که نماز میخواند بر حمزه با او نماز میخواند و بر باقی بر هر کدام یکبار نماز خواند و بر حمزه هفتاد بار نماز خوانده ، و آنگاه دستور دفن شهدا صادر فرمود که هر کدام در همان لباس که در آن شهید شده دفن شود ، و نظر به خستگی اصحاب و مجروح بودن شان هر دو یا سه نفر را در یک قبر دفن میکردند .

در راه مراجعت بمدینه کسانی میآمدند تا بدانند از اطرافیان شان چه کسی شهید شده ؟ زنی از پدر و پسر خود پرسید ، گفتند : شهید شده اند گفت رسول الله ﷺ در چه حالی است ؟ گفتند بسلامت است ، گفت بابودن رسول الله هر مصیبتی هر چند هم مهم باشد ناچیز است ،

به زن مصعب بن عمیر رضی الله عنه خبر دادند که پدرش و برادرش شهید شده اند چیزی نگفت اما همینکه به او خبر داده شد که شوهرش مصعب شهید شده است فغان و بی تابی نمود ، رسول الله ﷺ فرمود : شوهر نزد زن منزلتی خاص دارد .

یهود و منافقان از پیشامد های غزوه اُحُد بمسخره از مسلمانان پرداختند ، اما حرکت رسول الله ﷺ و یاران برای تعقیب دشمنان ، آنان را بر جای خود نشانند . مسلمانان به مدینه ، و مشرکان بمکه برگشتند ، اما رسول الله ﷺ بعد از رجوع به مدینه از آن ترسید که شاید مشرکان بر مدینه هجوم آورند ، دستور داد تا یارانش برای تعقیب عدو ، پشت سر دشمن بروند تا دشمن فکر نکند مسلمانان ضعیف شده اند و برگردند ، وقتی که رسول الله ﷺ و همراهان به محلی بنام «حمراء الأسد» رسیدند

دانستند که دشمن قصد داشته از نو بمدینه حمله آورد اما وقتی که شنیده رسول الله ﷺ و اصحاب از مدینه بقصد آنان بیرون آمده اند ، از آن فکر خود منصرف شده اند .

در سهائی که از غزوه اُحدُ بدست آمد :

یکم: اینکه پیشامدهای اُحدُ بمنزله شکست مسلمانان نبود ، برای اینکه کفار خود جنگ را ترک کرده و برگشتند ، اگر مسلمانان شهداء داشتند آنان نیز کشتگان داشتند ، موقعی میشد حمل بر شکست مسلمین نمود که آنان از آنجا حمله بمدینه را آغاز کرده بودند ، در حالیکه کفار هیچگاه چنان قصدی بخاطر نیآوردند ، و حتی موقعی که میخواستند بمیدان جنگ برگردند صفوان بن امیه گفت: اینان اکنون زخم دیده و خشمگین هستند و احتمال دارد . طوری با شما بجنگند که هر چه بدست آورده اید از دست بدهید آنان سخن او را شنیدند و برگشتند .

دوم : اینکه این جنگ در روحیه مسلمانان تأثیری ننموده بود و همینکه رسول الله ﷺ دستور دادند به تعقیب دشمن میرویم همین زخمیان با دلگرمی فرمان رسول الله ﷺ را اجابت نمودند .

سوم: اینکه میدانستند این پیشامد که اوّل مسلمانان پیروز شدند ، بعد آن همه محنت دیدند، بر اثر مخالفت دستور رسول الله ﷺ بود که دستور داده بود تیر اندازان از کوه پائین نیایند تا دشمن از پشت سر به مسلمانان حمله نکند ، اما بخاطر حطام دنیا و مال غنیمت ، دستور رسول الله ﷺ را نادیده گرفتند و آن همه محنت بیار آوردند .

چهارم: اینکه هر جا هدف جمع مال و بدست آوردن غنیمت باشد ، هدف اصلی که ریشه کن نمودن دشمنان خدا است از بین می رود . و این نشانه کوتاه فکری است برای اینکه هنوز جنگ تمام نشده همینکه مشرکان

پشت دادند برای جمع غنیمت مشغول شدند ، نظام خود را از دست دادند ، دشمن دید پشت سرشان خالی است ، و مشغول جمع غنیمت هستند ، از نو حمله را شروع نمود ، و مسلمانان که فکر آن را نکرده و نظم را از دست داده بودند صف منظمی برای دفاع نداشتند ، سرانجام جنگ به نفع دشمن شد .

پنجم: اینکه هیچگاه بصلاح مجاهدین نیست که چشم طمع بمال غنیمت بدوزند و هدف اصلی را فراموش کنند .

این پیشامد واقعه ای را بیادم آورد که برای مجاهدین در لواء سلاطین عثمانی در جنگ اروپائیان پیش آمد ، سلطان به مشاورین خود گفت: چه کار کنیم دشمن زیاد است و ما برای جنگ با آن همه گروه انبوه آمادگی نداریم؟ وزیر باتدبیر او گفت: دستور بده تا گلوله توپ از طلا بسازند و همین کار کنند ، لشکر دشمن که دید گلوله توپ از طلا است ب فکر جمع آوری گلوله های طلا افتادند و مجاهدین موقع را غنیمت شمرده در موقعیکه دشمنان سرگرم جمع گلوله های طلا بودند بطوری بر آنان حمله بردند که دشمن را تار و مار کردند و هم گلوله های طلای خود را پس گرفتند وهم دشمنان را شکست دادند .

ششم: اینکه هیچوقت تا موقعیکه از برگشت دشمن اطمینان نباشد جائز نیست ب فکر جمع مال غنیمت شد ، مسلمانان دشمن زخمی را ریشه کن نکرده دست از جنگ کشیدند و در نتیجه آن همه ناراحتی برای رسول الله ﷺ و خود فراهم نمودند .

هفتم: اینکه پیشامدها برای مسلمانان درس عبرتی شد ، تا هیچگاه بعد از آن بر خلاف فرمان رسول الله ﷺ کار نکنند ، چنانکه در غزوات بعدی هیچگاه چنین اشتباهی نیامد .

هشتم : اینکه اگر در زمان حیات رسول الله ﷺ چنین پیش آمدهائی رخ نمی داد ، نمدانستند که در پیروزی و شکست نظامی مقرر است که هرگاه اسباب پیروزی در نظر گرفته نشود به مخاطر و مصائب می کشد ، اگر چه خود رسول الله ﷺ در میان امت باشد . اگر در زمان رسول الله ﷺ همه پیروزی بود ، بعد از ایشان هر جا شکستی پیش میآید میگفتند پیروزی منحصر به زمان وجود رسول الله ﷺ بوده ، و با کوچکترین شکستی دلسرد و نومید میشدند و دست از جهاد میکشیدند . اما موقعی که پی به اسباب و مسببات بردند دانستند که خدای عزوجل برای پیروزی و یا شکست نظامی مقرر فرموده که باید آن را در نظر داشت و از آن پیروی کرد .

نهم : ثبات و پایداری رسول الله ﷺ که مانند کوهی در میدان جنگ ایستادند . نه از پراکندگی یاران بیم و هراسی در دل شان آمد و نه یک وجب از جای خود بعقب رفتند ، بلکه بزرگترین درس شجاعت و دلاوری و صبر بر شدائد و اعتماد بر یاری خدا به امت خود آموختند ، این بود که اصحاب او از آل بیت اطهار و صحب اخیار توانستند در نیم قرن و یا کمتر جهان را زیر پرچم **لا اله الا الله محمد رسول الله** آورند .

دهم : فداکاری و از خود گذشتگی یاران خاص آن حضرت که در سختیها و شدائد شیرانی جان بکف نهاده در راه سلامت رسول الله ﷺ و پیشبرد هدف مقدس او از هیچ نوع جان نثاری دریغ نورزیدند و در راه پیروی رسول الله ﷺ از جان و مال و فرزند دست شستند .

اینها عواملی بود که همه جا مسلمانان فاتح و پیروز باشند و هیچگاه از دشمن هر قدر در تعداد و در سلاح بر تری داشته باشد نهراسند و بدانند که **ایمان صحیح و هدف مقدس و خواستن رضای خدا و پیروی رسول خدا ﷺ** همیشه مایه پیروزی در میدان و نیکبختی در جهان و سر بلندی میان اهل و بستگان است .

و از حوادث همین سال سوم هجری :

- ۱- ازدواج عثمان رضی الله تعالی عنه با دختر دیگر رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله و صحبه وسلم ام کلثوم رضی الله تعالی عنها بعد از وفات رقیه رضی الله عنها است روی این اصل به عثمان رضی الله عنه ذو النورین گفته میشود.
 - ۲- ازدواج رسول الله با حفصه دختر عمر رضی الله عنهما ، پیش از آن حفصه همسر خُنَیس بن حذافة السهمی رضی الله تعالی عنهما بود ، خُنَیس بن حذافة رضی الله عنها بر اثر زخمهایی که در روز أُحُد به او رسیده بود شهید شده بود.
 - ۳- ازدواج رسول الله ﷺ با زینب بنت خزیمة هلالیه رضی الله عنها که در جاهلیت به سبب مهربانی و احسان بفقراء و مساکین او را ام المساکین مینامیدند: او پیش از آن همسر عبدالله بن جحش رضی الله عنهما بود، عبدالله بن جحش در غزوه أُحُد شهید شد . واین زینب خواهر مادری میمونه بنت الحارث است که بعد از وفات زینب رسول الله با میمونه ازدواج نمود .
 - ۴- و در همین سال امام حسن بن علی رضی الله عنهما و پسر سیده نساء العالمین فاطمة الزهراء علیها سلام الله تولد یافت.
 - ۵- و در همین سال خمر قطعاً حرام شد،
- ابتداء در قرآن در آیه ۲۱۹ سوره البقرة : ﴿ فیهما اثمٌ کبیرٌ و منافع للِناس ﴾ : در خمر و قمار گناه بزرگ است و منفعتهایی دارند از لذت و فرح، و در همین آیه : ﴿ و اثمُهُما اکبرُ من نفعِهِما ﴾ : و گناه این دو از نفع شان بزرگتر است

سپس آیه ۴۳ سوره النساء نازل شد: ﴿ لا تقربوا الصلاة وانتم سكارى ﴾ : در حالیکه مست هستید نزدیک نماز نشوید یعنی: در حال مستی نماز نخوانید تا اینکه بهوش آیید و بدانید که چه میگوئید .

بعد از آن حادثه ای پیش آمد به این صورت نمود که شخصی در حال مستی بر مال بعضی از برادران مسلمانش تعدی نمود و آیه ۹۰ و ۹۱ سوره المائدة نازل شد: ﴿ یا ایها الذین آمنوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ * إِنَّمَا يَرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ ﴾ .

ای مردمیکه ایمان آورده اید - و تکلیفهای ایمانی را قبول کرده اید - حقیقت واقع این است که خمر و قمار و سنگهای که خون قربانی برای بتها بر آن میریزند و آن را عبادت بتها میدانند و چوبهای فال زنی ، اینها همه پلیدند و از کارهای شیطانی هستند از همه آنها بپرهیزید تا رستگار شوید ، و تنها خواهش دیو لعین این است که بسبب خمر و قمار میان شما دشمنی و کینه توزی بیندازد و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد با اینحال آیا شما جلو خود میگیرید ؟ حتماً جلو خود بگیرید و به این پلیدیها نزدیک نشوید مبادا که دچار عقوبت شوید .

* * *

* *

* * *

سال چهارم هجری

- به رسول الله ﷺ خبر رسید که طلیحة و سلمة از بنی اسد به قصد جنگ مشغول جمع آوری لشکر هستند، رسول الله ﷺ ابو سلمة بن عبدالاسد را با گروهی برای دفع شر آنان فرستاد و پرچم را به ابو سلمة سپرد و به او فرمود: برو تا بر او شبیخون بزنی، ابوسلمه رضی الله عنه با همراهان رفت و موقعیکه به کوه قَطْنُ که برای بنی اسد بود رسید، از آنجا برآنان شبیخون زد آنان همه فرار کردند، ابو سلمة شتران و گوسفندان شان را به غنیمت بمدینه آورد روز رفتن تا بر گشتن شان ده روز طول کشید و این در آغاز سال چهارم هجری بود.

- و به رسول الله ﷺ خبر دیگری رسید که سفیان بن خالد بن نبیح هذلی مردم را بجنگ با رسول الله ﷺ ترغیب مینماید، رسول الله ﷺ در ششم محرم عبدالله بن انیس جهنی را تنها برای کشتن سفیان فرستاد و فرمود: اگر از تو سؤال نمود از چه قبیله ای هستی؟ بگو از خزاعة هستم.

عبدالله بن انیس رفت تا بسفیان بن خالد رسید، سفیان به او گفت: از کدام قبیله هستی؟ عبدالله گفت: از خزاعة هستم شنیده ام مردم را جمع میکنی تا به جنگ محمد بروی من آمده ام همراه تو بروم، (رسول الله ﷺ به عبدالله بن انیس اجازه داده بود هر سخنی مصلحت بداند. بگوید) سفیان از سخن عبدالله شاد شد و مشغول سخن با عبدالله شد، عبدالله سخنانی میگفت که سفیان را پسند آید، سفیان سخنان عبدالله بگوشش شیرین آمد و او را با خود بخیمه برد، وقتی که نزدیک بخیمه خود شد مردم از دور وپرش پراکنده شدند عبدالله در خیمه با سفیان صحبتهای بسیاری کرد و صبر نمود تا مردم همه بخواب بروند و سفیان نیز پس از صحبت زیاد با عبدالله به خواب رفت، عبدالله سر او را برید و شتابان به سوی

مدینه آمد ، و شر سفیان بهمین جا ختم شد .

اینها که یاد شد در محرم سال چهارم هجرى بود .

و در صفر همین سال رسول الله ﷺ ده تن از یاران خود را همراه مردمی از دو قبیله عضل و قاره که از رسول الله ﷺ خواسته بودند کسانى را برای شان بفرستد تا قرآن و شریعت اسلام را برایشان یاد دهند و آنان را در دین دانا سازند .

رسول الله ﷺ آن ده نفر را با ایشان فرستاد تا هم برای تعلیم آنان مشغول شوند و هم رسول الله ﷺ را از احوال قریش باخبر سازند . و مرثد بن ابی مرثد غنوی را بر آن ده نفر امیر نمود که نام قسمتی از ایشان از اینقرار است: مرثد که یاد شد و عاصم بن ثابت - که بعضی نوشته اند که رسول الله ﷺ عاصم را امیر بر آن ده نفر نمود ، و خالد بن بکیر ، و خبیب بن عدی ، و زید بن الدثنه و عبدالله بن طارق .

این ده نفر همراه آن مردمی که از عضل و قاره بودند رفتند ، وقتی که به چاهی رسیدند که بنی هذیل از آن آب میگرفتند و رجیع نام دارد ، این افراد که از عضل و قاره بودند غدر نمودند و بنی هذیل را که رئیس شان سفیان بن خالد در ماه قبل بر دست عبدالله بن انیس کشته شده بود با خبر نمودند ، دویست تن از بنی هذیل با شمشیر آهیخته آمدند ، این ده نفر از یاران رسول الله ﷺ هم شمشیر های خود گرفتند که با آنان بجنگند ، آنان گفتند قسم بخدا ما قصد کشتن تان را نداریم میخواهیم بسبب شما چیزی از اهل مکه بدست بیاوریم ، مرثد بن ابی مرثد و خالد بن بکیر و عاصم بن ثابت و سه نفر دیگر گفتند ما هیچگاه به عهد و پیمان مشرکان اعتماد نمی نمائیم و جنگیدند تا کشته شدند رضی الله تعالی عنهم و ارضاهم ، مشرکان خواستند سر عاصم بن ثابت را جدا کنند ، و به سلافة

بنت سعد بن شهید از اهل مکه از مشرکان که عاصم دو پسر او را در غزوه أحد کشته بود بفروشنند زیرا او نذر کرده بود در سر عاصم خمر بیاشامد، اما گروهی از زنبوران آمدند و هیچ مشرکی را نگذاشتند بجسد عاصم (۱) نزدیک شود، گفتند صبر میکنیم و شب که زنبور نیست. سر او را میگیریم اما قبل از شب دروایی آمد و جسد مطهر عاصم را برد.

خبیب بن عدی و زید بن الدثنه و عبدالله بن طارق عهد مشرکان قبول کردند و از تپه ای که بر آن بودند بزیر آمدند مشرکان شروع کردند به بستن دست و بغل خیب و زید، عبدالله بن طارق که این را دید دانست که پیمان مشرک غدر است او جنگید تا اینکه کشته شد.

مشرکان خیب بن عدی و زید بن الدثنه با خود بمکه بردند، خیب را به حجیر بن ابی اهاب فروختند، حجیر او را برای عقبه بن الحارث بن عامر خریده بود، تا او که پدر عقبه را کشته بود در برابر پدرش بکشد.

و زید بن الدثنه را به صفوان بن امیه بن خلف فروختند، تا او زید را در مقابل پدرش بکشد.

صفوان زید بن الدثنه را به برده اش که نسطاس نام داشت سپرد تا او را از حرم بیرون ببرد و در خارج از حرم او را بکشند، در آنجا گروهی از قریش جمع آمدند تا کشتن مؤمنی که خود را بخدا فروخته و آماده شهادت است تماشا کنند.

(۱) عاصم رضی الله عنه با خدای خود عهد بسته بود که نه دست به جسد مشرک بزند و نه هیچ مشرکی دست بجسد او بزند، خدای متعال عهد او را نگهداشت و نگذاشت دست مشرکان بجسم او برسد، کسیکه مؤمن است خدا او را نگه میدارد.

ابوسفیان به زید گفت : بخاطر خدا از تو میپرسم . آیا دوست میداری که بجای تو محمد بود که او میکشتم و تو در میان خانواده ات سلامت بودی؟ زید گفت بخدا قسم که دوست نمی‌دارم که خاری محمد را بیآزارد و من در خانه نشسته باشم " یعنی من راضی به کشته شدن هستم و راضی به آسیب دیدن رسول الله ﷺ نیستم (۱) ، ابو سفیان گفت ندیده ام هیچکسی را که محبت دیگری داشته باشد اینچنین محبتی که یاران محمد نسبت به محمد دارند ، نه پادشاهان و ملوک و نه سلاطین و امراء ، آنگاه نسطاس زید را کشت .

خبیب رضی الله عنه را در منزل ماویة کنیز حُجیر بن ابی اهاب زندان نمودند ، ماویة مسلمان شده بود میگوید روزی بر خبیب سر کشیدم دیدم خوشه بزرگی از انگور در دست دارد و میخورد ، در آنموقع موسم انگور نبود و گمان نمیکنم درمکه جائی انگور وجود داشت ، یقیناً خدا از بهشت برای او فرستاده بود، همین ماویة میگوید: موقعیکه قتل خبیب نزدیک بود بمن گفت تیغی برایم بفرست که میخوام خود را به آن طاهر کنم - یعنی موی پائین بتراشم تیغ را بدست پسرم که کودک بود دادم برایش برد ، وقتی که نظر کردم دیدم کودک بر پای او نشسته و تیغ بدست دارد ، جیغ زدم به این فکر که بلکه اکنون که میداند کشته میشود پسرم را بکشد تا

(۱) این است وضع اصحاب رسول الله ﷺ که در راه محبت رسول الله ﷺ دست از جان و مال و فرزندان و پیوند کشیدند تا دین خدا را در جهان بسط و توسعه دهند - این ده تن در واقعه رجیع و هفتاد تن قراء و صدها مؤمن واقعی دیگر ، رسول الله ﷺ را بر جان شیرین مقدم داشتند و انچنان به اخلاص در راه خدا و رسول خدا جان بازی نمودند که همیشه در تاریخ جهان مانند ستارگانی پرنور میدرخشند ، بر خود بگیرند آن مردمی که بد به اصحاب رسول الله ﷺ میگویند نه زوجات طاهرات از زبان شان سلامت هستند نه آل بیت اطهار نه اصحاب اخیار و باز هم ادعا اسلام دارند و شرم نمیآورند از اینکه میگویند سلمان و عمار و مقداد و ابوذر که در جنگ با =

کسی را در بهای او کشته باشد ، اما او مرا صدا زد و گفت مترس ما مؤمنان هیچگاه غدر نخواهیم کرد و افراد بیگناه را نخواهیم کشت .

آنگاه او را بخارج از حرم به تنعیم بردند ، خبیب گفت اگر نظرتان میگیرد بگذارید دو رکعت نماز بخوانم ، گفتند نماز بخوان ، خبیب رضی الله عنه دو رکعت نماز را به تمام و کمال خواند و گفت اگر نه این بود که بلکه فکر کنید از ترس مرگ میخواهم نماز بخوانم بیشتر نماز میخواندم .

آنگاه دست و پای او را بسته و او را بر چوب صلابه بالا بردند ، او در همین حال گفت : خدایا ما دستور پیغمبرت را اجراء نمودیم ، امروز به او خبر بده که با ما چگونه رفتاری شد آنگاه گفت : خدا یا یکایک این مشرکان پراکنده و جدا از هم بقتل برسان و مگذار یکی از ایشان جان سالم به در برند .

آنگاه او را کشتند آنهم بطریقی که همه در قتل او شرکت نمودند : قبل

از قتل رباعی را گفت :

ولست اَبالی حین اَقْتُلُ مُسْلِماً

عَلَى اِیِّ جَنْبٍ کَانَ فِی اللّهِ مَصْرَعِی

وَذَلِکَ فِی ذَاتِ الْاِلهِ وَاِنْ یَشَا

یُبَارِکُ فِی اَوْصَالِ شِلْوِ مُمَزَعِی

یعنی : و هیچ پروائی ندارم وقتی که بر دین اسلام کشته میشوم از اینکه بر کدام پهلو بزمین میآیم ، و این کشته شدنم خالص برای خدا است . و اگر خدا بخواهد برکت قرار میدهد در پیوندهای جسدی که از هم پاره پاره شده است .

= ایران شرکت نداشتند فقط مسلمان بودند یعنی سرور انبیاء بقدر عیسی هم که دوازده حواری داشت پیرو نداشت ، باید کاری کرد که جوانان تاریخ واقعی اسلام را بخوانند و از فداکاری و از خود گذشتگی اصحاب رسول الله ﷺ واقف شوند و بدانند که بغض اصحاب رسول الله دشمنی با اسلام و پیروی مجوس است .

ابو براء عامر بن مالک ملاعب الأسنة از بزرگان بنی عامر :

عامر ملاعب الأسنة : بخدمت رسول الله ﷺ آمد ، رسول الله ﷺ او را بسوی اسلام دعوت فرمود ، عامر گفت من این کار تو را کار خوبی میدانم ، خوب بود که کسانی را با من بفرستی تا اهل نجد را بسوی اسلام دعوت کنند ، که اگر چنین نمائی امیدوارم دعوتت را بپذیرند ، رسول الله ﷺ هفتاد تن از یاران خود که بسبب دانائی به قرآن به قرآء نامیده شده بودند همراه عامر ملاعب الأسنة بنجد فرستاد ، از این هفتاد نفر منذر بن عمرو که المَعْنَقُ لِيَمُوتَ : شتابنده بسوی مرگ لقب داشت و الحارث بن الصمة و حرام بن ملحان و عروة بن اسماء و نافع بن بدیل ، و عامر بن فهیره برده آزاد شده ابوبکر صدیق و دیگران از خیار و برگزیدگان مسلمین ، با عامر ملاعب الأسنة فرستاد ، قبل از فرستادن شان رسول الله ﷺ فرمود من از اهل نجد بیم دارم که این قرآء را آسیب برسانند ، عامر گفت اینان در پناه من هستند و کسی نمیتواند به ایشان آسیبی برساند ، ایشان با عامر رفتند و قتیکه به بئر معونة رسیدند و آن میان زمین بنی عامر و زمین بنی سلیم است ایشان نامه رسول الله ﷺ به دشمن خدا عامر بن الطفیل علیه لعنة الله بدست حرام بن ملحان فرستادند ، عامر بن الطفیل بدون اینکه نظر بنامه نماید حامل نامه حرام بن ملحان را کشت ، آنوقت بجماعت خود بنی عامر رو آورد و از آنان خواست تا این مسلمانان را بکشند ، بنو عامر گفتند ما هرگز چنین کاری نکنیم و ذمت و پیمان عامر ملاعب الأسنة را نمی شکنیم ، عامر بن الطفیل قبائلی از بنی سلیم: رعل و ذکوان و عصیة را به این کار وا داشت ، اینان آمدند و هفتاد تن قرآء را محاصره نمودند و با اینان جنگیدند تا اینکه همه هفتاد نفر شهید شدند مگر کعب بن زید که در میان کشتگان بود و کفار گمان میکردند او هم کشته شده و توانست

خود را به رسول الله ﷺ برساند و ایشان را با خبر سازد .

خبر شهید شدن ده نفری که در رجیع شهید شده بودند و هفتاد نفری که در بئر معونه شهید شده بودند در یکروز به رسول الله ﷺ رسید . رسول الله ﷺ بمنبر رفتند و فرمودند : این برادران تان ملاقات مشرکان نمودند و مشرکان همه آنان را کشتند : ایشان گفتند : پروردگارا خبر ما به قوم ما برسان که ما پروردگاران را دیدار نمودیم ما از پروردگاران خوشنود شدیم و پروردگار ما از ما خوشنود شد . رسول الله ﷺ و مسلمانان از این واقعه سخت اندوهگین شدند و یک ماه بر آن مشرکان که هفتاد نفر را کشته بودند نفرین میفرمود . قراء رضی الله عنهم و ارضاهم با اینکه هیچ آمادگی برای جنگ نداشتند برای دعوت بسوی اسلام رفته بودند با اینحال تا آخرین رمق جنگیدند ، اما چه سود که هفتاد نفر بدون سلاح با سه قبیله مسلح جنگ کردن شان نتیجه ای نداشت جز اینکه شهادتی که همیشه طالب آن بودند بدست آوردند و نام نامی شان تا ابد بر قرار ماند ، رضی الله عنهم و ارضاهم و نفعنا بهم و بهداهم ،

* * *
 * *
 * * *
 * *

غزوة بنی النضیر

بنی النضیر مردمی از یهود بودند و در نزدیکی مدینه اقامت داشتند ، و در سایه پیمان با رسول الله ﷺ آسوده خاطر میزیستند ، اما مردمی که خبیث و ملعنت شیوه آنها است نمیتوانند دست از غدر و پیمان شکنی بردارند و کاری میکنند که بر نابودی خود صحه میگذارند . قبلاً گفتیم که عامر بن الطفیل به وسیله قبائل رعل و ذکوان و عصیه اصحاب بئر معونه را کشت . در همان نزدیکی عمرو بن امیه ضمیری و منذر بن محمد بن عقبه انصاری گوسفندان را چرا میدادند و خبر نداشتند که دوستان شان بسبب عامر بن الطفیل کشته شده اند ، این دو دیدند پرندهگان بسیاری میروند و میآیند ، دانستند که کسانی کشته اند که این همه پرنده در حرکت هستند ، وقتی که آمدند دیدند قراء در خون خود غلطیده اند ، واسب سوارانی که آنان را کشته اند بر سر شان ایستاده اند عمرو بن امیه به منذر بن محمد انصاری گفت خود را بر رسول الله ﷺ برسانیم او را از این حادثه آگاه سازیم ، منذر گفت من هیچگاه از محلی که منذر بن عمرو خوابیده است نمیگذرم ، او بجنگ پرداخت او هم کشته شد و عمرو بن امیه اسیر شد ، وقتی که گفت من از مضر هستم عامر بن الطفیل او را آزاد کرد و گفت تو را آزاد کردم در برابر رقبه و برده ای که در ذمت مادرم است .

عمرو بن امیه از آنجا حرکت کرد وقتی که به « قرقره از صدر قنات » نام محلی نزدیک مدینه رسید دو نفر از بنی عامر را دید ، آن دو عامری در همان سایه ایی که عمرو نشسته بود آمدند و منزل گرفتند ، این دو عامری در پناه رسول الله ﷺ بودند و عمرو بن امیه خبری از آن نداشت . از آن دو

نفر پرسید شما از کدام قبیله هستید گفتند از بنی عامر ، عمرو بن امیه چیزی نگفت تا اینکه هر دو بخواب رفتند ، همینکه بخواب رفتند هر دو را گردن زد و بخدمت رسول الله ﷺ آمد و به رسول الله ﷺ خبر داد که دو تا از بنی عامر را بخون خواهی قراء کشته است ، رسول الله ﷺ فرمود این دو را که تو کشته ای باید خونبها ایشان را بپردازم ،

ابوبراء عامر بن مالك وقتی که شنید که رسول الله ﷺ فرمود این کشته شدن قراء کار ابی براء عامر بن مالك ملاعب الاسنة است ، خیلی دلتنگ شد از اینکه عامر بن الطفیل جوار و امان او را شکست و اصحاب رسول الله را کشت ، پسر عامر ملاعب الاسنة به عامر بن الطفیل حمله نمود و با نیزه ران او را شکافت و او را از اسب بزیر انداخت ، عامر بن الطفیل از این نیزه نزدیک بود جان تهی کند و گفت اگر از مردم کسی کار ابی براء نداشته باشد اگر زنده ماندم خودم فکر آن میکنم .

رسول الله ﷺ برای خون بهای آن دو عامری که عمرو بن امیه آن دو را کشته بود بمحل بنی النضیر رفتند تا از آنان در آن خون بها بموجب پیمانی که میان رسول الله ﷺ و آنان بود از آنان کمک بگیرد ، میان بنی النضیر و بنی عامر نیز پیمان بود ، وقتی که رسول الله ﷺ به یهود بنی النضیر فرمود آمده است تا در خصوص خون بهای دو عامری از آنان کمک بگیرد ، گفتند یا ابا القاسم تو را کمک مینمائیم ، رسول الله ﷺ با یارانی که با ایشان بودند در سایه خانه شان نشستند ، و اما آنان بجای آوردن کمک ، بیکدیگر گفتند: بهتر از این فرصتی بدست تان نمی آید ، چه یکی از شما میرود تا صخره سنگی از روی بام بر سر او بیندازد ؟ رسول الله ﷺ از قصدشان با خبر شد ، از میان یاران برخاست و به مدینه رفت یاران دیدند که رسول الله ﷺ طول داد و بر نگشت نگران شدند تا کسی آمد

و آنان را خبر داد که رسول الله ﷺ بمدينه آمده است ، ياران هم بمدينه رفتند ، يهوديان دیدند که نقشه شان نقش بر آب شده است ، رسول الله ﷺ به ياران خبر داد که يهوديان چنین قصدي داشته اند و جبريل او را خبر داده است .

رسول الله ﷺ به ياران دستور داد آماده جنگ با بنی النضير بشوند که پيمان را شکسته و در صدد کشتن رسول الله ﷺ شده اند ، رسول الله ﷺ یکی از ياران را نزد يهود فرستاد که از اینجا بيرون برويد ، آنها هم قبول داشتند اما منافقان مثل عبدالله بن ابي بن سلول و وديعه و مالک بن ابي قوقل و سويد و داغس از منافقان به يهوديان گفتند ما شما را کمک می کنیم . رسول الله ﷺ عبدالله بن ام مکتوم را امير مدينه قرار داد ، و خود و ياران آمدند و بنی النضير را محاصره نمودند اين در ماه ربيع الاول بود ، رسول الله ﷺ شش شب آنان را محاصره نمود ، و نظر به اینکه در قلعه های خود متحصن شدند ، و دستور فرمود بعضی از نخل های شان سوزانده شود ، وقتی که مدت طول کشيد و خبری از کمک منافقان به يهوديان نشد ، خدا در دل يهوديان ترس انداخت و قبول کردند که از آنجا بيرون بروند و زن و بچه و اموال شان از آنچه بشود بار شتر کرد غير از سلاح با خود ببرند ، يهوديان از آنجا کوچيدند ، و بزرگان شان مثل سلام بن ابي الحقيق و کنانه بن ابي الحقيق و حیی بن اخطب به خيبر رفتند و مردم خيبر که يهود بودند آنان را به بزرگتری قبول کردند .

وباقی يهود خانه های خود را خراب می کردند بخاطر اینکه چهار چوب دروازه از آن بيرون بياورند و زنان را بر شتر نشانده و آوازه خوانان با تار و تنبک پشت سرشان پای کوبی و آوازه خوانی می کردند گویا افتخار میکنند و راه شام در پيش گرفتند و در آنجا هم بودی نکردند .

از بین یهودیان دونفر شان مسلمان شدند و اموال خود را حفظ کردند یکی یامین بن عمیر ابو کعب و دیگری ابو سعد بن وهب .
این یهودیان رفتند و اموال شان از نخلستانها و اموال را بجا گذاشتند ، خدای متعال این اموال را خاصه رسول الله ﷺ قرار داد ، رسول الله ﷺ آن اموال را میان مهاجرین اولین قسمت فرمود و چیزی به انصار نداد ، مگر سهل بن حنیف و ابودجانه که اظهار دست تنگی نمودند که به ایشان مانند مهاجرین سهمیه داد .

رب العالمین سبحانه و تعالی در سوره الحشر از آیه ۲ تا آخر آیه ۷ راجع به آنان بیان فرمود و کار مسلمین بدستور رسول الله ﷺ حتی سوزاندن بعضی از نخلهای شان را صواب دانست برای فهم آن به تفسیر صفة العرفان مراجعه نمائید .

غزوة ذات الرقاع

هر جنگی که رسول الله ﷺ در آن حاضر بوده اند غزوه نامیده میشود و هر جنگی که خود حضرت رسول الله در آن نبوده اند و اصحاب را فرستاده اند سریه نامیده میشود ،

امام بخاری رحمه الله تعالی از ابو موسی اشعری رضی الله عنه روایت نموده است ، اصحاب هر شش نفر يك شتر برای سواری به نوبت داشته اند و بیشتر پیاده میرفتند در زمین کوهستانی و سنگلاخ که مجبور میشده اند لته های پارچه بر پاهای خود ببندند بر اثر زخم برداشتن پاهای شان و افتادن ناخنهای شان ، ذات الرقاع یعنی صاحب واصله ها نامیده شده ، زیرا واصله پارچه و لباس بر پاهای خود می بسته اند ،

امام بخاری میگوید که غزوه ذات الرقاع در سال هفتم هجری بوده برای اینکه ابو موسی اشعری در این جهاد حاضر بوده و ابو موسی سال هفتم هجری بمدینه هجرت نموده است، اما اتفاق علمای سیره و تاریخ بر این است که غزوه ذات الرقاع در سال چهارم هجری بوده است .

امام ابوبکر بیهقی رحمه الله تعالی گفته است غزوه ذات الرقاع دوبار پیش آمده است بنابر این هم روایت وقوع آن در سال چهارم هجری صحیح است و هم روایت وقوع آن در سال هفتم هجری .

غزوه ذات الرقاع : به سول الله ﷺ خبر رسید که قبائل : بنو محارب و بنو ثعلبه از غطفان از مردم نجد خود را آماده جنگ با رسول الله ﷺ مینمایند .

عادت رسول الله ﷺ این بود که هر گاه میشنیدند مردمی میخواهند حمله نمایند ، قبل از اینکه حمله نمایند بر سرشان حمله می کرد تا قصد شان را در محل شان سرکوب نماید ، و این را در نظام جنگی : **سبقت در تعرض** مینامند .

رسول الله ﷺ در ماه ربیع الآخر سال چهارم هجری عثمان بن عفان رضی الله عنه را از طرف خود امیر مدینه قرار داد ، و خود با هفتصد مجاهد عازم نجد شد ، وقتی که به شهر های آنان رسیدند دیدند که از مردان شان خبری نیست ، فقط ^(۱) زنان شان هستند آنها را گرفتند ، خبر

(۱) گرفتن زنان شان برای این بود که فکر حمله بمدینه را از سر بیرون کنند ، و برای شان خیلی ساده بود که مسلمان بشوند و خودشان و زن و مال و فرزندان شان نگهدارند و در بسیاری از اوقات وقتی که برای پس گرفتن زنا نشان میآمدند، رسول الله ﷺ زنان شان را پس میداد چنانکه در جنگ طائف و هوازن پیش آمد .

که به مردان شان رسید از ترس بسر کوهها رفتند ، کمی بعد با هم جمع شدند و جمعی بسیار فراهم نموده در مقابل مجاهدین اسلام صف آرائی نمودند ، وقت نماز عصر شد و رسول الله ﷺ بهم آن داشت که کافران غدر نمایند و موقعیکه مسلمانان مشغول نماز هستند حمله کنند ، رسول الله ﷺ دستور فرمود نماز خوف^(۱) بخوانند ، بسیاری دشمن مایه ترس بود ، اما خدای عزوجل در دل کافران ترس انداخت و جنگی پیش نیامد و کافران متفرق و پراکنده شدند و رسول الله ﷺ و همراهان بمدینه برگشتند .

جابر بن عبدالله انصاری میگوید: من بر شتری سوار بودم که خیلی کند راه میرفت ، رسول الله ﷺ پشت سر لشکریان حرکت میفرمود ، بمن رسید و فرمود چرا عقب افتادی؟ گفتم : شترم شتاب راه نمیروند ، فرمود شتر را بخوابان شتر را خواباندم ، چوبدستی مرا گرفت و به چند جای بدن آن زد ، فرمود بر شتر سوار شو .

قسم بان خدائی که محمد را به پیغمبری برگزید شترم طوری شتاب میرفت که میخواست از شتر رسول الله ﷺ جلو بیفتد ، رسول الله ﷺ فرمود زن گرفته ای ؟ گفتم: زن گرفته ام . فرمود: دو شیزه یا بیوه؟ گفتم: بیوه. فرمود: چرا دو شیزه نگرفتی که از بازی و آب دهنش متمتع شوی ؟ گفتم یا رسول الله ﷺ پدرم روز احد شهید شد و هفت دختر بعد از او مانده است نخواستم دختری مثل آنها بخانه بیآورم خواستم زنی بخانه بیآورم که آن دختران را مساعدت نماید .

(۱) نماز خوف یا صلاة الخوف یعنی نمازیکه در حال ترس از دشمن خوانده میشود، در روایات شانزده قسم آمده است که هر کدام بحساب جانی وضعی مناسب است، در مذهب شافعی چهار نوع از آن را اختیار کرده اند، که در کتب فقه بتفصیل آمده است، و در شرح ابو شجاع مختصراً یاد کرده ایم .

فرمود کار خوبی کردی ، فرمود: شترت به من بفروش. گفتم: برای خودت فرمود نه ، بیک درهم و خدا تو را بیامرزد ، گفتم به یک درهم نمیفروشم ، ایشان هر بار یک درهم می افزودند و میفرمودند: به دو درهم و خدا بیامرزدت گفتم به دو درهم نمیفروشم تا اینکه به سی و شش درهم رسید ، گفتم به سی و شش درهم میفروشم به شرط اینکه تا مدینه بر شتر سوار باشم قبول فرمود ، به مدینه که رسیدم شتر را دم در خانه پیغمبر خواباندم، رسول الله ﷺ که از خانه بیرون آمد دیدند شتری خوابیده فرمود شتر کیست؟ گفتند: شتر جابر است فرمود او را صدا بزنی بیاید وقتی که آمدم چیزی از سی و شش درهم زیادتر به من داد و شترم را بمن داد فرمود نخواستی ام شتر از تو بگیرم ، قبلاً بجابر فرموده بود که خدا پدرت را زنده کرد و پرسید میخواهی چه چیزی تو را بدهم؟ پدر جابر گفت میخواهم زنده شوم و به جهاد بروم و دو باره کشته شوم ، خدا فرمود کسیکه بآخرت آمد دنیا باز گردانده نشود ، او را بهشت داد و جانش را بر گردانید و زیادتی دیدن پروردگار نصیب او فرمود .

قصه از چانه زدن رسول الله ﷺ زیادتی دعای مغفرت برای جابر و بر گرداندن شتر و زیادی از قیمت به او دادن این بود تا نمونه‌های از شباهت از عطای پروردگار در بارهٔ پدر او باشد (۱).

(۱) فقهاء از این قصه جابر و بیع و شرط چندین مسأله استخراج نموده اند بعضی از فقهاء گفته اند جانی بیع و شرط هر دو جائز است و جانی بیع و شرط هر دو باطل است و در جانی بیع صحیح است و شرط باطل است برای فهم مسأله به کتب فقه ائمه اربعه مراجعه شود ، حدیث آن در صحیح بخاری است ، و جابر گفت از وجهی که رسول الله ﷺ بمن پرداخت برکت آن باقی بود تا روزی که در خلافت یزید مدینه به دست مسلم بن عقبه تاراج شد و خلقی بیش از ده هزار نفر غیر از زنان و کودکان کشته شدند و از مردم با شخصیت مهاجرین و انصار یک هزار و هفتصد نفر کشته شدند ، این واقع شوم بسال ۶۳ هجری بود.

داستان عمار بن یاسر و عباد بن بشر

موقع مراجعت از غزوه ذات الرقاع شب شده بود و رسول الله ﷺ در محلی منزل گرفتند ، رسول الله ﷺ فرمود: چه کسی امشب کشیک ما میزند : «مَنْ يَكُونُ لَيْلَتِنَا هَذِهِ» : چه کسی امشب ما را نگهبانی میکند ؟ عمار بن یاسر از مهاجرین و عباد بن بشر از انصار گفتند ما امشب نگهبانی میکنیم ، عباد به عمار گفت: چه موقع میخواهی خوابی اول شب یا آخر شب ، یعنی اگر اول شب تو خوابیدی من پاسبانی میکنم و آخر شب تو را بیدار میکنم تا تو پاسبانی کنی و من بخوابم ، عمار بن یاسر رضی الله عنهما گفت من اول شب میخواهم بخوابم ، عمار خوابید و عباد بنماز ایستاد یکی از کافران که زن او از دستش رفته بود قسم خورد که دست برندارم تا در اصحاب محمد خون بریزم ، وقتی آن مرد دید که عباد بیدار است و به نماز ایستاده است و دانست که او نگهبان است ، به او تیری انداخت ، تیر بعباد اصابت کرد، عباد تیر را بیرون آورد و بنماز خود ادامه داد آن کافر تیر دوم را بعباد انداخت، آن تیر هم بعباد اصابت کرد تیر را بیرون آورد و بنماز خود ادامه داد ، تیر سوم بعباد رسید تیر را بیرون آورد و رکوع و سجود نمود و عمار را بیدار کرد و گفت بنشین که زخمهای سنگین بمن رسیده ، عمار دید که عباد غرق خون است ، آن کافر وقتی که دانست از او با خبر شده اند پابفرار نهاد ، عمار که آنهمه خون بر عباد دید گفت : سبحان الله چرا اولین تیری که بتو انداخت مرا بیدار نکردی ؟ عباد گفت مشغول قراءت سوره ای بودم میخواستم آن را تا آخر بخوانم ، و اگر نه این بود که رسول الله ﷺ مرا به نگهبانی امر فرمود تا نگهبانی کنم که دشمن اینجا نیاید، ممکن بود او پیش از اینکه من نماز را بآخر برسانم یا سوره را تمام کنم مرا بکشد و بر شما حمله کند.

الحق که این بزرگواران نماز میخواندند که از لذت نماز و مناجات با پروردگار احساس خونریزی و درد نمی کردند ، نه نمازیکه امروز ما میخوانیم که اگر پشه بر صورت مان نشست خشوع مان را میبرد ، و هر نوع پریشانی در نماز دامنگیر ما است ، رضی الله عنهم و ارضاهم که محال است بعد از ایشان همانند ایشان بیاید ، در این واقعه نشان دادن حرمت نماز است که تا چه حد نماز نزد ایشان احترام داشت. و چندین مسأله فقهی در این واقعه است از جمله اینکه بیرون آمدن خون نماز را باطل نمیکند ، و در صحیح بخاری آمده است که عبدالله بن ابی اوفی نماز میخواند در حالیکه از زخم او خون میریخت .

غزوة بدر الآخرة

اول شعبان سال چهارم هجری که موعده مقابله با ابوسفیان بن حرب بود رسول الله ﷺ با يك هزار و پانصد مجاهد از یاران خود به بدر حاضر شد ، (بدر بازار تجارتي بود که هر سال در ماه شعبان در بدر بازاری بپا میشد و عرب برای تجارت به آنجا میآمدند و بعد از هشت روز هر کدام به محل خود بازمیگشتند) .

ابو سفیان و قریش در آن سال دچار خشکسالی بودند ، ابوسفیان با عده ای از قریش به مجنة - که آن هم بازاری برای تجارت در غیر آن موقع بود آمد و نعیم بن مسعود اشجعی را اجاره کرد تا بمدینه بیاید و مردم را بترساند ، نعیم بن مسعود اشجعی بمدینه آمد و گفت ابوسفیان با لشکر : عظیم به بدر میاید لشکری که کسی را یارای مقاومت آن نیست ، ابوسفیان از مجنة بمکه برگشت و بقریش گفت امسال خشک است و مصلحت نیست به بدر بروید ، او فکر میکرد تهویلات و تهدیدات نعیم بن مسعود در رسول

اللہ ﷻ و یاران ایشان کارگر می شود . و به بدر نمی آیند ، و او شهرت میدهد که مسلمانها به وعده خود وفاء نکرده اند .

اما رسول اللہ ﷻ کسی نبود که اعتناء به چنین تُرّهاتی بنماید ، رسول اللہ ﷻ با یکهزار و پانصد تن از یاران خود به بدر آمد ، و در آنجا به تجارت و خرید و فروش پرداخت و نظر به اینکه ابوسفیان و قریش ببدر نیامدند . تجارت آن سال منحصر به رسول اللہ ﷻ و یاران ایشان بود که همه باریج و نفع عظیم بمدینه برگشتند و وفا نکردن به وعد به کردن ابوسفیان افتاد ، صفوان بن امیه به ابوسفیان گفت به تو گفتم وعده مقابله به ایشان مده ، دیدی که به نفع ایشان تمام شد و خودت به بد قولی معروف شدی .

خدای متعال در آیات متعدد ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ سوره آل عمران از یاران رسول اللہ ستایش نمود و فرمود : ﴿ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ * الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ * فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسَّهُمْ سَوْءٌ وَأَتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ﴾ .

تفسیر : مردمی که دعوت خدا و پیغمبرش را برای رفتن به بدر برای مقابل ابوسفیان که در روز احد گفته بود موعده جنگ بین ما در بدر از سال آینده است و پیغمبر قبول فرمود ، یاران پیغمبر رضی الله عنهم آن مردمیکه دعوت خدا و رسول اللہ ﷻ را پذیرفتند بعد از آنهمه زخم و جراحاتی که در روز احد به ایشان رسید ، آن همه شهید دادن و آن همه زخم و جراحت برداشتن مانع ایشان نشد از اینکه دعوت خدا و پیغمبر برای جنگ با ابوسفیان و قریش بپذیرند و در موعده حاضر شوند ،

برای این مردم نکوکار و پرهیزگار اجری است عظیم ، ایشان مردمی هستند که نعیم بن مسعود اشجعی به ایشان گفت که ابوسفیان بن حرب لشکری عظیم برای نابودی تان فراهم نمود ببدر نروید که شما را نابود میکنند بترسید از آنان و به بدر نروید ، اما این گفته نعیم بن مسعود مایهٔ زیادت ایمان شان شد و گفتند کفایت ما خدا است و چه خوب کفایت کننده ای است خدا، ما که در راه خدا و برای نشر دین خدامیجنگیم چه اعتنائی داریم به ابوسفیان و همراهانش . این رزمندگان با ایمان و پرهیزگار که کار خود را به خدا واگذاشته بودند با سربلندی به بدر رفتند و اثری از ابوسفیان و تهدیدهای تو خالی او ندیدند و تجارت نمودند و بنعمت سلامتی و فضل خدا و ربح تجارت برگشتند و هیچ بدی به ایشان نرسید نه کسی از ایشان کشته شد و نه زخمی به ایشان رسید، ایشان خوشنودی خدا را در فرمانبری خدا و فرمانبری پیغمبر خدا می دانستند و خدا دارای فضل عظیم است برای اهل طاعتش .

* و از حوادث سال چهارم هجری ولادت با سعادت ریحانة الرسول ﷺ

حسین بن علی از سیده نساء العالمین فاطمة الزهراء رضی الله عنهم .

و وفات ام المؤمنین زینب بنت خزیمه .

و وفات ابو سلمة بن عبدالاسد پسر عمه رسول الله ﷺ (نام عمه رسول

الله ﷺ برة بنت عبدالمطلب) .

و زواج رسول الله ﷺ با ام سلمة رضی الله تعالی عنها می باشد .

سال پنجم هجری غزوه دومة الجندل

دومة الجندل امروز بنام مدینه الجوف است که تا دمشق چهل فرسخ ، و تا مدینه یکصد و بیست فرسخ فاصله دارد .

در ماه ربیع الاول سال پنجم هجری ، به رسول الله ﷺ خبر رسید که گروهی از اعراب در دومة الجندل بمردمی که از آنجا عبور میکنند و قصد نزدیک شدن بمدینه را دارند ستم میکنند، رسول الله ﷺ آماده جهاد با آنان شدند ، و پس از اینکه سباع بن عرفطه غفاری را امیر مدینه فرمودند، خود با یکهزار از یاران قصد دومة الجندل نمودند و روز در محلی درکمین آنان پنهان میشدند و شبها حرکت میکردند، وقتی که خبر بانها رسید که رسول الله ﷺ و یاران بسوی آنان میآیند پراکنده شدند ، مسلمانان به گوسفندان و چوپانان شان هجوم بردند ، کسانی فرار کردند و کسانی از این چوپانان اسیر شدند ، کسیکه جنگجو باشد را ملاقات فرمودند ، رسول الله صلوات الله و سلامه علیه وعلی آله وصحبه به هر سولشکریانی را فرستادند تا شاید دانسته شود کجا هستند اما از آنها کسی پیدا نشد، رسول الله ﷺ با غنیمت بدست آمده بسوی مدینه روانه شدند ، در موقع برگشتن بسوی مدینه با عیینة بن حصن که رسول الله ﷺ او را احمق مطاع مینامید مصالحه فرمود ، وچون آن سال درخشکسالی بودند قطعه زمینی که سی و شش میل یعنی دوازده فرسخ با مدینه فاصله داشت برای چراگاه گوسفندان عیینة و قوم او به عیینة واگذار فرمود .

رسول الله ﷺ عیینة را احمق مطاع مینامید برای اینکه ده هزار

شمشیرزن تابع او بودند بدون اینکه شایستگی داشته باشد .

غزوة بنی المصطلق

در شعبان همین سال به رسول الله ﷺ خبر رسید که حارث بن ابی ضرار : سرور قبیله بنی المصطلق که در روز اُحد به کمک مشرکان قریش شتافته بودند ، گروه بسیاری را برای جنگ با رسول الله ﷺ جمع آوری مینماید ،

رسول الله ﷺ دستور فرمود آماده رفتن بسوی بنی المصطلق شوند ، در این غزوه گروهی از منافقان بقصد به دست آوردن مال دنیا همراه رسول الله ﷺ بیرون آمدند در هیچ غزوه ای آنهمه منافق با ایشان بیرون نیامده بودند .

رسول الله ﷺ زید بن حارثة رضی الله عنه را امیر مدینه فرمود ، و خود با گروه بسیاری از صحابه رضی الله تعالی عنهم بسوی بنی المصطلق روانه شدند ، در این غزوه عائشة ام المؤمنین و ام سلمة ام المؤمنین را با خود به همراه برد . قبل از رسیدن به محل بنی المصطلق جاسوس بنی المصطلق را ملاقات فرمود ، از او راجع به بنی المصطلق سؤالاتی فرمود و نظریه اینکه هیچ جوابی نداد دستور فرمود تا آن جاسوس را بکشند ، وقتی که خبر به رئیس بنی المصطلق (حارث بن ابی ضرار) رسید که رسول الله ﷺ بسوی او میآید و جاسوس او را کشته است ، ترسی عظیم به او و همراهانش دست داد ، موقعیکه رسول الله ﷺ به « مُرَيْسِع » که نام ابی بود برای بنی المصطلق رسید ، در آنجا رسول الله ﷺ از طرفی ، و حارث و همراهانش از طرف دیگر صف آرائی کردند ، رسول الله ﷺ که همه جا قبل از جهاد با دشمنان آنان را بسوی اسلام و ترك شرك دعوت میفرمود ، بنی المصطلق را بسوی اسلام دعوت فرمود و نظریه اینکه دعوت

بسوی اسلام نپذیرفتند ، ساعتی به تیر اندازی بیکدیگر پرداختند ، آنگاه مسلمانان طوری بسوی کفار حمله بردند که حتی مجالی برای فرار نیافتند ، ده تا از کافران کشته شدند و باقی همه اسیر شدند ، و زنان و فرزندان شان که همراه شان بودند همه به اسارت آمدند ، دو هزار شتر و پنج هزار گوسفند به عنوان غنیمت بدست مسلمانان افتاد ، رسول الله ﷺ شُقران را مأمور نگهداری اموال غنیمت فرمود ، و به بریده دستور دادند اسیران را نگهداری کنند ، و در میان اسیران برة دختر حارث بن ابی ضرار بود ، رسول الله ﷺ با دختر حارث ازدواج فرمود او را جویریه نامید ، مسلمانان که دیدند رسول الله ﷺ با دختر رئیس بنی المصطلق ازدواج فرموده گفتند اکنون بنی المصطلق همه خویشاوندان زوجه رسول الله ﷺ شده اند و همه اسیران خود را آزاد کردند ، و بنی المصطلق که چنین رفتاری را دیدند همگی مسلمان شدند ،

جویریه ام المؤمنین رضی الله عنها با برکت ترین زنها نسبت بقوم خود بود که از برکت ازدواج رسول الله ﷺ با او همه آزاد شدند و همه مسلمان شدند .

در غزوه بنی المصطلق دو امر پیش آمد که تدبیر رسول الله ﷺ باعث خاموش شدن آن بود :

یکی اینکه شخصی که بمزد برای عمر رضی الله عنه کار میکرد با کسیکه از هم پیمانان خزرج انصار بود دعوی شان شد ، آن کسیکه بمزد برای سیدنا عمر کار میکرد دیگری را خونین و مالین نمود ، مزدور عمر گفت یا للمهاجرین: ای مهاجرین بفریادم برسید ، و آنکه هم پیمان خزرج بود گفت: یا لالانصار: ای انصار بفریادم برسید ، از هر دو طرف مردمی جمع شدند و بیم آن میرفت که با هم بجنگ افتند . رسول الله ﷺ با خبر

شدند و آمدند و فرمودند : این کلمه های گنبدیه که مردم را بسوی جاهلیت میکشانند ترك کنید ، همه مسلمان و همه برادران همدگر هستید ، رسول الله ﷺ با آن کسیکه زده شده بود سخن گفت تا اینکه او از حق خود گذشت و مسأله ختم شد .

اما منافقان و رئیس شان عبدالله بن ابی نمی خواستند بهمین جای خاتمه یابد ، رئیس المنافقین گفت عجب کار مهاجرین به اینجا کشیده که با انصار بجنگند ، رو بمنافقان کرد که شما باعث شدید و آنان را راه دادید ، از این پس بکلی بطرف آنان نروید و آنان را کمک نکنید و سخنانی گفت که در خور نفاق او بود .

زید بن ارقم رضی الله عنه که آن کلمات را شنید رسول الله ﷺ را بر آن واقف ساخت ، عبدالله بن ابی چنانکه عادت منافقان است همه گفته های خود را انکار کرد ، و رسول الله ﷺ بزید بن ارقم فرمود :

شاید بر او خشم گرفته ای و چنین سخنی گفته ای زید گفت بخدا قسم که من از زبان عبدالله شنیده ام ، زید خیلی از رفتار عبدالله بن ابی ناراحت شد ، و از نقل خبر نیز پشیمان شد که چرا این خبر را به رسول الله ﷺ رسانیدم ، اما خدای متعال به تصدیق زید و تکذیب عبدالله بن ابی سوره المنافقین را نازل فرمود و مشیت منافقان باز شد ، در آن سوره هر چه گفته بود و قسم دروغ او و تظاهر به ایمان او همه را روشن کرد ، و این يك مسأله بود که روشن کرد هر جا منافقان باشند شرشان بمردم میرسد .

امر دوم : عائشه صدیقه رضی الله عنها باگردن بندی که بگردن داشت بقضاء حاجت رفته بود .

وقتی که از قضای حاجت فارغ شد ، دید که گردن بند او نیست ، در آن شب بدنبال گردن بند خود گشت تا آن را پیدا کرد ، وقتی که برگشت

دید رسول اللہ ﷺ و یاران رفته اند ، او همانجا خوابید ، رسول اللہ ﷺ برای زوجات طاهرات مثل کجاوه که بر شتر قرار میگیرد و زنان در آن مینشینند قرار داده بود ، کسانی که مأمور بودند آن کجاوه را بر شتر بنهند گمان کرده بودند زوجه رسول اللہ ﷺ در آن است آن را بر شتر نهادند ، و در آنموقع زنان فربه نبودند که وزن شان معلوم شود ، صفوان بن المعطل سلمی که پشت سر لشکریان حرکت میکرد تا اگر کسی بدنبال افتاده او را با خود ببرد . از دور سیاهی دید ، وقتی که نزدیک آمد دید زوجه رسول اللہ ﷺ است ، به آواز بلند: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** گفت تا عائشه بیدار شد شتر را خوابانید و عائشه بر شتر نشست تا به رسول اللہ ﷺ رسید ، منافقان که از آن سخنان خود در کشمکش مزدور سیدنا عمر به هم پیمان خزرج نتیجه ای نگرفته بودند ، این موضوع را دستاویز قرار داده و سخنانی که شایسته خودشان است بر زبان آوردند ، و مایه ناراحتی رسول اللہ ﷺ و خاندان ابی بکر صدیق و جماعت مسلمین شدند ، تا اینکه خدای متعال در براءت خاندان عصمت و طهارت از آیه ۱۱ تا آیه ۲۶ سوره النور نازل فرمود و مشت همه منافقان باز شد و روی شان سیاه شد ، هنوز هم کسانی هستند که میگویند مسلمانیم و میگویند قرآن را قبول دارند و باز هم در خاندان عصمت و طهارت رسول اللہ ﷺ سخنان افتراء میگویند .

الحاصل منافقان در هر دور و زمانه ای که باشند از يك عنصر هستند ، و تنها کسانی را بدشمنی میگیرند که مؤمنانند ، و در هر عصر و زمانی جز رسوائی نتیجه دیگری نخواهند گرفت ، و همه کسانی که در این زمینه سخنی به افتراء گفته بودند بفرمان پروردگار هشتاد تازیانه حد قذف زده شدند ، و آیه ۲۶ سوره النور نشان داد که مردان ناپاک و زنان ناپاک بهمراه

همند و ناپاك جنس خود ناپاك را ميخواهد ، و پاكان زن و مرد همه پاكند و از سخنان افتراء كسانيكه ناپاكند بدورند ، براي پاكان، پاكي و آمرزش خداوند و روزي بزرگوارانه بهشت است ،

اين آيات براءت و پاكي و طهارت خاندان عصمت و رسالت تا روز قيامت تلاوت ميشود ، و عائشه صديقه رضی الله تعالى عنها افتخار مينمود كه :

خدا مرا پاك آفريد و نويد آمرزش و روزي بزرگوارانه در بهشت داد ، تا سياه روي شود هر كه در او غش باشد .

غزوهء الخندق

غزوه خندق در ماه شوال از سال پنجم هجري بوقوع پيوست . از موقعيكه بنی النضير يهود از دور و بر مدینه كوچانده شدند ، و خانه و ديارشان بمسلمانان رسيد ، اين موضوع خواب و قرار از آنان گرفت و هميشه در صدد بودند كه تلافی ذلت خود بنمايند و كاری كنند كه شهر و ديار شان از نو پس بگيرند .

از اينراه گروهی از بزرگان يهود ^(۱) بنی النضير بمكه رفتند و كفار قریش را بجنگ با رسول الله ﷺ تشويق نمودند .

وبه كفار قریش وعده دادند كه در اينراه با آنان همكاری و مساعدت نمايند ، كفار قریش خواهش يهوديان را پذيرفتند ، آنگاه يهوديان نزد قبيله

(۱) اينان عبارت بودند از سلام بن ابی الحقيق نضری و حبی بن اخطب نضری ، و كنانة بن الربيع بن ابی الحقيق نضری ، و هوذة بن قيس وائلی ، و ابو عمار وائلی و چند نفری از بنی النضير وبنی وائل .

غطفان رفتند و آنان را بر جنگ با رسول الله ﷺ تشویق نمودند، و به آنان گفتند که قریش در این جنگ با آنان همراهند، قریش آماده جنگ شد و پیروان قریش نیز به متابعت شان برخاستند و چهار هزار مرد جنگی که رئیس شان ابو سفیان و پرچم دارشان عثمان بن طلحة بن ابی طلحة بود با سیصد اسب و هزار و پانصد شتر بقصد مدینه در حرکت آمدند و قبيله غطفان که رئیس شان عیینة بن حصن بود چنانکه قبلاً یاد کردیم رسول الله ﷺ زمینی برای چرای حیواناتش به او عطا فرموده بود وقتی که حیواناتش چاق و فربه شدند جزای احسان رسول الله ﷺ این دانست که به کمک دشمنان رسول الله ﷺ بر خیزد او با یکهزار اسب سوار به جنگ با ولی نعمت خود برخاست، و بنومرة به ریاست حارث بن عوف، و بنو اشجع بریاست مسعر بن رخيله و بنو سلیم بریاست سفیان بن عبد شمس، و بنو اسد بریاست طلیحة بن خویلد اسدی، که مجموع شان ده یا دوازده هزار جنگجو بود و قائد عام شان ابوسفیان بن حرب بود راهی مدینه شدند.

وقتی که این خبر به رسول الله ﷺ رسید، با صحابه رضی الله عنهم به مشورت پرداخت که آیا از مدینه بیرون بروند برای ملاقات با دشمن و یا اینکه در مدینه بمانند؟،

سلمان فارسی رضی الله عنه گفت که خندق کنده شود تا دشمن نتواند از آن عبور نماید، رسول الله ﷺ این نظریه را پسندید و فرمود از حره شرقی تا حره غربی که محلی باز بود و دشمن نمیتوانست از آنجا بمدینه بیاید خندق بکنند، برای اینکه باقی اطراف مدینه خانه ها و نخلستانها بود و دشمن نمیتوانست از آنجا ها بمدینه داخل شود، حره شرقی بنام حره واقم و حره غربی بنام حره وبره است که مدینه میان این دو حره میباشد.

مسلمانان مشغول کردن خندق شدند و رسول الله ﷺ نیز با یاران کار

میکرد و خاک را بردوش مینهاد و ابیات عبدالله بن رواحه میخواند :

اللهم لولا أنت ما اهتدينا ولا تصدقنا ولا صلينا
فأنزلن سكيناً علينا وثبت الأقدام إن لاقينا
والمشركون قد بغوا علينا وإن أرادوا فتنة أبينا

خدایا اگر نه فضل تو بود ما براه راست نمیرسیدیم ، و نه صدقه میدادیم و نه نماز میخواندیم ، فرود آور آرامشی بر دلهای ما . و پایدار بدار پاهای ما اگر با دشمن روبرو شدیم . مشرکان در حقیقت بر ما تعدی کرده اند ، و ما اگر قصد مشرکان به فتنه انداختن و شرک آوردن ما باشد نخواهیم پذیرفت .

خندق آماده شد ، وقتی که مشرکان آمدند و خندق را دیدند تعجب نمودند برای اینکه عربها خندق را ندیده و نمی شناختند . لشکر مسلمانان که سه هزار مجاهد بود در جهت شرق مدینه پشت بکوه سلع داشتند ، پرچم مهاجران با زید بن حارثه ، و پرچم انصار با سعد بن عباده بود . و مشرکان در محلی بنام مَجْمَعُ الْأَسْيَالِ و غطفان نزدیک أحد منزل گرفتند . چند روزی میان مسلمانان و مشرکان فقط تیر اندازی بود ، نظر به اینکه انتظار جنگ بر مشرکان طولانی شد ، چند نفری از مشرکان اسبان خود را بر پریدن از خندق وادار نمودند : اینان عبارت بودند از عکرمه بن ابی جهل و نوفل بن عبدالعزی و عمرو بن عبدود و چند نفری دیگر .

اینان که از خندق گذشته بودند خواهان مبارزه شدند . علی بن ابی طالب عمرو بن عبدود را کشت . و زبیر نوفل را دو نیم کرد ، و یکی دیگر پابه فرار گذاشت و در خندق افتاد و گردنش شکست و باقی فرار کردند ، آنروز تیراندازی ادامه یافت بطوریکه مسلمانان نتوانستند نماز عصر بخوانند

و نماز عصرشان قضا شد ، رسول الله ﷺ فرمود : «مَنْعَوْنَا صَلَاةَ الْوَسْطَى صَلَاةَ الْعَصْرِ مَلَأَ اللَّهُ قُبُورَهُمْ نَارًا». مشرکان از خواندن نماز وسطی نماز عصر مانع ما شدند . خدا قبر های شان را پر از آتش سازد . شب که شد رسول الله ﷺ نگهبانانی بر خندق قرار داد تا کافران نتوانند بشب از آنجا بگذرند ، و جای پرخطر که شکافی از خندق بود خود رسول الله ﷺ در آنجا در قسمتی از شب نگهبانی میفرمود .

غزوه خندق موقعی بود که خشکسالی و سرمای سرد و نداشتن لباس گرم همه با هم جمع شده بود .

در آن بیست روزی که غزوه خندق بطول انجامید . مسلمانان با شدت و عسرت بسیار مواجه بودند ، رسول الله ﷺ به صحابه رضی الله عنهم وعده نصرت و ظفر و پیروزی میداد و از خیر بسیاری که در پیش دارند ایشان را دلگرم و امیدوار و دارای روح معنوی قوی مینمود .

اما منافقان در آن روزهای سخت هر چه از خبث طینت و بدلی داشتند بکار میبردند ، و چنانکه قرآن از زبان آنها حکایت فرمود میگفتند : ﴿ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا ﴾^(۱) یعنی خدا و پیغمبرش بما وعده ندادند مگر وعده غرور و فریبندگی . این را بزبان میگفتند ، و در عمل برای عذرهای واهی و دورغ از میان مسلمانان بیرون میرفتند به عذر اینکه : ﴿ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ ﴾ : خانه های مان مکشوف است نگهبانی ندارد میترسیم دشمن بر خانه های مان شیخون بزند ، خداوند فرمود : ﴿ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا ﴾^(۲) یعنی : خانه های شان بدون نگهبان نیست . قصد

(۱) سوره الاحزاب ، آیه : ۱۱ .

(۲) سوره الاحزاب ، آیه : ۱۲ .

منافقان فرار از میدان معرکه و بخطر انداختن مسلمانان است ، اما مردان راه حق با اینکه فقر و سرما و شدت و عسرت با هم جمع شده بود و کافران هر ساعت از طرفی حمله ور میشدند بطوریکه خواب و راحت از مسلمانان گرفته بودند به همراهی پیغمبر برحق خدا به پایمردی و پایداری ایستادند و هیچیک از این شدائد هر چند آنان را به لرزه در آورده بود ذره ای در یقین پیروزی شان خللی وارد نکرد .

در يك چنین موقعی به رسول الله ﷺ خبر رسید که یهودیان بنی قریظه که بیرون از مدینه و هم جوار مسلمانان هستند پیمان را شکسته و با مشرکان هم پیمان شده اند تا یهودیان از داخل و مشرکان از خارج بر مسلمانان حمله ور شوند ، باعث این کار حیی بن اخطب از سران بنی النضیر که از مدینه کوچانده شده بود، او نزد کعب بن اسد رئیس بنی قریظه رفته بود و اینقدر پافشاری کرد بر اینکه اگر یهود بنی قریظه با مشرکان همدست شوند و پیمان خود با رسول الله ﷺ را بشکنند شکست مسلمانان حتمی است ، اینقدر از این صحبتها با رئیس بنی قریظه نمود . که کعب بن اسد راضی شد پیمان خود را با رسول الله ﷺ کنار بگذارد و با مشرکان همدست شود .

وقتی که این خبر به رسول الله ﷺ رسید ، مسلمة بن اسلم را با دویست نفر و زید بن حارثه را با سیصد نفر بدرون مدینه فرستاد تا شهر مدینه و زنان و کودکان را از شر یهود حفظ کنند ، و سعد بن معاذ را نزد یهود بنی قریظه فرستاد تا ببیند وضع یهود از چه قرار است ، دید که همه شان بغض خود را اظهار میکنند و از روهای شان شر و کینه پیداست و در جلو سعد به بدزبانی نسبت بمقام رسالت پرداختند ، اکنون فشار فقر، و خشکسالی، و سرمای شدید، و نداشتن لباس کافی، و فشار حمله های

مشرکین، و پیمان شکنی یهود، و غنیمت شمردن منافقان این فرصت را برای اشاعه ترس و هراس همه دست بدست هم داده بودند، رسول الله ﷺ بدنبال عیینه بن حصن فرستاد تا با او بر قسمتی از ثمار مدینه از خرما و انگور مصالحه نماید تا او و گروهش از مشرکان جدا شوند و به محل خود بر گردند، و سعد بن معاذ و افراد دیگری از انصار را حاضر فرمود و این موضوع را با ایشان در میان نهاد، سعد بن معاذ گفت وقتی که ما بحال کفر و جاهلیت بودیم اینان نمیتوانستند یک دانه خرما را از ما بگیرند مگر از طریق خرید و یا اینکه مهمان ما باشند، امروز که خدا افتخار مسلمانی بما عطاء فرمود قسمتی از ثمرهای مدینه به آنها بدهیم.

میان ما و اینان شمشیر است، عیینه دید که اصحاب رسول الله ﷺ از بسیاری مشرکان هیچ ترسی به دل شان راه نیافته است و رفت تا بمشرکان بگوید که این مسلمانانی که او ایشان را دید شیرانی هستند که هیچ ترسی از دشمن ندارند. خدای عزوجل که نظر عنایتش به پیغمبر بر حقش و مؤمنان بود، صفحه تاریخ را از طریقی دیگر عوض فرمود.

نعیم بن مسعود اشجعی که هم با مشرکان دوستی داشت و هم با یهود و همه شان او را میشناختند بخدمت رسول الله ﷺ آمد و عرض کرد که یا رسول الله ﷺ من مسلمان شده ام و قوم و جماعتم از آن خبر ندارند، بمن بفرما تا خدمتی انجام دهم، رسول الله ﷺ فرمود از یکنفر در چنین موقعی چه کاری ساخته است؟ اگر میتوانی میان شان اختلاف قرار ده که از تعداد دشمنان ما کم شوند و جنگ خدعه و فریب در آن کارگر میشود. آنوقت نعیم بن مسعود رضی الله تعالی عنه نزد یهودیان بنی قریظه رفت، یهودیان که نعیم را دیدند به گرامی داشت او بر خاستند، نعیم گفت شما میدانید که من از دوستان شما هستم، و شما دیده اید که چه بر سر یهود بنی

قینقاع و بنی النضیر آمده است ؟ قریش مثل شما نیستند شما همسایه مسلمانان هستید ، قریش اگر فرصتی یافتند میجنگند و گرنه به شهر و دیار خود بر میگردند آنگاه شما را تنها در برابر مسلمانان قرار میدهند و شما نمی توانید بامسلمانان مقابله نمائید ، نصیحت من به شما این است که اگر قریش از شما خواستند همراه ایشان با مسلمانان بجنگید ، به قریش بگوئید نمیتوانیم بشما اطمینان داشته باشیم مگر در صورتیکه چند تا از فرزندان تان نزد ما گروگان و رهن بگذارید تا نتوانید ما را بسر خود رها کنید . و این سخن مرا پنهان نگه دارید .

آنگاه نزد قریش رفت و قریش به اکرام او برخاستند و نعیم بن مسعود گفت شما میدانید که من دوست شما هستم . من میخواهم با شما سخنی بگویم که بین من و شما باشد ، قضیه از اینقرار است که یهود بنی قریظه از رفتارشان با محمد پشیمان شده اند و از این ترسیده اند که شما آنها را ترک کنید این است که بمحمد گفته اند آیا تو را خوشنود میسازد که ما جماعتی از بزرگان قریش بگیریم و بتو بسپاریم تا پر شکسته ما که بنی النضیر هستند بسوی ما بر گردانی ، محمد به این کار ایشان راضی شده است بنابر این یهودیان نزد شما افرادی میفرستند که جماعتی از شما بعنوان گروگان نزد خود بگذارند مبادا قبول کنید و از کید و مکر آنان بپرهیزید و از آنچه به شما گفته ام کلمه ای به آنان نگوئید . آنگاه نزد غطفان آمد و مانند همین را به آنان گفت ابوسفیان نمایندگان نزد بنی قریظه فرستاد که ما از طول کشیدن وقت بستوه آمده ایم و میخواهیم فردا کارمان با محمد یکسر کنیم ، فردا شنبه آماده همکاری با ما و شروع حمله از داخل مدینه باشید ، یهودیان گفتند : اولاً فردا شنبه است ممکن نیست ما روز شنبه بجنگیم ، و اضافه بر آن ما حاضر نیستیم با شما

همکاری کنیم تا اول چند نفر از بزرگان تان نزد ما گروگان بگذارید تا نتوانید ما را بسر خود رها کنید و بمحل خود باز گردید ، غطفان و قریش گفتند نعیم بن مسعود راست گفت . و به این تدبیر اختلاف دل‌های شان پیش آمد و یهود و مشرکان بجای همکاری از یکدیگر ترسیدند ، خدای متعال با اینحال از راهی نزدیکتر اسباب پیروزی را هموار میفرمود: او صلوات الله و سلامه علیه رو بدرگاه خدا نهاد و گفت : «اللَّهُمُّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ، سَرِيعُ الْحِسَابِ ، اِهْزِمِ الْاِحْزَابَ ، اللَّهُمُّ اهْزِمْهُمْ وَاَنْصُرْنَا عَلَيْهِمْ» : خدایا ای دهنده کتاب آسمانی به من ، ای شتابنده در حساب که به سرعت بحساب دشمنانت میرسی ، و به سرعت بفریاد دوستانت میرسی ، گروه های شرک را درهم شکن ، خدایا آنان را شکست ده و ما را بر آنان پیروز گردان . خداوند متعال دعای پیغمبرش را به اجابت رساند و در دل شب تاریک باد بسیار سرد و شدید برانگیخت که نه دیک شان را بر جای گذاشت و نه خیمه شان، در آنحال رسول الله ﷺ حذیفه بن الیمان را مأمور فرمود تا برود و ببیند مشرکان چه کاری میکنند؟ و در صدد مراجعت هستند یا نه ؟ و بحذیفه فرمود کار دیگری نکن ، حذیفه رضی الله عنه رفت تا خود را میان آنان جای داد ، ابوسفیان گفت هر يك از شما ببینید چه کسی در پهلوی او است ، حذیفه گفت من پیش دستی کردم و از کسیکه پهلویم نشسته بود پرسیدم چه کسی هستی؟ تا از خودم نپرسند ، و اینقدر ابوسفیان بمن نزدیک بود که اگر رسول الله ﷺ فرموده بود کاری دیگر نکن من او را میکشتم ، حذیفه خود را بخطر انداخت خبر حرکت مشرکان برای رسول الله ﷺ آورد ، ابوسفیان روی بگروه خود نمود و گفت اسبان و شتران مان در زحمت هستند و باد هم هیچ دیک و خیمه ای برای مان بر قرار نگذاشته است تصمیم بر مراجعت و برگشتن گرفته ایم ، و قریش و

قبائل دیگر مشرکان از آن ترسیدند که یهود و مسلمانان متفق شوند و در آن دل شب تاریک بر آنان حمله ور شوند ، حدیفه رضی الله عنه خبر حرکت مشرکان را آورد و وقتی که برگشت دید رسول الله ﷺ مشغول نماز است ، رسول الله ﷺ که از نماز فارغ شد حدیفه خبر واقعی حرکت مشرکان را به رسول الله ﷺ عرض نمود . ابوسفیان از شتابی پای شتر باز نکرده بر آن سوار شده بود ، صفوان بن امیه به ابوسفیان گفت تو رئیس هستی نباید بروی و مردم را بحال خود بگذاری ، ابوسفیان از شتر پیاده شد و دستور حرکت داد و خالد بن الولید را پشت سر مردم قرار داد تا از پشت سر مورد حمله قرار نگیرند ،

خدای متعال در قرآن از آیه ۹ تا ۲۵ سوره الاحزاب تمام جریانات غزوه احزاب و بیان حال مسلمین و وضع منافقان و فضل خداوندی در این نعمت بزرگ که شکست احزاب بود بیان فرمود ، به تفسیر ما صفوة العرفان برای فهم معانی آن آیات مراجعه فرمائید .

از این غزوه میتوان دانست که هر قدر شدائد و مشکلات سخت تر باشد پیروزی و آسایش بعد آن شیرین تر و روشن تر میشود :

مشکلی نیست که آسان نشود مرد باید که هراسان نشود رسول الله ﷺ فرمود : **«الآن نَغْرُوهُمْ وَلَا يَغْرُونَا»** ، حالا پایان حملات مشرکان معلوم شد ، آخرین زورشان زدند ، بعد از این ما به آنان حمله میکنیم و آنان نمیتوانند بر ما حمله ور شوند .

غزوه الاحزاب نه اینقدر سختی و مشکلات به همراه داشت و نه اینقدر مؤمنان را در منگنه بلانهاد ، اما نتیجه آن هم خیلی درخشان بود ، خار مشرکان شکست ، شر یهودیان دفع شد ، روی منافقان سیاه گشت ، مؤمنان را رو سفید و سر بلند و پیروز و نیرومند کرد . اینست وعدهٔ

خدای عزوجل: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» : خدا همراه شکیبایان است

صابران را پیروزی میدهد وقتی که صبرشان در راه خدا باشد .

پس از غزوهٔ احزاب ، قدرت در دست مسلمانان قرار گرفت ، و ترس

حمله مشرکان از میان رفت، منافقان حساب کار خود دانستند . مسلمانان

یقین کردند که وعده خدای متعال به پیروزی مؤمنان واقعی صدق است و

خلاف نخواهد شد ، پس : **جَزَىَ اللَّهُ الشُّدَّانَ كُلَّ خَيْرٍ**.

غزوه احزاب که شکست گروه های شرک معلوم شد ، وقت آن رسید که

همدستان مشرکین از یهود بنی قریظه هم بجزای خود برسند .

غزوهٔ بنی قریظه

بنی قریظه بنا به پیمانی که رسول الله ﷺ با آنان بسته بود در خانه و

شهر خود آسوده خاطر میزیستند و به موجب آن پیمان اگر کسی متعرض

آنان میشد رسول الله ﷺ از آنان دفاع میفرمود ، اما مردم بدطینت و نابکار

مگر قدر خوبی میدانند ،؟ مگر اندرز میگیرند ؟ اینان دیده بودند که خیانت

و پیمان شکنی بنو قینقاع و بنو النضیر چه بر سرشان آورد ، با اینحال

لحظه ای از بداندیشی و آزار مسلمین فرو گذار نکردند ، رسول الله ﷺ که

سراسر وجودش مهر و رحمت بود تا آنجا که مقدر بود گذشت میفرمود ،

و لیکن بنی قریظه در وقت شدت و عسرت مسلمین پیمان را شکستند و با

مشرکان همدست شدند ، وگر نه فضل خدای متعال و دگر تدبیر رسول الله

ﷺ بود که نقشه اتفاق مشرکان و یهود را نقش بر آب کرد ، قصد یهود و

مشرکان ریشه گرفتن مسلمین بود .

خدای متعال که خاتم الانبیاء را مبعوث فرموده تا دین او تا روز قیامت

برقرار باشد ، کجا میگذارد که آن قوم کافر خائن همجوار رسول الله ﷺ

باشند تا بار دیگر دشمنان را بر سر مسلمانان آورند ؟ اینست که موقعیکه رسول الله ﷺ و اصحاب از غزوهٔ احزاب بمدینه مراجعت فرمودند و میخواستند لباس جنگی را از تن برون کنند ، جبرائیل علیه السلام نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت خدا امر فرموده که به بنی قریظه برسید و زمین را از لوٲ این مردم کافر خائن که در وقت عسرت پیمان شکنی میکنند پاک سازید .

برای اینکه این یهودیان نه پیمان را مراعات میکنند و نه عهد و میثاق را احترام میگذارند و نه در وقت شدت و سختی میشود به آنان اعتماد کرد . اینست که رسول الله ﷺ بیاران فرمود : باید نماز عصر را در بنی قریظه بخوانید ، صحابه رضی الله عنهم بشتاب راهی بنی قریظه شدند ، رسول الله ﷺ عبدالله بن ام مکتوم بر مدینه گماشت و پرچم را به علی بن ابی طالب سپرد ، و خود سوار بر الاغش بدنبال صحابه روان شد ، در راه بسوی بنی قریظه وقت نماز عصر داخل شد بعضی نماز عصر را در راه خواندند و تصور نمودند که فرمودهٔ پیغمبر : نماز عصر را در بنی قریظه بخوانید قصد شان شتابیدن بسوی آنجا بوده ، و بعضی نماز عصر را در بنی قریظه خواندند که تصور نمودند نماز عصر باید در بنی قریظه خوانده شود ، رسول الله ﷺ به هیچکدام از دو گروه چیزی نفرمود ، برای اینکه هر کدام بحسب علم خود اجتهاد نموده بودند .

شمار مسلمین سه هزار بود . بنی قریظه وقتی که مسلمانان را دیدند خداوند در دلهای شان ترس انداخت ، میخواستند از کار زشتی که کرده انده بیرون آیند اما وقت آن گذشته بود ، این است که در قلعه های خود متحصن شدند .

رسول الله ﷺ و یاران آنان را بیست و پنج روز محاصره نمودند ، پس

از آن یهودیان راهی جز تسلیم ندیدند و دانستند که اگر بر این محاصره بمانند از گرسنگی خواهند مرد ، از مسلمانان خواستند که خودشان و اموال شان از مدینه کوچ کنند و سلاح را بگذارند ، رسول الله ﷺ قبول نفرمود ، از مسلمانان خواستند که فقط خودشان بروند و مال و سلاح بر جای بگذارند ، رسول الله ﷺ قبول نفرمود ، ناگزیر قبول کردند که به حکم رسول الله ﷺ تسلیم شوند ، و گفتند که ابو لبابه که نامش بشیر بن عبدالمنذر انصاری است و در بیعت عقبه از نقباء بود پیش ایشان بفرستد ، ابولبابه خانه و بستگانش در میان بنی قریظه بودند ، رسول الله ﷺ ابولبابه را نزد یهود بنی قریظه فرستاد ، وقتی که ابولبابه نزد آنان رسید از او مشورت خواستند که آیا بر حکم رسول الله ﷺ از قلعه های شان بیرون بیایند ؟ ابو لبابه گفت بر حکم رسول الله ﷺ پائین بیائید و اشاره به حلق خود نمود یعنی سرتان میبرند ، ابولبابه میگوید از این اشاره به حلق کردن دانستم که خیانت به خدا و رسول نموده ام این است از شرمندگی بخدمت رسول الله ﷺ نیامد و یگراست بمسجد رسول الله ﷺ رفت و خود را به یکی از ستونهای مسجد بست و گفت کسی مرا نگشاید تا اینکه خدا توبه ام را قبول فرماید و رسول الله ﷺ مرا بگشاید وقتی که به رسول الله ﷺ خبر دادند فرمود اگر آمده بود پیش من برای او طلب آمرزش میکردم اما اکنون که خود را بسته است باشد تا خدا فرمان خود را در باره او بیان فرماید .

بنو قریظه دیدند جز تسلیم شدن بحکم رسول الله ﷺ راه دیگری ندارند ، خود را تسلیم کردند ، رسول الله ﷺ امر فرمود تا دست و بغل شان ببندند .

در این موقع مردانی از قبیله اوس بخدمت رسول الله ﷺ آمدند و از

ایشان خواستند که با بنی قریظه که هم پیمانان اوس بوده اند همان رفتاری فرماید که با بنی قینقاع خزرچ نمود ، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود راضی نیستید که یکی از خودتان از قبیله اوس میان شان داوری کند ، گفتند قبول داریم ، رسول الله ﷺ فرمود تا سعد بن معاذ را بیاورند ، سعد بن معاذ در روز خندق تیری به دست او اصابت کرده که رگ اکحل او (باسلیق شاه رگ بزرگ در بازو) را قطع نموده بود و او در خیمه ای که در مسجد رسول الله ﷺ برای علاج بیماران بود منزل داشت ، او را بر الاغش نشاندند و بخدمت رسول الله ﷺ آوردند ، موقع آمدنش جماعتی از اوس دور و بر او را گرفته و میگفتند : باهم پیمانت خوبی کن . سعد رضی الله عنه گفت وقت آن رسیده است که سعد از ملامت هیچ ملامت کننده ای نهراسد و صریح حکم خداوندی را آشکار نماید . وقتی که سعد نزد رسول الله ﷺ آمد و رسول الله ﷺ و یارانش نشستند ، رسول الله ﷺ فرمود بپاخیزید و آغای تان سعد را از الاغش بزیر آورید . جماعت بسعد گفتند که رسول الله ﷺ داوری میان بنی قریظه را به تو واگذار فرموده است ، رسول الله ﷺ فرمود : ای سعد میان بنی قریظه داوری کن .

سعد به آن طرف که رسول الله ﷺ در آن طرف نبود نظر کرد و به جماعت گفت : عهد و پیمان خداوندی بر شما است که حکم همین است که من بگویم ؟ گفتند بله ، آنگاه رو بطرفی کرد که رسول الله ﷺ در آن طرف بود و در حالیکه چشمان خود را به احترام رسول الله ﷺ بسته بود گفت و بر شما هم همان عهد و پیمان خداوندی است که حکم همان است که من بگویم ؟ گفتند بله . سعد گفت : من حکم میکنم که مردان بنی قریظه کشته شوند و زنان و خرد سالان شان به بردگی برده شوند ، و اموال شان به غنیمت گرفته شود ، رسول الله ﷺ فرمود : ای سعد حکمی نمودی که حکم

خداست ، آنگاه رسول الله ﷺ امر فرمود تا حکم سعد بر آنان اجراء شود ، آن حکم اجراء شد و زمین از لوٹ آنان پاک شد ، و مالهای شان به غنیمت گرفته شد : یکهزار و پانصد شمشیر و سیصد زره و دو هزار نیزه و پانصد سپر و اثاث البیت بسیار و شتران شیرده و گوسفندان و نخلهای شان ، همه اینها بر پنج قسمت شد ، و خُمُس یعنی يك پنج آن به پنج قسمت فرمود :

۱- سهمی برای خدا و رسول ﷺ که هر طوری نظر پیغمبر ﷺ در آن باشد رفتار فرماید .

۲- سهمی برای بنی هاشم و بنی المطلب خویشاوندان پیغمبر ﷺ .

۳- سهمی برای یتیمان .

۴- سهمی برای مسکینان .

۵- سهمی برای رهگذران عطا فرمود .

و چهار پنجم را میان مجاهدین قسمت فرمود که برای سواره سه سهم و برای پیاده يك سهم و هچنین به زنانی که پرستاری زخمیان میکردند عطا فرمود ،

خدای متعال در آیات ۲۶ و ۲۷ سوره الاحزاب بیان فرمود که چگونه ترس در دل یهود یان بنی قریظه انداخت و چگونه اموال شان نصیب مسلمین قرار داد برای فهم تفسیر آن به تفسیر صفوة العرفان مراجعه فرمائید ، و با ریشه کن شدن یهود بنی قُرَيْظَةَ ، خداوند مسلمانان را از شر آن مردم خیانتکار نابکار آسوده فرمود ،

* سعد بن معاذ رضی الله عنه در انصار همانند ابوبکر صدیق در مهاجرین بود رسول الله ﷺ او را دوست میداشت و او را مژدهء بهشت داده بود از بیعت عقبه تا روز وفات در تمام مشاهد همراه رسول الله

ﷺ بود، در روز خندق تیری بدست او اصابت کرد و رگ اکحل او را قطع نمود، روزی که رسول الله ﷺ شنید که یهودیان بنی قریظه پیمان را شکسته و با مشرکان همدست شده اند سعد را فرستاد تا ببیند یهودیان چه کرده اند آن یهودیان در برابر سعد آنچه شایسته خودشان بود نسبت بمقام رسالت گفتند، سعد روی بدرگاه خدا نمود که او را وفات نهد تا یهودیان بنی قریظه را بسزای شان برساند، خداوند او را مهلت داد تا وقتی که در باره یهودیان داوری نمود و یهود بنی قریظه ریشه کن شدند و خاطر سعد آسوده شد زخم او خونریزی کرد و بشهادت رسید و رسول الله ﷺ فرمود «**أَهْتَزُّ عَرْشَ الرَّحْمَنِ لِمَوْتِ سَعْدِ بْنِ مَعَاذٍ** : عرش خدا از وفات سعد بن معاذ تکان خورد. و به این ترتیب شر یهودیان از دور و بر مدینه کوتاه شد و نماند از آنان مگر یهود خیبر که آنهم واقعه شان بموقع خود یاد میشود.

یهودیان که خشم زده هستند و مورد غضب خدا هستند هر جا باشند وجود شان ننگ بشریت است، کسیکه واقع امر یهودیان بخواهد بداند به یهودیان در فلسطین بنگرد که چگونه جگر فلسطینیان از دست آنها خون است؟ اینها هم زوال شان نزدیک است برای اینکه ظلم و بیداد گری هم مدتی دارد، امیدواریم روز زوال یهودیان اسرائیل نزدیک باشد و بچشم خود ببینیم که چگونه عزرائیل بفرمان خدا آنها را بر دست مسلمانان نابود میکند و به پایگاه شان دوزخ میرساند.

* * *

* * * * *

* * *

در همین سال پنجم^(۱) هجری حج بر مسلمانان فرض شد .

و در همین سال رسول الله ﷺ دختر عمه اش زینب بنت جحش که مادرش امیمة بنت عبدالمطلب بود پس از اینکه زید بن حارثه او را طلاق داد با او ازدواج نمود .

رسول الله ﷺ زید بن حارثه را پسر خوانده خود قرار داد و نزد عرب عادت تبنی و پسر خواندگی مرسوم بود ، از آن روز که رسول الله ﷺ زید را پسر خوانده خود معرفی فرمود نزد قریش و عرب به زید بن محمد معروف شد .

زید زرخرید خدیجه و آزاد شده پیغمبر بود و از موالی بشمار میآمد موقعیکه رسول الله ﷺ زینب را که در بالاترین شرف نسبی قرار داشت برای زید خواستگاری فرمود برادران و خویشاوندان زینب به این ازدواج راضی نمیشدند ، تا اینکه خدای عزوجل آیه ۲۶ سوره الاحزاب نازل فرمود:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مِؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾ : وقتی که خدای عزوجل و پیغمبرش دستوری را صادر کردند هیچ مرد و زن مؤمن حق اختیار خود در آن کار ندارند ، دستورشان واجب الاجراء است هیچ مرد و زن مسلمانی حق مخالفت با دستور خدا و رسول او ندارد و کسیکه نافرمانی خدا و رسول او نماید در حقیقت به گمراهی آشکار رسیده است ،

این آیه که نازل شد خویشاوندان زید راضی به نکاح او با زینب شدند ، اما زینب از لحظه اول با کبر یاء مخصوص خود زید را مقابله کرد و همیشه بر تری خود را برخ زید میکشید تا اینکه زید بستوه آمد ، و چند بار

(۱) نظر امام شافعی رضی الله عنه بر این است که حج در سال ششم هجری فرض شده به

به رسول الله ﷺ عرض میکرد که نمیتواند با زینب زندگی نماید ، و هر بار رسول الله ﷺ به زید میفرمود زوجه ات را نگهدار و از خدا بترس ، تا اینکه تصمیم بر طلاق گرفت و زینب را طلاق داد ، ارادهٔ خدای متعال بود که این عادت تبنی و پسر خواندگی بر چیده شود ، برای اینکه معنی نداشت کسیکه پدر دارد و نام پدرش معلوم است او پسر غیر پدرش باشد ، و در آیه ۵ سورة الاحزاب خداوند چنین بیان فرمود : ﴿ اَدْعُوهُمْ لَابَائِهِمْ هُوَ اَقْسَطُ عِنْدَ اللّٰهِ ﴾ این پسر خواندگان را بنام پدران^(۱) شان بخوانید که آن نزدیکتر است بعدالت نزد خدا ،

اراده خدای متعال این بود که برجیدن این عادت پسر خواندگی بر دست پیغمبرش باشد . رسول الله ﷺ که میدانست بزنی گرفتن زن پسر خوانده نزد عرب از هر کار زشتی زشت تر است ، میخواست این کار بوسیله دیگری اگر رضای خدا باشد انجام گیرد ، و کلمه : ﴿ وَتَخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللّٰهُ مَبْدِيهِ ﴾^(۲) و دوست نداشتن به زنی گرفتن زن پسر خوانده در دل خود پنهان میداری ، خدا که میخواهد این کار بر دست پیغمبرش باید انجام بگیرد آنچه از کره این زواج پنهان میداری خدا آن را آشکار میسازد ، تا اینکه خدای متعال خود این ازدواج را انجام داد فرمود : ﴿ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا ﴾^(۳) موقعیکه زید حاجت خود را از زینب انجام داد و حاجت خود در فراق زینب به انجام رسانید و او را طلاق داد و عدهٔ اش گذشت ما او را بنکاح تو آوردیم تا مسلمانان از ازدواج با زن پسر خوانده خود حرج و ناراحتی نبینند .

(۱) از آن به بعد زید بن حارثه خوانده شد .

(۲ ، ۳) سورة الاحزاب ، آیه : ۲۷ .

وقتی که خدا عزوجل ازدواج رسولش با زن پسر خوانده رسولش بر رسولش فرض فرمود رسول الله ﷺ چه میتوانست کرد ؟

خداوند میفرماید : ﴿ مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ لَهُ ﴾ : پیغمبر گناهی ندارد در انجام آنچه خدا او را به آن امر فرمود . و میفرماید : ﴿ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ﴾ (۱) یعنی : محمد پدر یکی از مردان شما که زید باشد نبود ، ایشان پدر زید نیستند و بنابر این نکاح او با زن زید جائز است ، ایشان پیغمبر خدا هستند و خاتم پیغمبرانند .

کجا کسیکه پسر دیگری است میتواند پسر او و پیغمبر بعد او باشد ؟ بعد از خاتم الانبیاء پیغمبری نخواهد آمد و زید بن حارثه پسر پدرش میباشد او پسر پیغمبر نیست که نکاح پیغمبر با زن او روا نباشد ، و به این ترتیب از مجموع آیات مسأله پسر خواندگی برای همیشه حرام شد ، بنابر این رسول الله ﷺ زینب را دیده و بنکاح زید آورده بود و بدستور پروردگار بعد از اینکه زید زینب را طلاق داد وعده اش گذشت ، مسأله تبنی و پسر خواندگی از میان برداشته شد و خدای متعال خود نکاح پیغمبرش با زینب را اجراء فرمود تا کسی از نکاح زن پسر خوانده اش حرج و ناراحتی نبیند . وزید بن حارثه رضی الله عنه این افتخار را یافت که نام او بصراحت در قرآن باشد و تا روز قیامت نام او در قرآن تلاوت شود ، غیر از نام زید نام هیچیک از صحابه در قرآن به صراحت نیامده است .

آیه حجاب

و در همین سال پنجم هجری آیه حجاب نازل شد . و خداوند فرمود:

﴿وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ﴾ * و ما كان لكم أن تؤذوا رسول الله ولا أن تنكحوا أزواجه من بعده أبدا إن ذلكم كان عند الله عظيماً ﴿ (۱) یعنی: و هر گاه از زنان پیغمبر چیزی خواستید و یا در باره چیزی از ایشان سؤالی داشتید از پس پرده از ایشان بپرسید که این سؤال کردن از پشت پرده پاکتر است برای دلهای شما و ایشان تا هیچ خاطره بدی در دلها نیاید و هیچگاه شایسته شما مؤمنان نیست که پیغمبر خدا را بیازارید ، و صحیح نیست برای هیچیک از شما که زنان پیغمبر را بعد از او بنکاح آورید برای اینکه آن عمل نزد خدا گناهی عظیم است چون شاید کسی تصور نماید که حجاب اختصاص بزوجات طاهرات رسول الله ﷺ داشته است ، خدای متعال در آیه ۵۹ سوره الاحزاب بیان فرمود که در حجاب همه زنان یکسانند فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ﴾ : ای پیغمبر بگو به زنهايت و به دخترانت و به زنان مسلمانان وقتی که از خانه بیرون میروند برای حاجت شان جلباب و چادر را بر سر و صورت پائین آورند تا رو و سرشان پیدا نشود و فقط چشم را نپوشند .

سید ناعمر همیشه دعا میکرد که خدا دستور دهد زنان پیغمبر از معرض دید مردم به دور باشند تا اینکه آیات حجاب نازل شد و میان مسلمانان عملی شد .

(۱) سوره الاحزاب آیه : ۵۳ .

از او روایت است که گفت : « **وَأَفْقَتُ رَبِّيَ فِي ثَلَاثٍ** » سه چیز از خدای خود خواستم و خداوند آن سه را بمن داد :

از خداوند خواستم که مقام ابراهیم را نمازگاه قرار دهد خداوند فرمود
«وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى» .

و از او تعالی خواستم که در خصوصى خمر بیان شافى فرماید و برای همیشه حرام شود او تعالی فرمود: ﴿ **إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** - تا فهل أنتم منتهون ﴿١﴾ ﴾ که خمر را تا روز قیامت حرام فرمود .

و میگفتم زنان پیغمبر « **يَرَاهُنَّ الْبِرَّ وَالْفَاجِرَ** » مردم نکو کار و مردم نابکار ایشان را میبینند میخواهم ایشان از معرض دید مردم بدور باشند خداوند آیات حجاب که یاد شد نازل فرمود .

* * *

* * * * *

* * *

سال ششم هجری

سریه محمد بن مسلمه

در دهم محرم سال ششم رسول الله ﷺ سی تن از مجاهدین را به سرکردگی محمد بن مسلمة بسوی بنی بکر بن کلاب که در ناحیه ضریه (۱) منزل داشتند فرستاد محمد بن مسلمه با همراهان به کمین نشستند به روز پنهان میشدند و شبها حرکت میکردند تا اینکه بدون خبر بر بنی بکر حمله کردند و ده نفر از بنی بکر کشته شدند و باقی فرار کردند و محمد بن مسلمه و همراهانش شتر و گاو و گوسفندان آن قبیله را با خود بمدینه آوردند (باید دانست که همین بنی بکر از دستبرد اموال مسلمین پروائی نداشتند و به این طریق ادب داده میشدند تا متعرض مسلمین نشوند) موقع مراجعت محمد بن مسلمه با ثمامه بن اثال که یکی از بزرگان بنی حنیفه بود ملاقات نموده و او را اسیر کردند و با خود به مدینه بردند، وقتی که او را بخدمت رسول الله ﷺ آوردند ثمامه را شناخت و با او بخوبی رفتار فرمود و دستور داد او را به یکی از ستونهای مسجد نبوی ببندند هر گاه که رسول الله ﷺ بمسجد میآمد به ثمامه میگفت:

مَا عِنْدَكَ يَا ثَمَامَةَ چه خبری داری؟ ثمامه میگفت اگر مَنّت بگذاری مَنّت بر کسی میگذاری که خوبی را سپاس میگوید و اگر بکشی کسی را میکشی که مردمی بخونخواهی او برمیخیزند و اگر مال بخوایی تو را راضی میکنیم ظرف سه روز که رفتار صحابه با رسول الله ﷺ دید و نمازهای با جماعت و اثر قرائت رسول الله ﷺ و اخلاق ایشان را مشاهده کرد اسلام در دل او داخل شد رسول الله ﷺ فرمود ثمامه را آزاد کنید تا هر جا میخواهد برود، او اسلام آورد و گفت قبل از این من بغض تو و دینت

(۱) ضریه محلی است که پنجاه و شش فرسخ با مدینه فاصله دارد.

را داشته ام اما امروز محبوب ترین شخص نزد من هستی و محبوب ترین دین نزد من دین اسلام است .

رسول الله ﷺ از مسلمانی ثمامه بسیار شادمان شد ثمامه از مدینه بقصد عمره بمکه رفت و به اهل مکه گفت من مسلمان شده ام و از این به بعد تا رسول الله ﷺ اجازه ندهند یکدانه گندم از یمامه بسوی شما نمیآید قریش میخواست او را اذیت نماید اما بخاطر آوردند که گندم شان از یمامه است اهل مکه از نرسیدن گندم یمامه بزحمت افتادند از رسول الله ﷺ خواستند تا بثمامه دستور دهد گندم برایشان بفرستد و با اینکه قریش مرتکب دشمنی با رسول الله ﷺ بودند رسول الله ﷺ که سراپا مهر و رحمت بودند دستور دادند گندم برای اهل مکه بفرستد ثمامه رضی الله عنه از افراد ثابت قدم در اسلام بود، بعد از وفات رسول الله ﷺ بیشتر مردم یمامه مرتد شدند ثمامه مردم را از پیروی مسیلمه کذاب بر حذر میداشت و میگفت راه مسیلمه کذاب راه ظلمانی و تاریکی است و هیچ نوری در آن نیست و مردمی که از مسیلمه پیروی کنند نشانه شقوت و بدبختی است که خدا بر آنان نوشته است و ببرکت ثمامه مردم بسیاری بر اسلام پایدار ماندند و پیرو مسیلمه نشدند .

غزوهء بنی لحيان

بنو لحيان مردمی بودند که عاصم بن ثابت و همراهانش را کشتند رسول الله ﷺ از شهید شدن ایشان بآن طرز فجیع که بدون سلاح برای تعلیم دین اسلام میرفتند و بدون هیچ گناهی اندوهگین بودند و میخواستند قصاص آن شهداء از این مردم سنگدل و نابکار بگیرند در ماه ربیع اول

همین سال به اصحاب دستور فرمود برای رفتن بجهاد آماده شوند. ومانند روش همیشگی شان نفرمود بکجا میروند تا دشمن از قصد ایشان آگاه نشود، ابن ام مکتوم را بر مدینه امیر فرمود و خود با دویست نفر از اصحاب که بیست اسب همراه داشتند قصد بنی لحيان نمودند. وقتی که بجائی رسید که هفتاد نفر قراء در همانجا کشته شدند برای شان دعا فرمود تا خدا از رحمتش روح شان را شاد فرماید موقعی که بنو لحيان با خبر شدند که رسول الله ﷺ بر سر شان آمده است در کوهها پراکنده شدند، رسول الله ﷺ در محل بنی لحيان دو روز اقامت فرمود و کسانی را به اطراف فرستاد تا معلوم شود بنو لحيان کجا رفته اند و وقتی که معلوم نشد از آنجا بیرون آمدند و به سوی عسفان رفتند وقتی که به عسفان^(۱) رسیدند رسول الله ﷺ ابابکر صدیق را با ده اسب سوار به نزدیک مکه فرستاد تا اهل مکه از رسیدن رسول الله ﷺ بآنجا دچار ترس و هراس شوند ابو بکر صدیق با همراهان رضی الله عنهم رفتند تا اینکه به کراع الغمیم که هشت میل با مکه فاصله دارد رسیدند پس از آن رسول الله ﷺ با همراهان بمدینه مراجعت فرمودند وقتی که بمدینه رسیدند فرمودند «أَيُّونَ تَأْتِبُونَ لَرَيْنَا حَامِدُونَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ وَعَثَاءِ السَّفَرِ وَكَأَبَةِ الْمُنْقَلَبِ وَسُوءِ الْمُنْظَرِ فِي الْأَهْلِ وَالْمَالِ»: مراجعت کنند گانیم توبه کنندگانیم برای پروردگار مان سپاسگذاریم پناه میبریم بخدا از مشقت و سختی سفر و پریده رنگی در بازگشت و بد چهرگی بستگان و دارائی.

(۱) عسفان نام محلی است نزدیک مکه که شانزده فرسخ تا مکه فاصله دارد.

غزوه غابه

غابه محلی است که چهار فرسخ تا مدینه فاصله دارد .
رسول الله ﷺ بیست شتر شیرده داشتند که در غابه می چریدند عیینه بن حصن با چهل سوار بر غابه شبیخون زدند و آن بیست شتر را از چوپانان گرفتند و بردند .

سلمه بن الاکوع با خبر شد و این خبر را به رسول الله رسانید رسول الله ﷺ به سلمه دستور فرمود که پشت سرشان برود و به تیر اندازی مشغول شان سازد سلمه تیرانداز ماهری بود و یکی از دوندگان چهار گانه^(۱) بود که موقع دویدن شان اسب به آنان نمیرسید سلمه آنان را به تیر اندازی مشغول کرد تا اینکه مقدار بن الاسود و چند نفر دیگر که رسول الله ﷺ فرستاده بود بسلمه رسیدند سلمه اگر دور بودند آنان را به تیر میبست و اگر در جاهای تنگ میان کوه میرسیدند از روی کوه به آنان سنگ میانداخت تا اینکه بیشتر نیزه و اشیائی که همراه داشتند انداختند و اگر اسب سواری بسوی او میآمد پابدویدن می گذاشت و سوار به او نمیرسید و به این ترتیب وقتی که مقدار به کمک سلمه رسید دیگر هرچه گرفته بودند از آنان پس گرفتند جز اندکی، و پا به فرار نهادند سلمه گفت یا رسول الله ﷺ اجازه بده ما آنان را تعقیب نمائیم و وقتی بر سر آب شان منزل گرفتند

(۱) دوندگان چهارگانه که موقع دویدن شان اسب به ایشان نمیرسید سلمه بن الاکوع رضی الله عنه که از تیر اندازان بنام واز دلاوران معروف است (وفات : ۴۷ هـ - ۸۶۱ م) ساریه بن زینب رضی الله عنه از دلاوران مشهور واز فاتحین بزرگ است وفات ایشان: تقریباً ۳۰ هـ - ۶۵۰ م) این دو صحابه هستند دیگر سلیک بن سلکه از شیاطین جاهلیت دزدی راهزن وفتاک بود وفات او تقریباً سال هفده قبل از هجرت و(۶۰۵ م) (از اعلام زرکلی).

کارشان بسازیم رسول الله ﷺ کلمه فرمود که ضرب المثل است فرمود: **مَلَكْتُ فَأَسْجِحُ** حالا که توانائی بر آنان یافتی بخوبی گذشت داشته باش وقتی که رسول الله ﷺ و سواران به اواخر همراهان عیینة بن حصن رسیدند اندکی جنگ بمیان آمد که يك مسلمان و دو مشرك كشته شدند. فرموده پیغمبر که در حال توانائی گذشت داشته باش این کلمه حکمتهای فراوان در بردارد مشرکان دو کشته دادند سلاح بسیاری انداخته آنچه گرفته بودند پس دادند و همین در تنبیه آنان کافی است.

سریه عکاشه بن محصن

رضی الله عنه بسوی بنی اسد

بنو اسد که قبلاً یادشان گذشت نسبت بمسلمانانی که از محل آنان عبور مینمودند اذیت و آزار میرسانیدند رسول الله ﷺ برای دفع شرشان و ادب دادن شان عکاشه بن محصن با چهل سوار بسوی آنان فرستاد تا بر آنان شبیخون بزند موقعیکه عکاشه و همراهان بمحل آنان نزدیک شدند آنان با خبر شدند و فرار کردند عکاشه و همراهان مردی را دیدند که خوابیده است او را بیدار کردند و به او امان دادند که محل حیوانات بنی اسد را نشان دهد او محل شتر و گاو و گوسفند بنو اسد را نشان داد عکاشه و همراهان آن حیوانات را بمدینه آوردند و در راه هیچ ناراحتی ندیدند.

سریه محمد بن مسلمه بسوی مردم ذی القصه

ذی القصه محلی است هشت فرسخی مدینه از طرف ربذه، در ماه ربیع الأول همین سال ششم هجری به رسول الله ﷺ خبر رسید که مردم ذی القصه در صدد شبیخون زدن بر حیوانات مسلمین که در هیفاء^(۱) میچرند هستند.

رسول الله ﷺ محمد بن مسلمه را با ده نفر از صحابه بسوی آنان فرستاد، محمد بن مسلمه و همراهانش شب بمحل آنان رسیدند و ندانستند که آنان کمین نشسته اند مسلمانان خوابیدند در خواب بودند که دشمن بر سر شان تاخت وایشان را بتیر گرفت مسلمانان بیدار شده و دویدند بسوی سلاح شان اما دشمنان آنان را مهلت ندادند و همه را کشتند، غیر از محمد بن مسلمه که تیر بسیار خورده بود و دشمنان گمان کردند کشته شده او خود را به رسول الله ﷺ رسانید و از ماجرا خبر داد رسول الله ﷺ در ماه ربیع الآخر ابا عبیده عامر بن الجراح را با گروهی به آنجا فرستاد تا از آنها قصاص بگیرد وقتی که ابو عبیده به آنجا رسید دید فرار کرده اند و پراکنده شده اند ابو عبیده حیوانات شان را گرفته و با خود بمدینه آورد .

(۱) هیفاء محلی است در دو فرسخ ونیمی مدینه .

سریه زید بن حارثه بسوی بنی سلیم

بنو سلیم که از جمله احزاب و گروه های مشرکین حمله کننده بمدینه در غزوه احزاب بودند به مزاحمت مسلمین بر میخواستند و در مسیر مسلمین مزاحم بودند .

رسول الله ﷺ زید بن حارثه را در ماه ربیع الآخر بر سر آنان فرستاد تا در جُمُوم که نزدیک بطن نخل است بر بنی سلیم شبیخون بزند موقعیکه زید بن حارثه و همراهان به محل بنی سلیم رسیدند دانستند که پراکنده شده اند ، در آنجا زنی از قبیله مُزَینه دیدند آن زن راهنمای زید بن حارثه و همراهان به خانه های بنو سلیم شد ، در منزلهای بنی سلیم گاو و شتر و گوسفند یافتند و مردانی را نیز اسیر نمودند که یکی از آن مردان شوهر آن زن بود موقعیکه به مدینه برگشتند رسول الله ﷺ آن زن و شوهرش را آزاد فرمود .

سریه زید بن حارثه برای تعرض کاروان تجارت قریش

به رسول الله ﷺ خبر رسید که کاروان تجارت قریش از شام میآید رسول الله ﷺ زید بن حارثه را با یکصد و هفتاد سوار فرستاد تا متعرض آن قافله شود زید آن کاروان را و هرچه به همراه داشت گرفت و مردانی که همراه کاروان بودند نیز اسیر نمود یکی از جمله کسانی که همراه آن کاروان بود ابوالعاص بن الربیع بود که داماد پیغمبر و شوهر زینب دختر رسول الله ﷺ بود، ابو العاص از رجال قریش و از افراد معدودی بود که در مکه به تجارت و هستی و امانت داری معروف بود او هنوز اسلام خود ظاهر

نکرده بود به زوجه اش پناه‌نده شد و زوجه اش زینب او را پناه داد و پناه دادن به ابوالعاص را برای همه قرشیان معلوم ساخت. رسول الله ﷺ پناه دادن زینب بشوهرش را قبول کرده و فرمود: «**المسلمون يد واحدة يجير عليهم اديانهم**»: مسلمان همه یکدست هستند و هر یک از ایشان که کسی را پناه دهد پناه دادنش را (۱) می‌پذیرند رسول الله ﷺ همه اموال ابوالعاص را به او برگرداند، سپس او بمکه رفت و حق هر ذی حق را پرداخت آنگاه بمدینه برگشت و اسلام خود را آشکار نمود و رسول الله ﷺ زوجه اش زینب را به او برگرداند.

سریه زید بن حارثه بسوی بنی ثعلبه

در ماه جمادی الآخر سال ششم هجری رسول الله ﷺ زید بن حارثه را با پانزده نفر بسوی بنی ثعلبه فرستاد، بنی ثعلبه همراهان محمد بن مسلمه را کشته بودند رسول الله ﷺ زید بن حارثه را بخون خواهی آن شهدا فرستاد. بنو ثعلبه منزلشان در طَرف بود طَرف نام چاه آبی است که دوازده فرسخ از مدینه در راهی که به عراق میروند فاصله دارد. دشمنان وقتی که زید بن حارثه و همراهان را دیدند گمان کردند ایشان مقدمه لشکری هستند که بدنبال شان می‌آید همه پا به فرار نهادند و حیوانات خود را رها کردند مسلمانان شتر و گاو و گوسفندان شان را گرفته با خود بمدینه آوردند، رفتن و برگشتن شان چهار روز طول کشید.

سریه زید بن حارثه بسوی بنی فزاره

در رجب همین سال رسول الله ﷺ زید بن حارثه و همراهانش را بسوی بنی فزاره فرستاد تا برآنان شیبخون بزند برای اینکه موقع برگشتن زید بن حارثه از شام که برای تجارت رفته بود هر چه داشت گرفتند و خواستند او را هم بکشند اما او به زحمت از دست شان نجات یافت وقتی که بمدینه آمد به رسول الله ﷺ خبر داد که بنی فزاره چگونه با او رفتار کرده اند رسول الله ﷺ زید را با مردانی برای قصاص گرفتن از بنی فزاره که در وادی القری اقامت داشتند فرستاد. زید و همراهان رفتند و بنی فزاره را احاطه کردند و گروه بسیاری از آنان را کشتند و زنی از بزرگان شان به اسارت گرفتند و به مدینه بردند رسول الله ﷺ از کسیکه آن زن را اسیر کرده بود خواهش نمود که آن زن را با زن مسلمانی که در مکه اسیر شده بود مبادله نمایند .

سریه عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه بسوی بنی کلب که در دومة الجندل بودند

(دُومَةُ الْجَنْدَلِ قَلْعُهُ وَ دِهَاتِي بُوْدَةُ كِهْ اَمْرُوْزِ جَوْفِ نَامِ دَارِدُ وَ فَاَصْلُهُ اَنْ تَا دِمَشْقَ چهل فرسخ و فاصله آن تا مدینه یکصد و بیست فرسخ است) .
در ماه شعبان همین سال ششم هجری رسول الله ﷺ عبدالرحمن بن عوف را با هفتصد مرد برای جهاد با بنی کلب به دومة الجندل فرستاد و به ایشان چنین فرمود « اغزُوا جَمِيعًا فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ ، فَقاتِلُوْا مَنْ كَفَرَ بِاللّٰهِ وَ لَا تَغْلُوْا وَ لَا تَغْدِرُوْا وَ لَا تُمَثِّلُوْا ، وَ لَا تَقْتُلُوْا وَ لِيَدًا ، فَهَذَا عَهْدُ اللّٰهِ وَ سِيْرَةُ نَبِيِّهِ فِيْكُمْ ، : همگی با هم در راه خدا جهاد کنید و با کسانی که به خدای یکتا

کفر آورده اند بجنگید وغل وغش نکنید وغدر ومثله^(۱) نکنید وکودکان را نکشید این است عهد و پیمان خدا و همین است سیرت و رفتار پیغمبر خدا در شما.

آنگاه پرچم را به عبدالرحمن بن عوف سپرد ایشان بیاری خدا رفتند تا بشهر و دیار دشمن رسیدند سه روز آنان را بسوی اسلام دعوت نمودند روز چهارم رئیس شان اَصْبَغُ بن عمرو نصرانی مسلمان شد و جماعتی از قوم همراه او مسلمان شدند و باقی هم راضی شدند بر دین خود بمانند و جزیه بدهند.

عبدالرحمن بن عوف آن چنانکه رسول الله ﷺ به او امر فرموده بود با دختر رئیس شان تُمَاضِر بنت الأصبغ زواج نمود و از این زن دارای پسری شد که ابو سلمه نام دارد.

دستور رسول الله ﷺ در پیوستن امراء بهمدیگر یکی از وسائل بوجود آمدن محبت میان شان و نگهداری سیاست مسالمت آمیز است با همدیگر تا نظرشان بیکدیگر نظر همکاری و سعی در اعلاء کلمة الله باشد.

سریه علی بن ابی طالب

کرم الله و جهه بسوی بنی سعد بن بکر در فدک

در ماه شعبان سال ششم هجری به رسول الله ﷺ خبر رسید که بنی سعد بن بکر بجمع لشکر پرداخته اند تا یهود خیبر را در جنگ با مسلمانان در مقابل خرمائی که از آنان گرفته اند کمک کنند. رسول الله

(۱) مثله زشتی بیرون آوردن مثل بریدن گوش و بینی یا پاره کردن شکم.

ﷺ علی بن ابی طالب کرم الله وجهه را با صد نفر بسوی بنی سعد بن بکر فرستاد علی رضی الله عنه و همراهانش بسوی فدک میرفتند که در راه ملاقات جاسوسی نمودند که بخیر میرفت تا معاهده میان بنی سعد بن بکر و یهود خیبر بر قرار کند به همان جاسوس گفتند ما را بر محل بنی سعد راهنمایی کن که تو را امان میدهیم او مسلمانان را به محل بنی سعد بن بکر راهنمایی نمود مسلمانان شتر و گوسند آنان را گرفتند و چوپانانشان گریختند و به قوم خود خبر دادند و آنان را از مقابل پرهیز دادند مشرکان هراس برداشته پراکنده شدند و مسلمانان با پانصد شتر و دو هزار گوسفند بمدینه برگشتند. و به این صورت مشرکان دست از کمک یهود خیبر کشیدند.

قتل ابورافع

ابورافع نامش سلام بن ابی الحقیق و رئیس یهود خیبر بود. او از مهارت در دادوستد لقب تاجر اهل حجاز داشت، و بسبب دارائی هنگفتی که داشت دل یهود قبضه کرده بود، او همیشه مردم خیبر را به جنگ با رسول الله ﷺ تشویق مینمود.

رسول الله ﷺ فرمود چه کسی ابورافع را میکشد تا ما را از شر او نجات دهد؟ پنج نفر از بنی سلمه از خزرج مدینه گفتند ما او را میکشیم، این پنج تن عبارت بودند از: عبدالله بن عتیک که رئیس آنان بود، ومسعود بن سنان وعبدالله انیس وابوقتاده الحارث بن ربیع وخزاعی بن اسود که از قبیله اسلم و از هم پیمانان بنی سلمه بود.

نظر به اینکه کعب بن الأشرف را افرادی از اوس او را کشته بودند این پنج تن از خزرج میخواستند ابورافع را بکشند تا در اجر همانند برادران شان از اوس باشند و این از فضل خدای متعال بر رسول الله ﷺ است که اوس وخزرج هر دو در اجراء فرمان رسول الله ﷺ هم چشمی داشتند و هر کاری که اوس انجام میداد خزرج هم میکوشید تا مانند آن انجام دهند. رسول الله ﷺ به اینان دستور داده بودند که زن و یا خردسال را نکشند این پنج تن از مدینه بیرون آمدند و رفتند تا اینکه به خیبر رسیدند عبدالله بن عتیک رضی الله عنه به همراهانش گفت شما جای خود باشید من میروم نزد دربان و با او مهربانی بکار میبرم و به خانه ابورافع داخل می شوم.

موقع شب بود. هنگام بستن دروازه عبدالله آمد تا نزدیک دروازه لباس خود را بدور خود جمع کرده و نشست مثل کسیکه مشغول قضاء حاجت است مردم بداخل رفته بودند دربان او را صدا زد که ای بنده خدا بیا برو داخل که میخواهم در را ببندم عبدالله داخل شد و در جایی خود را پنهان کرد تا در بان بخواب رفت. او آمد و کلید درها را گرفت و در را گشود تا برای بیرون رفتنش دچار مشکل نشود. آنگاه بسوی خانه ابو رافع رفت و هردری را که می گشود از داخل می بست تا اینکه به اطاقی رسید که ابورافع در آن خوابیده بود شب بود و هوا تاریک بود و دید ابو رافع میان زن و بچه هایش خوابیده نتوانست تمییز دهد کدام يك ابورافع است او را صدا زد. زن ابو رافع گفت: این آواز عبدالله بن عتيك است .

ابو رافع گفت مادرت به داغت بنشیند ابن عتيك حالا كجاست؟

عبدالله بن عتيك آواز خود را تغییر داد و گفت ای ابو رافع این چه

آوازی است که میشنویم ؟

ابو رافع گفت: بلا بر سرت، این مردی که در خانه است به شمشیر مرا

زد .

عبدالله دو باره شمشیر را بر ابو رافع فرود آورد اما نتیجه نداد، این

بار خود را پس کشید و آمد بصورت کسیکه طلب فریادرسی میکند تا پهلوی

او آمد دید که بر کمر خوابیده است شمشیر بر شکم ابو رافع نهاد و زور

کرد تا اینکه صدای خرد شدن استخوان او شنید. آنگاه از اطاق ابو رافع

بیرون آمده نظر به اینکه چشم و چارش کم بود ندید و از پله بزیر افتاد يك

پایش شکست، پای خود را به عمامه اش بست و خودش را بیارانش

رسانید و گفت ابو رافع کشته شد هر چه زودتر خود را نجات دهید و آمدند

تا به رسول الله ﷺ رسیدند و رسول الله ﷺ را از ماجرا خبر دادند .
رسول الله ﷺ به عبدالله بن عتيك فرمود پایت را باز کن دست مبارك
خود را بآن کشید آنچنان خوب شد که گویا اصلاً نشکسته و آسیبی بآن
نرسیده است .

باید دید که صحابه رضی الله تعالی عنهم در راه رضای رسول الله ﷺ
چه سختی‌هایی را متحمل میشدند و خود را در چه خطرهایی می انداختند .

سریه عبدالله بن رواحه رضی الله عنه

موقعیکه کعب بن اشرف کشته شد یهودیان بجای او اُسیر بن رزام را بریاست بر خود بر گماشتند .

رسول الله ﷺ یکی از یاران خود را فرستاد تا معلوم کند اسیر بن رزام چگونه کسی است ؟ وچه مقاصدی دارد؟ خبر به رسول الله ﷺ رسید که اُسیر نامبرده به قوم خود گفته است کاری بر سر محمد بیاورم که پیش از من کسی آن کار را نکرده است، میروم نزد قبیلہ غطفان و آنان را به جنگ با محمد وادار میکنم و او در این راه سعی و کوشش مشغول است .

رسول الله ﷺ عبدالله ابن رواحه با سی نفر از انصار بسوی اسیر بن رزام فرستاد تا از او دلجوئی کنند .

عبدالله بن رواحه و همراهانش رفتند تا به خیبر رسیدند و اسیر را دیدند، به اسیر گفتند: آیا به ما امان میدهی که مطلبی را که داریم به تو بگوئیم؟ اسیر گفت بله و من هم مطلبی که دارم بشما میگویم ، عبدالله بن رواحه و همراهانش گفتند: تو از طرف ما در امان هستی و مطلبی که داری بگو، آنگاه به اسیر گفتند: نظر ما این است که با ما بیائی نزد رسول الله ﷺ و دست از عزم جنگ برداری رسول الله ﷺ خیبر را بخودت واگذار میکند آنوقت خودت و اهل خیبر سالم میمانید و هیچ کسی متعرض شما نمیشود ، اسیر قبول کرد و با سی تن از یهود بیرون آمد ، هر یهودی پشت سر مسلمان سوار بر اسب بود و عازم مدینه شدند ، در میان راه اسیر پشیمان شد و راه غدر گرفته و دست برد تا شمشیر عبدالله بن رواحه بگیرد و عبدالله بن رواحه را بکشد . عبدالله بن رواحه گفت ای دشمن خدا

قصده غدر داری؟ عبدالله از اسب پائین آمد وباشمشیر پای او را قطع کرد وباقی مسلمانان هم هر کدام یهودی همراه خود را کشتند .
عاقبت غدر همین بود در حالیکه اگر به خدمت پیغمبر میرسیدند همه سلامت میشدند و به عزت بر میگشتند وهمچنین امان برای مردم خیبر بدست می آوردند .

رفتار مردمی نابکار از دو قبیله عَکَل و عُرَیْنَه

در ماه شوال سال ششم گروهی از عکَل و عرینه به خدمت رسول الله ﷺ آمدند وگفتند مسلمان هستیم و با رسول الله ﷺ بیعت نمودند .
اینان مردمی بیمار و زرد رنگ و شکم های شان گنده بود هوای مدینه با آنان نساخت رسول الله ﷺ دستور فرمود چند شتر شیری با چوپان در اختیار شان بگذارند تا از شیر و بول شتران بیاشامند واینان بهمان محل چرای شتران فرستاد . اینان از آشامیدن شیر و بول شتران حال شان بهبود یافت و تندرست و فربه شدند اما بجای تشکر از رسول الله ﷺ که باعث شفای شان از مرض استسقاء شد و بجای تشکر از چوپانی که به آنها خدمت نموده بود چوپان را کشتند و دماغ و بینی و دست و پای او را بردند و شترها را باخود بردند رسول الله ﷺ کُرُز بن جابر فهری را در بیست سوار بدنبال آنان فرستاد ، به آنان رسیدند وهمه آنها را با خود بمدینه آوردند ، رسول الله ﷺ دستور فرمود تا دست و پای شان ببرند وچشم هایشان را میل بکشند و آنان را در حره مدینه بیندازند تا بمیرند .
(وقتی که مردمی نا بکار و بداندیش هستند جزای احسان را بدی و قتل و مُثْلَه قرار میدهند و میرساند که این چنین مردمی ذاتاً شریر و بدجنس هستند و قابل اصلاح نیستند) .

این تنها باری است که رسول الله ﷺ دستور فرمود در باره آنها به قصاص عمل شان با آنان مُثْلُهُ شود و از آن به بعد دیگر رسول الله ﷺ از مثله منع میفرمود و در صحیح بخاری میآورد که «بَلَّغْنَا أَنَّ النَّبِيَّ بَعْدَ ذَلِكَ كَانَ يَحْتُ عَلَى الصَّدَقَةِ وَيَنْهَى عَنِ الْمِثْلَةِ» از آن به بعد رسول الله ﷺ از مثله منع می فرمود. و تشویق بر صدقه دادن مینمود .

سریه عمرو بن امیه الضّمّری

روزی ابوسفیان بن حرب در مجلس جماعت خود نشستہ بود گفت مردی نیست که برود از طریق غدر و حيله محمد را بکشد تا از دست او راحت شویم؟ مردی پیش آمد و گفت من تعهد میکنم که قصد تو را انجام دهم .

ابوسفیان شتر و مصرف به او داد و او را آماده این کار کرد او راهی مدینه شد صبح روز ششم بمدینه رسید و پرسید که رسول الله ﷺ کجاست؟ او را بمسجد بنی عبدالاشهل که رسول الله ﷺ آنجا بود بردند رسول الله ﷺ همینکه او را دید فرمود این مرد قصد غدر دارد و خدا مرا از شر او ننگه میدارد، او آمد تا خود را بر رسول الله ﷺ خم نماید اسید بن الحضیر لنگ پای او را گرفت و او را بطرف خود کشید خنجرى از او افتاد او از کرده خود پشیمان شد .

رسول الله ﷺ از او پرسید که چه چیزی باعث پنهان کردن خنجر با

خودش بوده است ؟

آن مرد گفت: اگر مرا امان می‌دهی که خونم نریزی من حقیقت واقع را می‌گویم ، آن مرد گفت: ابوسفیان مرا فرستاده تا تو را بکشم و اکنون از این قصد پشیمان شده ام ،

رسول الله ﷺ فرمود به هر جا می‌روی برو آن مرد گفت: من هیچگاه از مردن نترسیده ام اما همینکه تو را دیدم عقم از دست داده ام و ناتوان شدم و دیدم چیزیکه کسی نمیداند برای چه آمده ام تو دانستی، اینست که دانستم خدا تو رانگه میدارد و تو بر حق هستی و حزب ابی سفیان حزب شیطان است آنگاه آن مرد مسلمان شد .

در آنموقع رسول الله ﷺ عمرو بن امیه الضمری را که مردی پردل و در جا هلیت فتاک بود مأمور قتل ابی سفیان نمود ، و یکنفر را با عمرو همراه نمود تا ابوسفیان را در جزای تعدی و قصد بدی که به مقام رسالت نموده بکشند وقتی که عمرو بن امیه و همراهش بمکه رسیدند پیش از اینکه برای انجام کاری که برای آن فرستاده شده اند بروند رفتند برای طواف خانه خدا، یکی از رجال مکه عمرو را شناخت و گفت: این عمرو نیامده مگر برای شرّ، عمرو موقعی که دید او را شناخته اند از آنجا فرار کرد و با رفیقش به مدینه آمد:

مثل اینکه اراده خدا تعالی بود که ابوسفیان بماند و مکه را تسلیم به مسلمانان نماید و بشرف اسلام برسد و در یرموک از شهداء در راه اعلاء کلمة الله باشد .

* * *

* * * *

غزوه حديبيه

حديبيه نام چاهی است که قریه ای بنام آن چاه در آنجا بوجود آمد و فاصله آن تا مکه هشت فرسخ و تا مدینه هفتاد و دو فرسخ است .

رسول الله ﷺ بخواب دیدند که خودشان و اصحاب شان بمسجد الحرام مکه رفته در حال ایمنی و اطمینان حج را انجام داده و بعضی سر را سترده و بعضی سر را کوتاه کرده اند، از اینراه خبر بمسلمانان دادند که قصد عمره دارند و از اعراب که دور و بر مدینه نشیمن دارند خواست که با ایشان به عمره بروند تا قریش وقتی که دید عده زیادی هستند ایشان را از عمره بر نگردانند و بتوانند عمره را انجام دهند .

اما اعراب اطراف مدینه به گمان اینکه پیغمبر و مؤمنان به سوی بستگان باز نخواهند گشت پاپس کشیدند و دست آخر که رسول الله ﷺ با عزت و سر بلندی بسلامت برگشتند آن اعراب گفتند مال و اهل و بستگان ما را مشغول نمودند و نگذاشتند با شما به عمره بیائیم از خدا برای ما آمرزش بخواه .

قرآن کلام الله عظیم از آیه ۱۱ تا ۲۷ سوره الفتح همه این مطالب و تحقیق آن خواب و فتح مکه و قبل از آن فتح خیبر و بدگمانی آن اعراب همه را بیان فرمود . برای فهم معانی آن آیات به تفسیر ما صفوة العرفان مراجعه نمائید .

رسول الله ﷺ عبدالله ابن ام مکتوم را بر مدینه گماشت و خود و یکهزار و پانصد نفر از مهاجرین و انصار عازم مکه شدند و ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها و شترهای هدی را با خود بهمراه برد تا قریش بداند که رسول الله ﷺ بقصد عمره آمده اند نه بقصد جنگ، و همراه یاران پیغمبر

سلاحی نبود مگر شمشیرهایی که در غلاف بودند برای اینکه نمی خواست در حال قصد عمره با شمشیر برهنه بروند رسول الله ﷺ در هر سفری افرادی را از پیش میفرستاد تا از اوضاع محلی که قصد آن را دارد به او اطلاع دهند وقتی که رسول الله ﷺ به عسفان^(۱) رسیدند، فرستاده او خبر آورد که ریش سفیدان مکه اتفاق بر این نموده اند که نگذارند رسول الله ﷺ و اصحاب بزور داخل مکه شوند و آماده جنگ شده اند و خالد بن الولید را بادویست سوار در طلایعه و مقدمه جیش فرستاده اند تا نگذارند مسلمانان بسوی مکه پیش روند .

این خبر که به رسول الله ﷺ رسید فرمود آیا کسی هست که ما را از راهی به مکه ببرد که راه قریش نیست ؟ مردی از قبیله اسلم گفت یا رسول الله ﷺ من شما را از راهی میبرم که راه معتاد قریش نیست ، آن مرد از راه ناهموار و سنگلاخ ایشان را بسوی مکه برد و به زمینی دشت و هموار رسانید خالد وقتی که دید مسلمین از بیراه به آن دشت آمده اند بسوی قریش برگشت و ایشان را خبر دار کرد .

موقعیکه رسول الله ﷺ در گردنه^۲ مرار پیشاپیش حدیبیه رسیدند قصواء شتر پیغمبر در آنجا زانو زد و خوابید هرچه کردند که بلند شود برنخاست گفتند: **خَلَّتِ الْقِصْوَاءُ** قصواء سرکش شد .

رسول الله ﷺ فرمود عادت قصواء سرکشی نبوده است ولیکن خدائی که فیل را از داخل شدن به مکه مانع شد نگذاشت قصواء از این پیشتر برود، قسم به آن خدائی که جان محمد در دست اوست من در هر خصلتی

(۱) عسفان نام محلی است که شانزده فرسخ از مکه فاصله دارد .

که تعظیم حرمت الله در آن باشد وقریش مرا بسوی آن دعوت نماید قبول خواهم کرد .

(با اینکه مسلمین قوی بودند و اگر جنگ میکردند برقریش پیروز میشدند خدای متعال مانع مسلمین و کفار از جنگ شد تا حرمت خانه خدا برقرار بماند و مسلمانان از هر طرف به مکه آیند وپیوند برادری مسلمانان در آنجا قوت گیرد .

قرآن کلام الله عظیم از آیه ۱۸ تا آیه ۲۸ سوره الفتح همه این مطلب و بیعة الرضوان و پیروزی مسلمین بر قریش را بیان فرموده صلح حدیبیه را پیروزی مسلمانان نامید برای اینکه بعد از انعقاد صلح میان قریش ورسول الله خاطر مسلمانان از طرف قریش آسوده شده و رسول الله ﷺ به بسط دعوت خود ونوشتن نامه ها به ملوک وفتح خیبر و شکستن خار یهود و نیرومند ساختن مسلمین پرداخت و رفت و آمد مسلمین بمکه و آشنائی کفار قریش با این دین مبین پایه^۶ فتح مکه و جهانی شدن دعوت بسوی اسلام گردید و همه اینها نتیجه^۶ صلح حدیبیه بود) .

رسول الله ﷺ دستور فرمود تا اصحاب در آخر حدیبیه منزل بگیرند، در آنجا بودند که بدیل بن ورقاء خزاعی از طرف قریش به خدمت رسول الله ﷺ آمد تا بپرسد که سبب آمدن رسول الله ﷺ چیست ؟ فرمودند برای عمره آمده اند او برگشت و به قریش خبر داد قریش بر خبر او اعتماد نکرد برای اینکه او از قبیله خزاعه بود و خزاعه دوستان پیغمبر بودند همانگونه که خزاعه با اجداد رسول الله ﷺ دوستی داشتند .

قریش گفتند: آیا محمد میخواهد با لشکریانش بعنوان عمره بر ما داخل شود و عرب این را بشنوند و بگویند محمد به زور داخل مکه شده است با

این همه جنگی که میان ما و او پیش آمده است ؟ چنین چیزی تا یکنفر از ما باقی است ممکن نیست . قریش پس از بدیل بن ورقاء که به خبر او اعتماد نکردند سید احابیش را که هم پیمانان قریش بودند و نام او حلیس بن علقمه بود به خدمت رسول الله ﷺ فرستادند رسول الله ﷺ وقتی که او را دید فرمود این از مردمی است که حیوانهائی که برای هدیه و به عنوان هدی در مکه ذبح میشوند مورد تعظیم میدانند شترهائی که برای هدی آورده شدند در جلو نظر او قرار دهید وقتی که حلیس شترهای هدی را دید از آنجا برگشت و گفت : سبحان الله شایسته نیست که چنین مردمی که برای عمره آمده اند و هدی به همراه دارند از دخول به مکه منع شوند ، آیا درست است که قبائل لخم و جذام و حمیر به حج بیایند و پسر عبدالمطلب از حج خانه خدا منع شود ؟ قسم به رب البیت یعنی قسم بخدای خانه کعبه که قریش هلاک شد ، این مردم برای عمره آمده اند . وقتی که قریش این سخن حلیس سید احابیش شنیدند به او گفتند بنشین . که تو اعرابی هستی ودانائی به مکاید و گول و فریب نداری ، آنگاه قریش عروه بن مسعود ثقفی بزرگ طائف را فرستاد او به خدمت رسول الله ﷺ رسید و گفت ای محمد تو مردم اویاش را جمع کردی و آمدی بسوی اهل و جماعتت تا اینان را بشکنی و خوار سازی ؟ قریش با خدای خود عهد بسته است که هیچ گاه نگذارد به مکه داخل شوی ، قسم بخدا مثل این است که می بینم این مردمی که همراه توهستند از دور و برت پراکنده شدند . ابوبکر صدیق سخن تند به او گفت و فرمود ما از دور و بر پیغمبر ﷺ پراکنده میشویم ؟ یعنی زیان خودت را نگهدار ، عروه پرسید این چه کسی است گفتند : ابوبکر است . عروه گفت نمیتوانم به او چیزی بگویم برای اینکه او برمن احسانی

دارد که جبران نکرده ام عروه هر بار که با رسول الله ﷺ سخن میگفت دست به ریش رسول الله ﷺ میکشید هر بار که میخواست دست بمحاسن ایشان بکشد مغیره مَقْبُضِ شمشیر بر دست او میزد عروه آنجا بود و دید وقتی که رسول الله ﷺ وضوء گرفت چگونه صحابه رضی الله عنهم بر آب وضوی او با هم منازعه داشتند هر کدام میخواست اثر رطوبت دست رسول الله ﷺ به او برسد .

عروه میدید که سخن در حضور رسول الله ﷺ آهسته میگویند و در حضور ایشان آواز خود را بلند نمیکنند و چشم به روی پیغمبر نمیدوزند و منتهای ادب و تعظیم بکار میبرند عروه وقتی که بسوی قریش برگشت گفت والله ای گروه قریش من کسری را در پادشاهیش و قیصر را در جبروتش دیده ام و ندیده ام پادشاهی که در ملك خود مانند محمد میان اصحابش باشد ، و من مردمی را دیدم که هیچگاه محمد را برای هیچکاری از دست نمیدهند .

یعنی اصحاب رسول الله ﷺ بطوری در راه او جان بازی و فدا کاری دارند که در هیچ حالتی نمیگذارند آسیبی به ایشان برسد جان خود را فدای او میکنند و از پیرویش دست بر نمیدارند .

بنابر این در باره او بیندیشید برای اینکه او راه درستی بر شما عرضه کرده و خواسته او را بپذیرید ، برای اینکه من ناصح شما هستم و می ترسم از اینکه اگر با او بجنگید بر او پیروز نشوید قریش به عروه گفتند: چنین سخنی مگو ، ولیکن ما امسال او را بر میگردانیم تا از اینجا برگردد و سال آینده بیاید .

آنگاه رسول الله ﷺ عثمان را برگزید تا فرستادهٔ ایشان بسوی قریش باشد عثمان متوجه مکه شد و ده نفر که از رسول الله ﷺ اجازه خواسته بودند تا برای دیدن خویشاوندان شان به مکه بروند این ده نفر هم با عثمان بمکه رفتند .

رسول الله ﷺ به عثمان دستور دادند که در مکه مستضعفین یعنی زن و مرد و خرد سالان مسلمان که در آنجا مانده اند و نتوانسته اند هجرت نمایند و به مدینه بیایند آنان را ببیند و بشارت و مرثیه بدهد که فتح مکه نزدیک است و خدا دین خود را پیروز میگرداند، عثمان در جوار ابان بن سعید اموی داخل مکه شد عثمان سفارش رسول الله ﷺ که قصد ایشان عمره است و لاغیره بقریش رسانید قریش گفتند: هیچگاه محمد به زور داخل مکه نخواهد شد قریش به عثمان گفتند: طواف خانه خدا بیاور ، عثمان گفت هیچگاه چنین نکنم رسول الله ﷺ از طواف منع شده و من بروم طواف بکنم؟ این غیر ممکن است ، قریش عثمان را نزد خود نگهداشتند و نظربه اینکه نگذاشتند به زودی بر گردد، در آن زمان به زبان مردم افتاد که عثمان کشته شده موقعیکه این خبر به رسول الله ﷺ رسید فرمود ما از اینجا نمی رویم تا اول با قریش بجنگیم .

بیعة الرضوان

رسول الله ﷺ اصحاب را برای بیعت بر جنگ دعوت فرمود و نظر به اینکه این بیعت زیر درختی به نام «شجرة الرضوان» : انجام گرفت، این بیعت را به همین نام می نامند.

رسول الله ﷺ با اصحاب بیعت فرمود که تا پای جان بایستند تا اینکه یا پیروز شوند و یا به شهادت برسند و روی این اصل به «بیعة الموت» مشهور شد یعنی تا لحظه مرگ فرار نکنند .

امر این بیعت میان قریش منتشر شد و ترسی عظیم آنان را دست داد و قبلاً پنجاه نفر به رهبری مکرز حفص فرستاده بودند تا دور و بر لشکر مسلمین بگردند شاید بتوانند مسلمانان را غافلگیر کنند نگهبان لشکر مسلمین همه آن پنجاه نفر را اسیر کردند و رئیس شان مکرز گریخت ، وقتی که قریش با خبر شدند که آن پنجاه نفر همه اسیر شده اند گروهی از قریش آمدند تا بکشمکش با مسلمانان بپردازند از اینها هم دوازده نفر اسیر شد و یکی از مسلمانان شهید شد .

* * *

* * * * *

سال هفتم

صلح حدیبیه

موقعیکه قریش دیدند کشمکش شان نتیجه ای نداد از عاقبت کار ترسیدند و سهیل بن عمرو را برای گفتگو با رسول الله ﷺ فرستادند تا در باره صلح میان قریش و رسول الله ﷺ سعی و کوشش خود بکار ببرد، سهیل بن عمرو به خدمت رسول الله ﷺ آمد و گفت کشمکش که پیش آمده است نه از طرف عقلای ما بوده است بلکه مردمان پست و غیرمسئول ما این نادانی کرده اند و کسانیکه نزد شما اسیر هستند آزاد فرما تا بسوی ما بیایند رسول الله ﷺ فرمود اول کسانیکه نزد شما هستند بفرستید ، تا اسیران تان را بشما بازگردانم ، در آن موقع قریش عثمان و ده نفری که با او بودند فرستادند ، و رسول الله ﷺ اسراء قریش را بسوی شان فرستاد . سهیل عرض کرد که قریش برای انعقاد صلح این شروط دارند :

- (۱) تاده سال میان مسلمانان و قریش جنگی نشود .
- (۲) هر کسیکه از قریش نزد رسول الله ﷺ آمد او را بسوی قریش بر گرداند . و هر کسیکه از مسلمانان نزد قریش آمد قریش مجبور نیستند او را بر گردانند .
- (۳) امسال پیغمبر به مدینه برگردد بدون اینکه عمره ای انجام داده باشد ، و در سال آینده قریش برای مدت سه روز از مکه بیرون روند و پیغمبر ﷺ و اصحاب او به مکه بیایند و این سه روز پیغمبر ﷺ و اصحاب در مکه باشند بدون اینکه سلاحی با ایشان باشد مگر شمشیر درغلاف و کمان .

(۴) هرکس بخواهد با محمد پیمان ببندد و در عهد و پیمان محمد باشد میتواند ، و هرکس بخواهد با قریش پیمان ببندد و در عهد پیمان قریش باشد میتواند .

رسول الله ﷺ چون مؤید بوحی بودند و میدانستند چقدر این صلح بنفع مسلمین است و همین صلح خاطر مسلمین را از جنگ با قریش آسوده میسازد و وقتی که جنگ با قریش نداشتند میتوانند دعوت خود را بسط و توسعه بدهند همه آن شروط را قبول فرمودند .

تا قبل از این صلح قریش هیچ اعترافی به قدرت مسلمین نداشتند این صلح میرساند که قریش دولت اسلام را به رسمیت شناخته اند و این سر مشقی برای سایر عرب است که رسول الله ﷺ میتواند در يك سطح جهانی دعوت اسلام را آشکار کند و به ملوك و امراء جهان نامه بنویسد و کار یهود را یکسره فرماید .

از آمد و شد دوستانه بین مسلمانان و مشرکان کم کم مشرکان بسوی اسلام جلب شدند، و با این صلح که حکم تسلیم قریش است دیگر قبائل عرب جرأت تجاوز نکردند و اسلام بعنوان قدرتی فزاینده آنان را بر جای شان نشاند و دشمنان اسلام برای اسلام حسابی باز کردند که اعتراف ضمنی به قدرت اسلام باشد و غیر اینها از حکمتهای دیگر که رسول الله ﷺ به همه آنها آگاهی داشت .

اما مسلمانانی که در بالاترین ایمان بودند مانند ابوبکر صدیق و علی بن ابی طالب که میدانستند آنچه حضرت رسول الله انجام میدهند همه صحیح است و همه حکمت دارد هیچ اعتراضی نگرفتند .

و کسانی که تابع احساسات بودند و فکر میکردند که اکنون اسلام پیروز است و قبول این شروط تحمل ذلت است این صلح برای شان اندوهی عظیم داشت میگفتند چگونه ممکن است کسیکه مسلمان شده و نزد ما آمده بسوی مشرکان بر گردانیم و کسیکه مرتد شده و از نزد ما پیش کافران رفته او را بر نگردانند؟ رسول الله ﷺ فرمود آن کسیکه از نزد ما پیش کافران رفت خدا او را دور از رحمتش گردانیده و آن کسیکه مسلمان شده و نزد ما آمد و ما او را نزد کافران فرستادیم خداوند بزودی فرج و گشایشی در کارش می آورد. گذشته از این قرار داد منع شدن مسلمین از طواف خانه خدا خیلی بیشتر در مسلمانان اثر کرده بود و اضافه بر آن رسول الله ﷺ به اصحاب فرموده بودند که بخواب دیده اند که داخل بخانه خدا شده اند.

عمر در این خصوص از ابوبکر رضی الله عنهما سؤال نمود.

ابوبکر گفت که آیا رسول الله ﷺ فرموده که امسال بخانه خدا داخل

خواهید شد؟

آنگاه شروط صلح میان مسلمانان و مشرکان نوشته شد، نویسندۀ قرار داد علی بن ابی طالب بود رسول الله ﷺ املاء می فرمود و علی مینوشت رسول الله ﷺ فرمود: بنویس بسم الله الرحمن الرحيم. سهیل گفت: بنویس بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ. رسول الله با سهیل موافقت فرمود و علی نوشت بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ. آنگاه رسول الله ﷺ به علی فرمود: بنویس هَذَا مَا صَالِحِ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. سهیل گفت: اگر میدانستیم که پیغمبر خدا هستی خلاف تو نمیکردیم بنویس «هَذَا مَا صَالِحِ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ»، رسول الله به علی فرمود: کلمه رسول الله پاک کن و بنویس محمد بن عبد الله. علی از پاک کردن کلمه رسول الله امتناع ورزید رسول الله ﷺ فرمود

کلمه رسول الله نشان من بده علی نشان او داد و رسول الله ﷺ آن را پاك فرمود و مصالحه را در دونسخه نوشتند يك نسخه برای قریش و يك نسخه برای مسلمین در قرار دادن نوشته بودند که ابو جندل پسر همین سهیل که از قبل مسلمان بود و مشرکان کند در پایش نهاده بودند که هجرت نکند و بمدینه نرود او آنجا حاضر گردید سهیل گفت : باید برگردد .

ابوجندل گفت یا رسول الله مرا بسوی مشرکان بر میگردانی رسول الله فرمود: صبر کن و ثواب آن را نزد خدا بدان ، خدا برای تو و همه مستضعفان فرج و گشایش قرار می دهد صلح نموده ایم و ما به ایشان عهده و پیمان داده ایم و ایشان به ما عهد و پیمان داده اند نمیتوانیم با ایشان غدر نمائیم .

بعد از این قرار داد قبيله خزاعه در عهد رسول الله ﷺ داخل شد و بنو بکر در عهد قریش داخل شدند آنگاه رسول الله ﷺ به اصحاب دستوردادند که هدی خود را ذبح کنند ، و سر را بتراشند و از احرام بیرون آیند .

مسلمانان که از این قرار داد اندوهی عظیم داشتند بدستور پیغمبر برای ذبح هدی و سر تراشیدن نشتابیدند رسول الله ﷺ بر همسرش ام سلمه داخل شد و فرمود مسلمانان هلاک شدند به ایشان امر نمودم ذبح هدی نمایند و سر بتراشند و از احرام بیرون آیند اما بفرمان من عمل نکردند ام سلمه رضی الله عنها عرض کرد که یا رسول الله ﷺ اصحاب را معذور بدار ، در این صلح امری عظیم تحمل نمودی و مسلمانان بر میگرددند بدون اینکه فتحی کرده باشند حتی عمره هم نتوانسته اند بجا بیاورند و بنابر این خیلی اندوهگین هستند کارشان نداشته باش خودت

بیرون برو و هدی خود را ذبح بفرما و سر را بتراش وقتی که مسلمانان دیدند که خودت چنین کردی از تو پیروی مینمایند .

رسول الله ﷺ رفتند و هدی خود را ذبح فرمودند و سرتراش یعنی سلمانی را صدا زد و موی سر را سترد وقتی که صحابه این را دیدند همه برای ذبح هدی و سر ستردن شتابیدند ، و این نظر ام سلمه خیر فراوان در برداشت .

پس از آن مسلمانان بمدینه برگشتند در حالیکه هم مسلمانان از طرف مشرکان ایمن بودند و هم مشرکان از طرف مسلمانان ایمن بودند ، و میان مسلمانان و مشرکان رفت و آمد حاصل شد همدیگر را شناختند و میان شان تفاهم حاصل شد و گروه بسیاری از ایشان مسلمانان شدند بدون اینکه جنگی در میان پیش آید و یا خونی ریخته شود .

بعد از رجوع رسول الله ﷺ بمدینه سوره **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ** : نازل شد و خدای متعال صلح حدیبیه را فتح نامید .

ابوبکر صدیق گفت هیچ فتحی در اسلام بزرگتر از فتح حدیبیه نبوده است و لیکن مردم از کوتاه فکری نمیدانند که میان خدا و پیغمبرش چه اسرار و تأییدی وجود دارد . مردم شتاب دارند ، و خدای عزوجل بحساب شتاب بندگان رفتار نمیفرماید ، او سبحانه و تعالی هرکار را میگذارد تا وقت آن برسد .

وقتی که مسلمانان در مدینه آرام گرفته بودند ، ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط برادر مادری عثمان رضی الله عنه بمدینه آمد مشرکان بدنبال او فرستادند تا او را بمکه برگردانند ، ام کلثوم گفت : یا رسول الله ﷺ من زن هستم و اگر به مکه برگردانم مشرکان مرا بسوی شرك بر میگردانند دینم از دستم میروند .

خداى متعال آیه ۱۰ سوره الممتحنه را نازل فرمود: ﴿يا أيها الذين آمنوا إذا جاءكم المؤمنات مهاجرات﴾ تا آخر . بدین معنی که ای مردمیکه ایمان آورده اید ، اگر زنان مسلمانان از دیار کفر هجرت نمودند و نزد شما مسلمانان آمدند ، شما در باره شان تحقیق کنید که آیا برای طاعت خدا و پیروی رسول الله ﷺ هجرت کرده اند و یا اینکه از شوهر خود فرار کرده و یا بقصد دنیا نزد شما آمده اند و خدا داناتر است به ایمان آنان ، اگر یقین کردید که مسلمانند زنان مسلمان را بسوی کافران بر نگردانید نه زن مسلمان برای مرد کافر حلال است و نه مرد کافر ازدواج او با زن مسلمان جائز است، زن مسلمان بر شوهر کافر حرام است شما مسلمانان مَهْر آن زن مسلمان بشوهرش بدهید یعنی مصرفی که بر زن نموده اند به آنان پس بدهید و در اینحال گناهی بر شما نیست که با آن زنان ازواج نمائید وقتی که مهرشان را به شوهران شان پرداختید ، و زن کافر را بزناشوئی قبل نزد خود نگه ندارید، و آنان را وقتی که مصرفی که شما بر آن زن کافر نموده اید به شما پس دادند به قوم و خویش شان برگردانید، و اگر زن کافر بسوی کفار برود مصرفی که بر او کرده اید از کفار بگیرید و آن را به ایشان بسپارید ، و اگر زن کافر نزد شما مسلمانان آمد مصرفی که شوهرش برآن زن مسلمان کرده به او پس بدهید و با آن زن ازدواج کنید .

از آن ببعد هر زنی که از نزد کافران میآمد به او قسم داده میشود که فقط برای طاعت خدا و پیغمبرش هجرت کرده ای نه بسبب بغض شوهرت و نه برای زواج با مسلمان و نه برای دنیا .

وقتی که قسم میخورد آنچه شوهر کافرش بر او مصرف کرده بود به او پس داده میشود و درست میشود که مرد مسلمان با آن زن مسلمانی از دیار کفر برای طاعت خدا و پیغمبرش هجرت کرده با آن زن ازدواج نماید .

ابو بصیر و اعمال او که شرط دوم قریش را باطل کرد

چندی بعد ابوبصیر که نام او ، عتبه بن اسید ثقفی است توانست از مکه فرار کند ، قریش دو نفر بدنبال او فرستادند تا او را برگردانند رسول الله ﷺ به او امر فرمود بمکه برگردد ، ابوبصیر گفت : یا رسول الله ﷺ مرا بسوی کفار بر میگردانی تا مرا از دینم برگردانند ؟ رسول الله ﷺ فرمود خدای متعال برای تو و برادران مسلمانان فرج و گشایش بکار میآورد ، ابوبصیر دید که ناگزیر است که فرمان پیغمبر را گردن نهد ، با آن دو نفر برگشت ، وقتی که به ذی الحلیفة^(۱) رسیدند ، ابو بصیر بیکی از آن دو نفر گفت چه شمشیر خوبی داری ، بده ببینم چه نوع شمشیری است؟ او شمشیر خود را به ابو بصیر داد ، ابوبصیر با همان شمشیر کردن او را زد .

دیگری که اینچنین دید پا بدویدن گذاشت و به مسجد نبوی آمد رسول الله ﷺ که او را دید فرمود این مرد که اینچنین هراسان است بدی دیده آن مرد عرض کرد ابو بصیر رفیق او را کشته است و سپس به مکه برگشت . طولی نکشید که ابو بصیر آمد و گفت : یا رسول الله ﷺ بعهده خود وفا نمودی و من هم نجات یافتم .

رسول الله ﷺ فرمود: « **مِسْعَرُ حَرْبٍ لَوْ وَجَدَ لَهُ اَعْوَانًا** ، آتش جنگ را میافروزد اگر مدد کاران بیابد ، و فرمود برو هر آنجا که خواهی و در مدینه منشین ابوبصیر رفت و در راه شام در محلی که تجارت قریش از آنجا

(۱) ذی الحلیفة يك فرسخی مدینه و محل احرام اهل مدینه که ابیار علی نیز نام دارد .

عبور میکرد اقامت گزید ، وهر کسیکه از کافران قریش نجات میافت میرفت و به ابوبصیر می پیوست کاری شد که برای خود گروهی از فراریان مکه و بدوها ترتیب داده و برای تجارت قریش بلائی شد بطوری که از ترس ابوبصیر و راهزنی تجارت قریش ، تجارت قریش قطع شد و میوه و خوراکی از قریش بند آمد .

بزرگان قریش کسانی بخدمت رسول الله ﷺ فرستادند که ما این شرطی که هرکس از نزد ما پیش تو آید بر گردانی این شرط را باطل کرده ایم و بخاطر رحم و خویشاوندی به ابوبصیر بفرما تا بخدمتت آید و دست از راهزنی بردارد رسول الله ﷺ به ابو بصیر دستور داد بمدینه بیاید و دست از آزدن قریش بردارد .

به این ترتیب شرطی که آنهمه ناراحتی مسلمانان در حدیبیه بیار آورده بود بخواهش قریش برداشته شد و چنانکه گفتیم صلح حدیبیه فتحی عظیم و چنانکه صدیق فرمود هیچ فتحی در اسلام بپایه فتح حدیبیه نبوده است ،

نامه نوشتن رسول الله ﷺ به پادشاهان و اُمراء

در اواخر سال ششم هجری پس از برگشتن رسول الله ﷺ از حدیبیه و حصول اطمینان از برداشته شدن جنگ با قریش و امن شدن راهها رسول الله ﷺ بنامه نوشتن به پادشاهان و دعوت آنان بسوی اسلام شروع فرمود .

به ایشان عرض شد که ملوک نامه را بدون مهر نمی پذیرند ، رسول الله ﷺ انگشتی از نقره بر گزید که بر آن نوشته بود محمد رسول الله ، و نامه های خود را با آن مهر میفرمود . بنا بر این دحیه کلبی را با نامه ای بسوی

قیصر پادشاه روم فرستاد ، و به دحیه امر فرمود تا نامه را به عظیم
بُصری بدهد تا حاکم بصری بقیصر برساند .

نامه رسول الله ﷺ به قیصر از این قرار بود :

بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد بن عبدالله إلى هرقل عظیم الروم ، سلام على من أتبع الهدى ،
أما بعد فإني أدعوك بدعاية الإسلام ، أسلمت تسلم يؤتك الله أجرک مرتين ،
فإن توليت فإنما عليك إثم الأريسيين ﴿ قل يا أهل الكتاب تعالوا إلى كلمة
سواء بيننا وبينكم أن لا نعبد إلا الله ولا نشرك به شيئاً ولا يتخذ بعضنا
بعضاً أرباباً من دون الله ، فإن تولوا فقولوا اشهدوا بأنا مسلمون ﴾ .

بنام خداوند بسیار بخشاینده بسیار مهربان از محمد بن عبدالله به
هرقل بزرگ روم سلام بر کسیکه پیرو راه راست باشد ، بعد از سلام ، من
تو را بسوی اسلام دعوت مینمایم ، مسلمان شو در دنیا و آخرت بسلامت
میمانی ، و خدا تو را دو برابر اجر میدهد اجر بر نصرانیت قبل از منسوخ
شدن آن و اجر بر اسلام خاتمه ادیان ، اگر روی گردانیدی از اسلام گناه
اریسین بر تو است ، که راه کفر گرفتی و آنان از تو پیروی کردند : بگو :
ای محمد ای اهل کتاب بیائید بسوی گفتاری که میان ما و شما یکسان
باشد و آن گفتار اینست که بندگی نکنیم مگر خدای یکتا را ، و هیچ چیز
شریک او را نگردانیم ، و بعضی از ما بشر بعضی دیگر را بخدائی نگیریم
که آنچه غیر از خدا است او خود بنده و مخلوق خداست ، اگر اهل کتاب از
این کلمه حق و توحید خدای یکتا رو گردان شدند بگو به آنان که گواه
باشید که ما مسلمانیم .

همین يك آیه چقدر بلاغت و اعجاز دارد ، يك كلمه توحيد میان همه یکسان است همه باید آن را بپذیرند و با پذیرفتن آن همه باهم برابر و برادر میشوند ، و آن کسیکه به دل کلمه توحید را معتقد بود و بزبان به آن اعتراف کرد و بعمل آن را تصدیق نمود هیچگاه غیر از خدای متعال هیچ فرد دیگری را بخدائی نخواهد گرفت ، موحد بیقین میداند که غیر از خدای یکتا ، باقی مخلوقند و همه مملوک و مقهور فرمان خدا هستند وحدت مردم جهان در توحید خدای یکتا نهفته است و روزی که سراسر جهان به توحید خدای یکتا معترف میشوند نزدیک است.

وقتی که این نامه به هر قل رسید به اطرافیانش گفت : بنگرید از قوم این شخص که نامه به من نوشته چه کسانی اینجا هستند ایشان را بیاورید تا از آنان در باره آن شخص سؤال و پرس نمایم ، در آنموقع ابوسفیان همراه با مردانی از قریش در شام بودند ، فرستادگان قیصر آمدند نزد ابی سفیان و همراهانش و آنان را برای ملاقات پادشاه روم دعوت نمودند ، موقعیکه ابوسفیان و همراهان نزد قیصر هرقل در بیت المقدس آمدند ، هرقل به مترجم خود گفت : از این کسانی که حاضر شده اند بپرس کدام يك از ایشان به این شخص که ادعا دارد که پیغمبر است نزدیکتر هستند؟ ابوسفیان گفت من از همه شان به او نزدیکتر هستم. قیصر گفت بیا نزدیک من و دستورداد همراهان ابوسفیان پشت سر ابوسفیان بنشینند، نگاه به مترجم گفت : بگو بهمراهان ابوسفیان که من ابوسفیان را جلو گذاشتم تا از او بپرسم در باره آن کسیکه ادعا دارد که پیغمبر است و شما را پشت سر او قرار دادم تا اگر دروغی گفت شرم نکنید و بگوئید که دروغ گفت .

آنگاه از ابوسفیان سؤال کرد که نسب او در میان شما چگونه است ؟
ابوسفیان گفت او در میان ما صاحب نسب است .

قیصر گفت: قبل از اینکه ادعای پیغمبری نماید شما دورغی از او شنیده بودید ؟ ابوسفیان گفت: نه .

قیصر گفت آیا از پدران این شخص کسی پادشاه بوده ؟ ابوسفیان گفت نه .

قیصر گفت: چه کسانی پیروان او هستند: بزرگان قوم یا ضعفاء ؟

ابوسفیان گفت: بیشتر پیروان او از ضعفاء هستند .

قیصر گفت: پیروان او در زیادت هستند و روز بروز زیاد میشوند و یا

در حال نقصان هستند و هر روز کمتر میشوند ؟

ابوسفیان گفت : روز بروز پیروان او زیاد تر میشوند .

قیصر گفت: آیا از پیروان او کسی هست که بر دین او خشم بگیرد و

مرتد شود ؟ ابوسفیان گفت نه .

قیصر گفت: آیا گاهی شده که پیمانی ببندد و در پیمان خود غدر نماید؟

ابوسفیان گفت: نه. و ما اکنون از او در پیمانی هستیم که نمیدانیم در

آن چگونه رفتار کند .

قیصر گفت: آیا شما با او جنگ کرده اید ؟

ابوسفیان گفت: آری با او جنگ کرده ایم .

قیصر گفت : جنگ شما با او چگونه بوده است ؟

ابوسفیان گفت: جنگ میان ما و او بر قرار است گاهی ما از او برده

ایم و گاهی. او از ما برده است .

قیصر گفت : او چه دستوری بشما میدهد ؟

ابوسفیان گفت: او بما دستور میدهد که خدای یکتا را بپرستیم و هیچ شریکی برای او قرار ندهیم. وما را منع مینماید از پرستیدن بت‌هایی که پدران مان آنها را میپرستیدند ، و بما امر مینماید که نماز بخوانیم و راست بگوئیم و پاکدامن باشیم و بعهد خود وفاء کنیم و امانت را اداء نمایم .

پادشاه رومیان هرقل گفت : از تو پرسیدم که نسب او در شما چگونه است ؟ گفتی در میان ما نسبی رفیع دارد . وهم چنانند پیغمبران از میان مردم با نسب و بزرگواری فرستاده میشوند . واز تو پرسیدم که قبل از او کسی چنین ادعائی نموده؟ گفتی نه . برای اینکه اگر کسی پیش از او چنین ادعائی کرده بود میگفتم او سخن کسیکه پیش از او بوده تکرار میکند . واز تو پرسیدم که آیا تهمت دروغ به او میبسنید وگاهی دروغ از او شنیده اید؟ گفتی نه . اینست که گفتم غیر ممکن است که دروغ بر کسی نگفته دروغ بر خدا بگوید . گفتم در پدرانش کسی پادشاه بوده؟ گفتی نه . اگر از پدرانش کسی پادشاه شده بود میگفتم کسی است که طالب ملك و پادشاهی پدرش میباشد . واز تو پرسیدم که بزرگان قوم تابع او میشوند یا ضعفاء قوم ؟ گفتی: مردم ضعفاء از او پیروی میکنند و همیشه هم پیروان پیغمبران از ضعفاء هستند . و از تو پرسیدم که پیروانش زیاد میشوند و یا در حال نقصان هستند؟ گفتی پیروان او روز به روز زیاد تر میشوند ، و همچنان هم ایمان روز بروز زیاد میشود تا بحد کمال برسد و از تو پرسیدم از کسانی که پیرو او هستند کسی هست که از دین او ناراضی باشد و از دین او برگردد؟ گفتی نه ، و همچنان هم ایمان وقتی که یقین آن به دلی آمیخته شد آن را از دست نمیدهد . و از تو پرسیدم آیا با او جنگ کرده اید؟ گفتی بله با او جنگ کرده ایم و جنگ میان ما و او بنوبت است

گاهی او چیره میشود وگاهی ما . و پیغمبران هم اینچنین دچار دشمنی قوم خود میشوند تا اینکه سر انجام پیروزی برای ایشان باشد و از تو پرسیدم که چه دستوری بشما میدهد ؟ گفتی بما امر میفرماید که نماز بخوانید، و سخن راست بگوئید، و بعهد خود وفاء کنید، و پاکدامنی پیشه کنید، و امانت داری داشته باشید، و امانت را بصاحبش برسانید . و از تو پرسیدم آیا غدر بکار میبرد ؟ گفتی نه وهم چنانند پیغمبران غدر را بکار نمی برند . بنا بر این دانستم که او پیغمبر است و میدانستم که پیغمبری مبعوث میشود گمان نداشتم که از میان شما آن پیغمبر مبعوث شود و هرگاه سخنانی که بمن گفتی سخن بحق و راست باشد ، او جای دو پای من مالک میشود و اگر میدانستم که میتوانم به او برسم در صدد برمیآمدم تا خودم را به او برسانم .

ابوسفیان گفت : پس از این گفتار هرقل آواز مردمی که نزد او بودند بلند شد و جار و جنجال شد و ندانستیم چه گفتند . آنگاه هرقل دستور داد ما را بیرون کنند و مایه بیرون شدیم ، موقعی که ابوسفیان با همراهان از نزد هرقل بیرون آمدند ، ابوسفیان گفت : کار پسر ابی کبشه بکجا رسیده است ، پادشاه روم از او میترسد .

موقعیکه قیصر یعنی هرقل به حمص رفت در دستکرة خود به بزرگان روم اجازه داد بحضور او آیند . وقتی که آن بزرگان در حضور او جمع شدند دستور داد دروازه های دستکرة همه بسته و قفل شود ، آنگاه به بزرگان روم گفت : آیا میخواهید براه راست و رستگاری برسید و ملک و پادشاهی تان برقرار بماند ؟ اگر خواهان راه راست و رستگاری و پایداری ملک و پادشاهی خود هستید از این پیغمبر اسلام پیروی کنید . وقتی که

بزرگان روم این را شنیدند . مانند گور خرها بسوی درها دویدند . دیدند درها محکم بسته شده است وقتی که قیصر تا این حد تنفرشان از راه راست ورستگاری دید و دانست که آنها کسانی نیستند که طالب راه راست و رستگاری باشند ، گفت آنان را بسوی من باز گردانید وقتی که نزد او برگشتند گفت من آن را گفتم تا ببینم پای بندی شما به دینتان تا کجا است این را که شنیدند از او خوشنود شدند .

حب پادشاهی و ریاست هرقل را از پذیرفتن دین اسلام باز داشت و گناه بر کفر ماندن او و رعیتش بگردن او ماند . چنانکه رسول الله ﷺ : فرمود اگر از دین اسلام روی گردانیدی گناه خودت و رعیتت را متحمل شده ای .

و با اینحال جواب دحیه که نامه پیغمبر برای او برده بود بخوبی پاسخ گفت .

نامه رسول الله ﷺ به امیر بَصْرِي :

رسول الله ﷺ به امیر بصری نامه ای نوشتند و آن نامه را توسط حارث بن عمیر ازدی فرستادند

موقعیکه حارث به مؤته رسید شرحبیل بن عمرو غَسَّانِي متعرض او شد و به حارث گفت کجا میروی ؟ حارث گفت به شام میروم . شرحبیل گفت : شاید از فرستگان محمد هستی ؟ حارث گفت بله شرحبیل دستور دادتا او را گردن زنند ، از فرستاده های حضرت رسول هیچ فرستاده ای کشته نشد مگر حارث بن عمیر ازدی .

رسول الله ﷺ از کشته شدن فرستاده اش خیلی ناراحت و اندوهگین شد .

نامه رسول الله ﷺ به حارث بن ابی شمّر نماینده هرقل و امیر دمشق :

رسول الله ﷺ شجاع بن وهب را همراه با نامه ای بسوی امیر دمشق حارث بن ابی شمّر که از طرف هرقل بود و در غوطه دمشق اقامت داشت فرستاد در آن نامه چنین نوشته بود :

بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد رسول الله ﷺ الى الحارث بن ابی شمّر ، سلام علی من اتبع الهدی وامن بالله وصدق ، وانی ادعوك ان تؤمن بالله وحده لا شريك له **وَيَبْقَى لَكَ مَلِكُكَ** : بنام خداوند بسیار بخشنده و بسیار مهربان از محمد فرستاده بر حق خدا ، به حارث بن ابی شمّر ، سلام بر کسیکه راه راست گرفت و ایمان بخدای یکتا آورد و تصدیق پیغمبر ﷺ نمود ، من تو را دعوت میکنم تا بخدای یکتا که شریکی ندارد ایمان بیاوری تا ملك و حکمرانیت برایت بماند .

وقتی که حارث نامه را خواند بر آشفت و نامه را بیرون انداخت و گفت: چه کسی میتواند ملك مرا از من بگیرد ؟ و آماده شد لشکری را برای جنگ با مسلمانان بفرستد . و به شجاع بن وهب که نامه رسول الله ﷺ به او رسانیده گفت : به دوستت خبر بده آنچه را که می بینی . آنگاه نامه ای به هرقل نوشت و از او اجازه خواست تا بجنگ مسلمانان برود . موقعی نامه حارث به هرقل رسید که دحیه فرستاده پیغمبر نزد هرقل بود هرقل حارث را از چنان کاری منع نمود و به او دستورداد تا در ایلایاء یعنی در بیت المقدس وسائل پذیرائی او را آماده کند ، برای اینکه هرقل پس از شکست

دادن ایرانیان نذر کرده بود به بیت المقدس برود . وقتی که حارث نامه هرقل را خواند فرستاده پیغمبر یعنی شجاع بن وهب را بخوبی برگرداند و به وی خوراک و پوشاک و خَلَعَت بزرگداشت بخشید او دید که ولی نعمتش (هرقل) از هیبت رسول الله ﷺ بر خود می لرزد .

و این نمایان است که آنهایی که در مقام دنیوی بالا هستند بصیرت شان از زیر دستان مغرور شان بیستراست .

نامه رسول الله ﷺ به مَقْوَسُ :

مقوس لقب ملوک مصر است . مثل کسری که لقب ملوک ایران و قیصر که لقب ملوک روم و نجاشی که لقب ملوک حبشه و خاقان که لقب ملوک ترک است . نام مقوس : جریج بن مینا القبطی ، او از طرف قیصر امیر مصر بود . و با اینکه از فرستاده رسول الله ﷺ استقبال نمود و هدیه برای رسول الله ﷺ فرستاد بر نصرانیت خود باقی ماند و مسلمان نشد . رسول الله ﷺ نامه ای بمقوس نوشت و آن نامه را همراه حاطب بن ابی بلتعہ برای او فرستاد در آن نامه چنین نوشته بود :

بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد رسول الله إلى المقوقس عظیم القبط، سلام على من أتبع الهدى
 أما بعد: فإنني أدعوك بدعاية الإسلام ، أسلم تسلم يؤتك الله أجرك مرتين وإن
 توليت فإنما عليك اثم القبط ، ﴿ يا أهل الكتاب تعالوا إلى كلمة سواء بيننا
 وبينكم أن لا نعبد إلا الله ولا نشرك به شيئاً ولا يتخذ بعضنا بعضاً أرباباً
 من دون الله فإن تولوا فقولوا اشهدوا بأنا مسلمون ﴾ : معنای آن همان
 است که در شرح نامه ایشان به هرقل یاد شد .

قبط عنصر مصری قبل از اسلام است که فرعونِ موسی از آنان بود و نام مصر بحساب همین قبط Egept. اجبت نزد غربیها نام دارد. برای اینکه غربیها عنصر را نام گذاری میکنند مثل Greek گریک برای یونان و Iran ایران برای عنصر آری وگرنه در تاریخ شرق بنام فرس و فارسیان است.

حاطب بن ابی بلتعَة نامه را در اسکندریه به مقوقس رساند وقتی که مقوقس نامه را خواند بحاطب گفت: اگر او پیغمبر است چرا بر کسانیکه بر خلاف او بودند و او را از شهرش بیرون کردند نفرین ننمود؟ حاطب به مقوقس گفت: مگر نه این است که تو گواهی میدهی که عیسی پیغمبر خدا است چرا وقتی که قوم و گروهش او را گرفتند و خواستند او را بکشند بر آنان نفرین نکرد تا خدا آنان را نابود کند؟ عیسی نفرین بر آنان نکرد تا خدا او را بالا بُرد و از آنان نجات داد.

مقوقس گفت: **أَحْسَنْتَ : خوب گفتی ، أَنْتَ حَكِيمٌ : تو شخص با حکمتی هستی** که از نزد شخص با حکمتی آمده ای و من در کار این پیغمبر (یعنی رسول الله) نظر کردم دیدم به چیزهای بی ارزش امر نمیکند و از چیزهای خوب منع نمی نمایند ، وسائل پیغمبری با او همراه است ، و من در این باره او میاندیشم .

آنوقت جواب پیغمبر را چنین نوشت به این معنی:

بسم الله الرحمن الرحيم

« **لمحمد بن عبدالله من المقوقس عظیم القبط ، سلام عليك أما بعد فقد قرأت كتابك وفهمت ما ذكرت فيه وما تدعو إليه ، وقد علمت أن نبياً قد بقي وكنت أظنه يخرج بالشام وقد أكرمت رسولك وبعثت لك بجاريتين لهما مكان عظیم فی القبط وبثياب وأهديت لك بغلة تركبها والسلام :**

بنام خداوند بسیار بخشنده و بسیار مهربان ، نامه برای محمد بن عبدالله است از مقوقس بزرگ قبطیان . سلام بر تو ، بعد از سلام نامه ات را خواندم و آنچه را که در آن یاد نمودی و آنچه را که مردم رابسوی آن دعوت مینمائی دانستم و دانسته بودم که پیغمبری باقی است و گمان میکردم که او از شام بیرون میآید ، و فرستاده ات را گرامی داشتم ، و دو دختر که دارای مقامی بزرگ در قبطیان هستند برایت بعنوان هدیه فرستادم و لباس و پارچه و استری برای سواری که بر آن ستوار شوی برایت فرستادم والسلام .

مقوقس همانگونه که نامه نوشت ، فرستاده پیغمبر را گرامی داشت ، اما نصیب او نبود که مسلمان شود . زیرا امارت دنیا را بر سعادت آخرت مقدم دانست .

اما آن دو دختری که برای رسول الله ﷺ فرستاده بود و نام شان ماریه و سیرین بود ماریه را رسول الله ﷺ برای همسری انتخاب فرمود و بزرگترین شرف نصیب ماریه شد ، سیرین را به حسان بن ثابت انصاری عطا فرمود رسول الله ﷺ از ماریه دارای پسری شد بنام ابراهیم علیه السلام که در خرد سالی در گذشت ، و چنانکه گفتیم ماریه و سیرین رضی الله عنهما هر دو بشرف اسلام مشرف شدند .

نامه رسول الله ﷺ به نجاشی پادشاه حبشه :

نجاشی نامش أَصْحَمَةُ بود ، او مسلمان شد ، و مسلمانانی را که به

حبشه رفته بودند گرامی داشت ، و در حبشه وفات یافت ، رسول الله ﷺ براو نماز غائب خواند ، وفات او تقریباً بسال هشتم هجری بود ، قبلاً گفتیم که نجاشی لقب شاهان حبشه است .

رسول لله نامه ای به نجاشی نوشت و آن نامه را با عمرو بن امیه ضمیری برای نجاشی فرستاد ، در آن نامه چنین نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

«من محمد رسول الله إلى النجاشي عظيم الحبشة ، سلام ، أما بعد فإنني أحمدُ إليك الله الذي لا إله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن ، وأشهد أن عيسى بن مريم روحُ الله وكلمته القاها إلى مريم البتول الطيبة الحصينة ، فحملت بعيسى من روحه ونفخه كما خلق آدم بيده ، وإنني أدعوك إلى الله وحده لا شريك له والموالاتة على طاعته ، وإن تتبعني وتؤمن بالذي جاءني فإنني رسولُ الله وإنني أدعوك وجنودك إلى الله عز وجل وقد بلغتُ ونصحتُ فاقبلوا نصيحتي والسلامُ على من أتبع الهدى» بنام خداوند بسیار بخشاینده و بسیار مهربان این نامه از محمد پیغمبر خدا به نجاشی بزرگ حبشیان ، سلام بعد از آن ، من ستایش خدای یکتائی میگویم که نیست معبودی بحق مگر او که شاه و مالک همه کائنات است و پاک و منزّه است از هر عیب و نقص ، نام پر برکت او السلام است و سلامتی ها همه از او است ، ایمنی دهنده و مسلط و چیره بر همه او است . و گواهی میدهم که عیسی پسر مریم است که خداوند متعال روح او را به نسبت دادن بخود مشرف ساخت ، و عیسی کلمه خدا است یعنی به کلمه کُنْ فیکون بوجود آمد خدا این کلمه را بمریم رسانید آن زن منقطع از شوهران و پاک و پاکدامن ، به رسیدن این کلمه به او بارور شد . آن چنانکه خدای متعال آدم را به قدرت خود آفرید ، اگر عیسی از مادر تنها بدون پدر بوجود آمد آدم علیه السلام

بدون پدر و مادر بوجود آمد^(۱).

و من تو را بسوی عبادت خدای یکتا که هیچ شریکی ندارد و بسوی دوستی با خدای متعال و ملازمت طاعت و فرمانبری او دعوت میکنم ، و اینکه از من پیروی نمائی و یقین نمائی به وحی که از خدا بمن رسید ، تو را ولشکریانان را بسوی خدای عزوجل و طاعت او دعوت میکنم ، من رسالت خود را تبلیغ نمودم و در تبلیغ رسالت خود نصیحت و اخلاص بکار بردم ، بنا بر این پند و نصیحت مرا بپذیرید و سلام باد بر کسیکه پیروی راه راست نمود.

موقعیکه نامه رسول الله ﷺ به نجاشی رسید نامه را بسیار گرامی داشت ، و به حامل نامه که عمرو بن امیه ضمیری است گفت قسم بخدا که من میدانم که عیسی بآمدن محمد رسول الله ﷺ مژده داده است. ولیکن مدد کاران من در حبشه اندک هستند و بنابر این بمن مهلت بده تا مدد کارانم را بسیار نمایم و دلهارا نرم نمایم و عمرو بن امیه به کسانی از مسلمین که در حبشه بودند پیش نهاد کرد که به مدینه بازگردند .

در آن موقع ام حبیبه دختر ابو سفیان در حبشه بود ام حبیبه اول همسر عبید الله بن جحش بود اما شقاوت بر او غالب شد و نصرانی شد بنا بر این میان ام حبیبه و عبید الله جدائی افتاد رسول الله ام حبیبه را به همسری گرفت و کسی که ام حبیبه را به همسری پیغمبر داد نجاشی بود که مهر او را نیز که چهار صد مثقال طلا بود خود پرداخت .

(۱) در اینجا تشابه غریبی است از آدم که مرد است بفرمان خدای متعال زنی از وجود او بوجود آمد که حواء باشد و از مریم که زن است مردی بوجود آمد که عیسی باشد ، و بوجود آمدن حواء از آدم و عیسی از مریم به طریقی غیر طبیعی و فقط بفرمان خدا بود .

نامه رسول الله ﷺ به کسری (شاه فارس)

رسول الله نامه ای به خسرو پرویز که در آن موقع شاه فارس بود نوشت و نامه را بوسیله عبدالله بن حذافه السهمی برای خسرو پرویز فرستاد در آن نامه چنین نوشته بود :

بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد رسول الله إلى كسرى عظيم فارس سلام على من أتبع الهدى
وأمن بالله ورسوله ، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأن محمداً
عبده ورسوله ، ادعوك بدعاية الله فإني أنا رسول الله إلى الناس كافة لأنذر
من كان حياً ويحِقُّ القول على الكافرين ، أسلم تسلم ، فإن أبیت فإنما عليك
إثم الجوس .

موقعیکه نامه بخسرو پرویز رسید ، غرور و تکبر او باعث شد که نامه رسول الله ﷺ را پاره پاره کند وقتی که این خبر به رسول الله ﷺ رسید او نفرین نمود و فرمود «مَرَّقَ اللَّهُ مَلَكُهُ كُلَّ مُمَرَّقٍ» : خدا ملك و پادشاهیش را از هم پاره پاره کند ، و معلوم است که نفرین رسول الله ﷺ به اجابت رسید و شیرازه ملك او از هم گسیخت و پیش از هر کشوری دیگر بباد فنا رفت حماقت او را بنگر که به نماینده اش در یمن نوشت که کسانی را بفرستد تا رسول الله ﷺ را نزد او آورند ، خدای متعال مهلتش نداد و پسرش شیرویه او را کشت و به نماینده اش در یمن نامه نوشت و او را از انجام دستور پدرش باز داشت .

تفسیر نامه رسول الله ﷺ به شاه ایران خسرو پرویز :

بنام خداوند بسیار بخشاینده بسیار مهربان، از محمد رسول الله ﷺ ، به کسری بزرگ فارس ، سلام بر کسیکه راه راست گرفته باشد و ایمان

بخدا و پیغمبرش آورده باشد ، گواهی میدهم بر اینکه نیست معبودی بحق مگر خدای یکتا که هیچ شریکی ندارد و گواهی میدهم که یقیناً محمد بندهٔ خدا و فرستاده او است من تو را بآنچه خدا بندگانش را به آن دعوت فرموده که ایمان آوردن بخدای یکتا و پیغمبرش محمد باشد دعوت مینمایم ، برای اینکه من بیقین پیغمبر خدا و فرستاده او بسوی همه مردم جهان هستم ، تا بترسانم از عذاب خدا کسی را که زنده باشد و دارای دلی زنده و ترسناک از عذاب خدا باشد ، و تا اینکه فرمان خدا بعذاب ثابت شود بر کسانی که کافر باشند . مسلمان شو تا در دو جهان از عذاب خدا سلامت شوی و اگر از مسلمان شدن خود داری نمودی گناه همه مجوسیان در گردن تو است .

در این نامه : احترام خسرو پرویز به اینکه بزرگ فارسیان است آشکار است ، و این میرساند که رسول الله ﷺ برای قبول دعوت حق ، حتی احترام کافران بخت بر گشته را نیز رعایت میفرمود .
دوم: گواهی بر توحید .

سوم: دعوت بسوی اسلام که دعوت خدای متعال بر آن است و همه پیغمبران را برای همین دعوت فرستاد .

چهارم: یقین اینکه او فرستاده خدا بسوی همه خلق میباشد که پیغمبران سابق بمنزلت نمایندگان او ﷺ بوده اند .

پنجم: اینکه دعوت بسوی توحید و اعتراف به رسالت خاتم الانبیاء ﷺ با هم همراهند .

ششم: بشارت سلامتی در دو جهان برای کسیکه مسلمان شود و در مسلمانان او مسلمانان رعیتش باشد .

هفتم: ترسانیدن از عذاب خدا و اینکه دل زنده با یاد اوری بعذاب خدا میترسد و راه پیروی پیغمبر خدا ﷺ میگیرد و کسی که از کفر دلش مرده است فرمان عذاب خدا بر او ثابت میگردد .

خسرو پرویز نه تنها مسلمان نشد و نه تنها فرستاده رسول الله ﷺ را کرامی نداشت ، بلکه نامه رسول الله ﷺ را پاره پاره کرد و نفرین پیغمبر خدا بر خود هموار کرد تا هم بر کفر بماند و هم مغضوب خدا و پیغمبر باشد و هم گناه همه زرد شتیان که به سبب او برمجوسیت ماندند در گردن او باشد و هم ملك و پادشاهی را از دست بدهد ، و فرزند دلبندهش بخون او دست یازد. و هم این نفرین تا ابد دامنگیرش باشد ، و برای هیچ خود و ملك و تخت و همه چیز خود بباد داد .

دنیا محل عبرت است و آن کسانی که از باده^۶ غرور سرمستند همه چیز خود را میبازند و برباد میشوند.

نامه رسول الله به منذر بن ساوی پادشاه بحرین :

رسول الله به منذر بن ساوی پادشاه بحرین نامه ای نوشت و آن را بدست علاء بن الحضرمی برای او فرستاد آن نامه چنین بود .

بسم الله الرحمن الرحيم

«اسلم أنت فإني أحمدُ إليك الله الذي لا إله إلا هو أما بعدُ فإن من صلَّى
صلاتنا واستقبلَ قبلتنا وأكل ذبيحتنا ، فذاك المسلمُ ، له ذمُّ الله والرُّسول ،
من أحب ذلك من المجوس فإنه آمن ومن أبى فإن عليه الجزية .

تفسیر نامه: بنام خداوند بسیار بخشاینده^۷ بسیار مهربان ، بسلامت بمان و مسلمان شو ، من ستایش خدای یکتا میگویم خدای یکتائی که نیست

معبودی بحق مگر او بعد از این مقدمه: بدان که هر کس نماز ما خواند و قبله ما را در عبادت قبله خود نمود و حیوان ذبح شده ما را خورد او مسلمانی است که عهدخدا و پیغمبر برای او است ، از مجوسیان هر کس این طریق را دوست داشت او ایمان آورده و ایمن است و هرکسیکه از قبول آن خود داری نمود جزیه لازم او است .

مذربین ساوی پس از دریافت این نامه مسلمان شد و پاسخ نامه را چنین نوشت: **أما بعد یا رسول الله ، فانی قرأت کتابک علی اهل البحرین فمنهم من أحب الاسلام وأعجبه ودخل فيه ومنهم من كرهه ، وبارضی مجوس ویهود ، فأحدث إلی فی نلک أمرک .** یعنی: بعد از حمد خدا ، ای پیغمبر خدا من نامه ات را بر مردم بحرین خواندم ، از ایشان کسانی دین اسلام را دوست داشتند و پسند شان شد و در دین اسلام داخل شدند ، و از ایشان کسانی دیگر نخواستند مسلمان شوند و در زمین من مجوس و یهود هستند فرمانت را در این خصوص بمن اطلاع ده .

رسول الله ﷺ به اونوشت :

بسم الله الرحمن الرحيم

«من محمد رسول الله إلى المنذر بن ساوی سلام عليك فإني أحمد الله إليك الذي لا إله إلا هو ، وأشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً عبده ورسوله ، أما بعد فإني أذكرك الله عزوجل فإنه من ينصح فإنما ينصح لنفسه وإنه من يطع رُسُلي ويتبع أمرهم فقد أطاعني ، ومن نصح لهم فقد نصح لي ، وإن رُسُلي قد أثنوا عليك خيراً ، واني قد شفعتك في قومك ، فاترك للمسلمين ما أسلم عليه و عفوت عن أهل الذنوب فأقبل منهم ، وإنك مهما تصلح فلن نَعزلك عن عمك ، ومن أقام على يهودية أو مجوسية فعليه الجزية» : بنام خداوند

بسیار بخشاینده و بسیار مهربان ، نامه از محمد پیغمبر خدا به منذر بن ساوی ، سلام بر تو ، من ستایش خدا بجا میآورم آن خدای یکتائی که نیست معبودی بحق مگر او ، و گواهی میدهم که نیست معبودی بحق مگر خدای یکتا و گواهی میدهم که محمد بنده و فرستاده او است ، بعد از حمد و ستایش خدا ، بیاد تو میآورم خدای عزوجل - تا همیشه او را بیاد داشته باشی و برای او اخلاص و نصیحت بکار ببری برای اینکه هر کس راه نصیحت و اخلاص گرفت ، نفع نصیحت و اخلاص بخودش بر میگردد ، و کسیکه فرمان فرستادگانم ببرد و فرمان شان را پیروی کند در حقیقت فرمان مرا اطاعت نموده است ، و کسیکه نسبت بفرستادگانم نصیحت و اخلاص بکار ببرد ، نسبت به من اخلاص ورزیده است ، فرستگانم تو را بخوبی یاد میکردند ، و من تو را نماینده خودم در قوم خودت قرار دادم بگذار برای مسلمانان آنچه را که بر آن مسلمان شدند ، و از کسانی که گنهکاران هستند گذشت نمودم بنابر این عذرشان بپذیر ، و تا وقتی که تو راه صلاح و شایسته کاری گرفته ای تو را از کارت بر کنار نخواهیم کرد ، و کسیکه مسلمان نشد و بر یهودی بودن و مجوسی بودنش باقی ماند جزیه لازم او است .

نامه رسول الله ﷺ به دو پادشاه عمان : جِیْفَر وَعَبْدُ دُو پَسْر جَلَنْدِی:

رسول الله ﷺ نامه ای به دو پادشاه عمان که نام شان جیفر و عبد بود و پسران جلندی بودند نوشت ، و آن نامه را بوسیله عمرو بن عاص برای شان فرستاد ، در آن نامه چنین نوشته بود :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

« من محمد رسول الله ﷻ الی جیفر و عبد ابني الجلندی ، سلام علی من اتبع الهدی ، اما بعد فإني ادعوکما بدعاية الإسلام أسلما تسلما ، فإني

رسولُ اللهِ إلى الناس كافةً لأنذرَ من كان حياً ويحقُّ القولُ على الكافرين ،
وإنكما إن أقررتما بالإسلام وليتكما وإن أبيتما أن تقررا بالإسلام فإن ملككما
زائل، وخیلی تحلُّ بساحتكما وتظهر نبوتی علی ملکكما».

تفسیر نامه : بنام خداوند بسیار بخشاینده^۱ بسیار مهربان ، این نامه از
محمد فرستاده^۲ بر حق خدا به جیفر و عبد دو پسر جلندی است سلام باد
بر کسیکه پیرو راه راست شد ، بعد از یاد نام خدا مطلب از اینقرار است:
که من شما را بسوی اسلام دعوت مینمایم برای اینکه من فرستاده^۳ خدا
بسوی همه مردم جهان هستم ، تا بترسانم کسی را که زنده است : فرمان
خدا بعذاب بر کافران به ثبوت برسد ، و شما دونفر اگر اقرار به اسلام
بنمائید و اسلام را بپذیرید شما را بر ملك تان والی و حاکم میگردانم و اگر
خود داری کردید از قبول اسلام، و بر کفر خود مانندید ، یقین داشته باشید
که پادشاهی تان از دست تان بیرون رفته است ، و سوارگان مسلمان
بسوی شما روی میآورند و در دیارتان منزل میگیرند و پیغمبری من بر
پادشاهی شما چیره میشود .

وقتی که عمرو بن عاص بمجلس شان داخل شد، عبد بن الجندی از او
پرسید که پیغمبر به چه کاری دستور میدهد و از چه کاری منع مینماید؟
عمرو گفت : که رسول الله ﷺ به طاعت خدای عزوجل امر میفرماید از
معصیت و نافرمانی خدای عزوجل منع میفرماید، و به نکوکاری و خوبی به
خویشاوندان دستور میدهد و از ظلم و تعدی و از زنا و خمر خوردن و از
پرستیدن سنگ و بت و از پرستیدن صلیب منع میفرماید .

عبد گفت چه خوب امری است که به آن فرمان میدهد و چه خوب دینی
است که مردم را بسوی آن دعوت میفرماید ، اگر برادرم ازمن پیروی

میکرد ، سواره میرفتم بخدمت رسول الله ﷺ تا به او ایمان بیاورم و ایشان را تصدیق نمایم ، ولیکن برادرم بخیل تر از آن است که پادشاهی خود را از دست بدهد و تابع دیگری بشود .

عمرو گفت اگر برادرت مسلمان بشود رسول الله ﷺ او را بر قومش شاه می گرداند ، تازکات را از توانگرانتان بگیرد و به فقراء شان بپردازد . عبد گفت : این خُلُق و خوی خوبی است . صدقه و زکات چیست ؟ عمرو به او خبر داد از آنچه خدا فرض فرموده از انواع زکات در مالها ، موقعیکه عمرو از زکات شتر و گاوگوسفند صحبت میکرد ، عبد گفت حیوانات چرنده ما که چرا میکنند و بر سر آب میروند آیا از آنها زکات گرفته میشود ؟ عمرو گفت بله ، عبد گفت : قسم بخدا گمان نمیکنم قوم و جماعت با دوری شان از مدینه و بسیاری عدد شان چنین فرمانی ببرند ، عبد آنگاه عمرو را نزد برادرش جیفر برد عمرو بطوری شیرین سخنی با جیفر صحبت کرد که دل جیفر نرم شد و خودش و برادرش مسلمان شدند ، و دست عمرو را در گرفتن زکات اموال شان باز گذاشتند .

نامه رسول الله ﷺ به هُوَذَه بن علی پادشاه یمامه :

رسول الله ﷺ نامه ای به هُوَذَه بن علی پادشاه یمامه نوشتند و آن نامه را بوسیله سَلِیْط بن عمرو عامری برای او فرستادند ، در آن نامه چنین نوشته بود :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«من محمد رسول الله إلى هُوَذَه بن علی ، سلام علی من أتبع الهدی
واعلم أن نبی سیظهر إلى منتهی الخف والحافر ، فاسلم تسلم واجعل لك ما
تحت یدیک» :

هوده وقتی که این نامه به او رسید در جواب آن نوشت :

چه خوب است آنچه بسوی آن دعوت مینمائی و چه زیبا است و من شاعر قوم خود و خطیب شان هستم ، و عربها از من می ترسند ، بنا بر این بعضی از چیز هائی که در اختیار داری در اختیار من بگذار که تابع تو شوم (گوئیا پیغمبری چیزی است که هر کسی میتواند در قسمتی از آن شریک شود)

وقتی که این جواب به رسول الله ﷺ رسید فرمود اگر تکه زمینی از من خواسته بود هم به او میدادم ، خودش و آنچه در دست او بود بر باد شدند و نابود گشتند ، او هم دیری نپائید . موقعیکه رسول الله ﷺ از فتح مکه مراجعت میفرمود هودة بن علی مرد و خودش و آنچه داشت بر باد شد .

عادت رسول الله ﷺ بود که هر مردمی که مسلمان میشدند بزرگ شان را بر آنان حاکم میفرمود .

غزوهء خیبر

خیبر : شهری است تقریباً در سی و پنج فرسخی مدینه و در شمال غربی آن است که یهود در آنجا قلعه ها و باغها داشتند .

یهود خیبر همیشه بر علیه رسول الله ﷺ و مسلمانان، اعراب را می شورانیدند . غزوه احزاب و خندق به تحریک آنان پیش آمد و بعد از آنها مرتب برای جنگ با رسول الله ﷺ با اعراب پیمان می بستند .

رسول الله ﷺ در محرم سال هفتم هجری دستور دادند که مسلمانان برای جهاد با یهود خیبر آماده شوند، و به عربهای مقیم دور و بر مدینه هم

دستور فرمود برای جهاد آماده شوند. و آن اعراب که در اطراف مدینه بودند موقعیکه رسول الله ﷺ برای رفتن بمکه برای عمره آنان را دعوت فرمود آنان از ترس اینکه شاید میان رسول الله ﷺ و قریش جنگی پیش آید همراه رسول الله ﷺ نرفتند .

قرآن آنان را در آیه ۱۱ سوره الفتح به بعد مُخَلَّفِينَ نامید. یعنی مردم مخالفت کننده با فرمان رسول الله ﷺ و پشت دهنده از جهاد ، اینان هم بخدمت رسول الله ﷺ آمدند و اجازه خواستند تا همراه پیغمبر بروند رسول الله ﷺ فرمود : نمیتوانید با من بیایید مگر برای جهاد ، اما غنیمت چیزی بشما نخواهم داد ، و فرمود تا منادی مردم را خبر نماید ، و پس از اینکه نمیله بن عبدالله لیثی را بر مدینه گماشت ، و ام المؤمنین ام سلمه را با خود بر داشت بسوی خیبر حرکت فرمود ، وقتی که به خیبر رسیدند ، مسلمانان با آواز بلند به الله اکبر گفتن و دعاء نمودن پرداختند (۱) .

رسول الله ﷺ فرمود **«ارفقوا بانفسكم فانكم لا تدعون اصم ولا غائباً»** : بر خود مهر آورید و آواز را آهسته کنید برای اینکه شما کسی را به تکبیر یاد میکند که نه کر است و نه غائب است ، شما خدا را یاد میکنید و برای خود دعا میکنید او تعالی میشنود و حاجتی به بلند کردن آواز ندارد ، **«انکم تدعون سَمِيعاً قَرِيباً هو معکم»** : شما یاد میکنید و میخواهید از کسیکه شنوا و نزدیک بشما و همراه شما است .

یهود در خیبر هشت قلعه داشتند که در سه مجموعه بود : قلعه های نطاه ، و قلعه های کتیبه و قلعه های شَقَّ . و این سه مجموعه از هم فاصله داشتند :

(۱) این را از علامه خضری گرفتیم و صحیح آن چنین است که صحابه ماقع بر گشتن از خیبر آواز خود را به تکبیر و دعا بلند نمودند نه موقع رسیدن به خیبر .

۱. قلعه های نطاه سه قلعه بودند بنام: حصن ناعِمٌ وَحِصْنِ صَعْبٍ وَحِصْنِ قُلَّةٌ.

۲. قلعه های کتیبه دو قلعه بودند بنام: حِصْنِ أَبِي وَحِصْنِ بَرِيءٍ.

۳. قلعه های شق سه قلعه بودند بنام: حِصْنِ الْقَمُوصِ وَحِصْنِ الْوَطِيحِ وَحِصْنِ السَّلَالِمِ .

موقعیکه رسول الله ﷺ و اصحاب به قلعه های یهود خبیر نزدیک شدند ، ابتداء نمودند به قلعه های نطاه و از شرق آن دور از تیررس دشمن اردو زدند ، رسول الله ﷺ دستور دادند تا نخلهائی قطع کنند باشد که بترسند و تسلیم شوند اما موقعیکه رسول الله ﷺ دیدند که یهودیان قصد تسلیم شدن ندارند و تصمیم بر جنگ گرفته اند ، از بریدن نخل منع فرمودند ، و ابتداء حصن ناعم را محاصره کرده و شروع به تیر اندازی شد .

پرچم مسلمین با یکی از مهاجرین بود در آن روز آن پرچم دار کاری نکرد، رسول الله ﷺ هرروز با عده ای از صحابه برای مقابله با یهودیان میشتافتند و یکی از مسلمانان را برای نگهبانی اردو و لشکریان میگماشتند، تا اینکه در شب ششم نگهبان لشکر که عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه بود بر یکی از یهودیان که در دل شب از قلعه بیرون آمده بود دست یافت و او را بخدمت رسول الله ﷺ آورد یهودی که ترس و هراس او را دست داده بود گفت اگر بمن امان میدهید که مرا نکشید من شما را از کاری آگاه سازم که پیروزی شما در آن است . مسلمانان گفتند: ما تو را امان دادیم . آن یهودی گفت : مردم این قلعه را خستگی دست داده است و وقتی که من از نزد آنها بیرون آمدم آنها شروع کرده بودند برای فرستادن زن و بچه شان به حصن شق و فردا خودشان برای جنگ با شما بیرون میآیند.

هرگاه خدا شما را بفتح این قلعه موفق نمود من شمارا بسوی خانه ای که ابزار جنگی از منجنیق و دبابه ها و زره ها و شمشیرها در آن است راهنمایی میکنم و با گرفتن آنها کار گشودن باقی قلعه ها برای تان آسان میشود برای اینکه شما با منجنیق قلعه را میکوبید و مردان در زیر دبابه ها قلعه را سوراخ میکنند و به درون قلعه راه مییابند و همان روز میتوانند آن قلعه را بگشایند .

محمود بن مسلمه برادر محمد بن مسلمه در آنجا درگذشت و در آنجا مدفون شد .

رسول الله به محمد بن مسلمه فرمود : فردا پرچم را بدست کسی میدهم که او خدا و پیغمبرش را دوست میدارد و خدا و پیغمبرش نیز او را دوست میدارند، در آن شب همه مهاجرین و انصار آرزوی گرفتن آن پرچم را نمودند ، عمر گفت من هیچوقت طلب امیر شدن نکرده بودم غیر از آن شب چون صبح شد رسول الله ﷺ پرسیدند علی کجاست گفتند؟ علی چشمش درد میکند رسول الله ﷺ کسی را بدنبال علی فرستاد و قتیکه علی آمد رسول الله ﷺ آب دهن مبارک خود را بچشمان علی نمود و علی همان ساعت بدآنگونه شفا یافت که گوئیا اصلاً چشم درد نداشته است آنگاه پرچم را به علی سپرد .

علی و مسلمین برای جنگ با یهود شتافتند وقتی که به آنجا رسیدند دیدند یهودیان خود را آماده جنگ کرده اند یکی از یهودیان طلب مبارزه نمود علی او را کشت آنگاه مرحب یهودی بمبارزه آمد ، علی او را که شجاع ترین یهود خیبر بود به یهودی قبلی ملحق ساخت در آن موقع یاسر برادر مرحب بمبارزه آمد و زبیر بن العوام او را کشت. آنگاه مسلمانان

حمله نمودند و یهودیان را از جای شان بر کنندند یهودیان به قلعه رفتند و مسلمانان بدنبال شان به قلعه داخل شدند .

یهودیان از آن قلعه شکست یافته به قلعه دیگر که حصن الصعب بود پناهنده شدند ، مسلمانان در قلعه فتح شده نان و خرما و خوراک بسیار یافتند و از آنجا بدنبال کردن یهود برای فتح کردن حصن الصعب رفتند یهودیان از آن قلعه بسختی دفاع کردند بجائیکه مسلمانان را از آنجا راندند . اما حُباب بن المنذر و همراهان او بر جای خود ماندند و بطوری پیکار کردند که یهودیان را شکست دادند و آنان را تعقیب نمودند تا اینکه قلعه الصَّعب را نیز گشودند در این قلعه غنیمتهائی از خوراک بسیار بدست آوردند رسول الله ﷺ امر فرمود تا منادی جار بکشد و بگوید آنچه میخواهید بخورید و علف بحیوانات تان بدهید اما چیزی از آن بر ندارید . یهودیان شکست یافته به قلعه ای که حصن قلّه نام داشت پناه بردند ، مسلمانان بدنبال آنان قلعه را محاصره نمودند و با اینکه سه روز تمام آن قلعه را محاصره کردند . فتح آن برای شان دشوار شد . در روز چهارم يك یهودی مسلمانان را بسوی جدول وجویهای که یهودیان آب از آنها میگرفتند نشان داد، مسلمانان آن جدولها را در اختیار گرفتند و نگذاشتند یهودیان آب از آنها بگیرند ، یهودیان از قلعه بیرون آمدند . و جنگی سخت نمودند اما در پایان شکست یافته بسوی قلعه های شق شتافتند و در آنها پناهنده شدند . مسلمانان بدنبال آنها شتافتند و از قلعه ای که بنام حصن ابی بود آغاز نمودند . مردم آن قلعه بیرون آمدند و جنگی سخت نمودند . در این جنگ ابو دجانة پایمردی نمود تا اینکه توانست بزور داخل قلعه شود . مسلمانان در این قلعه اثاث و کالاهای و گوسفندان و خوراک بسیار یافتند .

یهودیان شکست خورده از آن قلعه به قلعه حصن البری پناه بردند . در این قلعه یهودیان نیز پافشاری بسیار نمودند . آنان در تیر اندازی و سنگ پرانی مهارت بسیار داشتند . بجائی که بعضی از آن بخود رسول الله ﷺ اصابت نمود . مسلمانان منجنیق را بکار گرفتند بطوری که ترس و هراس یهودیان مقیم در آن را لرزاند و بدون اینکه بجنگند از آن قلعه گریختند و بر قلعه های کتیبه پناه بردند . مسلمانان از قلعه اُبی ظرفهای کلی و مسی بسیار بدست آوردند رسول الله ﷺ امر فرمود تا آن ظرفها را بشویند و در آنها خوراک بپزند .

آنگاه مسلمانان به تعقیب بقیه دشمن که به قلعه های کتیبه پناه برده بودند پرداختند ، و ابتدا به محاصره قلعه ای که حصن القموص نام داشت پرداختند . بیست روز این قلعه را محاصره نمودند تا این قلعه بردست علی ابن ابی طالب و مسلمین فتح شد ، و از این قلعه صفیه بنت حیّ بن اخطب بدست آمد که رسول الله با او زواج نمود .

از آنجا مسلمانان برای محاصره دو قلعه که بنام حصن وطیح و حصن سلالم بود رفتند ، یهودیان این قلعه مقاومتی ننمودند و حاضر شدند برای جلوگیری از ریخته شدن خون شان تسلیم شوند . دست زن و بچه خود گرفته با جامه ای که بتن دارند از زمین خیبر بیرون بروند .

رسول الله ﷺ از آنان قبول فرمود که بیرون بروند .

مسلمانان از این دو قلعه وطیح و سلالم غنیمتهائی بسیار آوردند که عبارتند از :

یکصد زره و چهار صد شمشیر و هزار نیزه و پانصد کمان عربی و صحیفه هائی از تورات را یافتند که آنها را به طالبان آن دادند

رسول الله ﷺ امر فرمود تا کنانه بن الربیع بن ابی الحقیق را بکشند ، هر قدر از کنانه سوال شد که بگوید زر و زیورهای حی بن اخطب کجاست نگفت ، مسلمانان آن را پیدا کردند و در آن النگو و دست بندهای و بازوبندها و خلخالهای طلا و در گوش ها و انگشترها و گردنبند های طلا و زمرد و غیر آن یافتند .

جمله شهداء مسلمین در خیبر پانزده نفر و جمله کشته شدگان یهود نود و سه نفر بود .

در همین غزوه خیبر بود که زنی یهودی دست گوسفندی پخته و زهر آگین شده برای رسول الله ﷺ هدیه نمود ، رسول الله ﷺ تکه ای از آن را بدهن برد و بفوری بیرون انداخت و فرمود بمن خبر داده شد که این گوشت زهر آلود است ، اما بشر بن البراء که از آن خورد همانجا درگذشت . موقعیکه آن زن احضار شد و سبب این کار از او پرسیده شد گفت این کار کرده ام به این عقیده که اگر پیغمبر است بر او کار گر نمیشود و اگر پیغمبر نیست از دست او راحت میشویم و بعضی گفته اند که رسول الله ﷺ آن زن را مورد عفو قرار داد و بعضی گفته اند که بسبب مردن بشر بن البراء بدستور رسول الله ﷺ آن زن را به قصاص بشر بن البراء کشتند .

(معلوم است که آن زن یهودی دورغ میگفت برای اینکه انبیاء از جمله افراد بشر هستند و زهر حتی به انبیاء هم ضرر میرساند چنانکه رسول الله ارواحنا و ارواح العالمین فداه از همان خوراک می نالید و در لحظه رحلت فرمود : آن خوراک زهرین خیبر گاه و بیگاه مرا می آزارد تا اکنون که رگ دلم را پاره کرد).

بشر بن البراء : انصاری خزرجی است او و پدرش براء بن معرور در

عقبه حاضر بودند و بیعت عقبه را پذیرفتند و از آنجا تا خیبر در تمام
مشاهد همراه رسول الله ﷺ بودند رضی الله عنهما .

ازدواج رسول الله ﷺ با صفیه

بعد از کامل شدن فتح خیبر و پیروزی مسلمین رسول الله ﷺ با صفیه
بنت حی بن اخطب بزرگ بنی النضیر ازدواج فرمود و مهر او را آزادیش
قرارداد صفیه مسلمان شد و بشرف همسری رسول الله ﷺ و ام مؤمنین
شدن رسید .

منع از نکاح متعه

نکاح متعه نکاحی است که مؤقت است به یکروز یا یک سال یا بیشتر یا
کمتر ، و این چنین نکاحی باطل است برای اینکه نکاح برای همیشگی
همسری زن و شوهر است ، وقتی که بمدت شد شباهت زنا و حکم اجاره
مییابد و از حکم نکاح بیرون میرود .

موقعیکه رسول الله ﷺ به پیغمبری مبعوث شد ، انواعی از نکاحهای
مقت^(۱) و استبضاع^(۲) و متعه^(۳) و غیره در میان عرب رواج داشت .

(۱) نکاح مقت : عبارت از این بود که شخصی که میمرد پسر بزرگش با زن او که زن
پدرش باشد ازدواج مینمود ، خدای متعال فرمود : ﴿ وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ ﴾ الایه .

(۲) نکاح استبضاع : عبارت از این که شخصی دلاور و یا سخنور بود ، و دیگری زنش
برای او میفرستاد تا از او تخم گیری نماید و فرزندی مثل او بدست آورد .

(۳) نکاح متعه نکاح مؤقت بود که کسی زنی را برای یک شب متعه میکرد و در ظرف
یکماه ممکن بود برای صد نفر متعه شود ، در صحیح بخاری بروایت از علی بن ابی طالب
رسول الله ﷺ (۱) در روز خیبر نکاح متعه و گوشت الاغ را حرام فرمود و اجماع مسلمین
بر حرام بودن نکاح متعه است ، و (۲) موقعیکه رسول الله ﷺ میفرمود گوشت الاغ حرام
است دیگهانی که از گوشت الاغ بر آتش بود همه سرازیر شد و بیرون ریخته شد .

رسول الله ﷺ آن نکاحهای فاسد را یکی پس از دیگری تحریم فرمود و آن ریشه های فساد از میان مسلمانان ریشه کن شد والحمد لله .

برگشتن مهاجرین از حبشه

موقعیکه رجوع رسول الله ﷺ و مسلمین از خیبر بعد از حصول فتح خیبر میخواست شروع شود جعفر بن ابیطالب و ابو موسی اشعری و جماعتش از اشعریهای یمن ، پس از اینکه ده سال در امن و امان در حبشه مانده بودند برگشتند .

رسول الله ﷺ در روز فتح خیبر از رجوع جعفر بن ابیطالب و همراهانش خیلی خوشوقت شد و فرمود : **«ما ادري بأيهما انا اسر بفتح خیبر ام بقدم جعفر»** . نمیدانم به کدام يك از این دو خوشوقتتر هستم به فتح خیبر و یا بر رجوع جعفر . ام المؤمنین ام حبیبه دختر ابوسفیان همراه جعفر بود و همین موقع از قبیله دوس برادران ابوهریره بخدمت رسول الله ﷺ رسیدند و ابوهریره نیز با آنان بود . رسول الله ﷺ به همه اینان که بخدمتشان رسیده بودند از ابوموسی اشعری و جماعتش و ابوهریره و جماعتش از غنائم خیبر عطا فرمود .

غنائم خیبر میان اصحاب چنین قسمت فرمود : برای سواره سه سهم و برای پیاده يك سهم و زمین خیبر را به یهود خیبر واگذار نمود که در آن کار کنند و آنچه بدست آید از ثمر نخل و انگور و از زراعت حبوبات و غیره نصف آن برای مسلمانان و نصف دیگر آن برای خودشان باشد .

فتح فدک

فدک نام قلعه ای است که چهل و هشت فرسخی مدینه می باشد .
 بعد از کامل نمودن فتح خیبر رسول الله ﷺ کسانی را به فدک فرستاد
 تا از یهود فدک بخواهد تا مطیع فرمان رسول الله ﷺ بشوند ، یهودیان فدک
 با رسول الله ﷺ صلحی بر قرار نمودند بدین گونه که در امان باشند و
 موال خود را از زمین و غیره به رسول الله بدهند .
 زمین فدک به رسول الله ﷺ اختصاص داشت مصرف خاندان خود و
 هر یک از بنی هاشم که کوچک بودند از آن می پرداخت و مصرف زواج هر
 یک از بنی هاشم نیز از آن تأمین میفرمود .

صلح تیماء

تیماء نام قریه ای است که شصت و چهار فرسخی مدینه می باشد .
 یهود تیماء وقتی که خبر یافتند مسلمانان با یهود خیبر قرار داد کار
 بسته اند ، بر پرداخت جزیه صلح را با رسول الله ﷺ منعقد نمودند . و به
 این ترتیب در محل خود با امن و اطمینان زندگی نمودند ، و مبلغ ناچیز
 جزیه را سالانه میپرداختند .

جزیه از توانگر سالی یک مثقال طلا و از متوسط الحال نیم مثقال طلا
 گرفته میشد و فقیر از پرداخت جزیه معاف بود ، مسلمانان قبل از جنگ
 این سه اختیار به کفار میدادند : یا مسلمان شدن ، یا جزیه دادن و یا
 جنگ .

فتح وادی القری

پس از فتح خیبر و مصالحه با یهود فدک و تیماء ، رسول الله ﷺ یهود وادی القری را بسوی اسلام دعوت فرمود ، آنان از قبول اسلام و پذیرفتن صلح خود داری نمودند ، ناگزیر جنگ میان آنان و مسلمین پیش آمد ، اما در این جنگ یازده نفر شان کشته شد و غنیمتهای بسیار از آنان بدست آمد ، رسول الله ﷺ غنائم وادی القری را به پنج قسمت نمود . چهار قسمت برای مجاهدان که اصحاب هستند و یک قسمت برای پنج قسم : به رسول الله ﷺ و خویشاوندان ایشان ذوی القربی، یتیمان ، و مسکینان و راهگذران .

و زمین را به یهود وادی القری سپرد تا در آن کار کنند و آنچه از ثمر و زراعت بدست آید نصف آن برای خودشان باشد و نصف دیگر آن برای اصحاب که در آن جنگ حاضر بوده و سهم شان شده است ، چنانکه در خیبر و فدک و تیماء و وادی القری همه چنین رفتار شد .

با تسلیم یهودیانی که دور و بر مدینه بودند . مسلمانان خاطرشان از دشمنانی که به هیچ عهد و پیمانی پای بند نبودند آسوده شد و مسلمانان با پیروزی کامل بمدینه برگشتند .

دانسته شد که یهود یان در هر جا که بودند همه در قلعه های مستحکم بودند برای اینکه می دانستند اهل محل نیستند ، به فتنه گری میان عرب و ایشان را بجنک یکدیگر دادن نشسته اند .

دوم اینکه به هیچ صراطی مستقیم نمی شدند ، اگر مردمی بودند که به عهد خود پای بند میشدند آن همه بلا بر سر شان نمیآمد آنگه صلح را

نمی پذیرفتند و پس از اینکه شکست می یافتند قبول صلح میکردند ، در حالیکه اگر از آغاز کار قبول صلح میکردند هیچگاه دچار کوچیدن و بلا کشیدن نمیشدند و همه جا خبث نیت و بدعنصری خود را آشکار مینمودند با رسول الله ﷺ پیمان میبستند اما همین که میدیدند دشمنی بمدینه حمله نموده پیمان می شکستند و با دشمن همدست می شدند ، رسول الله ﷺ به ایشان اعتماد میفرمود و آنان در صدد ترور و اغتیال رسول الله ﷺ بر میآمدند . از رسول الله ﷺ دعوت بخوراک مینمودند و خوراک زهر آلود به رسول الله ﷺ میدادند ، اینست که به هیچ نوع نمیشد با آنان کنار آمد ، و با قاعده بد بر سر بد کردار ، همیشه کتک بداندیشی خود میخورند ولی اندرزی نمیگرفتند .

اگر آن روزها خیلی دور است . امروز در فلسطین میتوان دید که چگونه با مسلمانان رفتار میکنند ؟ اگر یهودیان از اهل فلسطین بودند حرفی نبود . اما هر یهودی رانده شده از جایی آمده و زمین مسلمانان را بزور گرفته و در برابر حق مسلم مسلمانان فلسطین دهن کجی میکنند ، این روش اگر چه زوال شان نزدیک میسازد اما ضعف مسلمین را نشان میدهد که تا چه حد از هم پاشیده و ناتوان شده اند ؟ اما امید بفضل خدای توانا چنین است که جمع شدن یهود یان در فلسطین برای گور رفتن شان در فلسطین باشد . و إِنَّ غَدًا لَنَاظِرَةٌ قَرِيبٌ .

مسلمان شدن خالد بن الولید و عمرو بن العاص و عثمان بن طلحه العبدری رضی الله عنهم

بعد از فتح خیبر و ایمن شدن از شر یهود سه تن از بزرگان قریش که زمانی طولانی بر علیه اسلام لشکر کشی داشتند مسلمان شدند .
این سه تن : خالد بن الولید مخزومی سردار بلند نامی که در هیچ جنگی نه در جاهلیت و نه در اسلام شکست نخورد .
و عمرو بن العاص سهمی فاتح مصر و سیاستمدار نامدار که در سیاست و رهبری جنگی سابقه طولانی دارد .
و عثمان بن طلحه عبدری که زمانی پرچمدار قریش بود .
وقتی که بخدمت رسول الله ﷺ شرفیاب شدند رسول الله ﷺ از مسلمان شدن شان خیلی مسرور شد و بخالد فرمود «**الحمد لله الذی هدانا لهذا**» : سپاس برای خدای یکتائی که تو را به راه راست هدایت فرمود من برای تو عقل و خردی میدیدم که امیدوار بودم این عقل تو را بخیر اسلام برساند .
خالد گفت : **یا رسول الله ﷺ ادع الله لی** ... ای پیغمبر خدا دعاء بفرما تا خدا گناه جاهانی که در آنها بر علیه تو بودم بیامرزد .
رسول الله ﷺ فرمود : «**الإسلام یجِبُ ما قبله**» : اسلام آنچه را که پیش از مسلمان شدن بوده است نابود میکند .

سریهٔ که رسول الله ﷺ به تربه فرستاد

تربه نام دروایی که شانزده فرسخی مکه است .

در شعبان سال هفتم هجری به رسول الله ﷺ خبر رسید که گروهی از قبیله هوازن اظهار دشمنی با مسلمانان میکنند ، رسول الله ﷺ عمر بن الخطاب را با سی نفر بر سر آنها فرستاد ، عمر رضی الله عنه با آن سی نفر بسوی آنان رفت اما آنان با شنیدن خبر آمدن عمر و همراهان پراکنده شدند . و موقعیکه عمر به آنجا رسید کسی را ندید و به مدینه برگشت .

سریه ای که رسول الله ﷺ

برای سر کوبی بنی مره فرستاد.

رسول الله ﷺ بشیر بن سعد انصاری را برای جنگ با بنی مره که در ناحیه فدک بودند فرستاد . وقتی که بشیر بن سعد بمحل شان رسید کسی را ندید ، حیوانات شان از شتر و گاو و گوسفند گرفت ، اما بنی مره در دروایی نزدیک آن محل بودند . وقتی که آواز فریادرسی بنزد آنان رسید به تعقیب بشیر و همراهان او آمدند. آنها موقع شب به بشیر رسیدند، در شب تیر از یکدیگر انداختند همینکه صبح شد جنگ سختی میان بشیر و همراهانش از جهتی و میان بنی مره از جهت دیگر در گرفت ، بشیر با عده ای اندک و دور از مدینه و بنو مره با عده زیاد و در محل خودشان بودند. در این جنگ نامتناسب بیشتر مسلمانان کشته شدند و خود بشیر نیز زخم بسیار برداشت بطوریکه دشمن گمان کرد که بشیر مرده است ،

وقتی که دشمنان رفتند بشیر به هر زحمتی بود خود را به رسول الله ﷺ رسانید و ایشان را از واقعه با خبر ساخت .

سریه ای که رسول الله ﷺ بسوی میفعة فرستاد

میفعة محلی است از ناحیه نجد که سی و دو فرسخ با مدینه فاصله دارد .

در ماه رمضان سال هفتم رسول الله ﷺ غالب بن عبدالله لیثی را با یکصد وسی مرد بسوی اهل میفعة فرستاد ، غالب بن عبدالله با همراهان رفتند تا اینکه به آنجا رسیدند و بر آنان هجوم آوردند و قسمتی از آنان را کشته و قسمتی از آنان را اسیر نمودند ، در اثناء این جنگ بود که اسامه بدنبال یکی از مشرکان که یکی از مسلمانان را کشته میدوید تا او را بقصاص مسلمانانی که کشته است بکشد ، آن مشرک وقتی که دید مرگ او در دست اسامه است گفت : «أشهد أن لا إله إلا الله». اسامه گمان کرد که آن مشرک کلمه شهاده را میگوید فقط بخاطر اینکه خود را نجات دهد او را کشت ، وقتی که مسلمانان بمدینه برگشتند بر رسول الله ﷺ خبر دادند که اسامه مردی را که گفت «أشهد أن لا إله إلا الله». را کشت، رسول الله ﷺ به اسامه فرمود :

«أقتلته بعد أن قال لا إله إلا الله ، فكيف تصنع بلا إله إلا الله» : آیا او

را کشتی بعد از اینکه گفت لا إله إلا الله ، در برابر این کلمه چه میکنی؟! اسامه گفت : **إنما قالها متعوذاً من القتل** : او این کلمه را گفت تا خود را بوسیله این کلمه از کشتن نجات دهد . رسول الله ﷺ فرمود : **شقت عن قلبه فتعلم أصابق هوام كانب** : چرا دلش را پاره نکردی تا بدانی که راست میگوید و یا دورغ میگوید؟ یعنی - والله اعلم همه جهادهای شما با

کفار برای این است که این کلمه توحید لا إله إلا الله بگویند و از کفر نجات بیابند ، و برای این است که همه بدانند هر کسیکه لا إله إلا الله گفت : جان و مال و زن و فرزند خود را در امان قرار داده است در حالیکه اگر کسیکه این کلمه توحید لا إله إلا الله گفت و باز هم کشته شد چه کسی کلمه توحید میگوید؟ و در این صورت زحمت همه مؤمنان به هدر میرود .

اسامة گفت : یا رسول الله ﷺ استغفر لي : یا رسول الله برایم طلب مغفرت فرما ، رسول الله ﷺ فرمود : « فکیف بلا لاله إلا الله » : چگونه رفتار مینمائی به لا إله إلا الله ؟ تو که احترام این کلمه را نگه نداشتی و مرتب این کلمه فکیف بلا اله الا الله را تکرار میفرمود : بجائیکه اسامه آرزو میکرد که امروز مسلمان میشد و چنین کاری از او قبل از اسلام پیش آمده بود ، خدای عزوجل در آیه ۹۴ سوره النساء میفرماید :

﴿ وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَامٌ كَثِيرٌ ﴾ یعنی : و نگوئید به کسیکه اظهار طاعت خدا نمود و کلمه توحید بر زبان آورد ، که تو مسلمان نیستی و این کلمه را از روی ترس میگوئی و آنگاه برای کالای دنیا و گرفتن مال او را بکشید ، نزد خدا غنیمتهای بسیار است ، شما خودتان هم قبلاً همین گونه بودید و به کلمه توحید مسلمان شدید و جان و مال خود را نگهداشتید ، بنا بر این به احتیاط کار کنید و جانب اسلام را نگهدارید که خدا سبحانه و تعالی بآنچه میکنید آگاه است .

سریه ای که رسول الله ﷺ برای سر کوبی عیینة بن حصن فرستاد

در شوال سال هفتم به رسول الله ﷺ خبر رسید که عیینة بن حصن با جماعتی از غطفان که در زمینی نزدیک خیبر اقامت دارند و نام آن زمین یمن و جبار است وعده گذاشته که با هم بیایند و بر مدینه بشیخون بزنند. رسول الله ﷺ بشیر بن سعد را با سیصد مرد برای سر کوبی آنان فرستاد. بشیر و همراهان در روز پنهان میشدند و شب حرکت میکردند تا بمحل عیینة و همدستانش رسیدند.

آنان شتر و گاو و گوسفند بسیار بدست آوردند، چوپانان گریختند و به قوم خود خبر دادند، همه شان ترسیدند و به دور ترین شهرهای شان رفتند، و مسلمانان کسی را ندیدند جز دو نفر که آن دو مسلمان شدند، آنگاه بشیر و همراهان با آن غنیمتها بمدینه آمدند.

یکی از مسائلی که دلالت میدهد رسول الله ﷺ تا چه حد بیدار و هوشیار بوده. همین است که در همه جا بمیان دشمنان افرادی داشت که از قصد دشمنان ایشان را با خبر میساختند، و وقتی که خبر میشدند قبل از اینکه دشمن بر سرشان بیاید خودشان بر دشمن می تاختند و نیروی دشمن را در نطفه خفه میکردند، هم رعب و ترس در دل دشمن می انداخت و هم آنان را سر کوب میکرد و هم بجای اینکه دشمن دستبرد بمال مسلمین بزند از مال دشمن غنیمت بدست میآوردند صلوات الله وسلامه علیه وآله وصحبه وجزاه عن امته خیر ما جزى نبیاً عن امته.

عمرة القضاء

در وقائع سال ششم هجری یاد شد که در ذیقعدہ سال ششم حضرت رسول الله ﷺ با صحابه رضی الله عنهم برای عمره رفتند و در حدیبیه که رسیدند قریش از اینکه آن سال بمکه بروند جلوگیری کردند و صلح میان قریش و مسلمانان پیش آمد که بهترین فتحهای حاصل برای مسلمین بود . و قرار بود که سال بعد یعنی سال هفتم هجری حضرت رسول الله ﷺ و اصحاب برای عمره بمکه بروند و قریش سه روز مکه را تخلیه کنند تا رسول الله و اصحاب در مکه بمانند ، این مطالب از قبل در صلح حدیبیه یاد شد .

موقعیکه یکسال کامل از عمره حدیبیه گذشت ، رسول الله ﷺ با کسانیکه در سال گذشته همراه ایشان بودند روانه مکه شدند ، و ابا ذرغفاری را امیر مدینه نمودند . و شصت شتر برای هدی با خود برداشتند . و سلاح نیز برداشتند که مبادا قریش غدر نمایند .

سلاح رازیر نظر بشیر بن سعد قراردادند و یکصد اسب زیر نظر محمد بن مسلمه با خود بردند . موقعیکه از مسجد بیرون آمدند احرام بستند . و موقعیکه به ذی الحلیفه - محل احرام دائمی اهل مدینه - رسیدند سواران را پیشاپیش قرار دادند . به حضرت رسول الله ﷺ گفته شد : سلاح بر میداری در حالیکه قریش در قرار داد خود شرط کرده اند سلاح با خود نبری فرمود : سلاح را با خود بحرم نمی بریم ، ولیکن سلاح را خارج از حرم نزدیک خود قرار میدهم ، تا اگر حاجت به آن افتاد در

دسترس مان باشد . موقعیکه رسول الله ﷺ به مرّ الظهران رسیدند ، چند نفر از قریش ایشان را دیدند و بهراس افتادند و فوری خبر به جماعت قریش رسانیدند ، وچند تن از جوانان قریش آمدند و گفتند : والله ای محمد هیچگاه به غدر شناخته نشدی نه در خرد سالی اهل غدر بودی و نه در بزرگی و ما هیچ خلاف پیمانی نکرده ایم .

رسول الله ﷺ فرمود ما سلاح رابا خود بحرم نمی بریم .

وقتی که موقع داخل شدن رسول الله ﷺ بمکه بود . اهل مکه از مکه بیرون رفتند ، تا طواف مسلمین بخانه خدا را نبینند ، رسول الله ﷺ واصحاب در حالیکه شمشیر را حمل میکردند از گردنه کداء داخل بمکه شدند ، عبد الله بن رواحه پیشاپیش . رسول الله ﷺ میگفت « لا إله إلا الله وحده ، صدق وعده ، ونصر عبده ، وأعز جنده ، وهزم الأحزاب وحده » .

رسول الله ﷺ سوار بر شتر بطواف خانه پرداخت و حجر الاسود را به محجن یعنی به چوبدست خود استلام نمودند^(۱) ، به اصحاب رضی الله عنهم امر فرمود که سه بار اول طواف به شتابیدن بحال نیمه دویدن انجام دهند ، تا از خود نیرومندی نشان داده باشند . برای اینکه مشرکان گفته بودند : امروز مردمی طواف خانه خدا میکنند که تب یثرب آنان را ناتوان کرده است . بنا بر این رسول الله ﷺ فرمود : خدا مورد رحمتش قرار بدهد هر کسی را که از خود نیرومندی نشان دهد ، سپس رسول الله ﷺ و اصحاب اضطباع^(۲) فرمودند .

(۱) به جای دست کشیدن به حجر الاسود به عصای خود استلام نمودند ، یعنی عصابه ان مالیند .

(۲) اضطباع : بمعنی قرار دادن وسط لنگ دوش زیر بغل دست راست و دو سر لنگ دوش را روی دوش چپ قرار دادن که آن نشانه مردان پر قدرت است .

موقعیکه کفار مسلمانان را به این هیئت دیدند گفتند تب یثرب اینان را ناتوان نکرده است . و رسول الله ﷺ در سه شوط اول طواف یعنی در سه دور اول طواف رَمَلٌ (۱) نمود .

کفار هم نشانه نیرومندی مسلمانان و هم سرعت حرکت شان را دیدند بر خلاف آنچه تصور کرده بودند ، رسول الله ﷺ و اصحاب طواف خانه خدا را با ایمنی کامل انجام دادند و سعی بین صفاء و مروه نمودند و سرها را ستردند ، و آن چنانکه رسول الله ﷺ يك سال قبل بخواب دیده بودند . و پروردگار فرموده بود : انجام دادند . چنانکه خداوند میفرماید :

﴿ لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَمَقْصُرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا ﴾ (۲) . خدای متعال خواب پیغمبرش که بر حق بوده براست آورد ، در آن خواب رسول الله دیده بود که داخل بمسجد الحرام شده و با اصحاب در حال ایمنی و اطمینان و عمره را بجا آورده بدون ترس و بعضی موی سر را تراشیده و بعضی موی سر را کوتاه نمودند ، خدا دانست آنچه را که ندانسته بودید ، و پیش از رفتن بمسجد الحرام و انجام دادن عمره پیش از آن را فتح و پیروزی نزدیک قرار داد که فتح خیبر باشد و هم بمسجد الحرام بروند و موقع رفتن بمسجد الحرام از شریهود رهائی یافته باشند .

خواب پیغمبران علیه السلام بمنزلت وحی است و خلاف نمیشود .

(۱) رَمَلٌ : بمعنی دویدنی که گامها نزدیک همدیگر نهاده شود .

(۲) سوره الفتح ، آیه : ۲۷ .

ازدواج رسول الله ﷺ با میمونه بنت الحارث

بعد از فراغت از عمره القضاء رسول الله ﷺ با میمونه دختر حارث هلالی ازدواج فرمود . میمونه آخرین زنان پیغمبر است . و رسول الله ﷺ بر میمونه داخل نشد مگر بعد از بیرون رفتن از حرم مکه وقتی که به سرف که نام محلی است نزدیک تنعیم رسید در آنجا بر میمونه داخل شد . میمونه خاله عبدالله بن عباس وخاله خالد بن الوالید رضی الله عنهم میباشد ، موقعیکه رسول الله ﷺ از مکه بیرون آمدند ، به آن کسانیکه بیرون مکه برای حفظ سلاح و نگهداری اسبها مانده (۱) بودند امر فرمود تا بروند بمکه و عمره خود را انجام بدهند ، ایشان رفتند و طواف و عمره خود را بجا آوردند و آنگاه رسول الله ﷺ در حال خوشوقتی و مسرت از اینکه خواب شان تحقق یافته و با ایمنی و اطمینان عمره را انجام داده و از شر یهود ایمن شده و جزیره العرب تقریباً آماده قبول اسلام شده اند بمدینه مراجعت فرمودند .

سریه غالب بن عبد الله لیثی بسوی بنی الملوح

در ماه صفر از سال هشتم هجری ، رسول الله ﷺ غالب بن عبدالله لیثی را بسوی بنی الملوح که در محلی بنام کدید منزل داشتند فرستاد (۱) . غالب و همراهان رفتند تا بقدید رسیدند ، در آنجا حارث بن مالک لیثی که به ابن البرصاء معروف بود و دشمن سرسخت مسلمین بود ملاقات نموده او را اسیر نمودند . حارث بن مالک به غالب و همراهان گفت: من

(۱) کدید میان عسفان و قدید است .

قصدم آمدن بمدینه و مسلمان شدن بود ، غالب و همراهان به او گفتند: اگر راست میگوئی یکشب دست و پایت بستن زبانی بتو نمیرساند و اگر راست نمیگوئی هم تو را محکم میبندیم -

موقعیکه به محل بنی الملوچ رسیدند ، شتر و گاو و گوسفندان شان را گرفتند و راهی مدینه شدند ، وقتی که به بنی الملوچ خبر رسید همه برای پس گرفتن حیوانات شان آمدند ، اگر اینها توانسته (۱) بودند بمسلمانان برسند از مسلمانان کسی نجات نمی یافت ، اما خدای متعال سیلی عظیم براه انداخت که بنی الملوچ نتوانستند بمسلمانان برسند ، بچشم خود میدیدند که حیوانات شان میبرند اما کاری از آنان ساخته نبود و غالب بن عبدالله لیثی با پیروزی و سلامت با آن همه غنیمت بمدینه برگشت .

سریه غالب بن عبدالله لیثی بسوی بنی مره در فدک

موقعیکه غالب بن عبدالله لیثی پیروز مندانه به مدینه برگشت . رسول الله ﷺ او را با دویست مرد بسوی بنی مره که افراد سریه بشیر بن سعد را کشته بودند فرستاد . غالب و همراهان رفتند و موقعیکه نزدیک به محل بنی مره رسیدند غالب به سخنرانی پرداخت و گفت : من شما را به ترس خدای واحد لا شریک له سفارش میدهم - که تقوی و ترس از خدا پایه ایمان صحیح است - و از شما میخواهم که سخن مرا بشنوید و نافرمانی من نکنید ، برای اینکه کسیکه حرفش نشنیدند و نافرمانیش کردند نمیتواند دارای رأی صحیح باشد .

آنگاه میان لشکریان خود اخوت و برادری برقرار کرد و گفت فلانی تو با فلان برادر هستی ، ای فلان با فلانی برادر هستی، مبادا یکی از شما از برادرش جدا بشود ، که وقتی که من او را ببینم از او بپرسم برادرت کجاست ؟ او بگوید نمیدانم ، اکنون هر دو نفر با هم برآید هر گاه من گفتم الله اکبر همه بگویند الله اکبر موقعیکه به دشمن احاطه کردند تکبیر گفتند و شمشیرها را برهنه نمودند و صادقانه حمله نمودند ، بطوریکه از دشمن حاضر در میدان یکنفر باقی نماند شترهای شان گرفتند و به مدینه برگشتند و سهم هر يك از مجاهدان ده شتر بود .

سریه کعب بن عمیر غفاری رضی الله عنه بسوی ذات اطلاق

کعب بن عمیر غفاری از بزرگان صحابه است که رسول الله ﷺ او را بارها امیر سریه ها میکرد، و همیشه با دلاوری و کاردانی از عهده کار خود بر میآمد. رسول الله ﷺ کعب بن عمیر غفاری را باپانزده نفر بسوی ذات اطلاق از زمین شام^(۱) فرستاد . کعب و همراهانش رضی الله عنهم وقتی که به آنجا رسیدند ، جماعت بسیاری از دشمن را دیدند ، آنان را بسوی اسلام دعوت نمودند ولی آنان نپذیرفتند و با هم جنگیدند .

نظر به اینکه هیچ تناسبی میان عدد ایشان و شمار دشمنان نبود همه

(۱) شام در تاریخ اسلام منطقه پهناوری است که شامل فلسطین و اردن و سوریه و لبنان فعلی بوده ، و استعمار آن را بچندین قسمت تقسیم نموده چنانکه عادت استعمار است تا از تفرق شان ضعف شان بدست آید و خبث نیت استعماری را در آن عملی سازند ، دریغا نقشه های استعماری همه بر دست مزدوران شان که بنام مسلمین هستند انجام میگیرد، ذات اطلاق بعد از وادی القری می باشد .

شربت شهادت نوشیدند غیر از رئیس شان کعب بن عمیر که نجات یافت و خبر این واقعه را به رسول الله ﷺ رسانید ، این خبر خیلی به رسول الله ﷺ گران آمد ، و خواستند سریه ای بفرستند که قصاص از آنان بستاند ، و لیکن به رسول الله ﷺ خبر رسید که آنان از آنجا بجائی دیگر کوچیده اند . و بنا بر این از گرفتن انتقام از آنان صرف نظر فرمود .

* * * *

* * *

مسائل هشتم

غزوه مؤتة

مؤتة قریه ای است نزدیک کربک ، و کربک نزدیک شام و در حدود آن قرار دارد .

در ماه جمادی الأولى از سال هشتم هجری ، رسول الله ﷺ لشکری آماده فرمود برای گرفتن قصاص از کسانیکه حارث بن عمیر ازدی ، فرستاده رسول الله ﷺ بسوی امیر بصری را کشته بودند ، رسول الله ﷺ لشکری متشکل از سه هزار برای این موضوع آماده فرمود و امیر این لشکر را زید بن حارثه قرار داد فرمود اگر او شهید شد ، جعفر بن ابی طالب امیر شود ، و اگر او نیز شهید شد عبدالله بن رواحه امیر شود موقعیکه این لشکر از مدینه بیرون میآمد رسول الله ﷺ به مشایعت ایشان بیرون آمد ، و ایشان را توصیه فرمود ، از جمله توصیه های رسول الله این بود : «اغزو باسم الله فقاتلوا عدو الله وعدوكم بالشام ، وستجدون فيها رجالاً في الصور امع معتزلين فلا تتعرضوا لهم ، ولا تقتلوا امرأة ولا صغيراً ولا بصيراً فانياً ولا تقطعوا شجراً ولا تهدموا بناءً . بجهاد بروید بنام خدا ، بجنگید با دشمنان خدا و دشمنان تان در شام . و در آنجا می یابید مردانی را که در صومعه های شان هستند و از مردم کناره گرفته اند متعرض آنان مشوید و زن و کودک و پیرمرد افتاده را نکشید ، و درخت را مبرید و ساختمانی را ویران نکنید .

آن لشکر رفتند تا بمؤتة رسیدند . در آنجا دیدند که رومیان لشکر انبوه و بسیار برای جنگ با مسلمانان گرد آورده اند یکصد هزار سرباز

رومی و یکصد هزار از نصارای عرب که از قبائل لخم و جذام و قین و مهراء و بلی بودند .

رجال لشکر مسلمین با هم بمشاوره پرداختند که باید چکار کنند ؟ لشکری متشکل از سه هزار مسلمان در برابر لشکری متشکل از دویست هزار کافر ، آیا باید کسی را بخدمت رسول الله ﷺ گسیل دارند تا مدد و کمک برای شان بفرستد ، و یا اینکه اقدام بجنگ نمایند ؟

عبدالله بن رواحه گفت : ای مجاهدان قسم بخدا : که آنچه آن را دوست نمیدارید که کشته شدن باشد همان چیزی است که بخاطر آن آمده اید شما آمده اید تا بشهادت برسید ، و ما مسلمانان بحساب عدد و عدّه مان نمی جنگیم مگر در راه این دینی که خدا بخاطر آن ما را گرامی داشت ، همانا یکی از دو چیز است که احدی الحسنین باشد : یا پیروزی و یا شهادت ، مردم همه گفتند که ابن رواحه راست گفت ، و رفتند برای جهاد و با آن لشکر انبوه کفر روبرو شدند ، پرچم دار زید بود جنگید تا اینکه شهید شد آنگاه پرچم را جعفر بن ابی طالب گرفت و جنگید و در آن حال میگفت :

يا حَبْذًا الْجَنَّةِ واقترابها طيبةً وباردُ شرابها
والروم روم قد دنا عذابها كافرةً بعيدةً انسأبها
علي إذلاقيتها ضرابها

یعنی: چه خوش است بهشت و نزدیک به آن شدن ، و همه اش خوشی است و خنک است آشامیدنیش ، روم امروز همان روم پیش است عذاب او نزدیک شده است همه کافرند و نسبهای شان دور از حق و راستی است ، واجب من است هنگام روبرو شدن با او کوبیدنش . او هم جنگید تا اینکه شهید شد (۱) .

آنگاه عبدالله بن رواحه پرچم را گرفت او ابتداء جلو رفت آنگاه تردد نمود که آیا اقدام نماید یا نه بخودش گفت :

أَقْسَمْتُ يَا نَفْسُ لَتُنزِلَنَّهُ طائفة أو لا أتك رَهْنَهُ

إن أجلب الناسُ وشدوا الرنة مالی اراك تکرهین الجنة

قد طالما كنت مطمئنة هل أنت الا نطفة فی سُنة؟

یعنی: ای نفس قسم یاد کردم که باید بمیدان آئی . به خوش ویا به ناخوش وهرحال مجبور خواهی شد بر آمدن بمیدان ، اگر مردم جمع شدند و فریاد بر آوردند باوازی که شبیه گریه کردن باشد ، چیست مرا که میبینم تو را که بهشت را دوست نمیداری ؟ مدت‌ها دلت به طلب شهادت مطمئن بود ، چه هستی جز نطفه ای یعنی آب اندکی که در مشک پوسیده ای باشی؟ آنگاه با اسب خود بمیان دشمن دوید و جنگید تا اینکه شهید شد و بقافله شهداء رضی الله عنهم پیوست (۲).

در آن موقع بعضی از مسلمانان قصد نمودند پس روی و برگشت کنند اما عقبه بن عامر به آنان گفت: انسان کشته شود در حالیکه رو آورد

(۱) در جنگ که پرچم نیز در دست راست گرفته بود مشرکان اول دست راست او را قطع نمودند جعفر پرچم را با دست چپ خود برافراشت. مشرکان دست چپ او را نیز قطع کردند. جعفر که نمیخواست پرچم اسلام بر زمین افتد به وسیلهٔ بازوی خود پرچم را از زمین بلند کند. چون هفتاد تن از مشرکان او را محاصره کرده بودند باضر به های شمشیر خود او را به شرف شهادت رساندند. جعفر در ابتداء برای اینکه مشرکان از اسب او استفاده نکنند. در جبههٔ جنگ اسب خود را در راه خدا ذبح نمود .

(۲) رسول الله عبدالله و جعفر وزید را در بهشت دید که چون عبدالله در ابتدا اندکی تردد نموده بود درجهٔ او در بهشت از درجهٔ دو دوستش جعفر و زید پائین تر است .

بجیدان بهتر از آن است که کشته شود در حال پشت دادنش از میدان، این گفته او کارگر شد، و با هم اجتماع نمودند متفق بر این شدند که دلاور بلند نام خالد ابن الولید را بر خود امیر نمایند، خالد را امیر نمودند و او به بلند همتی و کاردانی و تجربه های جنگیش توانست این لشکر کوچک را نگهداری کند و نگذارد که ضائع شوند، برای اینکه سه هزار در برابر دویست هزار چه کاری میتوانستند بکنند؟ اگر نه تدبیر خالد بود، که پرچم را برداشت و در تمامی آن روز جنگی سخت نمود، و بطوری که بخاری رحمه الله از او روایت نمود که او گفت در روز مؤتة همه شمشیرها در دست من شکست، و در دست من پایدار نماند مگر شمشیر ابدار یمانی، خالد در فردای آنروز ترتیب لشکر را تغییر داد، آنانیکه در عقب بودند بجلو آورد، و آنانیکه در دست راست بودند در دست چپ قرار داد، و عده ای هم قرار داد که مرتب بیایند، و با این تدبیر رومیان گمان کردند مرتب مدد به مسلمانان میرسد، و با اینحال عقب نشینی کردند، و هفت روز با همین حال با رومیان جنگید رومیان ترسیدند و خالد پس از اینکه درسی آموزنده به رومیان داد توانست لشکر خود را به سلامت به مدینه برگرداند.

مسلمانان در میدان جنگ با رومیان بودند که رسول الله ﷺ در حالیکه اشک از چشمان شان میبارید، خبر شهادت زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه رضی الله عنهم بمردم میداد و می فرمود «أخذ الراية زيد فأصيب ثم أخذها جعفر فأصيب ثم أخذها ابن رواحة فأصيب» وکانت عينا رسول الله تذر فان . ثم قال: «ثم أخذ الراية سيفٌ من سيوفِ الله حتى فتح الله عليهم» : در حالیکه چشمان رسول اشک میبارید فرمود : زید

پرچم را گرفت و جنگید تا اینکه شهید شد ، پس از آن جعفر پرچم را گرفت و جنگید تا اینکه شهید شد ، پس از او عبدالله بن رواحه پرچم را گرفت و جنگید تا اینکه شهید شد ، آنگاه شمشیری از شمشیرهای خدا پرچم را گرفت تا اینکه خدا فتح را برای مسلمانان فراهم فرمود .

مقصود رسول الله ﷺ از شمشیری از شمشیرهای خدا همان خالد بن الولید است که رسول الله ﷺ او را سیف الله نامید ، در آنموقع مردی آمد و گفت زنان جعفر میگیرند. رسول الله ﷺ فرمود منع شان نما ، آن مرد رفت و برگشت و گفت منع شان کردم و قبول نکردند - باز به او امر فرمود برود و منع شان نماید ، و رفت و برگشت و گفت: قسم بخدا که زنان بر ما چیره شده اند فرمود خاک به دهان شان نما .

وقتی که خالد و همراهان بمدینه برگشتند ، مردم مدینه بانان گفتند ای فرار کنندگان به گمان اینکه برگشتن خالد با لشکر علامت شکست است اما رسول الله ﷺ بمردم فهمانید که روش خالد علامت مهارت او است و او را مورد تمجید قرارداد .

سريه عمرو بن العاص بسوی قضاة

در ماه جمادی الآخر سال هشتم هجری ، به رسول الله ﷺ خبر رسید که جماعتی از قضاة در پشت وادی القرى خود را جمع وجور میکنند تا بیایند و بمدینه شبیخون بزنند .

رسول الله ﷺ عمرو بن العاص را با سیصد نفر از سران مجاهدین برای سر کوب آنان فرستاد ، پس از حرکت ایشان ، دوستان تن از بزرگان مهاجرین و انصار که ابو بکر و عمر با آنها بودند همراه ابو عبیده به کمک عمرو بن العاص فرستاد . و اینان قبل از اینکه عمرو بدشمنان برسد به عمرو پیوستند . در شب یکی از لشکریان خواست تا آتش بیفروزد . عمرو مانع او شد . عمر این مانع شدن را انکار فرمود اما ابوبکر فرمود : که رسول الله ﷺ ما را با او فرستاده نظریه اطلاعی که بر جنگ دارد تو با او مخالفت نکن عمر نیز قبول نمود .

شاید مانع شدن عمرو از افروختن آتش این بوده که با افروختن آتش دشمن از محل ایشان آگاه میگردید و به ضرر شان می انجامید .

وقتی که این بر گزیدگان اصحاب رسول الله ﷺ به محل اقامت دشمن رسیدند طوری بر آنان هجوم آوردند که دشمن بیش از يك ساعت نتوانست مقاومت نماید و شکست یافته پا بفرار نهادند .

مسلمانان از آنان غنیمت های بدست آمده را جمع نموده خواستند که دشمن را تعقیب کنند ، رهبرشان مانع شان شد . آنگاه پیروز مندانه بمدینه باز گشتند .

و موقعیکه در راه بازگشت بمدینه بودند عمرو در شبی بسیار سرد جنب شد وقتی که موقع نماز صبح شد عمرو گفت : اگر بدن بشویم خواهم مرد و خداوند فرموده: ﴿وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾^(۱) خود را بدست خود بهلاکت نیندازید ، او تیمم کرد و نماز خواند و دستور حرکت داد موقعیکه بمدینه رسیدند ، رسول الله ﷺ چنانکه عادت شان بود آمد و از ایشان اخبار سفرشان پرسید ، خبر آن سفر و پیروزی شان را بعرض رسانیدند، آنگاه اعتراض هائی که بر عمرو داشتند گفتند :

که بشب گذاشته آتش روشن کنند .

و گذاشته که دشمن تعقیب کنند .

و نماز را بدون غسل به تیمم خوانده است .

رسول الله ﷺ از عمرو سبب این امور را پرسیدند ، عمرو گفت که گذاشته ام که بشب آتش روشن کنند تا دشمن نداند که عدد شان اندک است و طمع در ایشان نماید ، و گذاشته ام که دشمن را تعقیب کنند برای اینکه مبدا دشمن افرادی را در کمین گذاشته باشد ، و نماز را به جنابت به تیمم بدون غسل خواندم برای اینکه خدا فرموده ﴿وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ و اگر بدن می شستم در آن سرمای سرد می مردم رسول الله ﷺ لبخند نمود و عمرو را بخوبی ستود - صلوات الله و سلامه علی خاتم الانبیاء که میدانست افرادی را که بکار میگمارد شایستگی آن را دارند .

سریه أبو عبیده بسوی قبیله جهینه

در ماه رجب سال هشتم هجری ، رسول الله ﷺ ابو عبیده عامر بن الجراح را با سیصد نفر برای سرکوبی قبیله جهینه که بر ساحل دریا اقامت داشتند فرستادند ،

(۱) سوره البقره، آیه ۱۹۰ .

رسول الله ﷺ کیسه ای از خرما بعنوان توشه بانان داد، ایشان رفتند تا بساحل دریا رسیدند و در آنجا پانزده روز به انتظار آمدن دشمن اقامت گزیدند، در این اثناء توشه شان تمام شد و برگ درخت سُمُر را با آب تر میکردند و میخوردند لبهای شان زخم شد.

در آنموقع قیس بن سعد بن عباده انصاری خزرجی که با آنان همراه بود و قیس خودش و پدرش از کرم داران معروف بودند، و قیس گذشته از کرم از فضلاء صحابه رضی الله عنهم و از سیاستمداران بنام و از صاحبان رأی و اطلاع در امور جنگی بود، سه روز هر روزی يك شتر برای شان ذبح نمود همین قیس گذشته از آن دلاوری بلند نام و برای رسول الله ﷺ بمنزلت صاحب شرطه و رئیس پلیس بود و از بزرگان خزرج و از خاندان شریف و بزرگوار بود. او در سال پنجاه و نه در مدینه در گذشت.

الحاصل در روز چهارم میخواست شتری دیگر را ذبح نماید، ابو عبیده مانع او شد، برای اینکه قیس آن شترها را قرض گرفته بود که پدرش قیمت آنها را بپردازد، و ابو عبیده بیم آن داشت که پدر قیس قیمت آنها را نپردازد قیس به ابو عبیده گفت: گمان میبری که پدرم سعد که بدهی مردم میپردازد و در قحطی خوراک بمردم میدهد، بدهی که من گرفته ام برای مردمی که فی سبیل الله جهاد میکنند نپردازد؟ آنان موقعیکه از ملاقات دشمن مأیوس شدند بمدینه برگشتند.

قیس به پدرش سعد گفت: من در لشکریان بودم و گرسنه شدم، سعد گفت می خواستی شتر را برای اطعام شان ذبح نمائی، قیس گفت ذبح کردم باز گرسنه شدم، سعد گفت میخواستی باز هم شتر را ذبح نمائی، قیس گفت مرا منع نمودند.

فتح مکة یا بزرگترین فتح در اسلام

رسول الله ﷺ میدانستند که عرب تابع او نمیشوند مگر هر موقع که قریش تابع او بشود ، وشهرها بفرمان او نمی آیند مگر وقتی که مکه بفرمان او آید . بنا بر این همیشه مشتاق فتح مکة بودند . و مانع ایشان از فتح مکة عهد و پیمانی که در حدیبیه بود که با قریش بسته بودند زیرا وفاداری رسول الله ﷺ و نگهداری عهد و پیمان خلق و خوی مبارک ایشان بود .

موقعیکه رسول الله ﷺ در حدیبیه با قریش پیمان بست قرار بر این شد که هر قبیله ای که بخواهد در پیمان رسول الله ﷺ داخل بشود میتواند و هرکسیکه و هر قبیله ای که بخواهد در پیمان قریش داخل بشود میتواند ، بنا بر این موقعیکه اراده خدای متعال بر فتح مکة بود قبیله خزاعه داخل در پیمان رسول الله ﷺ شد و با رسول الله ﷺ هم پیمان شد ، و قبیله بکر در عهد قریش داخل شد و هم پیمان قریش شد و در جاهلیت میان بکر و خزاعه خونهایی بود که هر چندی تکرار میشد ، (اسلام آن خونها را ریشه کن کرد ، اما هنوز مسلمان نشده بودند) وقتی که میان رسول الله ﷺ و قریش هدنه (آتش بس) بود مردی از قبیله بکر به بدگوئی نسبت بمقام رسالت آوازه خوانی کرد ، مردی از قبیله خزاعه که این را شنید بلند شد و آن مرد بکری را زد ، همین زدن مرد بکری که مرد خزاعی او را زد باعث شد که کینه دیرینه شان تازه شود ، و قبیله بکر بیاد خون قدیم خود تصمیم بر جنگ با قبیله خزاعه گرفتند ، و در این راه از هم پیمانان شان که قریش بودند مدد جستند ، قریش مخفیانه قبیله بکر را به سلاح و مردان کمک نمودند . و موقعیکه قبیله خزاعه از تصمیم آنها بی خبر بودند بر سر قبیله

خزاعه ریختند و بیش از بیست نفر از قبیله خزاعه را کشتند ، خزاعه که هم پیمانان رسول الله ﷺ بودند نمایندگانی از طرف خود به ریاست عمرو بن سالم خزاعی بحضور خاتم الانبیاء فرستادند وقتی که عمرو بن سالم خزاعی بخدمت رسول الله ﷺ رسید و این خبر را بشرف عرض رسانید ، رسول الله ﷺ فرمود «نُصِرَتْ يَا عَمْرُو ، وَاللَّهِ لَأَمْنَعَنَّكُمْ مِمَّا أَمْنَعُ نَفْسِي مِنْهُ» : ای عمرو : خدا تو را یاری کرد والله هر دفاعی که از خودم مینمایم از شما مینمایم ، به هر وسیله ای خودم را از آن نگه میدارم شما را نیز از آن نگه میدارم .

قریش موقعی که دانستند از این کاری که کرده اند عهد و پیمان خود را بوسیله آن شکسته اند، پشیمان شدند و برای درمان این واقعه رهبرشان ابو سفیان بن حرب را بمدینه فرستادند تا رسول الله ﷺ را ببینند و عهد و پیمان را استحکام بخشد و بر مدت آن بیفزاید .

ابو سفیان بر شتر نشست و به گمان اینکه پیش از او کسی خبر آن واقعه را بمدینه نرسانیده است بمدینه آمد و یگراست بمنزل دخترش ام المؤمنین ام حبیبه رفت اما وقتی که میخواست بر فراش رسول الله ﷺ بنشیند دخترش فراش را برداشت و نگذاشت که پدرش بر آن فراش بنشیند . ابو سفیان گفت : دخترم فراش را شایسته من ندانستی و یا اینکه مرا شایسته نشستن بر آن ندانستی ؟ ام حبیبه گفت: هیچگاه نباید تو که مشرک و نجس هستی بر فراش رسول الله ﷺ بنشینی . ابو سفیان گفت : بعد از رفتن از خانه من به تو شر رسیده است ، آنگاه از آنجا برخاست و بمسجد رسول الله ﷺ رفت و پیشنهاد خود را مبنی بر اینکه عهد و پیمان را استحکام بخشد و بر مدت آن بیفزاید بعرض رسانید ، رسول الله فرمود مگر چیزی پیش آمده است؟ ابو سفیان گفت نه رسول الله ﷺ فرمود اگر

چیزی پیش نیامده ما بر همان عهد و پیمان خود هستیم . ابوسفیان از آنجا نزد بزرگان مهاجرین رفت تا او را کمک کنند ، اما آنها همه گفتند پیمان ما همه در پیمان رسول الله است . ابوسفیان بدون اینکه کاری کرده باشد به مکه برگشت .

قرشیان به او تهمت خیانت بستند که کوششی بکار نبرده و پیرو اسلام شده است . ابوسفیان برای دفع این تهمت از خود نزد بتها بست نشست ، چنانکه گفتیم ابوسفیان بدون هیچ نتیجه ای بسوی جماعت خود برگشت . اما رسول الله ﷺ آماده حرکت بسوی مکه شد و اصحاب را دستور داد تا خود را آماده کنند .

رسول الله ﷺ به ابوبکر صدیق خبر داد که قصد مکه دارد ابوبکر عرض کرد مگر نه میان شما و قریش عهد و پیمان است ؟ رسول الله ﷺ فرمود عهد و پیمان بود ولیکن آنان آن عهد و پیمان را شکستند .

آنگاه رسول الله ﷺ به همه اعراب دور و بیر مدینه دستوردادند که همه در ماه رمضان برای رفتن به جهاد در مدینه باشند ، و فرمود : « **مَنْ كَانَ يَوْمُنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فليحضرْ رمضانَ بِالْمَدِينَةِ** » هر کسیکه ایمان بخدای یکتا و روز قیامت دارد باید در ماه رمضان در مدینه حاضر باشد .

روی این اصل جماعتی انبوه از قبائل اسلم و غفار و مزینه و اشجع و جهینه بمدینه آمدند . رسول الله ﷺ خبر مقصد خود را از لشکریان پنهان فرمود تا بقریش خبر نرسد و نتواند آماده جنگ شود برای اینکه رسول الله ﷺ قصد جنگ در مکه نداشت و میخواست احترام و قداست مکه بحال خود بماند او میخواست مردم مکه مسلمان بشوند بدون اینکه هیچگونه بی حرمتی بمنکه مکرمه شده باشد ، روی این اصل دست دعا بدرگاه خدا برداشت و گفت : « **اللهم خذ العيونَ والأخبارَ عن قریش حتى نبغتها في**

بلادها: خدایا : جاسوس و خبر رسان از قریش بستان تا ما ناگهانی بر آنها وارد شویم .

در این موقع حاطب بن ابی بلتعنه با اینکه او از حاضران در غزوه بدر و از سابقه داران در اسلام است - نامه ای^(۱) بقریش نوشت و در این نامه از قصد رسول الله ﷺ و حمله بمکه و به قریش خبر داد ، و این نامه را همراه دختری که او را کرایه کرده بود تا این نامه را برساند فرستاد .

خدای متعال پیغمبرش را از این امر آگاه فرمود . رسول الله ﷺ بفقیری علی و زبیر و مقداد را سواره بدنبال آن زن روانه کرد و فرمود بروید تا برسید به روضه خاخ در آنجا زنی خواهید دید که سوار شتر است و نامه ای همراه او است نامه را از او بگیرید ، علی و زبیر و مقداد رفتند تا بروضه خاخ رسیدند آن زن را دیدند به او گفتند نامه را بیرون بیاور آن زن گفت: نامه ای همراه من نیست ، علی و زبیر و مقداد رضی الله عنهم گفتند: **لتخرجن الكتاب اولننزعن الثياب** : نامه را بیرون میآوری و اگر نامه بیرون نیاوردی لباس را از تنت بیرون آوریم ، آن زن نامه ای را که در میان موی سرش نهاده بود بیرون آورد ، علی و زبیر و مقداد رضی الله عنهم نامه را بحضور رسول الله ﷺ آوردند ، نامه را برای رسول الله ﷺ

(۱) سهیلی در کتاب « الروض الأنف جلد ۴ صفحه ۹۷ آورده که در آن نامه نوشته بوده: **إنَّ النَّبِيَّ قَدْ تَوَجَّهَ إِلَيْكُمْ بِجَيْشٍ كَاللَّيْلِ يَسِيرُ كَالسَّيْلِ وَأَقْسَمَ بِاللَّهِ لَوْ سَارَ إِلَيْكُمْ وَحْدَهُ لَنَصْرَهُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَإِنَّهُ مَنجَزٌ لَهَا مَا وَعَدَهُ** : رسول الله ﷺ با لشکری مانند شب که مانند سیل حرکت میکند بسوی شما روانه است ، و قسم بنام الله یاد میکند که اگر رسول الله ﷺ به تنهایی بسوی شما آید خدا او را بر شما پیروز می گرداند برای اینکه خدا هر وعده ای به او داده عملی خواهد ساخت . و در تفسیر ابن سلام آمده که در نامه حاطب بود : پیغمبر خدای متعال از مدینه حرکت فرمود یا بسوی شما میآید و یا بسوی غیر از شما بر شما باد پرهیز و احتیاط کردن .

خواندند ، فرمود : ای حاطب این چه کاری است ؟ ! حاطب گفت یا رسول الله ﷺ بر من شتاب مفرما . حقیقت این است که من هم پیمان قریش بودم و از خود قریش نبودم ، کسانی که همراهت هستند از مهاجران همه در میان قریش خویش و پیوند دارند که بستگان و اموال شان نگه میدارند وقتی که دیدم میان قریش خویش و پیوندی ندارم ، خواستم نسبت به قریش احسانی کرده باشم که بستگانم را که میان ایشانند نگهدارند من این کار را از راه برگشتن از دین اسلام یا از راه خوشنودی بکفر بعد از اسلام انجام نداده ام .

رسول الله ﷺ فرمود : آگاه باشید که حاطب بشما راست گفت .

عمر رضی الله عنه گفت : یا رسول الله ﷺ بگذار کردن این منافق بزنم .

رسول الله ﷺ فرمود : حاطب از حاضران در غزوه بدر است و چه میدانی که خدا بر حال اهل بدر آگاه است به اهل بدر فرمود هر چه میخواهید بکنید که من شما را آمرزیده ام ؟

خدای عزوجل در این خصوص فرمود : ﴿ یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء تلقون الیهم بالمودة وقد کفروا بما جاءکم من الحق یخرجون الرسول و ایاکم ان تؤمنوا بالله ربکم ان کنتم خرجتم جهاداً فی سبیلی و ابتغاء مرضاتی تسرون الیهم بالمودة و أنا أعلم بما أخفیتم و ما أعلنتم و من یفعله منکم فقد ضلّ سواء السبیل ﴾ (۱) یعنی : ای مردمیکه ایمان آورده اید و دشمن خدا دشمن خودتان را بدوستی مگیرید و با آنان اظهار محبت می نمائید در حالیکه آنان به حقیقتی که از خدا به شما رسیده کفر آورده اند . آنان پیغمبر خدا و شما مؤمنان را بخاطر اینکه ایمان

بخدای یکتا که پروردگارتان است آورده اید شما را از خانه و دیارتان بیرون رانده اند . اگر شما برای جهاد در راه من و برای بدست آوردن رضای من بیرون آمده اید و ترک خانه و وطن نموده اید شایسته نیست با دشمنان خدا که دشمنان خودتان هستند اظهار محبت نمائید و من که پروردگار جهانیان هستم دانتر هستم بآنچه پنهان میدارید و آنچه را که آشکار میسازید . باید بدانید که بر همه کارهای تان آگاهم و چنین کاری نکنید کسیکه چنین کاری نماید و با دشمنان خدا و خودشان دوستی نماید از راه راست بریده به گمراهی افتاده است .

آنگاه رسول الله ﷺ در نیمه ماه رمضان سال هشتم هجری با آن لشکر عظیم پس از اینکه ابن ام مکتوم را امیر مدینه فرمود رهسپار مکه شد ، و شماره لشکر ده هزار مجاهد بود .

(در السیرة الحلبیة آورده است که رسول الله ﷺ أبارهم کلثوم بن الحصین غفاری را امیر مدینه فرمود ، (والله اعلم)

موقعیکه رسول الله به ابواء رسید دو نفر را ملاقات فرمود که این دو بزرگترین دشمنان پیغمبر بودند و اکنون آمده بودند مسلمان شوند :

یکی ابو سفیان بن الحارث بن عبد المطلب پسر عموی پیغمبر .
دومی عبدالله بن ابی امیه بن المغیره برادر ام سلمه همسر رسول الله ﷺ .

رسول الله ﷺ اسلام هر دو را پذیرفت و از مسلمان شدن آن دو خیلی خوشوقت شد و فرمود :

﴿ لا تشریب علیکم الیوم یغفر الله لکم وهو أرحم الراحمین ﴾ . (۱)

یعنی: هیچ سر زنشی بر شما نیست امروز خدا شما را آمرزد و او مهربانترین مهربانان است . ابوسفیان بن الحارث که مسلمان شد نزد پیغمبر ماند .

و در راه رفتن رسول الله به مکه . عمویش عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه را ملاقات فرمود که با اهل و فرزندان از مکه هجرت نموده بود تا بمدینه آیند ، رسول الله ﷺ به عباس فرمود خانواده اش را بمدینه بفرستد و خودش همراه رسول الله بمکه برود .

گفتیم که رسول الله ﷺ نیمه رمضان از مدینه حرکت فرمود ، و در این چند روز در راه همه روزه بودند ، رسول الله ﷺ دیدند که روزه برای شان مشقت دارد خود افطار فرمود و به اصحاب رضی الله عنهم امر فرمود افطار کنید و این در محلی بود که کدید نام دارد .

موقعیکه رسول الله ﷺ به مرالظهران رسید ، بشب دستور فرمود تا ده هزار آتش روشن کنند به قریش خبر رسیده بود که رسول الله ﷺ با لشکری عظیم حرکت فرموده و دانسته نشده قصد کجا دارد ، بنا بر این ابوسفیان بن حرب و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقا را فرستادند تا جستجوی این خبر نمایند ، وقتی که به مرالظهران رسیدند دیدند بقدر آتشی که در شب عرفه افروخته میشود آتش افروخته شده است . ابوسفیان گفت این همه آتش از کجاست گوئیا آتش های عرفه است . بدیل بن ورقا گفت آتش قبیله بنی عمرو است . ابوسفیان گفت گاهی بنو عمرو این همه آتش ندارند در این موقع کسانیکه حرس رسول الله ﷺ یعنی نگهبانان ایشان بودند ابوسفیان و بدیل و حکیم را دیدند ایشان را گرفتند بخدمت رسول الله ﷺ آوردند ، رسول الله ﷺ به عباس فرمودند : «احبس ابا سفیان عند خطم الجبل» ، یعنی ابا سفیان را در محلی که دماغه کوه بیرون آمده و راه را

تنگ کرده است را بایستان (تا عظمت مجاهدین اسلام را ببیند) عباس ابو سفیان را در آنجا ایستاند . قبیله هائی فوج فوج از جلو ابوسفیان عبور میکردند ، ابو سفیان در باره هر قبیله ای که از جلو عبور میکردند از عباس میپرسید و سپس میگفت : من چه کاری به اینان دارم؟ تا اینکه قبیله انصار که پرچم دار آنان سعد بن عباده بود از جلو ابو سفیان بن حرب عبور نمود ، سعد گفت: **یا ابا سفیان الیوم یوم الملاحمه الیوم تستحل الکعبه** : امروز روز جنگ است امروز کعبه حلال میشود یعنی: حرمت کعبه مشرفه که قبله گاه بشر است و بخاطر آن جنگ با مکه روا داشته نمیشود امروز جنگ روا داشته شده ، ابو سفیان گفت: **یا عباس حبذا یوم الذمّار** : ای عباس چه خوش است روزی که از بستگان و ناموس دفاع شود ، قریش همه با رسول الله ﷺ قرابت دارند پیروزی رسول الله ﷺ روز خوش ایشان است ، والله اعلم .

پس از آن کتیبه و فوجی آمد که از همه کتیبه و فوجهای دیگر بزرگتر بود و آن کتیبه ای بود که رسول الله ﷺ و اصحاب در آن بودند و پرچم دار آن زبیر بن العوام بود ، ابو سفیان گفت : یا رسول الله ﷺ سعد گفته است امروز روز جنگ است و روزی است که حرمت کعبه برداشته میشود ، رسول الله فرمود :

«کذب سعدٌ ولكن هذا یومٌ یُعظّمُ اللهُ فیهِ الکعبهَ و یومٌ تُکسَى فیهِ الکعبه»

سعد دروغ گفت ، امروز در حقیقت روزی است که خدای متعال کعبه مشرفه را در آن عظمت و بزرگواری میدهد ، امروز روزی است که کعبه مشرفه به کسوة و لباس پوشیده میشود .

قبل از رسیدن رسول الله ﷺ به حجون ، اصحاب قبه یعنی خیمه بزرگی را برای ایشان در حجون نصب کرده بودند و دو زوجه رسول الله ﷺ : ام

سلمه و میمونه در آن قبه منزل نمودند و رسول الله ﷺ اندکی در آن خیمه آسودند آنگاه رسول الله ﷺ دستور فرمودند تا پرچم ایشان را در حجون که نام کوهی است نزدیک معلاة مکه در آنجا پایه اش را در زمین استوار کنند و امر فرمود تا خالد بن الولید از گردنه کُدی بمکه داخل شود (کُدی نام کوهی است که در مسفله مکه قرار دارد) و رسول الله ﷺ و همراهانش از گردنهء (کُدا داخل بمکه شدند ، (کُداء نام کوهی است که در بالای مکه قرار دارد) .

قبل از موقع داخل شدن رسول الله ﷺ بمکه مکرمه جارچی باواز بلند میگفت : هر کسیکه بخانه خود داخل بشود و در آن را ببندد او در امان است و کسیکه به مسجد الحرام داخل شود او در امان است ، و کسیکه بخانه ابوسفیان داخل شود او در امان است، موقع داخل شدن رسول الله ﷺ بمکه ابوبکر صدیق در جنب رسول الله ﷺ بود و سوره الفتح را قراءت مینمود .

رسول الله ﷺ موقع داخل شدن بمکه بر شتری سوار بودند و سر را برای تواضع و انابت بسوی پروردگار بطوری بزیر آورده بودند که نزدیک بود سرشان بمقدمه پالان شتر آید . و برای زیادت تواضع از خود ، اسامه بن زید را پشت سر خود بر شتر سوار کرده بودند گفتیم که رسول الله ﷺ امر فرموده بود که جارچی بگوید : هرکس بخانه خود داخل شد و در رابست او ایمن است و هرکس بمسجد الحرام شد او ایمن است و هرکس بخانه ابوسفیان بن حرب داخل شد او ایمن است ، اما تعدادی اندک از مردمی که خیلی رسول الله ﷺ و مؤمنین را آزرده بودند استثناء فرمود که هر جا دیده شوند کشته شوند و اگر چه خود را بجامهء کعبه آویخته باشند، اینان عبارتند از:

عكرمه بن أبى جهل و صفوان بن اميه و هبار بن الأسود و عبدالله بن سعد بن أبى سرح و حارث بن هشام و زهير بن أبى اميه و وحشى قاتل حمزه و كعب بن زهير و هند بنت عتبه همسر ابوسفیان و اندكى غيرشان كه اينان هم مسلمان شدند و كشته نشدند .

گفتيم كه رسول الله ﷺ بخالدين وليد امر فرمود كه از گردنه كُدى يعنى: از پائين مكه با قسمتى از لشكر كه همراه او بود داخل مكه شود . و خود رسول الله ﷺ از گردنه كُدا، از بالاي مكه داخل بمكه شدند .

اما خالد كه بيم آن داشت كه قریش مانع او از داخل شدن بمكه شوند با آنان جنگيد و بيست و چهار نفر از قریش و دو نفر از لشكر خالد كشته شدند ، اما رسول الله ﷺ در داخل شدن بمكه هيچ مانعى نديد و داخل بمكه شد در حاليكه سر خود را از روى تواضع و شكر پروردگار پائين آورده بود بجائيكه نزديك بود پيشانى مبارك او به پالان برسد ، و اسامه پشت سر ايشان سوار شتر بود ، داخل شدن رسول الله ﷺ بمكه مكرمه صبح روز جمعه بيستم ماه رمضان سال هشتم هجرى بود .

گفتيم وقتى كه رسول الله ﷺ به حجون رسيد در آنجا پرچم خود را نصب فرمود و در خيمه كه براى ايشان در حجون آماده كرده بودند و دو همسرش ام سلمه و ميمونه در آن بود منزل گرفتند و اندكى استراحت فرمودند، پس از اندكى آسودن از آنجا بيرون آمدند و ابوبكر صديق در جانب ايشان با رسول الله ﷺ صحبت مينمود و سوره الفتح ميخواندند ، وقتى كه بمسجد الحرام رسيدند همانگونه كه سوار بر شتر بود هفت بار طواف خانه خدا نمود و به محجن خود يعنى به چوبدست خود حجر الاسود را استلام فرمود .

در آن موقع دور کعبه مشرفه سیصد و شصت بت بود ، رسول الله ﷺ چوب دست خود به هر کدام میکوفت و میفرمود : **«جاء الحق وزهق الباطل ، وما يبدئ الباطل وما يعيد»** : حق آمد و باطل نابود شد ، و با آمدن حق هیچ کاری از باطل ساخته نیست ، و در میان بتها دو بت بصورت ابراهیم و اسماعیل ساخته بودند که چوبهای فال زنی بدست شایخ بود ، رسول الله ﷺ با دیدن آن دو بت فرمود . **«قاتلهم الله لقد علموا ما استقسما بها قط»** : خدا لعنت به بت پرستان نماید یقین داشته اند که ابراهیم و اسماعیل هیچگاه چوبهای فال زنی را بدست نگرفته اند ، آنگاه امر فرمود که بتها را از مسجد الحرام بیرون ببرند ، و این اولین روزی بود که خدای عزوجل بر دست پیغمبرش مسجد الحرام را از این بتهای باطل پاک نمود ، و پاک شدن مسجد الحرام از این پلیدیها بت پرستی برای همیشه از جزیره العرب ریشه کن شد .

عفو و گذشت رسول الله ﷺ

از همه دشمنانش از قریش در حال توانائی

پس از آن که رسول الله ﷺ داخل کعبه مشرفه شدند در چهار گوشه آن تکبیر گفتند و دو رکعت نماز در آن خواندند و از کعبه مشرفه بیرون آمدند و نزد مقام ابراهیم نیز دو رکعت نماز خواندند سپس آب زمزم نوشیدند و در مسجد نشستند .

اکنون همه چشمها متوجه ایشان بود که در باره مشرکان قریش که ایشان را از مکه بیرون کردند و بیست و یکسال تا آنجا که توانستند به انیت و آزار رسول الله ﷺ پرداختند چه حکمی میفرماید ؟

کسیکه خدا او را به خوشخوئی ستوده و دشمنان به فضل او اعتراف نمودند ، در اینجا هم از ایشان مکارم اخلاقی نمایان شد که باید سر مشق هر مسلمان باشد .

کسیکه خوشنودی و خشم او برای خدا است و نفس و هوی در کار او دخالتی ندارد ، همیشه از او فضل و احسانی بظهور میرسد که شایسته اخلاق او است .

در آن موقع که دیده ها همه متوجه فرمان رسول الله ﷺ بود فرمود «یا معشر قریش ما تظنون انی فاعل بکم» ؟ ای گروه قریش گمان میکنید با شما چه رفتاری خواهم کرد . قالوا خیراً اخ کریم و ابن اخ کریم: گفتند گمان خوبی داریم ، برادر بزرگوار و پسر برادری بزرگوار ، فرمود : «اذهبوا فانتم الطلقاء». بروید که شما همه آزاد شدگانید .

چه خوش گفت شاعر در این زمینه :

وَاذَا عَفَوْتَ فَقَادِرًا وَمُقَدِّرًا لَا يَسْتَهِينُ بِعَفْوِكَ الْأَعْدَاءُ
هرجا که عفو تو از روی توانائی و به انداره شایسته بود تا دشمنان نتوانند چیرک شوند و آن را کم ارزش بدانند .

وَاذَا رَحِمْتَ فَاَنْتَ أُمَّ أَوْ أَبٌ هَذَا فِي الدُّنْيَا هُمَا الرَّحْمَاءُ
وهرجا مهر و رحمت بکار بردی در آنجا تو مادر و یا پدر هستی این دو در دنیا مهربانانند ، مهر پدری و شفقت مادری هر دو در توجع شده است
وَاذَا سَخَوْتَ وَصَلْتَ فِي الْجُودِ الْمَدَى وَيَلْغَتْ مَالَم تَبْلُغِ الْأَنْوَاءُ
یعنی: وهر جا کرم فرمودی به منتها جود و کرم رسیدی که بارانهای موسمی بآنجا نمیرسند ، کرم تو دهش خداوندی است تصور ما بآن نمیرسد .

وَاذَا خَطَبْتَ فَلِ الْمَنَابِرِ هُرَّةٌ تَعْلُو الْوَجُوهَ وَالْقُلُوبَ بِكَاءُ

یعنی: و هرجا به سخن وری پرداختی منبرها بلرزه در آیند و روها دگرگون شوند و دلها بگریه افتند ، سخن تو از وحی خداوندی است جمال تو انسان را متأثر و گریان میسازد .

پس از آن رسول الله ﷺ خطبه خواند ، و در آن خطبه احکام دینی و اجتماعی بسیاری را روشن فرمود که :

نباید مسلمان در قصاص خون کافر کشته شود .

مردم دو دین میراث همدگر نمیبرند .

نمی‌توان زنی را هووی عمه اش و یا خاله اش قرار داد (کسیکه زنی

بنکاح دارد نمیتواند عمه و یا خاله آن زن را بنکاح آورد) .

بینه و گواه بر مدعی و قسم بر انکار کننده است .

زن نمیتواند مسافت سه روز را بسفر برود مگر همراه محرم .

بعد از نماز فرض صبح و بعد از نماز فرض عصر نمازی نیست .

دو روز عید قربان و عید فطر نمیتوان روزه گرفت .

پس از آن فرمود : ای گروه قریش ! خدای متعال تکبر جاهلیت و نازیدن

به پدران و نیاکان از شما گرفت مردم همه از آدم هستند و آدم از خاک

آفریده شده ، آنگاه آیه ۱۳ سوره الحجرات تلاوت فرمودند :

﴿يا أيها الناس إنا خلقناكم من ذكرٍ وأنثى وجعلناكم شعوباً وقبائل

لتعارفوا إن أكرمكم عند الله أتقاكم إن الله عليمٌ خبيرٌ﴾ یعنی :

ای مردم ما شما را از نر و ماده آفریدیم و شما را امتهای و قبیله‌ها قرار

دادیم تا یکدیگر را بشناسید و بمعروف و خوبی با هم رفتار کنید ، یقیناً

گرامیترین شما نزد خدا پرهیز گارترین شما است ، یقیناً خدا بسیار دانا

و بسیار آگاه است .

آنگاه مردم به بیعت با رسول الله ﷺ به اسلام آوردن شروع نمودند .

واز جمله کسانی که در روز فتح مکه مسلمان شدند ابو قحافه پدر صدیق و معاویه پسر ابو سفیان بودند. رسول الله ﷺ از مسلمان شدن پدر ابی بکر خیلی خوشوقت شد .

مردی بخدمت رسول الله ﷺ آمد در حالیکه آن مرد از هیبت رسول الله ﷺ بر خود میلرزید ، رسول الله ﷺ به او امر فرمود : **«هون عليك فإني لست بمكٍ إنما أنا ابنُ امرأةٍ كانت تأكلُ القديدَ»** ^(۱) یعنی : بر خود آسان بگیر برای اینکه من پادشاه نیستم من پسر زنی هستم که گوشت خشک شده میخورد .

اما آن کسانی که رسول الله ﷺ خون شان را هدر کرده بودند که هر جا دیده شوند باید کشته شوند ، زندگی بر آنها تلخ شد زمین با همه پهناوریش بر آنها تنگ شد هر کدام که کلمه عذاب بر او نوشته شده بود کشته شد ، چنانکه به رسول الله ﷺ خبر دادند که ابن خطل خود را بجامه کعبه آویخته است رسول الله ﷺ فرمود او را بکشید .

و هر کسی که عنایت خداوندی شامل حالش شد و مسلمان گردید نجات یافت . مانند **عبدالله بن ابی سرح** که نزد برادر رضاعی خود عثمان بن عفان رفت و از عثمان خواست تا از رسول الله ﷺ برای او امان بخواهد . عثمان چند روزی او را پنهان کرد تا موقعیکه دید مردم آرام شده اند او را بخدمت رسول الله ﷺ آورد و گفت من به او امان داده ام با او بیعت بفرما رسول الله ﷺ چند بار از او روی گردانید ، پس از آن با او بیعت فرمود ، وقتی عثمان و عبدالله بن ابی سرح رفتند فرمود من از او (یعنی از ابن ابی سرح) روی گردانیدم تا یکی از شما بر خیزد و گردنش را بزند، گفتند یا رسول الله ﷺ اشاره نفرمودی ، فرمود شایسته پیغمبر

(۱) رواه ابن ماجه .

نیست که خائنة الاعین یعنی اشاره زیر چشمی داشته باشد ،

اما **عکرمه بن ابی جهل** که از مکه فرار کرد وهمسرش یعنی: دختر عمویش ام حکیم دختر حارث بن هشام که روز فتح مکه مسلمان شده بود برای شوهرش عکرمه از رسول الله ﷺ امان گرفته بود او بدنبال شوهرش رفت تا به شوهرش رسید موقعیکه میخواست سوار کشتی بشود به شوهرش گفت من آمده ام از نزد بهترین مردم و نکوکارترین مردم و من برای تو از او امان گرفته ام خود را بهلاکت مینداز . عکرمه بر گشت تا اینکه بخدمت رسول الله آمد . رسول الله ﷺ همینکه او را دید بپا ایستاد و از خوشوقتی مسلمان شدن او ، فرمود : **«مرحبا بمن جانا مهاجراً مسلماً»** . خوش آمد کسیکه هجرت نمود و در حال مسلمانی نزد ما آمد ، عکرمه رضی الله عنه مسلمان شد و از رسول الله ﷺ خواهش نمود تا برای او طلب آمرزش از خدای متعال نماید که همه آن دشمنیهائی با رسول الله ﷺ نموده بیامرزد . رسول الله ﷺ برای او طلب آمرزش نمود .

عکرمه بعد از مسلمانیش از نیکان مسلمانان و از افراد پر غیرت بر دین اسلام بود او در واقعه یرموک با یافتن شرف شهادت در گذشت .

واما **هبار بن الاسود** فرارکرد و پنهان شد . موقعیکه رسول الله ﷺ در جعرانه که میان مکه و طائف است بود ، بخدمت رسول الله ﷺ آمد وگفت یا رسول الله ﷺ من از تو فرار کردم و خواستم به عجمها بییوندم . بیادم آمد گذشت و عفو و احسانت از کسیکه با تو نادانی نموده ومن مسلمان شده ام . ما یا رسول الله ﷺ اهل شرک بودیم خدا بوسیله تو ما را براه راست رسانید و ما را از هلاکت نجات داد از من گذشت فرما ، رسول الله ﷺ فرمود **«عفوتُ عنک»** : از تو گذشت نمودم .

و اما حارث بن هشام و زهیر بن ابی امیه مخزومی که ام هانی دختر ابو طالب به آن دو پناه داده بود. و رسول الله ﷺ پناه دادن او را قبول فرمود و موقعیکه حارث بن هشام بخدمت رسول الله ﷺ رسید ، رسول الله ﷺ فرمود: « الحمد لله الذي هداك ما كان مثلك يجهل الإسلام » : حمد خدای را که تو را براه راست هدایت نمود. و فرمود: مثل تو نمیتواند که اسلام را نشناسد حارث بعد از مسلمان شدن از فاضلان صحابه بود .

و اما صفوان بن امیه او خود را پنهان کرد و خواست برود و خود را بدریا اندازد . پسر عمویش عمیر بن وهب جمحی بخدمت رسول الله ﷺ آمد وگفت: ای پیغمبر خدا ﷺ ! صفوان از بزرگان قوم خودش میباشد. او فرار کرده است تا خود را بدریا اندازد . او را امان بده که به هر سرخ و سیاهی امان دادی . رسول الله ﷺ فرمود : برس به پسر عمویت که او ایمن است . به او امان دادم. عمیر گفت نشانه ای بمن بده رسول الله ﷺ عمامه خود را به او داد . عمیر عمامه را گرفت و وقتی ملاقات صفوان نمود گفت : پدرم و مادرم فدای تو باد . من آمده ام از نزد برترین و نکوکارترین و بردبارترین و بهترین مردم . او پسر عموی تو میباشد عزت او عزت تو است و شرف او شرف تو است و پادشاهی او پادشاهی تو است .

صفوان گفت: من از او بر خودم میترسم عمیر گفت او بزرگوارتر از آن است عمامه رسول الله ﷺ را نشان صفوان داد ، صفوان بخدمت رسول الله ﷺ آمد وگفت این - عمیر میگوید که مرا امان داده ای، رسول الله ﷺ فرمود عمیر راست گفته است صفوان گفت: دو ماه بمن مهلت بده که اختیار داشته باشم ، رسول الله ﷺ فرمود چهار ماه مهلت داری سپس صفوان مسلمان شد .

و اما **هند دختر عتبه همسر ابو سفیان** . در آغاز پنهان شد ، پس از آن مسلمان شد و بخدمت رسول الله ﷺ آمد و عرض کرد ، والله يا رسول الله ﷺ در زمان گذشته نبود خانواده ای که محبوب تر باشد نزد من ذلیل شدنش از خانواده ات ، اما امروز نیست خانواده ای که محبوبتر باشد نزد من عزیز شدنش از خانواده ات . رسول الله ﷺ چنان که عادت ایشان بود در تبدیل دشمن به دوست او را گرامی داشت ، برای اینکه فقط مهم نزد رسول الله ﷺ نجات مردمی از شرك و شرفیابی شان به اسلام بود .

اما **کعب بن زهیر** موقعیکه دنیا بر او تنگ شد و کسی را که به او پناه بدهد نیافت . بعد از اینکه رسول الله ﷺ بمدینه برگشتند ، کعب به مدینه آمد و مسلمان شد ، و قصیده بانث سعاد که در مدح رسول الله ﷺ بود برای ایشان سرود تا اینکه این بیت را خواند :

إن الرسولَ لَنورٌ يُستَضأُ بِهِ مَهْدٌ من سِیوفِ اللّهِ مسلول

یعنی : پیغمبر برحق خدا نوری است که روشنائی از او بدست میآید ، او شمشیر برهنه و آبداری است از شمشیر های خدا .

یعنی نور و روشنائی فروغ دین او است و همه نور روشنائی از او بدست میآید ، او شمشیر آبداری است که برای ریشه کن نمودن شرك و ظلم برهنه شده است . وقتی که به این بیت رسید و آن را سرود رسول الله ﷺ بُرده خود یعنی لنگ دوش خود را به او مرحمت فرمود .

وحشی قاتل حمزه سید الشهداء رضی الله عنه . او نیز مسلمان شد و او را در مسلمانیش بخوبی یاد کرده اند رسول الله ﷺ او را بحضور پذیرفت .

از او نقل کرده اند که گفته است : اگر در حال کفرم بهترین مرد را کشته ام . در حال مسلمانیم ، بدترین مردم را که مسیلمه کذاب است کشتم .

وعتبه و معتب دو پسر ابو لهب بخدمت رسول الله ﷺ رسیدند و مسلمان شدند ، و رسول الله ﷺ از مسلمان شدن شان مسرور شد .
 و از جمله کسانی که پنهان شده بودند **سهیل بن عمرو** بود که پسرش عبدالله برای او از رسول الله ﷺ امان خواست . رسول الله ﷺ به او امان داد و فرمود : سهیل دارای عقل بزرگی است و شخصی مثل سهیل کسی نیست که اسلام بر او پنهان بماند و اسلام را نداند . وقتی که این سخن بسهیل رسید ، گفت : قسم بخدا که ایشان هم در خرد سالی نکوکار بوده اند و هم در بزرگسالی و بعد از آن مسلمان شد .

بیعة النساء

پس از فتح مکه موقعی که بیعت مردان با رسول الله ﷺ به آخر رسید زنان با رسول الله ﷺ بیعت نمودند و بیعت شان از اینقرار بود :

که برای خدای یکتا شریک نیاورند .
 دزدی نکنند .
 زنا نکنند ،
 فرزندان خود را نکشند .
 بهتان بکسی نزنند .

با رسول الله ﷺ در هیچ معروفی مخالفت نورزند .

آنگاه رسول الله ﷺ به بلال امر فرمود تا بر بام کعبه برود و اذان بگوید و این آغاز ظهور اسلام بر بام خانه خدا بود . اینست که مسلمین جهان آن روز را عید گرفتند تا حمد و ستایش خدای متعال بر آن پیروزی بزرگ بجا آورند .

رسول الله ﷺ بعد از فتح مکه هیجده روز در مکه ماندند که در همه آن هیجده روز نماز را قصر میخواندند .

موقعیکه رسول الله ﷺ از مکه بقصد حنین بیرون رفتند ، عتاب بن اسید بن ابی العیس بن امیه بن عبد شمس را امیر مکه نمودند و مزد عتاب را در هر روزی یک درهم قرار دادند ، و بنا بر این عتاب بن اسید میگفت : خدا شکمی را که با داشتن یک درهم در روز گرسنه بماند سیرن سازد . عتاب بن اسید که کنیه اش ابو عبدالرحمن است از صحابه و دلاوری دانا و خردمند و از بزرگان عرب در صدر اسلام بود ، رسول الله ﷺ موقع رفتن به حنین او را امیر مکه فرمود و ابوبکر و عمر نیز در زمان خلافت خود عتاب را بر امارت مکه باقی گذاشتند روزیکه رسول الله ﷺ عتاب را امیر مکه نمود عمر او بیست و یکسال بود تولد او بسال سیزده قبل از هجرت ، و وفات او بعضی از مؤرخین درسال سیزده هجری در روزی که ابوبکر صدیق درگذشت دانسته اند . و بعضی دیگر از مورخین نوشته اند که عتاب در طول خلافت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب بوده و بنا بر این وفات او در سال ۲۲ هجری قمری است تولد و وفات او در شهر مکه مکرمه بوده است .

از بین بردن عزی بزرگترین بت قریش که مجسمه آن در بطن نخله بود .

بعد از فتح مکه ، رسول الله ﷺ در فکر از بین بردن بتها از جزیره العرب شدند ، در روز فتح مکه هر بتی که داخل کعبه و یا دور و بر آن بود از میان بردند .

و در روز پنجم اقامت شان در مکه خالد بن الولید را با سی سوار برای ویران کردن هیکل عزی بزرگترین بت قریش که در بطن نخله بود فرستادند ، و خالد بت نامبرده را از بین برد .

از بین بردن سواع بزرگترین بت قبیله هذیل که مجسمه آن در سه میلی یعنی شش کیلو متری مکه بود .

رسول الله ﷺ عمرو بن العاص را برای از بین بردن سواع بزرگترین بت هذیل که در سه میلی مکه بود فرستادند عمرو بن العاص رفت و آن بت را از بین برد .

از بین بردن مناة که مجسمه آن در المُشَلَّل بود : المُشَلَّل نام کوهی است که بر ساحل دریا واز آن کوه بزیر میروند بسوی قدید .
رسول الله ﷺ سعد بن زید اشهلی را با بیست سوار برای از بین بردن مناة فرستاد و ایشان رفتند و آن بت را نابود کردند .
مناة بت دو قبیله کلب و خزاعه بود که نابود کرده شد .

غزوهء حنین

حنین نام دروایی است میان مکه و طائف .
با فتح مکه و از میان برداشتن بتها ، فتحی عظیم و پیروزی بزرگ برای اسلام بدست آمد و دولت شرک و بت پرستی از میان رفت و عرب گروه گروه در اسلام داخل شدند
اما دو قبیله هوازن و ثقیف بسبب تعصب جاهلیت . بزرگان شان اجتماع نمودند و گفتند : محمد از جنگ با قوم خود فارغ شد و چیزی نیست که او را از جنگ با ما منع نماید ، بیائید تا ما بجنگ او برویم پیش از اینکه او بجنگ ما بیاید ، و بر این کار اتفاق نمودند و ریاست و رهبری خود را به مالک بن عوف نضری سپردند از قبائل عرب جماعتهای بسیار برای مالک بن عوف جمع شد ، و از آنجمله قبیله سعد بن بکر بود که رسول الله ﷺ دوران شیر خوارگی خود را نزد حلیمه السعدیه از ایشان گذراند و در

جمع قبائل دُرَید بن الصَّمَّة که معروف به رأی و جنگاوری بود وجود داشت اما بسبب بزرگسالی در این جنگ چیزی جز رأی زنی نداشت مالک دستورداد تا مردم همراه او زنان و فرزندان و اموال خود با خود بیاورند . درید بن الصَّمَّة وقتی که از این امر با خبر شد به مالک بن عوف گفت: سبب آوردن زنان و خرد سالان و اموال چیست ؟؟ مالک بن عوف گفت : من زنان و خرد سالان و اموال را همراه مردان آورده ام تا پشت سر هر شخصی زن و فرزندان و مال او قرار دهم تا هر کس از زن و فرزند و مال خود دفاع کند . درید الصمه گفت : جلو شکست خورده چیزی میگیرد ؟ اگر جنگ برفع تو باشد بکارت نمیاید مگر مرد جنگی و سلاح ، و اگر جنگ به زیان تو باشد زنها و اموالت را رسوا کرده ای . مالک بن عوف سخن درید بن الصمه نشنید و مردان را در صف مقدم قرار داد و پشت سر مردان زنان را و پشت سر زنان ، گاو و شتر و گوسفند قرار داد تا از جنگجویان کسی فرار نکند .

وقتی که به رسول الله ﷺ خبر رسید که هوازن و ثقیف خود را برای جنگ با ایشان آماده میکنند تصمیم بر این گرفتند که خود بر سر آنان بروند . و در این غزوه دوازده هزار مرد با رسول الله ﷺ همراه بودند که ده هزار از مدینه و دو هزار از اهل مکه با ایشان همراه آمدند . از اهل مکه سواره و پیاده و حتی زنان به امید به دست آوردن غنیمت با رسول الله ﷺ آمده بودند . و از مشرکان تازه مسلمان هشتاد نفر آمده بودند که صفوان بن امیه و سهیل بن عمرو و ابو سفیان بن حرب از آنجمله بودند .

موقعی که رسول الله ﷺ نزدیک لشکر گاه دشمن رسید مجاهدان را صف بندی فرمود ، و پرچم هارا ترتیب دادند .

پرچم مهاجرین به علی بن ابی طالب رضی الله عنه سپرد .
 پرچم خزرج به حباب بن المنذر رضی الله عنه سپرد .
 پرچم اوس به اسید بن الحضیر سپرد . و پرچم های دیگری هم به
 قبائل خودشان از همراهان خود سپرد .
 رسول الله ﷺ دو زره پوشید مَغْفَر بر سر خود نهاد و بر اَسْتَرِ خود
 دُكُلُ نشست .

مسلمانان از بسیاری عدد شان به عجب و خود پسندی افتادند (۱) اما
 این عدد بسیار بکارشان نیامد ، چنانکه خداوند میفرماید: ﴿وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ
 أَعَجَبْتُمْ كَثْرَتَكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً﴾ یعنی : و در روز حنین در ماه
 شوال سال هشتم هجری که برای جنگ با هوازن رفته بودید و بسیاری تان
 پسند تان شد و گفتید امروز اندک نیستیم که شکست بیابیم این بسیاری
 تان بکارتان نیامد (به تفسیر صفوة العرفان برای شرح این آیه مراجعه
 شود).

پیشتازان از صف مقدم مسلمین غافل از اینکه دشمن در تنگه های
 دروازه کمین گرفته اند به سوی دشمن شتافتند .

همینکه صف مقدم به آنجا رسید سیلی از تیرهای دشمن که از بسیاری
 تیر گویا ملخهای پراکنده بسوی مسلمانان سرازیر شدند، مسلمانان زمام
 اسبان را گردانیده به عقب نشینی پرداختند ، وقتی که به دیگر مسلمانان
 رسیدند آنان هم بر اثر دست پاچگی که از فرار پیشتازان به ایشان دست
 داده بود به دنبال ایشان پابه فراز گذاشتند .

اما رسول الله ﷺ در میدان جنگ بر استر خود ثابت قدم ایستادند، و با

(۱) وگفتند : لا تغلب اليوم من قلة : امروز اندک نیستیم که شکست بیابیم ، بسیاری ما باعث
 پیروزی ما میشود .

ایشان تنی چند از مهاجرین و انصار پایدار ماندند که ابوبکر و عمر و علی و عباس و پسرش فضل و ابوسفیان بن الحارث و برادرش ربیع بن الحارث و معتب پسر ابولهب از ایشان بودند .

رسول الله باواز بلند میفرمود :

«إلیٰ (عباد الله) ایها الناس». ای مردم بیائید بسوی من . ولی کسی بسوی

ایشان نمیآمد، و مردم از دست پاچگی طوری شکست خوردند و پا بفرار گذاشته بودند که (۱) گویا زمین با همه پهناوریش بر آنها تنگ شده بود .

اما آن مردمیکه تازه مسلمان شده بودند و هنوز بقیه ای از شرک دردل آنها بود به دو دسته شده بودند بعضی از این پیشامد شادمان شده بودند و بعضی از این واقعه غمزده بودند .

ابوسفیان بن حرب گفت : گمان نمیکنم شکست شان تا قبل از رسیدن بدریا پایان بیابد .

برادر صفوان بن امیه گفت : حالا سحر باطل شد ، صفوان به او گفت دهننت پاره باد . یکی از قریش مالک من بشود بهتر است از اینکه یکی از هوازن مالک من بشود .

یکی از قرشیان عبورش بر صفوان افتاد و به او گفت : مژده باد تو را شکست محمد و یارانش . قسم بخدا که هیچگاه نمیتوانند این شکست را جبران کنند ، صفوان بر آشفت و گفت : نابود شوی مرا مژده میدهی به پیروزی بدوهای صحرا نشین . عکرمه بن ابی جهل به او گفت : اینکه نتوانند جبران این شکست نمایند در دست تو نیست . فرمان برای خدا است اگر امروز محمد شکست یافت فردا است که عاقبت خیر و پیروزی برای او است . سهیل بن عمرو به عکرمه گفت : تا دیروز تو خلاف این را میگفتی . عکرمه بسهیل گفت : ای ابن یزید : پیش از اسلام ما بر هیچ

بودیم خود را از دست داده بودیم سنگی که نه نفع و نه ضرر دارد میپرستیدیم .

شکست بعضی از فرارکنندگان تا مکه ادامه داشت .

اما رسول الله ﷺ در قلب میدان در جای خود ایستاده میفرمود «**انا النبی لا کذب انا ابن عبدالمطلب**» من پیغمبر خدا هستم هیچ دروغی در کار من نیست ، من پسر عبدالمطلب هستم .

آنگاه رسول الله ﷺ به عمویش عباس که خیلی بلند آواز بود فرمود تا انصار را صدا بزند ، عباس با آواز بلند گفت : **یا معشر الانصار ، یا اصحاب بیعة الرضوان** : ای گروه انصار ای گروه یاران بیعة الرضوان ! آواز عباس به همه کسانی که در آن دروا بودند رسید ، وانصار لبیک لبیک کویان بطرف آواز عباس در حرکت آمده و هر کدام که افسار شترش را چرخ میداد و میدید که با آن همه مردم شکست خورده نمی تواند با شتر خود بسوی آواز برود ، زره خود را در گردن شتر میآویخت و از شتر پائین میآمد و شتر را رها میکرد و شمشیر و سپر خود را گرفته بطرف آواز روان میشد ، تا اینکه گروهی عظیم دور و بر رسول الله ﷺ جمع شدند و خدای متعال آرامش قلبی را بر رسول الله ﷺ و مؤمنان نازل فرمود ، و لشکریانی را فرستاد که ندیده بودند ، آنگاه مسلمانان یکدست شده بر دشمن هجوم آوردند دیری نگذشت که لشکر دشمن از هم پاشیده شد ، و به هر طرف پراکنده شدند بدون اینکه به زنان و خرد سالان و اموالی که بر جای گذشته اند نظری بیفکنند . مسلمانان زنان و خردسالان دشمن را به اسارت گرفتند ، و بسیاری از جنگجویان دشمن را نیز اسیر کردند ، و هر که توانسته بود گریخته بود .

در آن روز خالد بن الولید زخمهای هولناکی برداشت ، و بسیاری از مشرکان مکه که دیدند عنایت خدای متعال با مسلمانان است ، و مسلمانانی که گمان میرفت شکست یافته اند به پیروزی رسیده اند مسلمان شدند .

بعضی از مورخین میگویند در این واقعه درسی مهم نهفته است ، برای اینکه در لشکر اسلام افرادی از مشرکان و بادیه نشینان که برای شان تفاوتی نداشت که مسلمانان پیروز شوند و یا شکست بیابند داخل شده بودند .

روی همین اصل از آغاز کار با اولین تیر اندازی دشمن پابفرار نهادند . و اگر فضل خدا نبود که از نو مسلمین را پیروز ساخت فرار آنها به شکست مسلمین انجامیده بود ، و بنا بر این لشکر همیشه باید از مردمی تشکیل یافته باشد که از دل و مخلصانه بجنگند . و در حقیقت واقع از دین خدا دفاع نمایند و از عقاب درد ناک فرار کنندگان از میدان جهاد از آن عقاب الیم بترسند ، این گفته تا حدودی صحیح است ، اما در حقیقت چنانکه در (آیه ۲۵ سوره توبه) گذشت نباید به بسیاری عدد فریفته شد ، برای اینکه پیروزی از فضل خُدا است نه از لشکر بسیار ، اینهم حقیقتی است غیر قابل انکار اما درس مهم و نکته مورد اتکاء، ثابت قدمی و پایداری و قوت قلب قانندی است که به وعده خدای متعال اطمینان دارد و پیروزی نتیجه ثابت قدمی رسول الله ﷺ بود که با فرار لشکر یان و احاطه دشمن پیروز شده ، بقدر سر موئی از جای خود تکان نخورد ، و در برابر دشمنانی که همه از راه دشمنی با او بجنگ آمده اند ترسی بدل راه نداد و خود را معرفی فرمود که من پیغمبر بر حقم هیچ دروغی در کار من نیست و من پسر عبدالمطلب هستم یعنی من کسی هستم که شما دشمنان همه با او دشمنی دارید .

لشکر وقتی که دید قائد و رهبر در میدان جنگ مانند کوهی ایستاده. قوت قلب می یابد و به قائد و رهبر خود اقتداء مینماید و از نو بدون ترس و وا همه به قلب سپاه دشمن میزند .

بنا بر این پیروزی در غزوه حنین اول فضل خدا و دگر ثبات و پایداری رسول الله ﷺ بود که نشان داد به و عده خدا اطمینان دارد و به پیروزی خود یقین دارد و مسلمانان با دانستن ثبات قائد خود پیغمبر خدا ﷺ بمیدان باز گشتند و معجزه کردند که شکست قطعی را به پیروزی یقینی تبدیل نمودند .

پس از این پیروزی درخشان ، رسول الله ﷺ دستور فرمود تا غنائم را جمع آوری و برآورد کنند .

غنائم عبارت بود از : بیست و چهار هزار شتر و بیش از چهل هزار کوسفند و چهار هزار اوقیه نقره که یکصد و شصت و شش کیلو باشد همه اموال و اسیران همه در جعرانه جمع شد .

مشرکان شکست یافته به سه گروه شدند :

گروهی به طائف رفتند .

و گروهی به نخله رفتند .

و گروهی در اوطاس که دروایی در دیار هوازن است لشکر گاه

ساختند .

سریه ابو عامر اشعری

رسول الله ﷺ ابو عامر اشعری را با جماعتی بسوی همان گروهی که در اوطاس لشکر گاه ساخته بودند فرستاد، ابو عامر اشعری و همراهانش، گروه مشرکین جمع شده در اوطاس را تار و مار کرد و خود در این سریه شهید شد، و پسر برادرش ابو موسی اشعری را بجای خود قرار داد. ابوموسی و همراهانش بقیه باقیه از اموال هوازن را با خود بمدینه آوردند و شاد و پیروز بمدینه برگشتند.

غزوه الطائف

پس از آن رسول الله ﷺ با کسانیکه با ایشان بودند بسوی طائف رفتند که باقی ثقیف و کسانیکه از هوازن با ثقیف جمع شده اند کارشان یکسره فرماید.

در مقدمه لشکر را خالد بن الولید رضی اله عنه قرار داد و در راه طائف عبورشان به قلعه ای افتاد که برای عوف بن مالک نضری بود. رسول الله ﷺ دستور فرمود تا آن قلعه را ویران کنند. گذارشان بر بستانی افتاد که برای یکی از ثقیفیان بود، و خود ثقیفی در آن بستان بود و فکر میکرد که میتواند در آن بستان مقاومت نماید، رسول الله ﷺ کسی را بسوی آن ثقیفی فرستاد که از آن بستان بیرون برود یا آن بستان را آتش میزنیم، آن مرد بیرون نرفت، رسول الله ﷺ دستوردادند آن باغ را بآتش بکشند.

موقعیکه رسول الله ﷺ به طائف رسیدند، دیدند آنان در آنجا متحصن شده و قوت يك سال خود در آن تأمین نموده اند رسول الله ﷺ نزدیک قلعه شان اردو زدند مشرکان متحصن در قلعه مسلمانان را زیر رگبار تیر قرار دادند، بطوریکه بسیاری از مسلمانان زخمی و مجروح شدند.

از آن جمله عبدالله بن ابی بکر صدیق رضی اله عنه زخمی برداشت که این زخم با او ادامه یافت تا اینکه در خلافت پدرش در گذشت.

و از آنجمله ابو سفیان بن حرب بود که يك چشم او از حدقه بیرون افتاد و دوازده نفر دیگر از مسلمانان به تیر مشرکان بشرف شهادت رسیدند . موقعیکه رسول الله دیدند که در تیر رس مشرکان قرار دارند ، از آنجا به محلی انتقال یافتند که مسجد طائف حالا در آنجا است و برای دو همسر رسول الله ﷺ ام سلمه و زینب دو خیمه در آنجا زدند .

محاصره طائف از طرف مسلمانان هیجده روز بطول انجامید . خالد بن الولید هرروز مردم طائف را به مبارزه میخواند ، اما نه کسی جواب او داد و نه یکی از آنان حاضر بمبارزه شد .

بزرگ ثقیف عبد یالیل او تنها کسی بود که در جواب خالد گفت : از ما هیچکس نزد تو نمیآید ما در قلعه مان می مانیم و بقدر چند سال خوراک داریم ، اگر اینجا بمانی تا اینکه خوراک و آذوقه مان تمام بشود ما همگی دست بشمشیر از قلعه بیرون میآئیم و میجنگیم تا وقتی که همه مان نابود شویم .

رسول الله ﷺ دستور دادند منجنيق (۱) بر آنان نصب شود ، منجنيق بر آنان نصب شد و چند تن از یاران پیغمبر ﷺ در دو دبابه (۲) بسوی قلعه شتافتند ، اما مشرکان قطعه های داغ شده در آتش بر افراد زیر دبابه ریختند تا مجبور به برگشتن شدند .

آنگاه رسول الله ﷺ امر فرمود تا درختان انگور و نخل شان را قطع کنند . وقتی مردم طائف که در قلعه بودند دیدند که درختان شان قطع

(۱) منجنيق : معرب کلمه منگنه فارسی است و آن وسیله ای بود که قطعه سنگهای عظیم بوسیله آن پرتاب میکرده و قلعه دشمن را بان میکوبیده اند و در قدیم بجای توپ امروز بکار میرفته است .

(۲) دبابه : یکی از ابزار جنگی بود که مردمی در آن میرفته اند تا وقتی که به دیوار قلعه برسند و دیوار قلعه را سوراخ کنند و از آنجا به داخل قلعه نفوذ (۱) کنند .

میشود، رسول الله ﷺ را نداء نمودند که بخاطر خدا و رحم و خویشاوندی درختان مان را قطع نکن ، رسول الله ﷺ فرمود بخاطر خدا و رحم درختان تان را قطع نمی نمایم ، آن وقت از طرف رسول الله ﷺ جارچی با آواز بلند گفت : هر کسیکه از قلعه بیرون بیاید در امان است ، قریب پانزده نفر از قلعه بیرون آمدند و مسلمان شدند .

موقعیکه رسول الله ﷺ دیدند که ثقیف در قلعه خود متحصن شده اند و هنوز وقت فتح آن نرسیده . با نوفل بن معاویه دیلی مشورت فرمود که آنجا بماند و یا از آنجا حرکت نماید . نوفل عرض کرد : یا رسول الله اینان در حکم رویاهی هستند که در سوراخ، است اگر بمانی آن را میگیری و اگر آنجا اقامت نکنی زبانی بتو نمی رسانند ، رسول الله ﷺ دستور فرمود از آنجا کوچ کنند ، بعضی از صحابه رضی الله عنهم عرض کردند یا رسول الله ﷺ نفرین به ایشان نما ، رسول الله ﷺ چنین دعا فرمود :

« **اللهم اهد ثقیفا وأنت بهم مسلمین** » : خدایا ثقیف را به راه راست برسان ثقیف را هدایت ده و ایشان را در حال مسلمانان نزد من بیاور . و چنانکه خواهیم دید خودشان مسلمان شدند و بخدمت رسول الله ﷺ آمدند .

طائف شهری آباد و پر میوه و هیجده فرسخی مکه مکرمه است، نوفل بن معاویه رضی الله عنه از بدر تا حنین و طائف و همه مشاهد با رسول الله ﷺ همراه بود ، و در مدینه منزل گرفت و بسال شصت هجری در مدینه درگذشت .

تقسيم غنيمت

رسول الله ﷺ از طائف به جعرانه آمدند ، یعنی جائیکه غنائم را آنجا گذاشته بودند ، اموال غنیمت را شمرده و چنانکه معهود بود به پنج قسمت نمودند و از اموال غنیمت مقدار بسیاری بمردمی دادند که در مسلمانی ضعیف بودند تا از این احسان دلگرم شوند و نسبت به اسلام اخلاص بورزند . و مقداری از اموال غنیمت بمردمی دادند که مسلمان نشده بودند تا از این احسان مسلمان شوند .

آن مردمیکه مسلمان شده بودند ولی هنوز اسلام در دل شان قوت نداشت برای اینکه در جاهلیت ریاست داشتند و بسبب اسلام از دست شان رفته بود ، و از این جمله ابوسفیان بن حرب بود که به خودش و دو پسرش معاویه و یزید ابن ابی سفیان به هر کدام چهل اوقیه نقره و یکصد شتر مرحمت فرمودند . ابو سفیان به رسول الله ﷺ گفت : پدرم و مادرم فدای تو باد یا رسول الله ﷺ که تو در جنگ و در صلح در هر دو حال کریم هستی .

و از آن جمله حکیم بن حزام بود که رسول الله ﷺ به او بقدر ابوسفیان عطا فرمود و باز طلب بیشتر کرد رسول الله ﷺ باز همان اندازه به وی مرحمت نمود و فرمود . «یا حکیم إن هذا المال خضرة حلوة فمن أخذه بسخاوة نفس بورك له فيه ، ومن أخذه بإشراف نفس لم يبارك له فيه ، وكان كالذی یأکل ولا یشبع ، والید العلیا خیر من الید السفلی» ای حکیم این مال سبز و شیرین است هر کسیکه آن را بگیرد به بلند همتی و عزت نفس در این مال برای او برکت قرار داده میشود ، و کسیکه آن را بگیرد در حالیکه دل او به دنبال آن است ، برای او در آن مال برکت نمیآید و چنین مینماید که مانند

کسی است که میخورد و سیر نمیشود ، و دست بالا که دست دهنده است بهتر است از دست زیر ، که دست گیرنده است .

با این فرموده رسول الله ﷺ حکیم همان عطای اول را گرفت و عطای بعدی نگرفت ، و گفت : قسم بآن خدائی که تو را به پیغمبری برگزید که بعد از تو از هیچکس چیزی نپذیرم این است که بعد از رحلت رسول الله ﷺ خلفاء راشدین حقی که حکیم از بیت المال داشت بر او عرضه میکردند و حکیم نمیگرفت .

رسول الله ﷺ به اقرع بن حابس و عیینة بن محصن و عباس بن مرداس به هر کدام یکصد شتر داد . و دیدند که صفوان بن امیه چشم به حیواناتی از شتر و گاو و گوسفندی که میان دو کوه هستند دوخته است ، فرمود آیا اینها مورد پسند تو هستند ؟ صفوان گفت بله رسول الله ﷺ فرمود : همه اینها برای تو ، صفوان گفت هیچکس دلش به دادن اینهمه حیوانات خوش نمیشود ، یعنی یقیناً رسول الله ﷺ مال دنیا در نظر ایشان ارزشی ندارد . و همین احسان سبب مسلمان شدن صفوان بود .

قصد رسول الله ﷺ از این احسانها بدست آوردن دلها و جذب آنان بسوی دین مبین اسلام بود ، رسول الله ﷺ از طریق وحی دانسته بودند که خدای عزوجل در زکات قسمتی از آن را برای «المؤلفه قلوبهم» بدست آوردن دلهای شان قرار داد تا دانسته شود که جذب مردم بسوی اسلام از طریق احسان نفعی عظیم دارد مگر نه همان کسانی که از طریق احسان دلهای شان بدست آورده شد ، بعد ها ایشان از رجال اسلام شدند و طوری دین مبین اسلام را دوست داشتند که اسلام نزد آنها از جان شیرین شان عزیز تر بود و از این راه دشمنان بزرگ اسلام مانند ابوسفیان بن حرب و ابوسفیان بن الحارث و صفوان بن امیه و حارث بن هشام و

غیرشان همه مسلمان شدند و خدمات ارزنده به دین مبین اسلام نمودند. پس از آن رسول الله ﷺ به زید بن ثابت امر فرمود تا آنچه باقی بود بشمارد ، و آن را بر مجاهدان قسمت فرمود ، بعد از اینکه بدوها دور و بر رسول الله جمع شدند و میگفتند : **إِقْسِمِ عَلَيْنَا** قسمت ما را بده و کاری کردند که ناگزیر بسوی درختی خاردار بروند که ننگ دوش ایشان به خار آن درخت آویخته شد ، در آن حال فرمودند : **لنك دوش مرا بر گردانید ای مردم که اگر به شمار درختان تهامه گاو و شتر و گوسفند داشتم میان شما قسمت میکردم و هیچگاه مرا بخیل و ترسو و دوروغگو نمی یافتید ، آنگاه بر خاست بسوی شترش و موئی از کوهان شتر بدست گرفت و فرمود : «أيهما الناس والله مالي من غنيمتكم ولا هذه الأوبرة إلا الخمس والخمس مردود عليكم فادوا الخياط والمخيط فان الغلول يكون على اهله عاراً وشناراً وناراً يوم القيامة»** ای مردم بخدا سوگند که من از غنیمت شما چیزی ندارم مگر پنج يك و همین پنج يك هم بخودتان بر گردانیده میشود ، بنا بر این مال غنیمت را از ریسمان و سوزن گرفته اداء نمایید برای اینکه خیانت در مال غنیمت ننگ و عیب است و در روز قیامت آتش است» وقتی که این را فرمود هر کسیکه چیزی از مال غنیمت گرفته بود اگر چه نا چیز بود بر میگردداند. پس از آن شروع فرمود به قسمت کردن مال غنیمت به هر مرد پیاده چهار شتر و چهل گوسفند ، و به هر مرد سواره سه برابر آن یعنی دوازده شتر و یکصد و بیست گوسفند.

در آن موقع یکی از منافقان گفت : **هذه قسمة ما أريد بها وجه الله** : این قسمت کردنی است که در آن رضای خدا خواست نشده است رسول الله ﷺ بر آشفت تا اینکه روی مبارکشان سرخ شد و فرمود : **«ويحك من يعدل إذا لم أعدل»** : به تو رحم میآورم چه کسی عدالت میکند اگر من عدالت

ننمودم ، اما خشم شان باعث انتقام از آن منافق نشد ، برای اینکه اخلاق ایشان خیلی بالا تر بود از اینکه برای خود قصاص بگیرد ، عمر و خالد بن الولید گفتند اجازه بده یا رسول الله تا گردن این منافق بزیم ، رسول الله ﷺ فرمود گردن او نزنید ، شاید او همیشه نماز میخواند .

خالد گفت چه بسیار ، نماز گذار که بزبان میگوید آنچه در دل او نیست . رسول الله ﷺ فرمود: «إِنِّي لَنْ أُوْمِرَ أَنْ أَنْقَبَ عَنْ قُلُوبِ النَّاسِ وَلَا أَشُقُّ بَطُونَهُمْ» : بمن امر نشده که بررسی دلهای مردم بنمایم و نه اینکه شکمهای شان را پاره نمایم .

و موقعیکه رسول الله ﷺ آن همه احسان و دهشها به قریش و قبائل عرب نمود و به انصار چیزی نداد ، بعضی از انصار بر آشفتند و گفتند : این کاری شگفت آور است که به قریش احسان نماید و به ما چیزی ندهد . در حالیکه خون آنها از شمشیر ما میچکد ، این گفتار به رسول الله ﷺ رسید ، و دستور فرمود فقط انصار جمع شوند و کسی دیگر با آنان نباشد . وقتی که انصار جمع شدند . رسول الله فرمود: ای گروه انصار این چه سخنی است که از شما بمن رسیده؟! آیا گمراه نبودید و خدا بوسیله من شما را براه راست رسانید؟! آیا فقیر نبودید و خدا بوسیله من شمارا توانگر نمود؟! آیا شما با هم دشمن نبودید و خدا بوسیله من دلهای تان را بمحبت همدگر جمع نمود؟!

قریش تازه مسلمان شده اند ، و از زمان کفرشان چیزی نگذشته ، و از دست دادن ریاست و عزیزان شان دچار مصیبت شده اند من خواستم مصیبت شان را جبران نمایم و دلهای شان بدست آورم ، ای گروه انصار آیا خشمگین شده اید بخاطر اندکی از مال دنیا که دل مردمی بآن خوش نمودم تا مسلمان شوند ، و شما را به ایمان ثابت و ناگسستنی تان واگذار

نمودم ؟ ای گروه انصار آیا راضی نیستید که مردم شتر و گوسفند با خود ببرند . و شما پیغمبر خدا را با خود بخانه های تان ببرید؟ قسم به آن خدائی که جان محمد در دست او است . اگر هجرت نبود . من یکی از انصار بودم و اگر مردم راهی بگیرند ، و انصار راهی بگیرند ، من راه انصار میگیرم ، خدایا رحمت فرما به انصار و بفرزندان انصار) .

انصار از این فرموده رسول الله ﷺ بگریه افتادند و اینقدر گریستند که محاسن شان از گریه ترشد و گفتند : ما راضی شدیم به اینکه حظ و قسمت ما رسول الله ﷺ باشد ، آنگاه رسول الله ﷺ رفتند .

نمایندگان هوازن که بخدمت رسول الله آمدند

بعد از پانزده شب تقریباً نمایندگان هوازن بخدمت رسول الله ﷺ آمدند ، و رئیس این نمایندگان زهیر بن صرد بود .

اینان گفتند : در جمله کسانی که به اسارت گرفته اید مادران و خواهران و عمه ها و خاله های ما هستند ، و مردمان از دست دادن ایشان را ننگ و رسوائی میدانند ، و ما در آزاد کردن آنها به خدا و بتو روی میآوریم .

زهیر بن صرد گفت : در بین این زنان اسیر شده عمه هایت و خاله هایت و پرستاران که در کودکی تو را نگهداری مینمودند هستند ، پس از آن ابیاتی در جذب محبت رسول الله ﷺ سرود :

أَمْنُنْ عَلَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ فِي كَرَمِ

فإنك المرء نرجوه وننتظر

امن على نسوة قد كنت ترضعها

إنفوك تملأه من محضها الدرر

إِنَّا لَنَشْكُرُ لِلنُّعْمَاءِ إِنْ كُفِّرَتْ
 وَعِنْدَنَا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ مَذْخَرٌ
 إِنَّا نَوْمِلُ عَفْوًا مِنْكَ تَلْبَسُهُ
 هَذِي الْبَرِيَّةُ إِذْ تَعْفُو وَتَنْتَصِرُ
 فَالْبِيسِ الْعَفْوِ مَنْ قَدْ كُنْتَ تَرْضَعُهُ
 مِنْ أُمَّهَاتِكَ إِنْ الْعَفْوُ مُشْتَهَرٌ

یعنی : یا رسول الله ﷺ از کرم و بخشایشت بر ما منت نه . برای اینکه
 تو کسی هستی که ما امیدوار کرم او و منتظر احسان او هستیم .
 منت بنه بر زنانی که تو شیر آنها میخوردی ، موقعیکه دهانت از شیر
 آنها پر از در می شد .

ما نعمت را سپاسگذار هستیم موقعیکه کسانی دیگر کفران نعمت
 میکنند . و نزد ما نعمت بعد از امروز ذخیره و پس انداز است .
 ما آرزومند عفو تو هستیم ، عفوی که این خلائق آنرا می پوشند وقتی
 که عفو میفرمائی و پیروز میشوی .
 بنابر این بیوشان عفو کسان را که شیر آنها میخوردی . از مادرانت
 برای اینکه یقیناً عفو تو مشهور است .

رسول الله ﷺ فرمود : محبوبترین گفتار نزد من راست ترین آن است ،
 اکنون اختیار نمائید یکی از دو گروه را : یا زنان و فرزندان تان را و یا
 مالهای تان را ، و من به انتظار شما بودم تا اینکه اینقدر طول دادید که
 گمان کردم نمی آید ، گفتند ما در برابر حسب و نسب مان هیچ چیز را با
 آن برابر نمیدانیم ، زنان و پسران مان بما پس بده و ما سخنی از گوسفند
 و شتر بمیان نمی آوریم ، رسول الله ﷺ فرمود : اما آنچه سهم من و
 فرزندان عبدالمطلب میباشد برای شما است .

وقتی که من نماز ظهر را خواندم، پا بشوید و بگوئید: ما پیغمبر را در برابر مسلمانان شفاعتخواه خود میسازیم و مسلمانان را شفاعتخواه خود میسازیم در برابر رسول الله ﷺ این را بگوئید بعد از اینکه اظهار داشتید که ما مسلمانیم و برادر دینی شما هستیم .

اینان همانگونه رفتار کردند که رسول الله ﷺ به ایشان فرمود وقتی که آن سخنان را اظهار داشتند ، رسول الله ﷺ بیارانش فرمود : «**أما بعد فإن إخوانكم هؤلاء جاؤوا تائبين وإنی قد رأیت أن ارد علیهم سبیهم، فمن أحب یطیب بذک فلیفعل، ومن أحب منکم أن یکون علی حظه حتی نعطیه إیاه من أول ما یفیء الله علینا فلیفعل.**» . بعد از حمد و ستایش خدا و دورد بر پیغمبر خدا ، اینان برادران شما هستند که آمده اند توبه کاران و نظر من بر این است که هر چه از زن و فرزندشان نزد ما است بر ایشان بر گردانیم ، بنابر این هر کسیکه دلش خوش میشود به بر گرداندن زن و فرزند شان پس بر گرداند زن و فرزند شان به ایشان ، و هر کسیکه دوست دارد که آنچه از زن و فرزندان آنان نزد او است به آنان پس بدهد به این شرط که از اولین غنیمتی که بدست میآید سهم شان به ایشان باز گردانیم همین کار را بکنند مهاجرین و انصار گفتند هر چه مال ما است برای رسول الله ﷺ است و گروهی از اعراب مثل عیینة بن حصن و اقرع بن حابس و عباس بن مرداس از پس دادن آن خود داری نمودند . رسول الله ﷺ از ایشان بقرض گرفت ، و دستور فرمود تا خانواده مالک بن عوف نضری که ریاست آن معرکه داشت در مکه در خانه عمه شان ام عبدالله بن ابی امیه زیر نظر قرار دهند .

نمایندگان هوازن گفتند : خانواده مالک بن عوف سروران ما هستند . رسول الله ﷺ فرمود قصد خیر به آنان دارم آنگاه رسول الله ﷺ از حال

مالك بن عوف از نمایندگان هوازن پرسید گفتند همراه ثقیف فرار کرده است رسول الله ﷺ فرمود به او خبر دهید که اگر در حال مسلمانی نزد من بیاید اهل و مال و بستگانش به او پس میدهم و یکصد شتر نیز به او میدهم، وقتی که این خبر بمالك بن عوف رسید، پنهانی از قلعه بیرون آمد و در جعرانه بخدمت رسول الله ﷺ رسید و مسلمان شد و زن و فرزندان و اموال خود را پس گرفت و رسول الله ﷺ او را رئیس مسلمانان هوازن نمود.

عمره جعرانه

پس از اینکه رسول الله ﷺ از تقسیم اموال غنیمت و برگرداندن زنان و فرزندان هوازن فارغ شدند، از جعرانه به عمره احرام بستند و داخل مکه شدند و طواف و سعی و حلق نمودند و در طواف استلام حجر الاسود نمودند و پس از طواف و سعی و حلق از عمره فارغ شدند و همان شب بسوی مدینه باز گشتند، مدت اقامت شان در جعرانه سیزده شب بود، پس از سیزده شب اقامت در جعرانه دستور دادند همراهان بسوی مدینه حرکت نمایند. همه همراهان در حال ایمنی و آسایش خاطر و خوشوقتی با آن همه فتح نو و پیروزی در بیست و هفتم ذی قعدة سال هشتم هجری بمدینه مراجعت فرمودند.

غزوه حنین و طائف و شکست هوازن باعث شد که دولت شرک در جزیره العرب ریشه کن گردد، و سران شان نابود شوند، برای اینکه جنگ با هوازن آخرین جنگ با شرک در جزیره العرب بود، و هوازن نگذاشت که پس از آنها کسی قصد جنگ نماید مگر اینکه آنها را برای تسلیم شدن با خود بیاورند و هر چه آنان داشتند هم با خود به همراه آوردند.

و باشکست هوازن عزت اسلام و نابودی دشمنان اسلام و اموال شان فراهم گردید ، و میتوان گفت که جنگ هوازن پایان جنگ عرب بر علیه اسلام بود ، و پس از آن اگر وقتی گروه اندکی که به غرور شرک میخواستند نبردی راه اندازند ، طولی نمی کشید که با دیدن قوت توانائی حَقّ شمشیر خود را در غلاف نمودند و دست از سر کشی می کشیدند .

سریه قیس بن سعد به سوی قبیله صداء

پس از مراجعت رسول الله ﷺ بمدینه ، قیس بن سعد را در چهار صد سوار بسوی قبیله صداء که در یمن نشیمن داشتند فرستاد ، و در این موقع مردی از قبیله صداء بخدمت رسول الله ﷺ رسید وگفت که من نماینده گروه خود هستم ، دستور بده تا لشکریان بر گردند ، و من قوم و جماعت خود را بخدمت میآورم رسول الله ﷺ امر فرمود تا قیس بن سعد با لشکریان بر گردند .

نمایندگان قبیله صداء که بخدمت رسول الله ﷺ آمدند

همان مرد رفت نزد قوم خود و پانزده نفر از قبیله خود آورد و در مدینه مهمان سعد بن عبادہ رضی الله عنه شدند ، و پس از آن بخدمت رسول الله ﷺ آمدند و مسلمان شدند ، و گفتند ما کسانی که پشت سر ما هستند از قوم مان نزد تو می آوریم . وقتی که آن پانزده نفر بر گشتند اسلام در گروه شان انتشار یافت ، و در سال حجة الوداع یکصد نفر از ایشان بخدمت رسول الله ﷺ رسیدند .

سریه بشر بن سفیان بسوی بنی کعب از قبیله خزاعه

پس از آن رسول الله ﷺ بشر بن سفیان عدوی را بسوی بنی کعب از قبیله خزاعه برای گرفتن زکات اموال شان فرستاد .

بنی تمیم ایشان را از پرداختن زکات منع نمودند ، موقعیکه رسول الله ﷺ با خبر شدند که بنی تمیم مانع بنی کعب از پرداختن زکات اموال شان شده اند عیینه بن حصن را با پنجاه سوار بسوی بنی تمیم فرستاد ، و عیینه با آنان جنگید و یازده مرد و بیست و یک زن و سی کودک از آنان گرفت و با خود بمدینه آورد . رسول الله ﷺ امر فرمود تا آنان را در خانه رمله بنت الحارث جای دهند .

نمایندگان بنی تمیم

بعد از آوردن آن تعداد از زن و مرد و کودک بنی تمیم بمدینه ، نمایندگان از بنی تمیم بمدینه آمدند که عطار بن حاجب و زبرقان بن بدر و عمرو بن الأهتم از آنان بودند ، اینان آمدند و به انتظار رسول الله ﷺ نشستند ، وقتی که دیدند رسول الله ﷺ دیر کرد و بیرون نیامد ، از پشت خانه باواز بلند چنانکه معمول خشونت صحرا نشینان است رسول الله ﷺ را صدا زدند: **يا محمد اخرج إلینا نفاخرک فإنّ منحنّا زینّ ونمنّاشین** : ای محمد بیرون بیا نزد ما تا فخر خود را به تو گوئیم ، برای اینکه ستودن ما زیبایی است و نکوهیدن ما زشتی است .

رسول الله ﷺ که از فریاد آنها بستوه آمده بودند بسوی ایشان بیرون آمدند ، خدای متعال در باره همین مردم نادان (آیه ۴ و ۵ سورة الحجرات نازل فرمود): ﴿ **إِنَّ الَّذِينَ ينادونك من وراء الحجرات أكثرهم لا يعقلون** * ولو أنهم صبروا حتى تخرج إليهم لكان خيراً لهم والله غفور رحيم ﴾ . در

حقیقت مردمیکه پشت خانه هایت فریاد میکشند و تو را به آمدن نزد شان به اینطور جهالت صدا میزنند بیشتر شان مردمی نابخردند. اگر این نابخردان صبر میکردند تا خودت نزد ایشان بروی - بدون سر و صدا کردن شان بهتر بود برای شان و خدا بسیار آمرزگار و بسیار مهربان است، (از مهر و رحمت او است سبحانه و تعالی که چنین مردمی را عقوبت نفرمود).

موقع آمدن شان وقت نماز ظهر بود ، بلال رضی الله عنه اذان گفت ، و رسول الله ﷺ خواستند که داخل بنماز شوند که آن مردم نادان به رسول الله ﷺ آویختند و میگفتند : ما مردمی از بنی تمیم هستیم و شاعر و خطیب خود را آورده ایم که شعر بگوئیم و فخر خود برسانیم ، رسول الله ﷺ فرمود بعثت ما برای شعر نیست و مأموریت ما برای فخر فروشی نیست، آنگاه نماز بستند ، موقعی که از نماز فارغ شدند ، اینان دور پیغمبر جمع شدند و شروع کردند به اظهار فخر فروشی به بزرگی شان و بزرگی پدران شان ، و عمرو بن الأَهم به ستایش زبیرقان بن بدر پرداخت و گفت : زبیرقان در مجلس هایش مطاع است و در قوم و گروه خود آغا است ، و زبیرقان گفت که عمرو حسد من نمود و دانست که من بهترم از آنچه گفت ، عمرو بن الأَهم گفت: زبیرقان در جوانمردی ضعیف و در شترداری اندک مایه و خالوی او پست است .

رسول الله ﷺ از این گفتار عمرو بر آشفت و خشم بر روی مبارک رسول الله ﷺ ظاهر شد برای اینکه دو گفتار عمرو با هم اختلاف داشت . عمرو گفت یا رسول الله ﷺ در گفتار اولم راست گفتم ، و در گفتار دوم دورغ نگفتم ، در گفتار اولی راضی بودم و بهترین گفتاری که میدانستم گفتم و در گفتار دومی خشمگین شده بودم و بدترین گفتاری که میدانستم گفتم ، رسول الله ﷺ فرمود که «إِنَّ مِنَ الْبَيِّنَاتِ لَسِحْرًا» واقعاً در قسمتی از گفتار طوری بلاغت است که سحرِ بیاان دانسته میشود .

نمایندگان تمیم همه مسلمان شدند ، و رسول الله ﷺ اسیران شان را که یازده مرد و بیست و یک زن و سی کودک بودند به آنان باز گرداندند ، و نسبت به آنان خوبی فرمودند و آنان مدتی خدمت رسول الله ﷺ ماندند تا قرآن بیاموزند و در دین دانا شوند .

سریه ولید بن عقبه بسوی بنی المصطلق

پس از آن رسول الله ﷺ ولید بن عقبه ابی معیط^(۱) را برای گرفتن زکات بنی المصطلق بسوی آنان فرستاد ، آنان وقتی که دانستند که ولید از نزد رسول الله ﷺ بسوی آنان آمده است ، بیست نفر از آنان بعنوان خوشوقتی به آمدن او شمشیر ها به گردن آویختند و شترهای صدقه را با خود آورده به استقبال و پیشواز او آمدند ، اما ولید وقتی که آنان را دید گمان کرد که برای جنگیدن با او آمده اند بنا به عداوتی که در جاهلیت میان او و آنان بود هرچه تمامتر بمدینه برگشت و به رسول الله ﷺ خبر داد که بنی المصطلق از دین برگشته و زکات نداده اند ، رسول الله ﷺ خالد بن الولید رضی الله عنه را برای تحقیق در این مسأله به آنجا فرستاد ، خالد بالشکر یانش نهانی بسوی آنان رفت ، وقتی که به محل آنان رسید صدای اذان شنید که در وقت نماز صبح اذان میگفتند ، خالد نزد آنها رفت دید که همه مطیع رسول الله ﷺ هستند ، اینست که برگشت و به رسول الله ﷺ خبر داد رسول الله ﷺ غیر از ولید دیگری را برای زکات فرستاد ، و درباره ولید بن عقبه آیه ۶ سوره الحجات نازل شد .

﴿ يا أيها الذين آمنوا إن جاءكم فاسق بنبأ فتبينوا أن تُصيبوا قوماً بجهالة فتصبحوا على ما فعلتم نادمين ﴾ :

(۱) ولید بن عقبه از دلاوران و بردباران قریش بود و از رجال قریش شمرده میشد ، او برادر مادری سیدنا عثمان رضی الله عنه بود ولید سال فتح مکه مسلمان شد ، و در رقه از زمین شام درگذشت .

ای مردمیکه ایمان آورده آید ، اگر فاسقی خبری برای شما آورد در باره آن خبر تحقیق کنید و بدون بررسی به آن عمل نکنید مبادا که اگر بگفتار فاسق بدون تحقیق در آن عمل نمودید مردمی را دچار مصیبت کنید . و بعد از تحقیق بدانید که بنادانی مردمی را که مستحق مصیبت عقوبت نبوده اند عقوبت داده آید و از کردار خودپشیمان شوید .

(چنانکه اگر رسول الله ﷺ تحقیق نفرموده بودند و به خبر ولید عمل فرموده بودند و لشکر بر سر بنی المصطلق برای سر کوبی شان فرستاده بودند مایهٔ پشیمانی بسیار میشد ، اما رسول الله ﷺ عادت تحقیق داشت و برای ایشان چنین چیزی پیش نمیآید . و قرآن مؤمنان را از آن بر حذر میدارد).

سریه علقمه بن مُجَرِّزُ بسوی جده برای سرکوبی کافرانی که از حبشه بجده حمله میکردند .

به رسول الله ﷺ خبر رسید که اهل جده گروهی از حبشیان را دیده اند که در کشتیهای شان بقصد غارت جده آمده اند ، رسول الله ﷺ علقمه بن مجزز را با سیصد نفر برای دفع آنان فرستاد ، علقمه و همراهان رفتند تا بجده رسیدند و در کشتی نشستند تا آنان را تعقیب کنند حبشیان بجزیره ای در آنجا پناه برده بودند همینکه مسلمانان را دیدند فرار کردند و مسلمانان آسیبی ندیدند ، علقمه و همراهان رجوع نمودند ، و در میان راه علقمه به کسانی که شتاب داشتند اجازه دادند برای برگشتن شتاب کنند و عبدالله بن حذافه را برآنان امیرنمود ، عبدالله بن حذافه سهمی بعضی اوقات مزاح و شوخی مینمود : آتشی را برافروخت و بهمراهانش گفت : مگر نه اینست که شما مأمور هستید از من اطاعت کنید گفتند: بله . گفت: من به شما امر میکنم شما خود را در این آتش بیفکنید ، بعضی از آنان

گفتند مامسلمان نشده ایم مگر برای فرار از آتش و بعضی قصد کردند که خود را به آتش اندازند ، که عبدالله خودش جلو آنها گرفت و گفت من مزاح می‌کردم وقتی که خدمت رسول الله ﷺ رسیدند و این مطلب را بسمع مبارک ایشان رسانیدند فرمود :

﴿ لا طاعة لخلق في معصية الخالق ﴾ هر کسیکه به نافرمانی خدا امر کند او فرمانی ندارد ، یعنی همه جا فرمان برای خداست و هر کسیکه بخواهد مردم را به نافرمانی خدا و گنهکاری وادارد ، نافرمانی او لازم است ، وفرمود: «أما إنهم لو اطاعوه دخلوا النار» آگاه باشید که اگر فرمان عبدالله بن حذافة قبول کرده و خود را با آتش انداخته بودند بدوزخ می رفتند.

* * *

سال نهم

سریه علی بن ابی طالب برای نابود کردن فُلَس بت بنی طی در یمن در ماه ربیع الأول سال نهم هجری ، رسول الله ﷺ علی بن ابی طالب رضی الله عنه را با یکصد و پنجاه سوار به یمن فرستادند تا بت بنی طی که فُلَس نام داشت نابود کنند .

علی و همراهانش رفتند و آن بت را شکسته و سوزانیدند و موقعیکه بت پرستان خواستند با علی رضی الله عنه بجنگند علی رضی الله عنه با آنان جنگید و آنان را شکست داد ، و حیوانات شان از شتر و گاو و گوسفند شان و زنان شان که اسیر شده بودند با خود بمدینه آورد .

در میان آن زنان سفانه دختر حاتم طائی بود ، سفانه از رسول الله ﷺ خواست تا بر او منت نهد و او را آزاد فرماید ، رسول الله ﷺ چنانکه عادت ایشان در گرامی داشت بزرگان بود او را آزاد نمود ، سفانه رسول الله ﷺ را دعای خیر نمود و چنین دعا کرد : دستی که بعد از هستی به نیستی افتاده است تو را سپاسگذار باد و هیچگاه دستی که بعد از نیستی به هستی افتاده بر تو - ای رسول الله ﷺ - توانا مباد ، و خدا خوبی تو را در جاهائی که خوبی بکار میآید قرار دهد و هیچگاه خدا تو را نیازمند بمردم پست و لئیم نکند ، و هر جا نعمتی از بزرگواری گرفته شده باشد بر دَسْتِ آن نعمت را به او بازگرداند .

و همین رفتاری که رسول الله ﷺ در گرامی داشت سفانه بکار برد باعث شد که برادرش عدی بن حاتم طائی مسلمان شود ، عدی موقعیکه پرچم های لشکریان اسلام که قصد شهر و دیار او کرده اند دیده بود به شام گریخته بود . خواهرش سفانه نزد او رفت ، و از رفتار بزرگوارانه رسول الله ﷺ با او به برادرش خبر داد ، عدی از خواهرش پرسید نظر تو چیست؟ سفانه گفت نظر من اینست که هر چه خودت را زوردرتر بخدمت

رسول الله ﷺ برسائی ، برای اینکه اگر پیغمبر است هر کسیکه زودتر به او برسد بیشتر فضل دارد و اگر پادشاه است تو خودت بهتر میدانی که با او باید چگونه رفتار نمائی و بهتر است که مسلمان شوی ، عدی بخدمت رسول الله ﷺ آمد وقتی که رسول الله ﷺ را دیدار کرد ، رسول الله ﷺ فرمود چه کسی هستی ؟ عدی گفت: ابن حاتم هستم ، رسول الله ﷺ او را با خود بخانه بردند ، در راه پیر زنی به سخن وگفتگوی طولانی با رسول الله ﷺ پرداخت ، رسول الله ﷺ با آن پیره زن ایستاد تا صحبت خود را تمام کند ، عدی به دل خود گفت قسم بخدا که این پادشاه نیست ، هیچگاه پادشاهی با پیرزنی در میان کوچه این همه نمی ایستد تا بمطالب پیرزن گوش دهد وقتی عدی همراه رسول الله ﷺ بخانه رسول الله ﷺ داخل شد رسول الله ﷺ بالشی از چرم که در وسط آن لیف نخل بود برای عدی نهاد و فرمود بر این بنشین ، عدی گفت شما بر این بنشینید ، رسول الله ﷺ از نشستن بر آن خود داری فرمود ، عدی بر آن نشست ، رسول الله بر زمین نشستند و به عدی فرمودند : ای عدی مسلمان شو تا سلامت بمانی : هم دنیایت سلامت شود وهم آخرت ، این را سه بار فرمود «أَسْلَمَ تَسْلَمَ» ، عدی گفت من دین دارم او نصرانی بود ، رسول الله فرمود من به دین نصاری از تو داناتر هستم ، آنگاه رسول الله ﷺ مطالبی را که میدانستند عدی به آنها عمل مینماید و آن مطالب با عادت عرب موافق است و کاری به دین نصاری ندارد به او خبرداد. (۱) .

(۱) مثل اینکه به عدی فرمود: آیا تو قبلاً رکوسی نبوده ای ، عدی گفت بله (رکوسی :

مردمی که دین شان میان دین نصاری و دین ستاره پرستان بوده است) فرمود: مگر نه تو ربع غنیمت را از قوم خود میگرفتی ؟ عدی گفت بله ، فرمود هیچگاه ربع غنائم در دین نصاری برای تو حلال نبوده است ، عدی گفت من دانستم او پیغمبر خدا است آنچه مردم میدانند او میدانند - از سیره ابن هشام جلد دوم صفحه ۵۸۰ .

انگاه فرمود: ای عدی تو را از مسلمان شدن باز میدارد اینکه میگوئی همه پیروان او مردمی ناتوان هستند و همه عرب بر خلاف او هستند با حاجتی و فقری که پیروان او دارند اگر مانع تو از مسلمانی این باشد ، بخدا سوگند که دیری نمیگذرد که اینقدر اموال بدست مسلمانان میآید که اگر بخواهند به نیازمندی بدهند نیازمندی را نیابند .

و شاید تو را از مسلمان شدن بسیاری دشمنان مسلمانان و اندکی شمار مسلمانان منع نماید ، اگر چنین پنداری آیا حیره^(۱) رادیده ای ؟ عدی گفت حیره را ندیده ام ولی نام آن شنیده ام ، رسول الله ﷺ فرمود: خدا آن چنان این دین را قدرت میدهد که در سایه عدالت و امنیت حاصله از آن زنی به تنهایی بدون اینکه در پناه کسی باشد از حیره بمکه میآید و طواف خانه خدا مینماید .

و شاید تو را از داخل شدن به دین اسلام این راجلگیری نماید که میبینی که ملك و سلطان (یعنی پادشاهی و قدرت یا زر و زور) در غیر مسلمانان است ، و من بنام خدای متعال سوگند میخورم که دیری نگذرد که کاخهای سفید بابل بر مسلمانان فتح شود و بدست مسلمانان افتد عدی رضی الله عنه مسلمان شد و زنده ماند تا وقتی که همه آنچه رسول الله ﷺ بآنها خبر داده بودند بچشم خود دید .

عدی بن حاتم طائی : در سال نهم هجری مسلمان گردید ، و از مسلمانان نکوکار شد ، موقعیکه رسول الله ﷺ رحلت فرمود و بسیاری از قبائل عرب از دادن زکات خودداری کردند ، عدی زکات اموال قوم خود را

(۱) نام شهری است نزدیک کوفه در عراق .

نزد ابو بکر صدیق رضی الله عنه آورد ، عدی مردی گشاده دست و کریم و دارای شرف و بزرگواری و نزد قوم خود و غیرشان مورد تعظیم و بزرگداشت بود ، از او روایت شده که میفرمود: وقت هر نمازی که داخل میشود من مشتاق بجا آوردن آن نماز هستم ، او در سال شصت و هفت هجری در کوفه در گذشت .

غزوه تبوک

به رسول الله ﷺ خبر رسید که رومیان مشغول جمع آوری لشکر برای جنگ با او هستند، و این در موقعی بود که گرما شدت داشت و خشکسالی بود و مردم در عسرت و سختی بودند و ثمرها رسیده بود و مردم دوست میداشتند که در سایه نشینند و از ثمرهای رسیده استفاده کنند .

در چنان موقعی رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وصحبه وسلم امر فرمود تا مسلمانان خود را برای رفتن بجهاد آماده کنند . عادت رسول الله ﷺ این بود که جهت مقصد را معین نمی نمود تا دشمن از قصد ایشان با خبر نشود اما در این غزوه بسبب دوری راه و نیرومندی دشمن . از ابتداء مقصد خود را معین فرمود ، تا مردم خود را آماده کنند ، و فرستادگانی بسوی مکه و قبیله های عرب گسیل داشت تا مردم را برای این جهاد برانگیزند، و توانگران را ترغیب نمود تا بینوایان را ساز و برگ جنگی بدهند . عثمان بن عفان رضی الله عنه ده هزار دینار طلا و سیصد شتر با لوازم آن و پنجاه اسب برای همین منظور تقدیم رسول الله ﷺ نمود رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وصحبه وسلم عثمان را دعا کرد و فرمود :

«اللهم ارض عن عثمان فإني راضٍ عنه» خدایا از عثمان خوشنود باش که من از او خوشنودم .

ابوبکر صدیق همه مال خود را که چهار هزار درهم بود بر رسول الله ﷺ تقدیم نمود . و موقعیکه رسول الله ﷺ از او پرسید :

«مَا أَبْقَيْتَ لَاهْلِكَ» : برای بستگان خود چه باقی گذاشتی ؟؟ صدیق عرض کرد : اَبَقَيْتُ لَهُمُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ : برای بستگانم خدا و پیغمبرش باقی گذاشتم (یعنی کسیکه خدا و رسول از او راضی هستند نیازمند نخواهد شد) .

عمر بن الخطاب نصف مال خود را تقدیم رسول الله ﷺ نمود . عبدالرحمن بن عوف یکصد اوقیه نقره که تقریباً چهار هزار درهم میباشد تقدیم نمود . عباس و طلحه مال بسیاری تقدیم داشتند ، عاصم بن عدی هفتاد و سَقْ خرما را به رسول الله ﷺ تقدیم نمود که تقریباً دوازده هزار و ششصد کیلو باشد . و زنان آنچه از زر و زیور داشتند تقدیم نمودند .

و هفت نفر از فقراء صحابه آمدند تا رسول الله ﷺ ایشان را آماده جهاد نماید و سواری و توشه و سلاح به ایشان عطا فرماید تا در این جهاد شرکت کنند ، رسول الله ﷺ فرمود من توانائی آماده کردن شما را ندارم ، این هفت تن وقتی که خواستند برگردند به گریه افتادند که نه خود توانائی آماده شدن برای جهاد دارند نه رسول الله ﷺ میتواند ایشان را آماده کند . عثمان سه تن از آنان را آماده فرمود ، و عباس دوتن را از ایشان آماده نمود ، و یامین بن عمرو دو تن دیگر را از آنان آماده نمودند .

یعنی سواری و خوراکی و سلاح که ساز و برگ جنگی است به ایشان دادند وقتی که مردم جمع شدند رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم باسی هزار مجاهد بسوی تبوک روانه شدند ، و محمد بن مسلمه را امیر مدینه نمودند و علی بن ابی طالب را برای سر پرستی اهل بیت در مدینه گذاشتند .

و منافقان بسیاری از آنان به تبعیت از رئیس المنافقین عبدالله بن اُبی در مدینه ماندند و همراه رسول الله ﷺ نرفتند ، عبدالله بن اُبی گفت : محمد در این خشکسالی و گرما و عسرت به جنگ با رومیان می‌رود گمان کرده که جنگ با رومیان بازی و مسخره است بخدا قسم چنان است که من از همین حالا میبینم که یاران محمد همه اسیر و بغل بسته شده اند و گروهی از منافقان شروع به گفتن سخنهائی که مایه دل‌سردی مردم میشود نمودند .

رسول الله ﷺ عمار بن یاسر را نزد آنها فرستاد تا از آنان بپرسد که چرا چنین گفتاری سر میدهند؟ آنان گفتند: ما بی‌بازی و شوخی آن سخنان را گفته ایم .

جدبن قیس از همین منافقان بخدمت رسول الله ﷺ آمد و گفت : بما اجازه ماندن در مدینه بده و ما را بفتنه مینداز که من توانائی دیدن زنان رومی ندارم و از دیدن زن رومی خود را میبازم .

از اعراب صحرا نشینان نیز کسانی که دارای عذر بودند بخدمت رسول الله ﷺ آمدند تا اجازه ماندن به ایشان بدهد رسول الله ﷺ به ایشان اجازه داد و بسیاری از منافقان آمدند و اجازه ماندن خواستند و رسول الله به آنان نیز اجازه داد .

خدای متعال در آیاتی هدف و مقصد منافقان را روشن ساخت و فرمود:

﴿ عفا الله عنك لم أذنت لهم حتى يتبين لك الذين صدقوا و تعلم الكاذبين ﴾ (۱) خدا تو را عفو فرمود چرا اجازه به این منافقان دادی که در مدینه بنشینند؟ اگر به ایشان اجازه نمیدادی برایت روشن میشد و میدانستی چه مردمی در اجازه خواستن راست گفتند و میدانستی دروغگویان را .

آنگاه خداوند هدف از اجازه خواستن آنان را چنین بیان فرمود:

﴿ إنما يستأذنك الذين لا يؤمنون بالله واليوم الآخر وارتابت قلوبهم فهم في ريبهم يترددون ﴾ (۲) : حقیقت این است که از تو اجازه میگیرند مردمی که ایمان بخدا و روز قیامت نیاورده اند و دلهای شان در شك است و بنابر این در شك خود سرگردانند .

به این آیه خدای متعال روشن فرمود که منافقانی که اجازه نشستن در مدینه و نیامدن به جهاد کفار میگیرند، این منافقان عذری ندارند و در عقیده و ایمان بخدا و روز قیامت متردد هستند . به پیروزی اسلام یقین ندارند اینست که میخواهند شانه را از زیر بار مسئولیت خالی کنند .

آنگاه خدای متعال روشن فرمود که نیامدن منافقان با شما مؤمنان مبادا شما را دلتنگ سازد برای اینکه نیامدن شان بهتر است از آمدن شان چنانکه فرمود اگر میخواستند با شما مؤمنان بیایند خود را آماده میکردند و لیکن خدا راضی به بیرون آمدن شان با شما نبود: ﴿ ولو أرادوا الخروج لأعدوا له عدة ولكن كرهه الله إنبعاثهم فثبَّطهم و قيل أَعْدُوا مع القاعدین ﴾ (۲) یعنی :

(۱) سوره التوبه ، آیه ۴۳ .

(۲) سوره التوبه آیه ۴۵ .

اگر منافقان میخواستند همراه شما مؤمنان به جهاد آیند لوازم جهاد را یعنی: توشه و ابزار جنگی آماده کرده بودند، ولیکن خدای متعال آن را اراده نفرمود و در سرنوشت شان این بود که به دل شان انداخته شود که بجهاد مروید و بنشینید همراه خانه نشینان از بیماران و زنان و کودکان، و چه بهتر که با شما نیامدند، چنانکه فرمود:

﴿لو خرجوا فيكم ما زادكم إلا خبالاً ولأوضعوا خلالكم يبغونكم الفتنة وفيكم سماعون لهم والله عليم بالظالمين﴾^(۱) یعنی: اگر منافقان برای جهاد بیرون میآمدند و در میان شما مؤمنان قرار میگرفتند، نمی افزودند شما را مگر فساد و تبهکاری برای اینکه شما را از جهاد دلسرد میکردند و میشتابیدند به خبر چینی و فتنه انگیزی در میان تان تا عداوت میان تان اندازند، و با اینحال در میان شما مؤمنان مردم زودباوری هستند که گفته های منافقان را میپزیرید. خدای متعال ظالمان را می شناسد و عقوبت شان را میدهد.

وآنگاه تا آیه ۸۷ سوره التوبة که سوره براءة هم نامیده میشود منافقان را شناساند تا مؤمنان فریب آنها نخورند.

موقعیکه رسول الله ﷺ به علی بن ابی طالب رضی الله عنه و کرم الله وجهه فرمود در مدینه برای سر پرستی آل بیت پیغمبر ﷺ بنشینند منافقان گفتند: که بر پیغمبر سنگین آمده که علی را با خود ببرد. این است که او را در مدینه گذاشت، همینکه علی رضی الله عنه این را شنید بخدمت رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وصحبه وسلم آمد و عرض کرد:

(۱) سوره التوبة، آیه: ۴۶.

(۲) سوره التوبة، آیه: ۴۷.

أترکني فی النساء والصبيان : آیا مرا در میان زنان و کودکان میگذارید ؟
 رسول الله فرمود : «أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى» :
 آیا خوشنود نیستی از اینکه نزد من همان منزلتی داشته باشی که
 هارون نزد موسی داشت ؟

موسی موقع رفتن به مناجات به کوه طور ، برادرش هارون را بجای
 خود در قوم بنی اسرائیل گذاشت ، و هیچگاه قصد از آن خلافت بعد از
 رسول الله ﷺ نبود برای اینکه هارون قبل از موسی درگذشته است .
 از جمله کسانی که از مؤمنان به تبوک نرفتند افرادی از اهل بدر هستند
 مثل کعب بن مالک و هلال بن امیه و مراره بن الربیع که داستان شان بعد
 میآید .

رسول الله ﷺ با لشکری متشکل از سی هزار مجاهد بسوی تبوک روانه
 شدند و بزرگترین پرچم را به ابی بکر صدیق دادند (تبوک آخرین غزوه
 های رسول الله ﷺ است ، وقتی که رسول الله ﷺ در آخرین غزوه ابوبکر
 صدیق را پرچمدار اسلام میسازند و علی را به نگهداری اهل بیت
 میگذارند دلیلی روشن است . که رسول الله ﷺ صدیق را برای خلافت
 معرفی میفرمایند) .

رسول الله ﷺ پرچم های دیگر را نیز تقسیم فرمود: پرچم مهاجرین را
 به زبیر ، و پرچم اوس را به اسید بن حضیر و پرچم خزرج را به حباب بن
 المنذر سپرد تا برساند که این پرچمها در زیر لواء ابی بکر صدیق میباشند .
 موقعیکه رسول الله ﷺ به حجر یعنی محل نشیمن قوم ثمود رسید به
 یارانش فرمود:

«لا تدخلو ديار الذين ظلموا إلا وانتم باكون» داخل نشويد به شهر و ديار مردمی که بخود ستم کرده اند و از طريق کفر و عصيان خود را دچار عقوبت خدا نمودند و نابود شدند، داخل به محل آنها نشويد مگر گريه کنان.

اینرا فرمود تا همیشه دلهای صحابه و امت پر از ترس خدا باشد .
رسول الله ﷺ عبادہ بن بشر را رئیس حرس و نگهبانان لشکر یان نموده بود، و صدیق نماز را با لشکریان میخواند ، موقعیکه رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وصحبه وسلم و همراهان به تبوک رسیدند ، تبوک زمینی خشک و بی آبادی بود، رسول الله ﷺ به معاذ فرمود : اگر زنده بمانی خواهی دید که همین زمین خشک پر از باغ و بستان شده است .
و معاذ هم زنده ماند تا وقتی که دید منطقه تبوک پراز باغ و بستان شده است.

وقتی که رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وصحبه وسلم و صحابه به تبوک رسیده بودند و کمی در آنجا آسوده بودند ابو خيثمه به ایشان رسید .

ابو خيثمه از جمله چند نفری از صحابه رضی الله عنه بود، که همراه رسول الله ﷺ از مدینه بیرون نیامده بودند .

در يك روز تابستانی و گرم ابو خيثمه بخانه آمد و دید که دو زوجه اش در دو عريش یعنی دو کپرشان که در تابستان است نشسته اند و هرکدام بر گُردهای عريش خود آب پاشیده و آبی خنک و خوراکی تهیه کرده اند ، هوای آن روز زیاد گرم بود ، وقتی که نظر ابو خيثمه بر آن آب و خوراک افتاد گفت :

رسول الله ﷺ در گرما باشد و ابو خيثمه در سایه‌های خنک و آب و خوراک آماده و میان همسران خود باشد ، هیچگاه انصاف نیست . آنگاه به دو همسر خود گفت : بخدا سوگند که داخل به عریش هیچیک از شما دو تا نشوم تا خود را به رسول الله ﷺ برسانم ، توشه ای برایم آماده کنید ، و موقعیکه توشه برای او آماده کردند ، او شمشیر و نیزه خود را گرفت و بر شتر خود نشست و راه تبوک گرفت ، رسول الله ﷺ به تبوک رسیده بود که ابو خيثمه به ایشان رسید .

آمدن صاحب ايله بخدمت رسول الله ﷺ

رسول الله ﷺ صلى الله تعالى عليه وآله وصحبه وسلم موقعیکه به تبوک رسیدند هیچ لشکری از رومیان را در آنجا ندیدند ، رسول الله ﷺ چند روز در تبوک ماندند ، در این میان یوحنا صاحب ايله و به همراه او اهل جریبا و اهل اندرح و اهل میناء به خدمت رسول الله ﷺ آمدند (۱) .
یوحنا مسلمان نشد اما با رسول الله ﷺ مصالحه نمود که سالیانه جزیه بدهد ، رسول الله ﷺ برای او نامه ای نوشت که آن نامه چنین است :

«بسم الله الرحمن الرحيم»

هذه أمة من الله و محمد النبي رسول الله ، ليوحنا و اهل ايله : سفنهم و تجارتهم في البر و البحر لهم نمة الله و محمد النبي و من كان معهم من اهل الشام و اهل اليمن و اهل البحر فمن احدث منهم حدثاً فإنه لا يجوز ماله دون نفسه ، وانه لطيفة لمن اخذه من الناس وانه لا يحل أن يمنعوا ماء يردونه ولا طريقاً يردونه من بر او بحر :

یعنی: بنام خداوند بسیار بخشنده بسیار مهربان ، این امان نامه ای است که از طرف خدا و پیغمبرش محمد فرستاده خدا به یوحنا و مردم

(۱) ايله و جریبا و اندرح و میناء : همه از شام هستند .

ایله، داده میشود. کشتیهای شان در دریا و قافله و کاروان شان در خشکی دارای عهد و ذمه خدا و پیغمبرش محمد هستند، و کسانیکه با یوحنا و اهل ایله باشند از مردم شام و یمن و دریا نوردان همین عهد و ذمت را دارند. کسیکه از ایشان حادثه بوجود آورد، یعنی مرتکب کاری شد که از ذمت خدا و رسول ﷺ بیرون آمد، مال او سربهای جان او نمی شود و هرکسیکه مال او بگیرد برای او حلال است، یعنی این ذمت خدا و رسول برای کسانی است که این امانت نامه را رعایت کنند و کاری به ضرر اسلام و مسلمین نکنند اما کسیکه این امان نامه را رعایت نکرد و به دشمنان اسلام پیوست و مسلمین را آسیب رساند مال او حلال میشود و خودش مورد انتقام قرار میگیرد کسانیکه امانت نامه را رعایت کنند، هر آبی که بخواهند بر سر آن آیند و از آن استفاده نمایند کسی را حق منع ایشان از آن آب نیست، و هر راهی که در خشکی و دریا بخواهند از آن عبور کنند کسی حق ندارد آنان را از آن راه جلوگیری نماید.

وامان نامه ای که رسول الله به مردم انرح و جریاء دادند چنین

بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم

. هذا كتاب من محمد النبي لاهل انرح و جریاء ، انهم امنون بامان الله

و امان محمد و ان عليهم مائة دينار في كل رجب و افيّة طيبة ، والله كفيل بالنصح و الاحسان للمسلمين :

یعنی: بنام خدای یکتای بسیار بخشایشگر و بسیار مهربان ، این امان

نامه ای است که از محمد پیغمبر خدا به مردم انرح و جریاء داده میشود

ایشان برابر امانی که از پیغمبر خدا ﷺ دارند در امن و امان بسر میبرند ،

ولازم شان است که در هر ماه رجب از هرسال یکصد مثقال طلا به پیغمبر اسلام و بعد از ایشان به (۱) جانشینان ایشان به وفا و تمام و به دل خوش بپردازند و خدانگهدارنده، مسلمانان است به معمول داشتن نصیحت و احسان در میان مسلمانان.

آنگاه رسول الله ﷺ با اصحاب مشورت فرمودند که آیا بمدینه بر گردند و یا اینکه در خاک رومیان پیشروی نمایند ، عمر رضی الله عنه عرض کرد: اگر خدا بتو در پیشروی در خاک رومیان امر فرموده پیشروی فرما .

رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وصحبه وسلم فرمود اگر خدا به من فرموده با شما مشورت نمی‌کردم ، عمر گفت یا رسول الله رومیان گروه های انبوه دارند، و در شام از مسلمانان هیچکس نیست ، ما برومیان نزدیک شده ایم ، و نزدیک شدنمان رومیان را ترسانده است ، اگر نظر شریف بگیرد امسال بر گردیم تا ببینیم چه پیش می‌آید و خدای تعالی در باره آنان چه امری صادر می‌فرماید .

رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وصحبه وسلم رأی عمر را پسندیدند و به برگشتن بسوی مدینه امر فرمودند و بمدینه برگشتند .

مسجد ضرار

ضرار بمعنی اذیت و ضرر رسانیدن بمسلمانان این مسجد به همین منظور بوسیله ابو عامر یهودی و منافقان ساخته شده بود. وقتی که رسول الله ﷺ موقع برگشتن از تبوک به مدینه نزدیک شده بودند به ایشان خبر رسید که ابوعامر راهب و منافقان مسجدی ساخته اند تا از جماعت مسجد قبا کم کنند، و میان مسلمانان تفرقه اندازند، و آن محل بنام مسجد باشد و مرکزی برای جادادن دشمنان اسلام و دشمنی با مسلمانان؛

گروهی از همین منافقان بخدمت رسول الله ﷺ آمدند و از رسول الله ﷺ خواستند بآن مسجد برود و در آن نماز بخواند؛

خدای متعال در آیات ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ سوره التوبه مقاصد

یهود و منافقین را از بناء آن مسجد کذاتی بیان نمود و فرمود ؛

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضُرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلِيَحْلِفْنَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحَسَنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ * لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَىٰ التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رَجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ * أَمَّنْ أُسِّسَ بِنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مِنْ أُسِّسَ بِنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾

یعنی : و مردمی که مسجدی ساختند - (و آنان دوازده تن از منافقان بودند که به امر ابو عامر راهب یهودی آن مسجد را ساختند) - برای ضرر و ضرر سانی به مردم مسجد قبا، و برای کفر و پیروی از کافری مثل ابو عامر راهب که به آن منافقان گفته بود مسجدی بسازند که محل نشیمن او باشد و کسانیکه نزد او میایند در آن مسجد جا دهد ؛ و خودش رفته بود که لشکریان قیصر روم را بیاورد تا با رسول الله ﷺ بجنگند .

و برای پراکنده کردن مسلمانان که قسمتی از نمازگذاران در مسجد قبا را در مسجد خود بیاورند .

و برای کمین گاهی قرار دادن برای ابو عامر که پیش از ساختن مسجد جنگ با خدا و پیغمبرش پرداخته بود .

مسجدی که با این قصد پلید ساخته بودند وقتی که رسول الله ﷺ از آنان پرسید که چرا مسجد ساخته اند در حالیکه مسجد قباء موجود است و جای نماز گذاران دارد ؟ اینجا بود که سوگند یاد کردند که ما مقصد مان خوبی و مهربانی با مسکینان بود که در وقت باران و گرما برای شان سایه ای باشد ، خدا گواهی میدهد که آنان دروغگو یانند (وبه رسول الله ﷺ دستور داد) هیچگاه در مسجد آنان نماز مخوان ، این بود که رسول الله ﷺ به مالک بن الدخشم و معن بن عدی دستور داد بروند و آن مسجد را ویران کنند و بسوزانند - و فرمود مسجدی که از اولین روز به تقوی و پرهیزکاری ساخته شده شایسته تر است به ایستادنت بنماز در آن ، در آن مسجد قباء و مردمی هستند از انصار مدینه که دوست میدارند خود را پاکیزه کنند و از ناپاکی شرك و ریا و مردم آزاری دوری جویند ، و خدا دوست میدارد پاکیزگان را ، آیا کسیکه پایه گذاری مسجد خود بر ترس از

خدا و پرهیز گاری و بدست آوردن خوشنودی خدا ساخته است بهتر است یا کسیکه مسجد خود را بر پرتگاه دوزخ قرار داده و ساختمان بر لب پرتگاه نموده و ساختمان و بنا کنندگان آن با هم بدوزخ افتاده اند بهتر است؟ یقیناً مسجد ساخته شده بر تقوی و خوشنودی خدا بهتر است از ساختمان بر لب پرتگاه دوزخ، و خدا بمطلب نمیرساند مردم ستمگر را، همیشه این ساختمان بنام مسجد که ویران کرده شد شك و داغی در دل‌های منافقان بر جای میگذارد و از دل شان محو نمیشود مگر موقعیکه دل‌های شان پاره شود و بمیرند، و خدای متعال دانا است به بندگان و پر حکمت است در رفتارش با آنان.

انسان تعجب مینماید از کور دلی آن منافقان که می بیند رسول الله ﷺ در همه جا پیروز هستند و دشمنان شان یکی پس از دیگری بزانو در می‌آیند و تسلیم میشوند و رسول الله ﷺ بخاک رومیان لشکر کشیده و آنان یارای مقابله نداشته اند، اکنون چندتا بی شعور کر و کور تصور نمایند که مرکز فتنه بسازند و ابو عامر برود لشکریان رومی را برای جنگ با رسول الله ﷺ بیاورد، نتیجه کارشان رسوائی و بدبختی و از میان برداشتن ساختمان شان و نهادن داغی بر دل شان و کوبیدن مشت محکمی بر دهان شان بود، آن بدبختان با این عمل شان رفتند و آرزوی پلید خود را با خود بگور بردند، افسوس که امروزه امثال ابو عامر و منافقان خیلی زیادند و آنها در برابر امت اسلام که همه بخواب خر گوشی فرو رفته اند.

داستان آن سه تن از مؤمنان

کعب بن مالک و هلال بن امیه و مرارة بن الربیع که با وجود امکانات و بدون هیچ عذری همراه رسول الله ﷺ به تبوک نرفته بودند.

اسلام همه اش بیداری و هوشیاری و همه اش احساس مسئولیت است، برای خطا کار تنبیه دارد و یادآوری، برای غفلت زده تأذیب دارد و پرهیز دهی، برای گنهکار عقوبت دارد و برای ستم دیده فریادرسی، تا امت واقع بینی را از دست ندهد و همبستگی را از یاد نبرد.

موقعیکه رسول الله ﷺ از تبوک برگشتند و از رنج سفر آسوده شدند.

گروه گروه مردمی که به تبوک همراه رسول الله ﷺ نرفته بودند بخدمت رسول ﷺ الله میآمدند و عذرهای ساختگی را عرض میکردند، رسول الله ﷺ که همه رأفت و رحمت بودند عذرشان را میپزیرفت و آنچه در دلها داشتند بخدای عالم الغیب و الشهاده میسپرد و برای شان طلب آمرزش میفرمود و یقین داشت که خدای عزوجل اگر دروغ بسمع رسولش برسانند بدون عقوبت نمیگذارد. تا نوبت اعتذار از نرفتن به تبوک سه نفر از صحابه رسید که اهل بدر بودند، این سه تن:

کعب بن مالک و هلال بن امیه و مرارة بن الربیع بودند.

کعب از بنی خزرج و هلال و مراره از اوس بودند، موقعیکه کعب بن مالک بر رسول الله ﷺ داخل شد، رسول الله ﷺ لبخندی خشم آمیز به او نمود و فرمود: چه چیز باعث شد که از آمدن به تبوک تخلف نمائی؟ کعب گفت یا رسول الله ﷺ من اگر نزد غیر تو از اهل دنیا بنشینم میتوانم برای او عذری بسازم و از خشم او رهائی بیابم.

و لیکن بخدا سوگند که من میدانم که اگر امروز دروغی بگویم که تو را خوشنود سازم دیری نمیگذرد که خدا بر من خشم میگیرد ، و اگر راست بگویم و بر من خشمگین شوی من امید عفو و بخشایش دارم ، بخدا قسم که هیچ عذری نداشتم ، وقتی که کعب این را گفت ، رسول الله ﷺ فرمود: اما این شخص راست گفت ، برخیز و برو تا خدا فرمانش را در باره تو نازل فرماید .

هلال و مراره هم مانند کعب گفتند و مانند او جواب شنیدند. رسول الله ﷺ مردم را از سخن با این سه نفر منع فرمود زن هلال بن امیه بخدمت رسول الله ﷺ آمد و عرض کرد که هلال پیرمردی افتاده است و خدمتکاری ندارد اگر او را خدمت نکنم ضایع میشود ، رسول الله ﷺ به او اجازه دادند خدمت شوهرش نماید ، و این سه نفر بر اثر سخن نگفتن مردم با ایشان بستوه آمدند خاصه اینکه پنجاه روز این محنت شان طول کشید ، چنانکه پروردگار فرمود .

﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ (۱):

یعنی: و خداوند قبول توبه سه نفری نمود که قبول توبه شان به دنبال انداخته شد ، تا بجائیکه زمین با همه پهناوریش بر آنان تنگ گردید و دلهای شان از غم و وحشت به تنگ آمد. و یقین دانستند که هیچ پناهگاهی نیست از عذاب خدا مگر رو آوردن بدرگاه خدا پس از آن خدای متعال آنان را توفیق داد تا توبه کنند و خداوند قبول توبه شان فرمود، و یقیناً خدای یکتا

است که او بسیار قبول فرمایند توبه بندگان است و به بندگان بسیار مهربان است وقتی که این آیه نازل شد ، رسول الله ﷺ کسانی را فرستاد تا آن سه نفر را خبر دهند که توبه شان قبول شده است .

کعب میگوید کسی پا بدویدن گذاشت تا این بشارت را بمن برساند ، و کسی بر اسب نشست تا بدوانیدن اسب این بشارت را زودتر بمن برساند و کسی باواز بلند فریاد کشید ، زودتر از همه آواز بلند بمن رسید .

موقعیکه کعب بمسجد رسول الله ﷺ آمد، رسول الله ﷺ او را با شادمانی استقبال نمود و فرمود : بشارت و مژده باد تو را ای کعب به بهترین روزی که بر تو گذشت از روزی که مادرت تو را زائیده تا امروز ، کعب گفت این بشارت از نزد خودت است یا رسول الله ﷺ یا از نزد خداست ، رسول الله ﷺ فرمود این بشارت برایت از نزد خدا است کعب گفت : از توبه من یا رسول الله ﷺ اینست که همه مال خودم را صدقه نمایم برای خدا و پیغمبرش . رسول الله ﷺ فرمود قسمتی از مال خود را برای خودت نگهدار که برایت بهتر است ، آنگاه رسول الله ﷺ (آیه ۱۱۸) سورة التوبه که قبلاً یاد شد و در قبول توبه آن سه نفر : کعب بن مالک و هلال بن امیه و مراره بن الربیع نازل شده برای شان قرأنت فرمود : و مردم در مسجد رسول الله ﷺ گروه گروه به آن سه نفر تبریک و تهنیت گفتند .

نمایندگان ثقیف که بخدمت رسول الله ص آمدند

موقعیکه رسول الله ﷺ از تبوک مراجعت فرمودند نمایندگان از ثقیف بخدمت رسول الله ﷺ رسیدند ، داستان شان از اینقرار بود .

هنگامیکه رسول الله ﷺ دست از محاصره ثقیف کشیدند و بمدینه مراجعت فرمودند عروه بن مسعود ثقفی بدنبال رسول الله ﷺ آمد و قبل از اینکه رسول الله ﷺ بمدینه برسد به رسول الله ﷺ رسید و مسلمان شد .

و از رسول الله ﷺ اجازه خواست تا بسوی قوم خود بر گردد و آنان را بسوی اسلام دعوت نماید ، رسول الله ﷺ فرمود اگر چنین کاری نمائی تورا خواهند کشت . عروه گفت یا رسول الله ﷺ من نزد قوم خودم از تک فرزندان محبوبتر هستم ، عروه بسوی قوم خود برگشت و بنا به منزلتی که در قوم خود داشت امیدوار بود جماعتش سخن او را بشنود و او را اطاعت کنند و مسلمان شوند برای اینکه او در قوم خود مطاع و محبوب بود اما وقتی که عروه به طائف آمد و از جماعت خود خواست تا مسلمان بشوند ، بسوی او تیر اندازی نمودند تا او را کشتند ، یک ماهی بعد از کشتن عروه با یکدیگر مشورت نمودند و دیدند که هیچگاه نمیتوانند با همه اعراب اطراف شان که مسلمان شده اند بجنگند ، اینست که اتفاق بر این نمودند که کسی را بخدمت رسول الله ﷺ بفرستند تا در این باره با رسول الله ﷺ گفتگو نماید ، و از عبد یالیل خواستند تا او کسی باشد که از طرف آنان بخدمت رسول الله ﷺ برود . عبد یالیل از قبول آن امتناع ورزید و گفت نمیروم تا اینکه چند نفر از بزرگان تان به همراه من بفرستید

آنان پنج نفر از بزرگان به همراه عبدیاللیل بخدمت رسول الله ﷺ فرستادند، ایشان روانه مدینه شدند و موقعیکه بمدینه رسیدند و رسول الله ﷺ را دیدار نمودند، رسول الله ﷺ خیمه ای در گوشه ای از مسجد برای آنان ترتیب داد تا قرائت قرآن را بشنوند و نماز با جماعت مردم ببینند، ایشان وقتی بخدمت رسول الله ﷺ میآمدند کم سن و سال ترین شان که عثمان بن ابی العاص بود در خیمه شان می گذاشتند و موقعیکه آنان از خدمت رسول الله ﷺ بر میگشتند، عثمان بن ابی العاص بخدمت رسول الله ﷺ میآمد و نزد ایشان قرآن میآموخت، و هر گاه میآمد و رسول الله ﷺ خوابیده بود نزد ابی بکر میآمد و قرآن از او میآموخت، تا اینکه بسیاری از قرآن را حفظ نمود، و در حالیکه از جماعت خود پنهان میداشت، نمایندگان ثقیف که بخدمت رسول الله ﷺ آمده بودند همه مسلمان شدند و موقع برگشتن بسوی شهر خود از رسول الله ﷺ خواستند تا کسی را برای امامت برایشان معین فرماید رسول الله ﷺ برای امامت شان عثمان بن ابی العاص را معین فرمود برای اینکه میدید که خیلی برای یاد گرفتن قرآن و امور دین شوق و رغبت دارد.

عبدیاللیل بن عمرو بن عمیر ثقفی از بزرگان ثقیف بود و از رفتن به تنهایی بخدمت رسول الله ﷺ امتناع ورزید برای اینکه میترسید با او همان رفتاری نمایند که با عروة بن مسعود ثقفی نمودند، و عثمان بن ابی العاص چنانکه یاد شد رسول الله ﷺ او را امام نماز برای مردم طائف قرار داد سپس او را امارت بر طائف داد. و سیدنا عمر رضی الله عنه او را امیر عمان و بحرین نمود، و در خلافت معاویه در شهر بصره درگذشت.

نامه رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وصحبه وسلم برای اهل طائف

رسول الله ﷺ موقع برگشتن نمایندگان ثقیف نامه ای همراه آنان برای مردم طائف نوشت که قسمتی از آن نامه چنین بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم

، من محمد النبي رسول الله إلى المؤمنين ، إن عِضَاءَهُ وَجٍ و صِيدَهُ حَرَامٌ
لا يعضد شجره و من وجد يفعل شيئاً من ذلك فإنه يجلد و تنزع ثيابه .»

بنام خداوند بسیار بخشاینده و بسیار مهربان، از محمد پیغمبر و فرستاده خدا بسوی مؤمنان، درختان خاردار مانند ام غیلان و صید و ج که دروایی در طائف است حرام است، و هر کسیکه در حال صید و یا بریدن درخت و ج یافته شد چوب زده میشود و لباس او بعنوان سلب و غرامت از او گرفته میشود .

آنگاه نمایندگان ثقیف از رسول الله ﷺ خواستند تا برای ویران کردن و از میان برداشتن بت اهل طائف يك ماه بآنان مهلت دهد تا اسلام در دل مردم داخل شود و مردم نابخرد از پست فطرتان و زنان از نابود کردن بت شان به ترس و هراس نیفتند ، رسول الله ﷺ این را قبول فرمود ، وقتی که از خدمت رسول الله ﷺ بیرون آمدند رئیس شان گفت من بهتر از شما مردم ثقیف را میشناسم ، و مسلمانی خود را از آنان پنهان بدارید و آنان را بترسانید از جنگ و دعواء و بگوئید که محمد خیلی کارهائی سنگین

خواستہ و ما زیر بار آنها نرفته ایم ، او از ما خواسته که بت خود را نابود کنیم و زنا نکنیم و خمر نیاشامیم و ربا، نخوریم ، وقتی که بطائف نزد قوم خود رسیدند و مردم ثقیف نزد ایشان آمدند گفتند ما نزد شخصی رفتیم که خیلی سختگیر بود و بوسیله شمشیر بر مردم چیره شده و همه مردم پیرو او هستند او خیلی مطالب سنگین از ما خواسته است. و سخن از نابود کردن بت و خود داری از زنا و خمر و ربا را یاد کردند ، مردم ثقیف گفتند هیچوقت این مطالب را نمی پذیریم ، آن نمایندگان به آنان گفتند :

بنابر این ، سلاح خود را مجهز کنید و قلعه های تان را تعمیر کنید و آماده جنگ و پیکار شوید ، و دو سه روزی که گذشت ، گفتند ما نمیتوانیم با محمد بجنگیم برگردید و آنچه از شما خواسته است بپذیرید ، آن نمایندگان گفتند ما خواسته های رسول الله ﷺ را پذیرفته ایم و مسلمان شده ایم ، مردم ثقیف گفتند پس چرا از ما پنهان کردید ، گفتند خواستیم کبر و غرور شیطانی از سرتان بیرون رود ، آنگاه همه مسلمانان شدند.

در سیرت ابن هشام آورده است که رسول الله ﷺ از نمایندگان ثقیف قبول نفرمود که حتی یکروز هم بت شان را باقی گذارد اینست که همینکه خبر مسلمان شدن ثقیف به رسول الله ﷺ رسید دستور نابود کردن آن صادر نمود .

نابود کردن بت ثقیف که لات نام داشت

موقعیکه به رسول الله ﷺ خبر رسید که ثقیف مسلمان شده اند ، ابو سفیان و مغیره بن شعبه ثقفی را برای نابود کردن لات (بت ثقیف) را به طائف فرستاد ، آن دو رفتند و بت ثقیف را با خاک یکسان نمودند .

حج ابوبکر

در اواخر ماه ذیقعدہ از سال نهم هجری، رسول الله ﷺ ابوبکر صدیق رضی الله عنه را بمکه فرستاد تا حج را با مردم اداء نماید. ابوبکر صدیق رضی الله عنه با سیصد نفر از مدینه روانه مکه شد، و رسول الله ﷺ بیست شتر هدی برای ذبح آن در روز عید حج با ابوبکر فرستاد و ابوبکر پنج شتر دیگر از خودش برای هدی به همراه برد، بعد از روانه شدن ابوبکر اوائل سوره براءة بر رسول الله ﷺ نازل شد، رسول الله ﷺ علی بن ابی طالب رضی الله عنه را برای تبلیغ آن بمکه فرستاد و فرمود از طرف من باید کسی آن را تبلیغ نماید که از خاندان من است، در میان راه بین مدینه و مکه علی به ابوبکر رسید، ابوبکر به علی گفت آیا رسول الله ﷺ تو را برای حج با مردم فرستاده؟ علی گفت نه، ولیکن مرا فرستاد تا سوره براءة (سوره التوبه) بر مردم بخوانم، علی رضی الله عنه در تمام آن سفر نماز را پشت سر ابوبکر میخواند.

وقتی که مردم روز عید حج در منی جمع شدند علی سیزده آیه از اول سوره براءة بر مردم خواند، این سیزده آیه مَتَّضَمَّنْ پس دادن عهد کافرانی بود که وفاء به پیمان خود نکرده بودند، و چهار ماه به کافران مهلت دادند تا بهر جا که بخواهند (۱) بروند، و کافرانی که به عهد خود وفاء کرده و بر علیه مسلمین اقدام ننموده و غدر به مسلمانان ننموده بودند تا بعد از پایان عهد میتوانند بمانند.

پس از آن باواز بلند فرمود : که بعد از امسال هیچ مشرکی نمیتواند بحج آید ، و هیچکس در حال عریان و برهنه نمیتواند طواف خانه خدا نماید .

وفات عبد الله بن ابی رئیس المنافقین

در ماه ذیقعدده سال نهم هجری عبدالله بن ابی در مدینه درگذشت ، رسول الله ﷺ بر او نماز طولانی خواند که بر هیچ جنازه ای آن همه طول نداده بود ، و جنازه او را تشییع نمود ، و بر قبر او ایستاد ، این عمل رسول الله ﷺ برای دلخوش کردن پسرش عبدالله بن عبدالله و برای بدست آوردن دل خزرج که عبدالله بن ابی از ایشان بود ، و همین رفتار رسول الله ﷺ با جنازه عبدالله بن ابی پس از آن همه اذیتی که او به رسول الله ﷺ رسانیده بود ، باعث شد بسیاری از منافقان از نفاق بیرون آیند و مسلمان واقعی شوند ، و با اینکه سیدنا عمر از رسول الله خواست که بر عبدالله بن ابی نماز نخواند ، رسول الله بر او نماز خواند ، خدای عزوجل (آیه ۸۴ سوره التوبه) را نازل فرمود : ﴿ وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ ﴾ یعنی : نماز مخوان بر هیچیک از منافقان و بر قبر هیچکدام از ایشان مایست ، و بعد از آن رسول الله ﷺ بر هیچ منافقی نماز نخواند .

وفات سیدتنا ام کلثوم رضی الله تعالی عنها

در همین سال نهم ام کلثوم دختر رسول الله ﷺ و زوجه عثمان رضی الله عنه در مدینه در گذشت .

سال دہم ہجری

سریه خالد بن الولید بسوی بنی عبدالمدان در نجران یمن

در ماه ربیع الآخر سال دهم هجری رسول الله ﷺ خالد بن الولید رضی الله عنه را بسوی بنی عبدالمدان در نجران یمن فرستاد و بخالد امر فرمود تا آنان را سه بار بسوی اسلام دعوت نماید اگر از قبول اسلام خود داری نمودند با آنان بجنگند ، وقتی که خالد بانجا رسید سواران را بهر سو فرستاد تا مردم بگویند مسلمان بشوید تا سلامت بمانید ، و با این دعوت همگی مسلمان شدند و گروه گروه در دین اسلام داخل شدند و خالد در میان آنان ماند تا دین اسلام را به آنان بیاموزد و قرآن را به ایشان تعلیم دهد ، و این مطلب را به رسول الله ﷺ نوشت که همه مسلمان شده اند و او برای تعلیم اسلام و قرآن میان ایشان مانده است ، رسول الله ﷺ بخالد نوشت تا بخدمت رسول الله ﷺ آید و نمایندگان از ایشان را با خود بیاورد ، خالد بخدمت رسول الله ﷺ آمد و نمایندگان از ایشان با خود به همراه آورد موقعی که بخدمت رسول الله ﷺ رسیدند ، رسول الله ﷺ به ایشان فرمود به کدام تدبیر شما با مردمی که باشما میجنگیدند در جاهلیت بر آنان پیروز میشدید؟! گفتند به اینکه با همدگر جمع میشدیم و از یکدیگر پراکنده نمی شدیم و به اینکه با هیچکس ابتداء بظلم نمی نمودیم ، رسول الله ﷺ فرمود راست گفتید و قیس بن الحصین را بر ایشان امیر فرمود .

سريه علي بن أبي طالب رضي الله عنه بسوی بنی مذحج در يمن

و در رمضان همین سال رسول الله ﷺ علی را در جمعی از صحابه به سوی بنی مذحج که قبیله ای در يمن بود فرستاد و دستار را بدست مبارك خود بر سر علی نهاد و فرمود : برو تا اینکه به محل ایشان برسی ، وقتی که بمحل آنان رسیدی آنان را بسوی کلمه لا اله الا الله دعوت نما ، اگر قبول کردند آنان را به نماز امر کن و چیزی دیگر از آنان مخواه ، و این را بدان که خدای متعال اگر بر دست تو يك مرد را براه راست برساند بهتر است برای تو از آنچه بر آن افتاب طلوع مینماید و با آنان جنگ نکن تا اینکه خودشان با تو بجنگند .

وقتی که علی رضي الله عنه بمحل بنی مذحج رسید با گروه های آنان روبرو شد ، آنان را بسوی اسلام دعوت نمود اما آنان دعوت علی را نپذیرفتند و شروع به تیر اندازی بسوی مسلمین نمودند ، علی رضي الله عنه همراهان خود را به صف آرائی امر فرمود آنگاه همراهان را دستور داد تا بجنگند ، همراهان علی جنگیدند تا دشمن را شکست دادند موقعیکه شکست خوردند اندکی آنان را مهلت داد ، سپس به آنان رسید و آنان را بسوی اسلام دعوت نمود و آنان اسلام را قبول کردند ، سران شان با علی بیعت نمودند و گفتند ما خودمان کسانی را که حاضر نیستند بسوی اسلام دعوت مینمائیم این صدقه های اموال ما است حق خدا را از آنها بیرون کن و با خود ببر علی رضي الله عنه همین کار را کرد و زکات اموال شان گرفت و به سوی مدینه برگشت ، رسول الله ﷺ برای حجة الوداع به مکه رفته بود ، حضرت علی رضي الله عنه نیز به سوی مکه رفت و در آنجا بارسول الله ﷺ ملاقت نمود .

فرستادگان رسول الله ﷺ بسوی یمن

پس از آن رسول الله ﷺ عاملانی بسوی یمن فرستاد که در آنجا رسول الله ﷺ نمایندگی داشته باشند و دین اسلام را بمردم بیاموزند و آنانی که مسلمان نشده اند بسوی اسلام دعوت نمایند و زکات اموال از اغنیاء بگیرند و به فقراء بدهند .

و معاذ بن جبل را بسوی قسمت بالای یمن از طرف عدن مأمور ساخت .
و ابو موسی اشعری را بسوی قسمت پائین یمن فرستاد ، و بمعاذ و ابو موسی رضی الله عنهما چنین (۱) سفارش فرمود : «یسراً ولا تعسراً ویشراً ولا تنفراً» : بر مردم آسان بگیرید و سختگیری نکنید و مردم رامزده بدهید و مردم را متنفّر نسازید ، و بمعاذ فرمود : تو بسوی مردمی میروی که اهل کتاب هستند ، وقتی که به ایشان رسیدی ایشان را دعوت کن تا گواهی بدهند به اینکه : لا إله إلا الله محمد رسول الله : بدین معنی که نیست معبودی بحق مگر خدای یکتا و اینکه محمد رسول خدا است ، اگر این را از تو پذیرفتند و دو کلمه شهادت به دین حق گفتند ، به ایشان خبر بده که خدا زکات در مال شان فرض نموده و این زکات از توانگر شان گرفته میشود و به فقراء شان داده میشود ، اگر آنان این را از تو قبول کردند که زکات اموال شان را بدهند ، زَنهار که گزین اموال شان نگیری (برای اینکه در زکات حد وسط گرفته میشود نه گزینه و بهترین مال که گرفتن آن دل صاحب مال را بدرد میآورد) از نفرین مظلوم بپرهیز که میان نفرین مظلوم و میان خدا پرده ای نیست یعنی خدا دعای مظلوم را میپذیرد ، معاذ در یمن ماند و ابو موسی اشعری از حجة الوداع به یمن برگشت و هیچکدام موقع رحلت رسول الله ﷺ در مدینه نبود .

حجة الوداع

در سال دهم هجری رسول الله ﷺ به حج رفتند و نظر به اینکه اصحاب رضی الله عنهم را خبر دادند که عازم حج هستند جمع عظیمی از صحابه در حدود بیش از نود هزار با رسول الله ﷺ به حج رفتند و همه قصد داشتند طرز حج کردن رسول الله ﷺ را ببینند .

در روز شنبه بیست و پنج ذی قعدة سال دهم هجری رسول الله ﷺ با آن جمع عظیم از مدینه بیرون آمدند . و ابو دجانہ را که نام او سماک بن خرشه خزرج انصاری است، و از اهل بدر، و از دلاوران بلند نام است، و در روز احد از رسول الله ﷺ دفاع نمود، و در جنگ با مسیلمه کذاب شهید شد ، بر مدینه امیر فرمود ، موقعیکه رسول الله ﷺ به ذی الحلیفة رسید، غسل احرام بجا آورد و لباس احرام پوشید و دو رکعت نماز سنت احرام انجام داد و بر شتر نشست ، هنگامیکه شتر بلند شد که به رفتن بپردازد ، لبیک گفت و احرام بست، لبیک را چنین فرمود :

«لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک لبیک ، ان الحمد والنعمه لک والملك لا شریک لک» (معنی لبیک و موقع گفتن آن و همچنین مسائلی که تعلق بحج و عمره و زیارت قبر رسول الله ﷺ را دارد در قاموس حج و عمره شرح داده ایم).

و رسول الله ﷺ و همراهان بسفر خود ادامه دادند و موقعیکه به ذی طوی رسیدند بدن شستند و از طریق کداء بعد از نماز صبح بمکه داخل شدند ، موقع داخل شدن بمکه میفرمودند:

«اللهم البلد بلدک والبیئت بیئتک ، جنت اطلب رحمتک وأوأم طاعتک متبعاً لامرک راضياً بقدرک مسلماً لامرک ، أسألك مسأله المضطر إلیک، المشفق من

عذابك ، ان تستقبلنی بعفوك وان تتجاوز عنی برحمتك وان تدخلنی جنتك»^(۱). و موقعیكه كعبه مشرفه را دیدند فرمودند : « اللهم زد هذا البيت تشریفاً وتعظیماً وتكریماً ومهابةً، وزد من شرفه وكرمه ممن حجه او اعتمره تشریفاً وتكریماً وتعظیماً وبرااً » و از سیدنا عمر رضی الله روایت است كه فرمودند : اللهم أنت السلام ومنك السلام فحینا رینا بالسلام ، (رسول الله ﷺ برای داخل شدن بمسجد الحرام از باب بنی شیبه كه اکنون قبل از باب السلام است برای اینکه رو بروی در كعبه است داخل بمسجد شدند و برای سعی میان صفا و مروه از باب الصفاء رفتند و برای مراجعت به مدینه از باب العمره كه قبلاً بیاب بنی سهم معروف بود بیرون آمدند (مسجد توسعه بسیار یافته اما باب السلام قبل از باب بنی شیبه و باب الصفا كه قبلاً باب بنی مخزوم شهرت داشت و باب عمره همه معلوم و مشهورند) .

در صحیح بخاری و مسلم آمده است كه موقعیكه رسول الله ﷺ بمكه آمدند اولین كاری كه كردند این بود كه وضوء گرفتند و طواف خانه خدا نمودند .

و اولین طواف كه طواف قدوم نامیده میشود اگر تأخیر نمود فوت نمیشود مگر به رفتن به عرفه و یا بیرون رفتن از مكه و هر بار كه داخل بمسجد الحرام میشود طواف خانه خدا سنت است اگر ابتداء دخول بمسجد الحرام نماز فرض برپاشد و یا منع از طواف شد دو ركعت سنت تحیه مسجد بخواند (رسول الله ﷺ ذكر وارد از ایشان فرمودند و شروع به طواف نمودند و در آغاز هر طواف حجر الاسود را استلام نمودند و سه بار اول طواف را به رمل یعنی بشتابتر از راه رفتن و كمتر از دویدن انجام دادند واضطباع نمودند و چهار بار اخیر طواف به عادی راه رفتند و بعد از

(۱) روایت قاضی القضاة ماوردی از جعفر بن محمد از پدرش از پدر بزرگش رضی الله عنهم .

تکمیل طواف نزد مقام ابراهیم دو رکعت سنت طواف خواندند ، رکعت اولی بفاتحه و قل یا ایها الکافرون و در رکعت دومی بفاتحه و قل هو الله احد ، و بعد از سلام از آن دو رکعت این دعا را فرمودند «اللهم هذا بلدک والمسجد الحرام وبتیک الحرام ، وانا عبدک ابن عبدک ابن امتک ، أتیتک بنزوب کثیرة وخطایا جمة واعمال سیتة وهذا مقام العائذ بك من النار فاغفرلی إنک أنت الغفور الرحیم، اللهم انک دعوت عبادک الی بیتک الحرام ، وقد جئت طالبا رحمتک مبتغیاً رضوانک وانت مننت علی بذلک فاغفرلی وارحمنی إنک علی کل شی قدير (۱) .

(دو رکعت سنت طواف بهتر است نزد مقام ابراهیم، دگر در حجر زبیر میزاب، دگر در هر جای مسجد، دگر در حرم مکه، دگر هر جا بخواهد ، ودر مسجد الحرام روبروی دروازه خانه خدا از طرف دیگر بهتر است) رسول الله ﷺ پس از طواف و بعد از دو رکعت سنت طواف و دعای بعد آن، برگشتند و حجر الاسود را استلام نمودند .

انگاه آب زمزم را آشامیدند (در حدیث آمده است که : «ماء زمزم لما شرب له» : آب زمزم به نیت حصول هر چیز آشامیده شود همان مطلب بدست آید و خوب است که نیت حصول علم نافع و رزق واسع و شفاء از هر بیماری و توفیق بر اعمال صالحات و حسن عاقبت آشامیده شود) .

رسول الله بعد از طواف و دو رکعت سنت آن و دعای بعد آن و آشامیدن آب زمزم ، از باب صفا برای سعی میان صفا و مروه رفتند. رسول الله ﷺ ابتداء بصفا نمودند و بر کوه صفا بالا رفتند تا خانه خدا را از آنجا دیدند. و بر کوه صفا سه بار فرمودند : «الله اکبر الله اکبر الله اکبر و لله الحمد

(۱) چنانکه ماوردی روایت نموده است .

الله اكبر على ما هدانا والحمد لله على ما اولانا لا إله إلا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيى ويميت بيده الخير وهو على كل شيء قدير لا إله إلا الله وحده أنجز وعده ونصر عبده وهزم الأحزاب وحده لا إله إلا الله ولا نعبد إلا إياه مخلصين له الدين ولو كره الكافرون .

سیدنا عمر رضی الله عنه بر صفا و مروءة دعای طولانی مینمود ، و از بین دعاهاى او علماء مستحب دانسته اند .

«اللهم إنك قلت ادعوني أستجب لكم وأنت لا تخلف الميعاد وإنى أسألك كما هديتني للإسلام أن لا تنزعه منى حتى تتوفانى وأنا مسلم» .

وقتی که از صفا پائین آمدند بر عادت خود راه میرفتند ، تا وقتی که میان دوستونى رسیدند (که اکنون دو چراغ سبز بر آندو میباشد) دیدند و از ستون دومى که گذشتند راه عادى رفتند ، و قتی که بمروه رسیدند مانند صفا بر آن بالا رفتند تا خانه خدا را دیدند و همان ذکرى که بر صفا فرموده بودند بر مروه تکرار فرمودند ، تا اینکه هفت بار سعى را تکمیل نمودند بعد از تکمیل سعى میان صفا و مروه در مکه ماندند موقعیکه آفتاب بر شبیر که کوهى در منى است دمید ، رسول الله ﷺ از منى متوجه عرفه شدند در حالیکه میفرمودند : «اللهم إليك توجهت ولوجهك الكريم أردت فاجعل ذنبي مغفوراً وحجى مبروراً وارحمنى ولا تخيبنى إنك على كل شى قدير» ، و قتی که به نمره رسیدند در آنجا ماندند ، و موقعیکه زوال آفتاب شد به مسجد ابراهيم که قسمتى از این مسجد در عُرْنَه و قسمتى از مسجد در عَرَفَه میباشد رفتند و میان عُرْنَه و عَرَفَه صخره سنگهاى بزرگ است که آنجا فرش شده و رسول الله ﷺ بر آن صخره سنگها وقوف فرموده و در آنجا خطبه اى که معروف به خطبه الوداع است ایراد فرمود

نص أن خطبه كه رسول الله ﷺ پایه و اساس دين اسلام و فروع و شاخه
آن را در آن خطبه گنجانيدند چنين است :

« الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونتوب إليه ، ونعوذ بالله من
شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا ، من يهده الله فلا مضل له ، ومن يضلل
فلا هادي له ، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً
عبده ورسوله

أوصيكم عباد الله بتقوى الله واحتكم على طاعته وأستفتح بالذي هو
خير ، أما بعد

أيها الناس اسمعوا مني أبين لكم فإني لا أدرى لعلي لا ألقاكم بعد عامي
هذا في موقفي هذا .

أيها الناس إن دماءكم وأموالكم حرام عليكم إلى أن تلقوا ريكم كحرمة
يومكم هذا في شهركم هذا ، إلا هل بلغت ؟ اللهم فاشهد فمن كانت عنده
أمانة فليؤدها إلى من ائتمنه عليها .

إن ريا الجاهلية موضوع وإن أول ريا أبدأ به ريعمي العباس بن
عبدالمطلب .

وإن دماء الجاهلية موضوعة وأول دم أبدأ به دم عامرين ربيعة بن
الحارث وأن مآثر الجاهلية موضوعة غير السدانة والسقاية .

والعمد قودٌ وشبه العمد ما قتل بالعصا والحجر وفيه مائة بعير فمن زاد
فهو من أهل الجاهلية .

أيها الناس إن الشيطان قد يشس أن يعبد في أرضكم هذه ولكنه قد
رضى أن يطاع فيما سوى ذلك : مما تحقرون من أعمالكم .

أيها الناس إن النسيء زيادة في الكفر يضل به الذين كفروا يحلون عاماً ويحرمونه عاماً لِيُؤَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ ، وإن الزمان قد استدار كهيئته يوم خلق الله السموات والأرض ، وإن عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهراً في كتاب الله يوم خلق الله السموات والأرض ، منها أربعة حرم : ثلاث متواليات وواحد فردٌ : ذو القعدة وذو الحجة والمحرم ورجب الذي بين جمادى وشعبان. ألا هل بلغت اللهم اشهد .

أيها الناس : إن لنسائكم عليكم حقاً ولكم عليهن حق إلا يُؤَاطِئَنَّ فُرُشَكُمْ غيركم ، ولا يدخلن أحد تكروهنه في بيوتكم إلا باذنكم ، ولا يأتين بفاحشة ، فإن فعلن فإن الله أنزلكم أن تعضلوهن وتهجروهن في المضاجع وتضربوهن ضرباً غير مبرح ، فإن انتهين وأطعنكم فعليكم رزقهن وكنسوتهن بالمعروف وإنما النساء عندكم عوان ولا يملكن لأنفسهن شيئاً ، أخذتموهن بأمانة الله واستحللتم فروجهن بكلمة الله فاتقوا الله في النساء واستوصوا بهن خيراً ، ألا هل بلغت ؟ اللهم اشهد .

أيها الناس : إنما المؤمنون إخوة ولا يحل لامرئٍ مال أخيه إلا عن طيب نفس منه ، ألا هل بلغت ؟ اللهم اشهد ، فلا ترجعن بعدى كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض فإنني قد تركت فيكم ما أن أخذتم به لن تضلوا بعده : كتاب الله ، ألا هل بلغت ؟ اللهم اشهد .

أيها الناس : إن ريكماً واحداً وإن أباكم واحد كلكم لأدم وأدم من تراب ، أكرمكم عند الله أتقاكم ليس لعربي فضل على عجمي إلا بالتقوى ألا هل بلغت ؟ اللهم اشهد ، فيبلغ الشاهد منكم الغائب .

أيها الناس إن الله قد قسم لكل وارث نصيبه من الميراث ولا تجوز لوارث وصية ، ولا تجوز وصية في أكثر من الثلث والولد للفراش وللعاهر الحجر ،

من ادعی إلى غیر آبیہ او تولى غیر موالیه فعلیہ لعنة الله والملائکته والناس
اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل والسلام علیکم ورحمة الله .

ترجمه و شرح خطبة الوداع :

ستایش همه برای خداست ، او را ستایش می کنیم و از او کمک
میجوئیم و از او آمرزش میخواستیم و بدرگاه او توبه و انابت داریم و پناه
میبریم بخدا از شر خودمان و از بدیهای کردارمان ، کسیکه خدا او را
براه راست برساند هیچ گمراه کننده بسوی او راه نمی یابد ، و کسیکه
خدا او را گمراه کرد هیچ هدایت دهنده ای نمیتواند او را براه راست
بیاورد (کسیکه خواهان راه راست است خدا او را مدد فرماید و کسیکه
خواهان گمراهی است اسباب گمراهی در دسترس او است) و گواهی
میدهم بر اینکه نیست معبودی بحق مگر الله واحد الاحد که هیچ شریک و
انبازی برای او نیست ، و گواهی میدهم بر اینکه محمد مصطفی بنده او و
فرستاده او است ، شما را سفارش میدهم به پرهیزگاری و ترس از خدا
ای بندگان خدا ! و شما را تشویق مینمایم به طاعت و فرمانبری خدا . و
سخن رامیگشایم به آنچه بهتر است برای شما . اما بعد : بعد از حمد
خدا و گواهی بر توحید خدا و رسالت محمد و سفارش بر تقوا و طاعت، از
شما میخواهم که گوش دهید و بشنوید سخنان مرا تا امور دین را برای
تان روشن سازم ، برای اینکه نمیدانم ، شاید بعد از امسال شما را در
اینجا دیدار نکنم .

ای مردم خون و مال شما حرام است بر شما : خون و مال هر کدام
تان محترم است مانند احترام امروز که عرفه است در این ماه حرام که
ذیحجه است در این شهر محترم که مکه است (بنا بر این هیچکس

نمیتواند بناحق خون دیگری بریزد و هیچکس نمیتواند مال دیگری را بنا حق بگیرد. حرمت خون و مال شما مسلمانان بر یکدیگر مانند حرمت روز عرفه و ماه ذیحجه و شهر مکه است) آیا با این تفصیل رسالت خود را تبلیغ نمودم ، خدایا تو گواه باش .

کسیکه مال امانتی نزد او باشد امانت را به صاحب امانت باز گرداند (هر وقت که صاحب امانت خواهان پس گرفتن آن باشد) .

ربا خواری ایام جاهلیت از میان رفته است بعد از این کسی نمیتواند سود مال خود که به ربا تعلق به او میگرفته مطالبه نماید ، و اولین ربا که آن را می اندازم ربای عمویم عباس بن عبدالمطلب است .

خون هائی که در زمان جاهلیت ریخته شده از میان رفته است کسی نمیتواند مطالبه آن خونها نماید و نخستین خونی که مطالبه آن را از میان برداشته ام خون عامر بن ربیع بن الحارث است که پسر عموی پیغمبر است . افتخارات جاهلیت از میان رفته است ، کسی نمیتواند نازیدن به پدر و جد و قبیله که شیوه ایام جاهلیت بود تازه کند مگر خدمت خانه خدا و آب دادن به حاجیان که بر قرار خود باقی است .

کشتن بعمد قصاص دارد ، و شبه عمد که کسی را بکشد به آنچه کشته نشده نیست مثل زدن کسی به عصا و یا سنگ که کشته نشده نیست اگر دیگری بسبب آن بمیرد خون بهای او یکصد شتر است ، کسیکه خون بهای شبه عمد بخواهد بیش از صد شتر بگیرد او از اهل جاهلیت است .

ای مردم : دیولعین نومید شده از اینکه در زمین شما او را به عبادت گیرند و او را عبادت کنند ، و لیکن ابلیس راضی شده که در غیر آن از او اطاعت کنند در آنچه از کرداری که آن را ناچیز میشمارید (ابلیس میداند

که شما دل‌های تان بنور اسلام روشن شده دیگر هیچ‌گاه بت پرستی نمیکنید که شیطان را عبادت کرده باشد، خیلی چیزها است که شما آن را حقیر می‌شمارید و شیطان به آنها راضی میشود مثل غیبت و سخن زشت و گمان بد و امثال آن که همه گناه است و شما آنها را ناچیز می‌شمارید کوشش شیطان اکنون اینست که شما آن کارها را انجام دهید، و آنها که پرهیز گارند همین کارها را نیز انجام نمی دهند تا ابلیس را از هر جهت نومید کرده باشند).

ای مردم نسئ افزودن کفر است و بوسیله آن کافران به گمراهی می افتند یکسال آن را حلال میدانند و سال دیگر آن را حرام میدانند تا شمار ماههای قمری را حفظ کنند: (نسئ بمعنی بدنبال انداخته شده، نسیه بمعنی قرض که اداء آن بدنبال میافتد، و قصد از نسئ این است که در جاهلیت اگر مشغول جنگ بودند و یکی از ماههای حرام: ذیقعه و ذی حجه و محرم و رجب، داخل میشد میگفتند ماه ذیقعه داخل شده و ما مشغول جنگ هستیم ماه صفر بجای ماه ذیقعه قرار میدهیم و حالا که جنگ میکنیم ماه صفر است و ماه ذیقعه بجای صفر قرار میدهیم، خدای متعال فرمود این چنین حکمی را بر کفر خود افزوده اند تا يك ماه را گاهی حرام یعنی محرم بدانند و گاهی آن را حرام ندانند و از جا بجا کردن ماهها شمار ماههای حرام از زیاده و نقص نگهدارند خدای متعال این کار کافران را در جاهلیت مردود شمرد و رسول الله ﷺ آن حکم را برای همیشه باطل کرد، و معلوم است که چنین کاری به عقل هم جور نمیآید مگر می شود زمان را تغییر داد؟ مگر میشود گفت ماه محرم صفر است و ماه صفر محرم است؟ مگر میشود گفت روز شنبه را سه شنبه مینامیم و

روز سه شنبه را شنبه میگردانیم ؟ مگر میشود که بگوئیم امروز وقت صبح بجای آن ظهر قرار میدهیم و ظهر را شب میدانیم ؟ زمان قابل تغییر نیست و این فقط روش جاهلیت است و بس) .

رسول الله ﷺ فرمود : زمانه بر گشته است به همان حساب روزی که خدا آسمانها و زمین را آفرید ، در آنروز سال دوازده ماه و هر ماه بجای خود بود ، و از امروز تا قیامت هم بر همان منوال است شمار ماههای سال نزد خدا دوازده ماه است ، در نوشته خداوندی همین است و از این دوازده ماه در یکسال ، چهار ماه آن ماههای حرام و محترم هستند سه ماه متوالی هستند : ذیقعدة و ذیحجه و محرم و يك ماه تك است و آن ماه رجب است که میان ماه جمادی الآخر و شعبان قرار دارد ، آیا من تبلیغ نمودم آنچه را که وظیفه داشتیم بیان نمایم؟ یقیناً بله ، خدایا تو گواه باش بر آن .

ای مردم : زنان تان بر شما حقی دارند (از نفقه و خوراک و پوشاک و مسکن و معاشرن بمعروف) و شما بر زنان تان حقی دارید : که بر فراش شما غیر شما نیاورند و بخانه های تان نیاورند کسی را که دوستش نمیدارید مگر به اجازه خودتان (نا محرم را بخانه تان نیاورند و فراش تان را محترم شمارند) و اینکه همسران هیچ کار زشتی انجام ندهند (هر زوجه باید بفرمان شوهر باشد اگر نافرمانی نمود و موقعیکه شوهر او را بسوی فراش دعوت مینماید اجابت نکرد و یا در برابر شوهرش ترش روئی نمود یا بد زبانی نمود این کار زشتی است که انجام داده و بر خلاف پیمان زنا شوئی رفتار نموده است). اگر کار زشتی را انجام دادند ، خدا بشما مردان اجازه داده که با زشتکاری شان موافقت نکنید و در خوابگاه خود را از او دور بگیرید و اگر سودی نداد او را بزنید زنی که نه خون

بیاورد و نه استخوانی را بشکند ، لازم شما مردان است روزی زنان از خوراک و آب و مسکن و پوشاک شان به خوبی (یعنی باید همیشه خوبی میان شما شوهران و همسران تان برقرار باشد تقاضای زنان از حوائج شان بخوبی انجام دهید تا زنان تقاضای تان بخوبی انجام دهند) زنان نزد شما مردان اسیر هستند و مالک چیزی برای خود نیستند همیشه در فرمان شما هستند، در رحم شان جای بچه های شما است در پستان شان خوراک کودکان شما است ، کار های خانه آنها انجام میدهند و خوشی زندگی تان را آنان فراهم میکنند ، شما زوجات خودتان را بعنوان امانت خداوندی بخانه آورده اید و شرمگاه شان بشریعت خدائی روا داشته اید ، کلمه عقد نکاح باعث روا شدن هم بستری با آنها است و قبول آن مایه تعهد امانت خدا در نگهداری زنان است ، بنا بر این از خدا بترسید در باره زنان - مبادا فکر ضعف شان شما را به تعدی بر آنان وا دارد - و سفارش بخوبی در باره شان باید وصیه و توصیه شما بیکدیگر باشد (برای اینکه خدای عزوجل شما را بخوبی در باره زنان فرمان داد و فرمود که: ﴿عاشروهن بالمعروف﴾^(۱) یعنی : با زنان تان بخوبی معاشرت و زندگانی نمائید . آیا من تبلیغ نمودم رسالت خود را ؟ خدایا تو گواه باش که من رسالت خود را به بهترین وجهی تبلیغ نمودم و هیچ نقطه ابهامی باقی نگذاشتم .

ای مردم : مؤمنان برادران همدیگرند ، و حلال نمیشود برای کسی مال برادرش مگر آنچه به دل خودش به او بپردازد ، آیا من تبلیغ نمودم ؟ خدایا تو گواه باش بنابر این : شما مسلمانان بعد از من بکفر بر نگردید که گردن

(۱) سوره النساء، آیه ۶ : ۱۹ .

یکدیگر بزیند و برادر کشی انجام دهید ، برای اینکه من بعد از خودم چیزی برایتان باقی گذاشتم که اگر شما بدستور آن رفتار کنید هیچگاه به گمراهی و بدبختی نخواهید افتاد ، آنچه من بعد از خودم باقی گذاشتم کتاب خدا : قرآن است (بدستور آن عمل کنید و آن را رهبر و سند سعادت دنیا و آخرت خود بدانید و از امر و نهی قرآن گردن مپیچید) آیا من تبلیغ نمودم ؟ خدایا تو گواه باش .

ای مردم : پروردگار شما یکی است ، و پدرتان یکی است ، همه تان فرزندان آدم علیه السلام هستید و نسب همه تان بسوی او است ، و آدم از خاک آفریده شد ، بزرگوارترین شما پرهیزگارترین شما است ، برای عربی برتری نیست بر عجمی مگر به تقوا و پرهیزکاری ، آیا تبلیغ نمودم ؟ خدایا تو گواه باش . و باید کسیکه در اینجا حاضر است و سخنان مرا میشنود آن را به کسانیکه حاضر نیستند برساند (اصحاب رسول الله ﷺ به بهترین وجهی به منتهای صدق و امانت تمام فرموده های رسول الله ﷺ را به اُمَّت رسانیدند ، چنانکه تاریخ گواه بر آن است و تمامی امت معترف به آن هستند)

ای مردم : خدای متعال خودش میراث را تقسیم فرمود و بهره هر يك از ورثه را معین فرمود بنابراین این - درست نیست برای میراث بر وصیت کردن ، و برای غیر وارث نیز وصیت در بیش از سه يك روانیست (یعنی وقتی که خداوند بهره میراثبران را معین و تقسیم نموده نباید کسی در امر میراث دخالت نماید و به میراث بری بیش از حق او بعنوان وصیت و خواه بطریق دیگری به او بدهد برای اینکه میراث بری که از تزکة مورث میراث می برد زیاده از سهمیه اش به او دادن به نسبت میراث بران دیگر

ظالم است. خدای متعال برای اینکه شاید کسی در زندگیش برای خود خیر جاری ننموده باشد به او اجازه داده است وصیت در سه يك مال داشته باشد تا بعد از وفاتش خیر جاری بیابد) و فرزند برای فرارش زن و شوهری است (زنی که شوهر دارد اگر دارای فرزند شد فرزند او برای شوهر او است ، اگر دیگری ادعا نماید که فرزند از اوست باید سنگ بدهان او کوبیده شود، یعنی ادعا او بیهوده است) مگر در صورتیکه ثابت شود و شوهر لعان نماید و نسب فرزند را از خود نفی نماید) و هر فرزندی که از طریق زنا بوجود آید بی پدر است و کسی حق نسبت او بخود ندارد ، و اگر کسی بخواهد فرزند زنا را پسر خود بداند این فرموده رسول الله ﷺ شامل او است که فرمود کسیکه نسبت خود بغیر پدرش داد یا برده ای که آغای خود را غیر از آغایان خود دانست بر او است لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم ، نه فرض از او قبول میشود و نه سنت (این را بدانند کسانیکه زنی را بحرامی تصرف مینمایند و بعد از اینکه معلوم شد زن حامله است عقد نکاح با آن میندند و آن بچه حرام را فرزند خود میدانند که با این رفتار لعنت خدا و ملائکه و همه خلق برای خود خریده اند ، و همچنان مردمی که فرزندی ندارند و از دارالایتام بچه ای میگیرند و بزرگ میکنند و برای جواز و یا پاسپورت بعنوان پسر و یا دختر خود میگیرند همین لعنت خدا و ملائکه و همه مردم برای او است و همین رفتار مصائب بسیار به همراه دارد ، کسیکه پدر دار نیست و حرام زاده است پدر دار دانسته میشود کسیکه محرم زن و فرزند و خویشان او نیست محرم آنان میسازد ، کسیکه میراث بر او نیست به او میراث میدهد و ظلم بمیراث بران خود مینماید و مصائب دیگری که اینجا محل تفصیل آن نیست)

رسول الله ﷺ پس از اینکه همه این احکام بیان نمودند فرمود : والسلام علیکم ورحمة الله : و سلام و رحمت خدا بر شما باد .

(کسیکه مؤمن نماز گذار است سلام همه صالحان به او میرسد هر نمازگذاری در تشهد خود میگوید السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین ، خود را محل رسیدن سلام هر صالحی قرار میدهد خواه سلام کسانیکه قبل از تولد او بوده اند و خواه سلام کسانیکه معاصر او هستند و خواه سلام کسانیکه بعد از وفات او می آیند ، و اسلام که سلام را تحیت مسلمانان ساخت نه اینقدر باعث رحمت برای شان شد .

در همین روز عرفه که جمعه و نهم ذیحجه و در زمین عرفات بودند آیه سه سوره المائده : ﴿الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلَامَ دِینًا﴾، نازل شد یعنی امروز دین شما مسلمانان برای تان تکمیل نمودم و نعمت و انعام خود را بر شما تمام نمودم - تا بتمام و وفا آن را بیابید - و برگزیدم برای شما دین اسلام که رضای من در گرویدن به آن است ، بنا بر این در آن روز کتاب و سنت هر دو آنچه لازم مسلمان است که آن را بداند به تفضیل در بیان نبوی در خطبه الوداع آمد و مسلمانان در سراسر دنیا هم روز جمعه و هم روز عرفه هر دو را عید گرفتند و بر این نعمت بزرگ سپاس خدا و درود بر رسول خدا بجا آوردند .

رسول الله ﷺ پس از خطبه حجة الوداع ، نماز ظهر و عصر را خواندند و بر تخته سنگهای بزرگ در منی وقوف عرفه را بجا آوردند ، و بعد از غروب آفتاب بعد از گذشتن زمان اندکی عازم مزدلفه شدند و مبيت مزدلفه و نماز صبح را در مزدلفه بجا آوردند ، و رمی جمره عقبه و حلق و

ذبح و هدی انجام داده برای طواف رکن بمکه رفتند و به منی برگشتند و بعد از رمی جمرات بعد از ظهرهای روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و مبيت شبهای یازده و دوازده و سیزده نى حجه سال دهم هجرى پس از اینکه اقامت شان در مکه تکمیل شد بمدينه برگشتند .

و وقتی که شهر مدينه را دیدند فرمودند : « لا إله إلا الله وحده لا شريك له ، له الملك وله الحمد وهو على كل شى قدير آييون تائبون عابدون ساجدون لرينا حامدون ، صدق الله وعده ونصر عبده وهزم الأحزاب وحده»: نیست معبودى بحق مگر الله که تنها است در اسماء وصفاتش هیچ شریکی برای او نیست ، مالکیت ، پادشاهی دارندگی و ستایش ها و سپاس ها همه برای او است و او بر همه چیز توانا است باز گشت کنندگانیم ، توبه کنندگانیم ، بندگی کنندگانیم برای خدای یکتا ، برای پروردگارمان سپاس گذارانیم ، خدا متعال وعده اش به تکمیل نمودن اسلام و اتمام نعمت بر مسلمین به راست آورد که وعده او حق است و صدق ، و بنده اش محمد را بر دشمنانش پیروز گردانید ، و گروه های کفر را به تنهایی شکست داد .

آمدن نمایندگان قبائل عرب بخدمت رسول الله ﷺ

بعد از فتح مکه آمدن نمایندگان قبیله های عرب نزد رسول الله ﷺ شروع شد ، گروه گروه نمایندگان سرازیر مدینه شدند ، چنانکه در سوره النصر آمده است

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿ إذا جاء نصر الله والفتح ورأيت الناس يدخلون في دين الله أفواجا فسبح بحمد ربك واستغفره إنه كان توابا ﴾ .

بنام الله بخشایشگر بسیارمهربان . موقعیکه یاری خدا برای آمد و فتح مکه حاصل شد . و دیدی که مردم گروه گروه در دین خدا (اسلام) داخل میشوند ، تسبیح و حمد پروردگارت بجا آور که خدا همیشه قبول فرمایند توبه است .

از آن به بعد رسول الله ﷺ میفرمود: «سبحان الله ويحمده واستغفر الله» . و موقعیکه عائشه صدیقه رضی الله عنها سبب تکرار آن کلمه را پرسید فرمودند نشانه ای که خدا برایم قرار داد یعنی وقتی که فتح مکه پیش آمد و یاری خدا محقق شد و بر شرك و کفر پیروز شدی بدان که زمان رحلت و رسیدن به جوار خدا نزدیک شده است تسبیح خدا بجا آور که سبحان الله چه توانا است خدا ، که پیغمبرش به تنهایی با همه گروه شرك به مقابله برخاست و پیروز شد ، والحمد لله که دشمنان را همه مبدل به دوست گردانیده همه در زیر لواء لا اله الا الله محمد رسول الله گرد آمدند، واستغفر الله که هر قدر تسبیح بگویم کم است فضل خدا در قبول آن است .

نمایندگان مردم نجران که خدمت رسول الله ﷺ آمدند

از نصاری نجران شصت سواره آمدند به مسجد رسول الله ﷺ آمدند، لباس حبره خط دار و رداء و لنک دوش ابریشمین پوشیده بودند و انگشتر طلا در دست داشتند و گلیمهائی که صورت بر آن بود و پارچه کلفت پشمی برای رسول الله ﷺ هدیه آورده بودند ، رسول الله ﷺ کلیم هائی که صورت بر آنها بود قبول نفرمود و پارچه هائی پشمی را قبول فرمود ، وقتی که هنگام نماز آنها شد در مسجد رسول الله رو بمشرق عبادت خود را انجام دادند، وقتی که از عبادت شان فارغ شدند رسول الله ﷺ آنان را به اسلام دعوت فرمود ، آنان قبول نکردند که مسلمان شوند و گفتند ما پیش از شما مسلمان شده ایم ، رسول الله ﷺ به آنان فرمود : سه چیز شما را از مسلمان شدن منع میکند : عبادت تان برای صلیب ، و خوردن تان گوشت خوک ، و ادعا کردن تان فرزند برای خدا .

گفتند اگر عیسی فرزند خدا نیست پس چه کسی مثل عیسی بدون پدر بوجود آمده ؟ خداوند آیه ۲۵۹ سوره آل عمران نازل فرمود : ﴿إِنْ مَثَلُ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ یعنی: مثال عیسی نزد خدا مانند مثال آدم است که خدا او را از خاک آفرید و آنگاه فرمود بوجود آی و به وجود آمد .

معلوم است که اگر عیسی از مادر تنها است و بدون پدر بوجود آمده اگر غرابتی دارد ، خلقت آدم خیلی غریب تر است برای اینکه آدم بدون پدر و مادر بوجود آمده است ، بوجود آمدن از مادر تنها بسیار است مرغ

بدون خروس تخم میگذارد ، اما بدون پدر و مادر غیر از آدم کجاست؟ خدای متعال بنده اش آدم را مثال آورد تا حجت آنان قطع شود و دانسته شود که بدون پدر بوجود آمدن و بدون پدر و مادر بوجود آمدن هیچ ربطی به فرزندی خدا ندارد ، عیسی و آدم و هر مخلوق خدا هستند و هر دو حاجت به غذا داشته اند و هیچکدام قابل پرستش نبوده اند .

خدا سبحانه و تعالی نه شریکی دارد نه فرزندی و عبادت و پرستش فقط برای او است . و خدای متعال برای اینکه آشکار فرماید : که آنان در عقیده خود یقینی ندارند و در شك و تردید هستند ، آیه ۶۱ سوره آل عمران نازل فرمود :

﴿ فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُوا أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ﴾ یعنی :

هر يك از نصاری که در خصوص عیسی با تو - یا رسول الله ﷺ - مجادله نمودند، بعد از آنکه یقین بتو رسید، در باره عیسی به مجادله کنندگان باتو بگو که : بیائید تا از پسران مان و پسران تان و زنان مان و زنان تان و خودمان و خودتان دعوت نمائیم و اجتماع کنیم و رو بدرگاه خدا آوریم و بگردانیم لعنت خدا بر دروغ گویان ، یعنی ما و پسران و زنان مان و شما و پسران و زنان تان گرد آئیم و بگوئیم خدایا لعنت بفرما هر يك از دو گروه که در باره عیسی دروغ میگوید ، وقتی که رسول الله ﷺ این را به آن گروه فرمود گفتند : بگذار تا فکر آن بنمائیم و بعد برای این کار نزد تو بیائیم. اما وقتی که بین خودشان اجتماع نمودند دانایان گفتند میدانید که محمد ﷺ پیغمبر خدا است و میدانید که هر مردمی که مباحله

با پیغمبر خدا نمودند هلاک شدند ، بنا بر این با رسول الله ﷺ وداع و خدا حافظی بنما ئید و بروید آنان مباحله ننموده و بر جزیه دادن صلح نمودند .
از ابن عباس روایت است که گفت: اگر مباحله میکردند وقتی که بر میگشتند میدیدند نه مالی برای شان مانده و نه اهل و بستگانی .
و در روایتی آمده که اگر میآمدند برای مباحله با رسول الله ﷺ همگی شان آتش میگرفتند .

مقدار جزیه ای که قرار شد بپردازند : یکهزار حله و يك هزار اوقیه نقره بود که اتفاق گذاشتند در رجب هر سال بپردازند (حله به لنک پاو لنک دوش که هر دو از يك جنس و از يك رنگ باشند می گویند و ، اوقیه : چهل درهم نقره است که يك هزار از اوقیه چهل هزار درهم باشد) .
موقعیکه نمایندگان نصاری نجران میخواستند بروند به رسول الله ﷺ گفتند شخص امینی با ما بفرست ، رسول الله ﷺ ابا عبیده را با آنان فرستاد ، روی این اصل ابو عبیده را امین هذه الامة مینامند .

آمدن ضمام بن ثعلبه بخدمت رسول الله ﷺ

روزی رسول الله ﷺ میان یارانش در مسجد تکیه زده بود که مردی از صحرا نشینان بخدمت رسول الله ﷺ آمد ، موی سر آن مرد پراکنده بود صدای سخن او شنیده میشد اما دانسته نمیشد چه میگوید ؟ او آمد و شتر خود را در مسجد پیغمبر خواباند ، پس از آن گفت : کدام يك از شما پسر عبدالمطلب هستید ؟ او را راهنمایی نمودند تا بخدمت رسول الله ﷺ آمد و گفت من از تو میپرسم و سخت میگیرم بر پرسشتم و این سختگیری در پرسشتم تو را برمان دلتنگ نگرداند ، رسول الله ﷺ فرمود :

«سل ما بدالك»: بپرس آنچه را خواستی ، او گفت : تو را قسم میدهم آیا خدا تو را بیپیغمبری بسوی همه مردم فرستاد ؟ فرمود: بله. او گفت : تو را سوگند میدهم آیا خدا به تو دستور داد که شبانه روزی پنج نماز بخوانیم ؟ فرمود: خدایا بله . او گفت : تو را قسم میدهم آیا خدا به تو امر فرمود تا از اموال اغنیای ما (زکات) بگیری و به فقرای ما بدهی ؟ فرمود خدا یا بله. او گفت : تو را بنام خدا سوگند میدهم آیا خدا به تو امر فرمود که ما هر کدام که توانائی داریم بحج خانه خدا برویم ؟ فرمود : خدایا بله .

او گفت : ایمان آوردم و تصدیق نمودم به آنچه فرمودی و من ضمام بن ثعلبه هستم ، وقتی که بیرون رفت ، رسول الله ﷺ فرمود: این مرد دانا شد، ضمام وقتی که بمحل خود رسید و قوم خود را بسوی اسلام دعوت نمود همگی شان مسلمان شدند و دست از بت پرستی کشیدند .

عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گفت نشنیده ام کسی به نمایندگی از قوم خود بخدمت رسول الله ﷺ آید و بهتر از ضمام باشد که همه قومش بر دست او مسلمان شدند .

نمایندگان قبیله عبدالقیس که بخدمت رسول الله ﷺ آمدند.

روزی دیگر رسول الله ﷺ میان یارانش در مسجد نشسته بودند ، فرمودند: از اینجا بر شما گروهی شتر سوار داخل میشوند ، که ایشان بهترین اهل مشرق زمین هستند، کسی ایشان را مجبور بمسلمانی نکرد (برای آمدن به اینجا) شتران خود را بزحمت انداختند و توشه خود را تمام کردند. خدایا بیامرز قبیله عبدالقیس را ، وقتی که آمدند و رسول الله ﷺ را

دیدند خود را از شتر انداختند و شتاییدند بسوی رسول الله ﷺ تا براو سلام نمایند ، در میان نمایندگان عبدالقیس شخصی بنام عبدالله بن عوف اشج^(۱) بود که از همه شان کم سن و سال تر بود ، او همراه باقی نیامد ، اول شترها را خوابانید و ااثیه شان را جمع و جور کرد ، و دو لباس پاک و سفید بیرون آورد و پوشید ، آنگاه به آهستگی آمد و بر رسول الله ﷺ سلام کرد عبدالله بن عوف نامبرده مردی زشت صورت بود ، وقتی که دید رسول الله ﷺ به صورت زشت او می نگرد فهمید و گفت : یا رسول الله ﷺ آب در پوست مردان نمی کنند ، و مرد به دو عضو کوچک خود شناخته میشود : به دل و زیانش ، رسول الله ﷺ به او فرمود : در تو دو خصلت است که خدا آن دو خصلت را دوست میدارد : **حِلْمٌ وَأَنَاةٌ** یعنی: برد باری و آهستگی .

رسول الله ﷺ به وفد عبدالقیس فرمود : **«مرحباً بالقوم غیر خزایا ولا ندای»** : خوش آمدید ای قوم دور از رسوائی و پشیمانی.

آنان گفتند : ما از راه دور بخدمت تو میآئیم . و میان ما و شما گروهی از کفار مضر هستند و ما نمیتوانیم بخدمت بیآئیم مگر در یکی از ماههای حرام بنابر این بما دستوری ده که ما را از کفر جدا کند و بمسلمانی برساند : رسول الله ﷺ فرمود: شما را امر میکنم به ایمان بخدای یکتا ، آیا میدانید که ایمان بخدا چه معنی دارد ؟: گواهی دادن به اینکه نیست معبودی بحق مگر خدای یکتا و گواهی دادن اینکه محمد رسول خدا است . و بر پا داشتن نماز ، و دادن زکات ، و روزه رمضان ، و اینکه از مال غنیمت پنج يك آن بدهید .

(۱) اشج به او گفته میشد برای اینکه در او اثر شکافته شدن پیشانی او دیده میشد .

و «أنهاکم عن البیاء والحنتم والنقییر والمزفت» یعنی: وشما را منع مینمایم از آنچه در پوست کدو و در سبوی و در ساقه نخل و در ظرف مالیده شده به قیر نبیذ شود .

بیاء : پوست کدوی خشک که در جاهلیت خرما و آب در آن می نهادند تا بخمر شود .

حنتم : سبوی چرب شده به رنگ سبز ، که در آن خرما و آب خرما و آب انگور در آن می نهادند تا بخمر شود .

النقییر: ساقه نخل که بصورت ظرف بیرون می‌آوردند .

مزفت : ظرف مالیده شده به قیر .

نبیذ : همان شراب بدست آمده از خرما و آب قبل از اینکه به خمر شود ، رسول الله ﷺ از نهادن نبیذ در این چهار ظرف منع فرمود برای اینکه مبدا بجوشد و خمر شود و دانسته نشود ، و بنا بر این نه تنها خمر حرام است هرچه احتمال خمرشدنش هست نیز ممنوع است .

نبیذ : گاه اطلاق میشود بر آنچه از غیر انگور ساخته شود ، و خمر به آنچه از انگور ساخته شود ، و گاه نبیذ مرادف خمر می آید ، و گاه نبیذ بآنچه از خرما و آب بدست آید بدون اینکه احتمال مشروب شدنش باشد و یا بدون اینکه قصد مشروب ساختن شده باشد . مثلاً خارك شبی در آب می نهند و صبح می‌آشامند که هیچگاه احتمال بدی ندارد و رسول الله ﷺ آن چهار ظرف را اختصاص به بیان داد برای اینکه در آن چهار بسیار می‌آشامیدند .

أشج گفت يا رسول الله ﷺ ! زمین ما سنگین است و وبا خیز است اگر از این مشروبات نیاشامیم .

شکم مان بزرگ میشود ، بقدر يك كف دست از این مشروبات بما اجازه بده، رسول الله ﷺ در حالیکه اشاره به كف دست خود مینمود فرمود : ای اشج اگر من اجازه به تو بدهم برای آشامیدن مشروب در كف دستی خواهی خورد مثل این، و دو كف دست خود را از یکدیگر دور نمود، تا بجائی که وقتی یکی از شما از آشامیدن آن مست شد به سوی عمویش بر میخیزد و ساق پای او را بشمشیر میبرد و چنانکه پیداست رسول الله ﷺ به اندک مشروب هم اجازه نداد و از اینراه توانست امت خود را از این بلا نگهدارد .

نمایندگان بنی حنیفه که بخدمت رسول الله ﷺ آمدند

نمایندگان بنی حنیفه که مسیلمه کذاب همراه آنان بود بخدمت رسول الله آمدند مسیلمه بدبخت میگفت: اگر مرا بعد از خودش جانشین خودش میکند پیرو او میشوم ، رسول الله ﷺ بسوی آنان آمد و ثابت بن قیس بن شماس از یارانش همراهش بود و تکه ای از چوب نخل بدست داشت رسول الله ﷺ آمد تا بالای سر مسیلمه ایستاد و فرمود : اگر این تکه چوب نخل را از من بخواهی بتو نخواهم داد و من تو را آن کسی میبینم که او را در خواب دیدم (رسول الله ﷺ بخواب دید که دو النگوی طلا در دست دارد ، از دیدن آن مهموم و نگران شد ، وحی به او آمد که در آن دو بَدَمْ ، رسول الله ﷺ در آن دو دمید و هر دو پریدند ، تاویل این خواب را چنین فرمود که بعد او دو کذاب میآیند مسیلمه یکی از آن دو کذاب بود و اسود عَنسی از صنعاء یمن کذاب دوم بود) .

بنو حنیفه مسلمان شدند (و مسیلمه کذاب در خلافت ابی بکر صدیق که لشکری به سپهسالاری خالد بن الولید بر او فرستاد کشته و نابود شد ، و اسود عنسی نیز در خلافت صدیق و بدستور ایشان اسود عنسی کذاب را کشته و نابود ساختند ، رسول الله ﷺ بطوری صدیق را شایسته خلافت و رهبری تربیت فرموده بود که اندک زمانی ریشه دو کذاب و پیروان شان را نابود کرد و پرچم لا اله الا الله محمد رسول الله را در شرق و غرب به اهتزاز در آورد) .

وفد طی

نمایندگان قبیله طی که زید الخیل در ایشان بود نیز بخدمت رسول الله ﷺ آمدند. طی قبیله ای است از یمن که حاتم طائی از ایشان است ، و زید الخیل نام او زید و نام پدرش مهلهل بن منهب و کنیه زید ابو مکنف است او کسی است که رسول الله ﷺ او را زید الخیر نامیده و فرمود هرکسیکه نام او برای من گفته شد وقت دیدار او را کمتر از نامش یافتم مگر زید الخیل که او را برتر یافتم از نامش ، او دارای زیبا ترین روی و مردی بلند قامت و تنومند و شاعر ی نکو گفتار و خطیبی سخنور بود ، او در حال مسلمانی رسول الله ﷺ را ملاقات نمود، و هفت روزی در مدینه ماند ، که تبی سخت گرفت و در سال نهم هجری از مدینه بیرون رفت و در راه نرسیده بنجد در گذشت .

وفد کندی

نمایندگان که اشعث بن قیس با آنان همراه بود بخدمت رسول الله ﷺ آمدند.

کنده : قبیله ای است از یمن ، و اشعث بن قیس در میان قوم خود مردی روشناس و با نفوذ بود ، این نمایندگان وقتی که میخواستند بر رسول الله ﷺ داخل شوند چیزی را برای او پنهان کردند ، وقتی که بر رسول الله ﷺ داخل شدند گفتند ما را خبر کن از چیزی که برایت پنهان کرده ایم رسول الله ﷺ فرمود سبحان الله ، چنین رفتاری با کاهنان و پیشگویان میکنند و مُتْکَهَنان در دوزخند .

پس از آن رسول الله ﷺ فرمود : خدا مرا بحق به پیغمبری برگزید و کتابی بر من نازل فرمود که باطل از هیچ سوی بآن راه ندارد ، گفتند چیزی از آن برای ما بخوان ، رسول الله ﷺ آغاز سوره صافات برای شان خواند :

﴿والصافات صفاً . فالزاجرات زجراً . فالتاليات ذكراً . إن إلهكم لواحد . رب السموات والأرض وما بينهما ورب المشارق﴾ (۱) آنگاه

(۱) قسم به طائفه هائی از فرشتگان و غیرشان که در طاعت خدا صف بسته و بندگی و فرمانبری خود را آشکار میسازند ، و قسم به ایشان که برای حفظ اکوان جلو متجاوز را میگیرند و قسم به ایشان که قرآن را میخوانند و به ذکر خدا و تسبیح و تهلیل او تعالی مشغولند قسم به همه اینها که - معبود بحق شما خدای یکتا است ، او که پروردگار و مالک آسمانها و زمین و میان آن دو و مالک شرق ها است (مشرق و مغرب گاه مفرد میآید و قصد از آن جهت شرق و غرب است و گاه مثنی میآید که مشرق و مغرب تابستان و زمستان باشد و گاه به صیغه جمع میآید برای اینکه آفتاب هر روز جایی از آن جهت طلوع و غروب میکند و هر مجموعه ای از ستارگان مشرق و مغرب خاص خود دارند ، و همه اینها مخلوق و مقهور فرمان او تعالی هستند) .

سکوت فرمود در حالیکه اشکهایش بر صورت و ریش او سرازیر بود ، آنان گفتند می بینیم که میگریید ، آیا از ترس آن خدائی که تو را به پیغمبری فرستاد میگریی؟ فرمود : ترس من از او مرا بگریه انداخته است ، مرا فرستاد بر راهی راست مانند لب شمشیر ، اگر از آن منحرف شوم هلاک میگردم ، نگاه (آیه ۸۶ سوره الاسراء را خواند) :

﴿ وَلَنْ نُشِئًا لِنُذَهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا * إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا ﴾ (۱) پس از آن رسول الله ﷺ به آنان فرمود : آیا مسلمان نشده اید گفتند بله مسلمان شده ایم فرمود پس این ابریشم برای چه در گردنهای شما است آنها را پاره کنید و بیندازید .

(۱) و اگر بخواهیم قرآن را که از طریق وحی بتو رسانیده ایم از سینه ها و مصاحف ببریم و از سینه تو برداریم ، نگاه کسی که تو را یاری دهد نخواهی یافت ، مگر اینکه رحمت خدا که پروردگار تو است قرآن را در سینه تو نگهداشت و در مصاحف حفظ فرمود برای اینکه فضل خدا بر تو بسیار بزرگ است زیرا این معجزه عظیم که تا روز قیامت میماند به تو ارزانی داشته است . خدای یکتائی که همه آنها را آفرید و تدبیر فرمود .

نمایندگان اَزْدِ شَنْوَاءَ بخدمت رسول الله ﷺ

وفد اَزْدِ شَنْوَاءَ بخدمت رسول الله ﷺ آمدند و رئیس شان صرد بن عبدالله اَزْدی با آنان بود ، همه مسلمان شدند ، رسول الله ﷺ صرد بن عبدالله را امیر آنان نمود به ایشان فرمود با مشرکانی که نزدیک آنها هستند جهاد کنند تا آنان را مسلمان نمایند .

آمدن فرستادهٔ پادشاهان حمیر بخدمت رسول الله ﷺ

پادشاهان حمیر عبارت بودند از حارث : بن عبد کلال و نعیم بن عبد کلال و نعمان قَیلِ ذی رُعَین (قیل از شاهان کوچک مثل شاهزاده است) و معافر و همدان ، اینان مسلمان شده بودند و فرستاده خود را بخدمت رسول الله ﷺ فرستادند تا به ایشان خبر بدهد که مسلمان شده اند . رسول الله ﷺ به ایشان چنین نامه نوشت : «بسم الله الرحمن الرحيم ، من محمد رسول الله إلى الحارث بن عبد کلال وإلى نعیم بن عبد کلال وإلى النعمان قیلِ ذی رُعَین و معافر و همدان ، أما بعد فإني أحمد الله إليكم الذي لا إله إلا هو ، أما بعد فإنه وقع بنا رسولكم مقفلنا من أرض الروم فلقيناه بالمدينة فبلغ ما أرسلتم به وخبر ما قبلكم ، وأنبأنا بإسلامكم وقتلكم المشركين ، وإن الله قد هداكم بهداه أن أصلحتم وأطعتم الله ورسوله ، وأقمتم الصلاة ، وأتيتم الزكاة وأعطيتم من الغنائم خمس الله وسهم النبي وصفيه وما كتب على المؤمنين من الصدقة . أما بعد فإن محمداً النبي أرسل إلى زرعة بن ذی یزن : إذا أتاكم رسلي فأوصيكم بهم خيراً : معاذ بن جبل ، وعبدالله بن زيد ، ومالك بن عباد ، وعقبة بن نمر ، مالك بن مرة ،

و أصحابهم وان اجمعوا ما عندكم من الصدقه والجزیه من مخالفیکم ،
وابلغوها رسلی ، وان امیرهم معاذ بن جبل فلا ینقلبن إلا راضیا .

اما بعد فإن محمداً یشهد ان لا اله الا الله وانه عبده ورسوله ، ثم ان
مالك بن مرة الرهاوی قد حدثنی انك قد أسلمت من اول حمیر وقتلت
المشركین ، فابشر بخیر وأمرک بحمیر خیراً ولا تخونوا ولا تخانلوا فإن
رسول الله هو مولى غنیکم وفقیرکم ، وان الصدقه لا تحل لمحمد ولا لاهل
بیته ، إنما هي زكاة یزکی علی فقراء المسلمین وابن السبیل وان مالکا قد بلغ
الخير وحفظ الغیب ، وأمرکم به خیراً ، والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته .

تفسیر آن : بنام خداوند بسیار بخشاینده و بسیار مهربان ، این نامه از
محمد پیغمبر خدا ﷺ به حارث بن عبدکلال و نعیم بن عبدکلال و نعمان قیل
ذی رُعین و معافر و همدان . بعد از بسم الله الرحمن الرحیم ، من خدا را
میستایم در نوشتن نامه بشما ، آن خدائی که نیست معبودی بحق مگر او ،
بعد از حمد و ستایش خدا سبحانه و تعالی . فرستاده شما بعد از مراجعت
ما از زمین روم نزد ما آمد و ما او را در مدینه ملاقات نمودیم ، او بما
رسانید آنچه را که بخاطر آن او را نزد ما فرستاده بودید و خبر اطراف
شما بما رسانید و بما خبر داد که شما مسلمان شده اید و مشرکان بت
پرست را کشته اید : از مسلمانی تان و کشتن بت پرستان تان بما خبر
رسانید خداوند شما را براه راست رسانیده است اگر شما حال خود را
بصلاح آوردید و خدا و پیغمبرش را فرمانبری نمودید و نماز را بر پا
داشتید و زکات را دادید و خمس غنائم که برای خداست و سهم پیغمبر ﷺ
دادید و گزینه ای که برای پیغمبر ﷺ است پرداختید و آنچه از زکات که بر
مؤمنان فرض شده بمستحقان رسانیدید (صفیه آنچه رئیس و سرور

مسلمین قبل از قسمت غنیمت برای خود انتخاب میکند : گزینه ای از مال غنیمت برای رسول الله ﷺ تعیین میشده ، که رسول الله ﷺ او را آزاد مینموده و با او ازدواج میکرد یعنی بعقد نکاح خود میآورده تا او که خاندان بزرگ و شریف است در دست هر کس نباشد و به زواج با رسول الله ﷺ مشرف گردد) بعد از آنچه یاد شد ، محمد پیغمبر خدا ﷺ فرستاده ای را نزد زرعه بن ذی یزن فرستاد - به مضمون که - هر گاه فرستادگان من نزد شما آمدند ، شما را سفارش میدهم به خوشرفتاری با ایشان : که عبارتند از : معاذ بن جبل ، و عبدالله بن زید ، و مالک بن عباد و عقبه بن نمر ، و مالک بن مرة و همراهان شان ، و شما جمع کنید آنچه نزد شما است از صدقه و آنچه از مخالفین گرفته اید بعنوان جزیه اینها را بفرستادگانم بپردازید ، و امیر فرستادگانم معاذ بن جبل است و باید مو قعیکه از نزد شما بر میگردد راضی از شما بر گردد . بعد از آنچه یاد شد ، محمد گواهی میدهد بر اینکه نیست معبودی بحق مگر خدای یکتا و گواهی میدهد بر اینکه محمد بنده و فرستاده خدا است ، پس از آن : مالک بن مرة الرهاوی بمن خبر داد که تو : زرعه بن ذی یزن - اولین کسی از حمیر هستی که مسلمان شده ای و مشرکان را کشته ای و تو را مژده باد به خیر و من بتو امر میکنم که با قبیله حمیر بخوبی رفتار نمائی و شما نباید به یکدیگر خیانت کنید و نباید دست از یاری کردن یکدیگر بکشید ، برای اینکه رسول الله ﷺ یاری دهنده غنی و فقیر شما است ، صدقه چه صدقه فرض که زکات است و چه صدقه سنت هیچ نوع صدقه برای پیغمبر ﷺ روانیست و نه برای اهل بیت او و در حقیقت زکات مالی است که از اغنیاء مسلمین گرفته میشود و به فقراء مسلمین و راه گذران پرداخت میشود. و مالک خبر

شما را بما رسانید و نهانی را نگه داشت و من شما را بخوبی به مالک امر مینمایم ، و سلام و رحمت و برکتهای خدا بر شما باد .

آمدن نمایندگان قبیله همدان بخدمت رسول الله ﷺ

نمایندگان همدان که مالک بن نمط شاعر نکو گفتار در میانشان بود ، موقع برگشتن رسول الله ﷺ از تبوک رسول الله را ملاقات نمودند ، در حالیکه لباسهای خط دار یمنی بتن و دستار عدنی بسر داشتند ، مالک بن نمط این ابیات را در مدح رسول الله ﷺ سرود :

حلفت بربِّ الراقصاتِ إلی منی
صوادرَ بالرُّکبانِ من هَضْبِ قَرْدَدٍ
بأن رسولَ اللهِ فینا مُصدِّقٌ
رسولٌ أتى من عند ذی العرشِ مهتدی
فما حملتُ من ناقةٍ فوق رَحْلِها
أشدُّ علی أعدائِهِ من محمد

یعنی: قسم خوردم به پروردگار شترهائی که میدوند بسوی منی ، در حالیکه بر میگردند با سواران شان از تپه قَرْدَد ، قسم یاد کردم - به اینکه پیغمبر خدا در میان ما تصدیق شده و براستی مو صوف است ، او پیغمبری است هدایت یافته که از نزد صاحب عرش یعنی از طرف خدا آمده است ، و برای اینکه هیچ شتری بر پالان خود حمل ننمود . کسی را که سختگیرتر بر دشمنانش باشد از محمد .

رسول الله ﷺ مالک بن نمط را امیر قوم او نمود تا بر مسلمانان قوم خودش امیر باشد ، و رسول الله ﷺ در باره قبیله همدان فرمود که : «نعم الحی همدان ما أسرعها إلی النصر وأصبرها علی الجهد وفیهم أبدالٌ وفیهم اوتادٌ»

یعنی : چه خوب مردمی هستند مردم قبیله همدان ، چه خوب میشتابند برای دوستان شان و چه خوب صبر میکنند بر سختی ، و در میان آنان ابدال و اوتاد وجود دارد .

ابدال : گاه بمعنی مردمی است که هر صفت ناپسندیده ای را از خود دور میکنند و بجای آن خود را بصفات پسندیده می آریند . و گاه بمعنی مردمی صالح است که شمار آنها را بعضی چهل تا و بعضی هفت تا دانسته اند و نام ابدال از این جهت دارند که هر کدام از آن مردم بمیرد خداوند بجای او فرد دیگری را قرار میدهد تا همیشه عددشان محفوظ بماند ، و بعضی گفته اند سبب نامیدن شان به ابدال این است که خدای سبحانه و تعالی بآنان قوت و نیروئی داد که بهر جا بخواهند میروند و هر گاه بخواهند در جائی صورت شان باشد شخص دیگری که از ابدال نیست به همان صورت بیرون میآید ، و دو نفر از آن عدد بنام دو وزیر هستند که مدد کار قطب میباشند .

قطب : شخصی بسیار عالم و صالحی است که محل نظر عنایت خاص خدا است و همیشه در جهان به همین مقام وجود دارد .

اوتاد : چهار نفر هستند که در چهار جهت دنیا هستند : در مشرق و غرب و شمال و جنوب ، و نظر به اینکه محل عنایت خدا هستند خدا ببرکت آنان مردم آن چهار جهت را نگهداری میفرماید (۱).

(۱) کلمات ابدال و اوتاد و قطب از اصطلاحات صوفیه است و شرحی که آوردم از اصطلاحات صوفیه تالیف دکتر انور فؤاد ابی خزام گرفته ایم .

و فد تُجیب

از قبیلہ تُجیب کہ از کندہ میباشد سیزده نفر به نمایندگی از آنان بخدمت رسول اللہ ﷺ آمدند این سیزده نفر کہ از تجیب بودند موقعیکہ بخدمت رسول اللہ ﷺ آمدند و زکات اموال شان را با خود آورده بودند ، رسول اللہ ﷺ از آمدن شان خوشوقت شد و مقدم شان را کرامی داشت ، اینان گفتند یا رسول اللہ ﷺ حق خدا در اموال مان را با خود آورده ایم ، رسول اللہ ﷺ فرمود آنها را بر گردانید و به فقراء تان بدهید ، گفتند ما با خود نیاورده ایم مگر آنچه از فقرایمان زیاد شده ، ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ گفت یا رسول اللہ ﷺ از بین عرب کسی مثل ایشان نزد ما نیامده اند رسول اللہ ﷺ فرمود هدایت در دست خدا است ، کسیکہ خدا اراده خیر به او دارد سینه اش را برای ایمان گشاده میفرماید ، آنان شروع کردند به سؤال کردن از قرآن (تا احکام و معانی آن را بدانند) و این امر باعث شد رغبت رسول اللہ ﷺ در ایشان بیفزاید ، پس از آن قصد رجوع به محل شان نمودند ، به ایشان گفته شد چه باعث شتاب کردن تان برای برگشتن است ؟ گفتند میرویم تا بکسانیکہ در محل مانده اند خبر بدهیم کہ ما رسول اللہ ﷺ را دیده ایم و با ایشان صحبت کرده سؤال نموده ایم و از ایشان پاسخ شنیده ایم ، پس از آن بخدمت رسول اللہ ﷺ آمدند و خدا حافظی نمودند ، رسول اللہ ﷺ بهترین جائزه و بہتر ازجائزه هائی کہ به دیگر نمایندگان قبائل مرحمت مینمود به ایشان عطا فرمود ، پس از آن بہ ایشان فرمود آیا از شما کسی هست کہ نزد من نیامده؟؟ گفتند جوانی

است که او را نزد بار و بُنه خود گذاشته ایم، فرمود او را نزد ما بفرستید، او را بخدمت پیغمبر فرستادند و آن غلام آمد و گفت: یا رسول الله ﷺ من از همان گروهی هستم که قریباً خدمتت بودند، حاجتهای آنان را بر آورده فرمودی حاجت مرا نیز بر آورده ساز، فرمود حاجتت کدام است؟ گفت حاجتم این است که از خدا بخواهی تا مرا بیامرزد و مرا مورد رحمتش قرار دهد و غنای مرا غنای قلبم قرار دهد، رسول الله ﷺ گفت: خدایا او را بیامرز و او را رحمت کن و غنای او را در دلش قرار ده، پس از آن دستور فرمود تا برای آن غلام هم جائزه ای بدهند مانند جائزه ای که به هر يك از آن گروه داده شده بود.

آمدن نمایندگان قبیله ثعلبه بخدمت رسول الله ﷺ

چهار نفر از قبیله ثعلبه به خدمت رسول الله ﷺ آمدند در حالیکه اعتراف داشتند که مسلمان شده اند سلام بر حضرت رسول الله ﷺ نمودند و گفتند: ما فرستادگان قوم هستیم که در محل اقامت دارند، ما اعتراف داریم که مسلمانیم، و بما گفته شده که شما میفرمائید: «لا إسلام لمن لا هجرة له». مسلمانی ندارد کسیکه از محل خود هجرت نکند و بمدینه نیاید، رسول الله فرمود:

«حيثما كنتم واتقيتم الله فلا يضرکم». یعنی: وقتی که راه تقوا و پرهیز کاری گرفته باشید زبانی به شما نمیرسد، آنگاه رسول الله ﷺ به ایشان فرمود: «كيف بلادكم»: وضع و حال شهر های شما چگونه است؟ **قالوا** **مُخَصَّبُونَ**: گفتند ما هستیم در فراخی نعمت، رسول الله ﷺ فرمود: الحمد لله، پس از آن چند روزی آنان مهمان پیغمبر ﷺ بودند، و موقعیکه قصد برگشتن بمحل خود نمودند رسول الله ﷺ به هر کدام شان پنج اوقیه نقره یعنی دوپست درهم عطا فرمود.

وفد بنی سعد هذیم

از بنی سعد هذیم که از قبیله قضاعه است چند نفر به نمایندگی از قوم شان بخدمت رسول الله ﷺ آمدند که نعمان از ایشان بود، نعمان گفت من با چند نفر از قوم خودم بخدمت رسول الله ﷺ آمدم در موقعیکه رسول الله ﷺ شهرها را امن و امان فرموده بود و شرک و بت پرستی را از میان عرب نیست کرده بود و مردم دو گروه بودند: گروهی از روی شوق و رغبت داخل به اسلام شده بودند، و گروهی از ترس شمشیر مسلمان شده بودند، ما آمدم در گوشه ای از مدینه منزل گرفتیم، پس از آن قصد مسجد رسول الله ﷺ نمودیم وقتی که بدروازه مسجد رسیدیم دیدیم که رسول الله ﷺ در مسجد بر جنازه ای نماز میخواند، ما پشت سر نماز گذاران در گوشه ای از مسجد ایستادیم و گفتیم صبر میکنیم تا رسول الله ﷺ از نماز فارغ شود و با ایشان بیعت نمائیم، وقتی که رسول الله ﷺ از نماز فارغ شدند، نظری بمان نمودند و ما را نزد خود خواندند، وقتی که بخدمتش رسیدیم فرمود:

«ممن انتم؟» از چه قبیله ای هستید؟ گفتیم از بنی سعد هذیم، فرمود: آیا مسلمان هستید؟ گفتیم بله، فرمود چرا نماز بر برادران نخواندید؟ گفتیم یا رسول الله گمان میکردیم که درست نیست برای ما نماز خواندن تا اینکه اول با شما بیعت نمائیم، رسول الله ﷺ فرمود: **«اینما اسلمتم فانتم مسلمون»**: در هر جا شما مسلمان بشوید مسلمان هستید، ما اسلام آوردیم و به دست خود با رسول الله ﷺ بر اسلام بیعت نمودیم و به منزلان برگشتیم.

در منزل مان یکی از ما که از ما کم سن و سال تر بود نزد اثاث مان گذاشته بودیم ، رسول الله ﷺ کسی را بدنبال ما فرستاد و ما بخدمت شان آمدیم و آن یکی که قبلاً با ما نیامده بود جلو آمد و با رسول الله ﷺ بر اسلام بیعت نمود، ما گفتیم : یا رسول الله ﷺ این از همه ما کوچکتر و خدمت ما میکند ، رسول الله ﷺ فرمود «سید القوم خادِ مُهم ، بَارک اللّهُ عَلَیْهِ» : آغای مردم کسی است که خدمت شان میکند ، خدا بر او برکت قرار دهد . در حقیقت او از برکت دعای رسول الله ﷺ از همه بهتر شد و از همه قرآن بیشتر و بهتر میدانست ، پس از آن رسول الله ﷺ جاززه آنان را عطا فرمود و آنان بمحل خود برگشتند .

وفد بنی فزاره که بخدمت رسول الله ﷺ آمدند

گروهی از بنی فزاره بخدمت رسول الله ﷺ آمدند در حالیکه در سال خشکسالی و قحطی بودند ، رسول الله ﷺ از آنان پرسیدند که وضع و حال شهرهای تان چگونه است ؟ یکی از آنان گفت : شهر های مان در قحطی و خشکسالی است و حیوانات مان از بین رفته اند و اطراف ما قحطی زده است و فرزندان مان گرسنه اند ، دعا بفرما و از پروردگارت بخواه تا بفریاد ما برسد و شفاعت خواه ما باش نزد پروردگارت ، و باشد که پروردگارت از تو شفاعت بخواهد ، رسول الله فرمود :

«ویلک هذا انا اشفع الی ربی ، فمن ذا الذی یشفع ربنا الیه ، لا الہ الا هو العلی العظیم وسع کرسیه السموات والارض فہی تنط من عظمته وجلالہ» - یعنی : وای بحال تو - این چه گفتاری است من شفاعت خواهی میکنم نزد پروردگارم تا شفاعت خواهی مرا بپذیرد ، کیست آن کسیکه پروردگار نزد او شفاعت خواهی کند تا او شفاعت خواهی پروردگار را بپذیرد ، نیست معبودی بحق مگر او خدای واحد الاحد که بسیار بلند

مرتبه و بسیار عظیم و بزرگوار است ، کرسی و تخت او از بزرگی همه آسمانها و زمین را در بر میگیرد و همه از بیم عظمتش بر خود میلرزند ، آنگاه رسول الله ﷺ بر منبر رفت و دعا فرمود و خدای عزوجل اینقدر به آنها باران داد که همه شاد شدند .

وفد بنی اسد

افرادی از بنی اسد بخدمت رسول الله ﷺ آمدند که از آن جمله ضرار^(۱) بن الازور و طلحة بن خویلد^(۲) بود همه مسلمان شدند و گفتند یا رسول الله ﷺ نزد تو آمدیم در خشکسالی و شبهای تاریک را لباس خود نمودیم ، و کسی را نزد ما نفرستادی خودمان آمدیم (مثل اینکه میخواستند منت بر پیغمبر بگذارند که مسلمان شده اند خدای متعال) آیه ۱۷ سورة الحجرات را نازل فرمود).

(۱) ضرار بن مالک (الازور) بن اوس ابن خزیمة الاسدی رضی الله عنه از صحابه کرام از دلاوران بلندنام در جاهلیت و در اسلام و شاعری مطبوع بود، در جنگ یمامه با مسیلمه کذاب جنگی سخت نمود و با اینکه دوساق پایش قطع شد باز هم بر دو زانوراه میرفت و می جنگید، تا اینکه شهید شد در سال نهم بخدمت رسول الله ﷺ رسید و در سال ۱۱ هجری شهید شد .

(۲) طلحه بن خویلد اسدی بسال نهم هجری بخدمت رسول الله ﷺ رسید و مسلمان شد، او از دلاورترین عرب بود و او را با هزار سوار برابر میدانستند، چنانکه در تاریخ آمده است او همراه وفد بنی اسد بخدمت رسول الله ﷺ رسید و مسلمان شد، اما وقتی که برگشت مرتد شد و ادعای پیغمبری نمود، رسول الله ﷺ ضرار را بسوی او فرستاد ضرار او را بشمشیر زد اما در او کارگرنشد، و معروف شد که شمشیر به او کارگرنمیشود، بعد از رحلت رسول الله ﷺ از بنی اسد و غطفان و طی پيروان بسیاری بدور خود جمع کرد و ادعای کرد که جبریل نزد او میآید، ومشتی سجع بهم می بافت، صدیق خالد بن الولید را بسوی او فرستاد طلحه شکست خورد و بنجد گریخت، باز خالد (۱) او را شکست داد او بشام گریخت و درعهد فاروق موقعیکه همه اسد و غطفان مسلمان شده بودند به خدمت فاروق آمد و مسلمان شد و درجنگ با ایران دلاوریهای بسیار نمود و در فتحها سهمی وافرد داشت و در نهاوند سال سنه ۲۱ هجری شهید شد (از اعلام زرکلی).

﴿يَمْنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قَل لَّا تُمَنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللّٰهُ يَمْنُ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ .

منت بر تو می نهند به اینکه مسلمان شده اند بگو - یا رسول الله ﷺ - به آنان که از مسلمانی تان منت بر من ننهید ، شما منتی ندارید بلکه منت خدا بر شما است که شما را بسوی اسلام هدایت فرمود ، اگر باشید راستگويان در اینکه مسلمان شده اید بدانید که منت خدا بر شماست .

اینان از رسول الله ﷺ در خصوص عیافة و کهانة و سنگ انداختن پرسیدند ، رسول الله ﷺ آنان را از همه آنها منع فرمود .

عیافة : پرنده را پرواز میدادند اگر بدست راست میپیرید بقال نیک میگرفتند و اگر بدست چپ میپیرید فال بد میدانستند .

کهانة : پیشگوئی و خبر از آینده دادن .

ضرب الحصباء : انداختن سنگریزه ، انداختن سنگ .

پس از آن از ضرب الرمل : خط کشیدن بر رمل و حساب کردن آن پرسیدند ، فرمود پیغمبری را این علم داده بودند هر کسیکه مانند علم او بدست آورده باشد شاید درست بیاید وگرنه ارزشی ندارد ، اینان چند روزی خدمت رسول الله ﷺ ماندند تا فرایض را بیاموزند و بعد از آن با رسول الله ﷺ وداع نمودند و رسول الله ﷺ جایزه شان را داد و رفتند .

وفد بنی عذره

وفد بنی عذره و وفد بنی بلی و وفد بنی مره و همچنین وفد بنی خولان که از یمن است ، بخدمت رسول الله ﷺ رسیدند رسول الله ﷺ به همه آنان دستور داد که : وفاء به عهد نمایند و امانت را بصاحبش برگردانند و نسبت به همسایگان خوشرفتار باشند و ظلم بکسی ننمایند که ظلم در روز قیامت مایه ظلمات است .

وفد بنی محارب که بخدمت رسول الله آمدند در حالیکه مسلمان و بفرمان بودند

نمایندگان بنی محارب ، اینان از جمله مردمی بودند که موقعیکه رسول الله ﷺ در عکاظ^(۱) قبائل عرب را بسوی اسلام دعوت میفرمود جوابی قبیح دادند و دشمنی با اسلام را آشکار ساختند ، اما خدای متعال که توانا بر همه چیز است اکنون همان مردمیکه که سخت ترین دشمنی با رسول الله ﷺ داشتند دل شان را نرم نموده و شوق و رغبت بسوی اسلام داده تا خود بخدمت رسول الله ﷺ آیند و اسلام خود را ظاهر کنند .

وفد غسان و وفد بنی عبس و وفد النخع که بخدمت رسول الله ﷺ آمدند

رسول الله ﷺ در مقابل این مردمیکه بخدمت شان میرسیدند با خوشروئی و مکارم اخلاق رفتار مینمود و آنان را به دین اسلام آشنا

(۱) عکاظ و ذالمجنة و ذالمجاز : مناطقی از عربستان بودند که در اوقات معین عربها به آنجا میآمدند ، بعضی برای تجارت و خرید و فروش کالاها ، و بعضی برای خواندن اشعار خود و بعضی برای افتخار نسب و سابقه خود به آنجا میآمدند ، و اجتماع شان مایه انجام معاملات و شهرت شان میشد ، چنانکه امروز بازارهای مکاره وجود دارد و از اقطار جهان برای عرض کالا های شان و فروش آنها بانجا جمع میشوند .

میساخت و آنچه لازم بود به آنان میآموختند و جائزه هائی که مایه خوشنودی شان باشد به آنان مرحمت مینمودند و همین بهترین مبلغ اسلام در مناطق دور دست ودشت و دره بودند .

وفات ابراهیم پسر پیغمبر ﷺ

ابراهیم علیه السلام در همین سال دهم هجری روز سه شنبه یا زدهم ربیع الأول در شهرمدینه وفات یافت و رسول الله از وفات او اندوهگین شد و فرمود:

«العین تدمع والقلب یحزن ولا نقول إلا ما یحبه الله تعالی ویرضاه وانا یا ابراهیم لفراقک لمحزونون» یعنی : چشم اشک میریزد و دل اندوهگین میشود و بزبان نمی آوریم مگر آنچه را که خدا آن را دوست دارد و مایه رضای او باشد ، و ما ای ابراهیم از جدائی تو اندوهگین هستیم .

مادر ابراهیم علیه السلام ماریه قبطیه بوده ابراهیم در ماه ذیحجه سال هشتم هجری بدنیا آمد و روز سه شنبه یازدهم ربیع الأول سال دهم هجری وفات یافت .

سال يازدهم هجرى

سریه اسامه بن زید رضی الله عنه بسوی اُبنی که نزدیک مؤتة است در بیست و ششم ماه صفر سال یازدهم هجری ، رسول الله لشکری را بریاست اسامه بن زید آماده فرمود تا به ابنی مؤتة جائیکه پدرش زید بن حارثه در آنجا شهید شده بود بروند، و به اسامه فرمود : «سِرِّ اِلَى مَوْضِعِ قَتْلِ اَبِيكَ ، فَاَوْطِئْتَهُمُ الْخَيْلَ ، فَقَدْ وَلَيْتُكَ هَذَا الْجَيْشَ ، فَاغْرُ صَبَاحاً عَلَى اَهْلِ اَبْنِي وَحَرِّقْ عَلَيْهِمْ ، وَاسْرِعِ السَّيْرَ لِتَسْبِقَ الْاَخْبَارَ فَاَنْ اَظْفِرَكَ اللهُ فَاَقْلُ اللَّبْثَ فِيهِمْ ، وَخُذِ الْاَدْلَاءَ وَقَدِّمِ الْعِيُونَ وَالطَّلَانِعَ مَعَكَ» . یعنی :

«برو به محلیکه پدرت در آنجا کشته شده است ، و اسبان را بر آنان بدوان (یعنی سوارکاران را برآنان بفرست تا مجال جنگ نیابند) برای اینکه من این لشکر را زیر ولایت و حکم تو قرار داده ام (یعنی تو چنین لشکری مجهز و نیرومند در اختیار داری و می توانی آنچه را که بتو امر مینمایم انجام دهی) و صبحگاهان بر مردم ابنی پگاه شبیخون بزن و بسوزان بر آنان (یعنی از سوزانیدن درختان هرزه و افروختن آتش ترس بر دلهای شان داخل کن) و در رفتن شتاب کن تا قبل از اینکه خبر حرکتت به آنان برسد به آنان رسیده باشی . یعنی وقتی که قبل از رسیدن خبر به آنان بررسی آنان آمادگی جنگ ندارند و خون ریزی نمیشود) بنابراین اگر خدا تو را پیروز گردانید ، آنجا اندک بمان (تا ماندن زیاد باعث اجتماع مجدد آنان و تدارک از سر گرفتن جنگ شان نباشد) و در رفتن و در میان آنان از افراد با خبر استفاده کن (تا هم از نزدیکترین راه به آنان بررسی و هم به بیراه نیفتی) و پیش از هر اقدامی عیون یعنی خبر گزاران از پیش بفرست تا شما را از تمام مسائل دشمن با خبر کنند (بدانی شمار لشکریان چند تا است ، نوع سلاح شان کدام است نیرومندی شان تا

کجاست) و طلائع و پیش تازان را جلو تر بفرست و همیشه این پیش تازان همراه تو باشند و آماده باشند.

(در حقیقت تمام فرمودهای رسول الله ﷺ معجزه است، و در دو سطر تمام آنچه باید یک سردار جنگی بداند بیان فرموده و راه پیروزی و بعد از پیروزی و احتیاطات لازم برای جلوگیری از خونریزی همه روشن ساخت، این است که در صد جنگی که در عهد رسول الله ﷺ پیش آمده است فقط یک هزار کشته داشته است دویست و پنجاه تا از مسلمانان و هفتصد تا از کافران).

رسول الله ﷺ پرچم را بدست اسامه داد و فرمود:

«اغز باسم الله في سبيل الله وقاتل من كفر بالله» برو به جهاد بنام خدا

و در راه خدا و بجنگ با کسانی که کفر آورده اند بخدا.

اسامه با بسیاری از بزرگان مهاجرین و انصار رضی الله عنهم اجمعین از مدینه حرکت نمود و در جُرْفُ که محلی نزدیک مدینه است توقف نمود (و باید دانست که ابوبکر صدیق رضی الله عنه با اسامه همراه نبوده است، برای اینکه بیست و هشتم صفر بیماری رسول الله ﷺ شروع شد و لشکر اسامه از جُرْفُ بیرون نرفت، و ابوبکر بدستور رسول الله ﷺ امامت نمازها را بعهدہ گرفت چگونه امام مسلمین با لشکریان همراه می‌رود و رسول الله ﷺ را تنها میگذارد؟

نظر به بیماری رسول الله ﷺ و شدت گرفتن بیماری رسول الله ﷺ لشکر اسامه بسوی دشمن نرفت و نظر به اینکه رسول الله ﷺ از زوجات طاهرات خواست در منزل عائشه از ایشان پرستاری شود در ده روز اخیر بیماری رسول الله ﷺ تنها کسیکه آزادانه هر وقت بخدمت رسول الله ﷺ

میرسید ابوبکر بود که رسول الله در منزل عائشه دختر ابوبکر بود ، و یقیناً در روزهای اخیر هر دستوری برای خلافت ایشان و رهبری مسلمین و تنفیذ لشکر اسامه به ابوبکر صدیق میفرمود و ابوبکر صدیق در زمان خلافت خود دستورهای رسول الله ﷺ مو بمو اجراء مینمود و این قابل انکار نیست و مثل روز روشن است) .

موقعیکه رسول الله ﷺ رهبری لشکر را به اسامه مرحمت فرمود و پرچم را به او سپرد ، گروهی از مردم از این امر انتقاد نمودند که رهبری چنین لشکری عظیم که افرادی از بزرگان مهاجرین و انصار در زیر پرچم دارد ، به اسامه که جوانی هیفده ساله است سپرده است ، این خبر به رسول الله ﷺ رسید ، رسول الله ﷺ بسیار خشمگین شد و سخنرانی فرمود : «أما بعد أيها الناس فما مقالَةٌ بلغتنی عن بعضکم فی تأمیری أسامة ، ولئن طعنتم فی تأمیر أسامة لقد طعنتم فی تأمیری أباه من قبله وأیمُ الله إنه کان لخليقاً بالإمارة ، وإن ابنه من بعد لخليقٌ بها ، وإن کان لمن أحب الناس إلی ، وانهما المظنة لكل خیر ، فاستوصوا به خیراً فإنه من خيارکم »

بعد از حمد و ثناء خدا ، ای مردم این چه گفتاری است که از بعضی از شما به من رسیده است در خصوص اینکه اسامه را امیر و فرمانروای جیش ساخته ام ، شما در امیر کردن پدرش هم انتقاد کردید ، و به خدا قسم که پدر اسامه شایسته امیر شدن بود ، و یقیناً پسرش بعد از او نیز شایسته امیر شدن است ، و در حقیقت اسامه از محبوب ترین مردم نزد من است ، و اسامه و پدرش هستند که گمان هر خیری به ایشان میرود ، بنا بر این من شما را سفارش میدهم بخوبی در حق اسامه که او از بزرگان شما است .

اما اسامه و لشكرش بسبب بیمار شدن رسول الله ﷺ به ابني نرفتند ، و گونیا فرستادن اسامه به اراده خدای متعال نصیب ابو بكر صديق رضی الله عنه شده بود تا او این امر رسول الله ﷺ را مانند همه اوامر ایشان اجراء نماید .

بیماری رسول الله ﷺ

موقعیکه رسول الله ﷺ رسالت خود را به وجه اکمل به انجام رسانید ، و آنچه مأمور به تبلیغ آن شده بود کاملاً به امت آموخت ، و امت را در سایه کتاب و سنت بر راهی راست و روشن قرار داد ، و یاران خود را برای نشر اسلام و بسط توحید در سراسر جهان آماده ساخت ، و افرادی را شایسته جانشینی و خلافت نمود ، و اطمینان یافت که شریعت مطهره اسلام بعد از او از گزند حوادث مصون است ، و خدای متعال عهده دار حفظ کتاب خود و حفظ دین خودمیشد ، خدای متعال او را برای جوار خود برگزید ، و ایشان را به ملا اعلی رسانید

در همین موقع بیماری در اواخر صفر که رسول الله ﷺ احساس نزدیک بودن رحلت شان مینمود ، روزی بر منبر نشستند و در جمله فرمایشات شان فرمودند: «**إِنَّ عِبَادَ خَيْرِهِ اللَّهُ بَيْنَ أَنْ يُؤْتِيَهُ زَهْرَةَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ فَاخْتَارَ مَا عِنْدَهُ**» فبکی ابو بكر وقال: يا رسول الله فدينك بأبانا و أمهاتنا ، فقال ﷺ «**إِنَّ أَمَّنَ النَّاسَ عَلَيَّ فِي صَحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ ، فَلَوْ كُنْتُ مَتَّخِذًا خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ ، وَلَكِنْ أَخُوهُ الْإِسْلَامَ لَا يَبْقَى فِي الْمَسْجِدِ خَوْخَةَ إِلَّا سَدْتُ إِلَّا خَوْخَةَ أَبِي بَكْرٍ**»

يعنى : خداوند به بنده اش محمد اختيار داد تا میان اختيار کردن

خوشی دنیا و اختیار کردن مقام و منزلت نزد خدا یکی از این دو را بر گزیند بنده اش محمد مقام و منزلت نزد خدا را اختیار کرد (یعنی خداوند ماندن در دنیا و رفتن بسوی خدا و در جوار او تعالی به اختیار رسول الله ﷺ گذاشت رسول الله ﷺ رحلت از این جهان و بودن در جوار پروردگار جهانیان را بر ماندن در این جهان ترجیح داد یعنی رحلت ایشان نزدیک شده است ، ابوبکر که دانست مقصود حضرت رسول اکرم ﷺ کدام است به گریه افتاد و گفت پدران و مادران ما فدای تو باد ، اما مردمی که قصد حضرت را نمیداستند تعجب میکردند که چرا ابو بکر صدیق میگردید) رسول الله ﷺ فرمود: مَنْتَ ابوبکر بر من بیش از هر شخص دیگری است از اینراه که هم در همراهی و هم در انفاق اموالش در راه من از هر فرد دیگری بیشتر از خود گذشتگی و اخلاص داشت ، و فرمود : اگر من کسی را غیر از خدا خلیل (۱) خود میدانستم - ابوبکر را خلیل خود میدانستم.

و لیکن برادری اسلام میان من و ابوبکر بر قرار است ، و هیچ دری از خانه دیگری به درون مسجد باز نشود مگر در خانه ابوبکر (برای اینکه او جانشین رسول الله ﷺ است و باید درخانه اش در مسجد باشد. (خوخه: بمعنی روزنه که از آن روشنائی و هوا به اطاق میآید و در اینجا مقصود از آن دروازه است ، و به همین دستور رسول الله ﷺ هر دری که از خانه دیگری بمسجد باز میشود بسته شد مگر درِ خانه ابوبکر رضی الله عنه که رسول الله ﷺ او را آماده خلافت فرموده بود).

(۱) خلیل: دوستی که محبت او در خلال دل باشد و گویا گوشت و پوست او از محبت مالا مال باشد و معلوم است که چنین محبتی برای خدا یکتا داشت نه دیگری .

رسول الله ﷺ تقریباً در بیست و هشتم صفر سال یازده هجری در منزل ام المؤمنین میمونه بود که بیماری ایشان شروع شد ، و چند روزی بحسب نوبه زوجات طاهرات از خانه این زوجه بخانه دیگری انتقال می یافت اما هر روزی میپرسیدند : « **أَيْنَ أَكُونُ غَدًا** » فردا در خانه کدام يك از زوجات هستم؟ زوجات دانستند که مقصود رسول الله ﷺ این است که در خانه عائشه رضی الله عنها بماند ، این است که همه زوجات راضی شدند که در ایام بیماری درخانه عایشه باشد و از آنجا منتقل نشود و معلوم است که ابوبکر صدیق آزادانه بخدمت رسول الله ﷺ میرسید و تعلیمات لازم را برای رهبری امت بعد از رحلت رسول الله ﷺ از رسول الله ﷺ فرا میگرفت ، روزی که دیدند بیماری شان شدت یافته است و دستور دادند هفت مشک آب که سر آنها گشوده نشده بر رسول الله ﷺ بریزند برای اینکه حرارت تب رسول طوری بود که هرکس دستی برلباس او می گذاشت اثر حرارت شدید احساس می کرد. برای این منظور لکن بزرگی آورده شد و رسول الله ﷺ در آن لکن نشانده شد و از آب آن هفت مشک بر ایشان ریخته شد تا اینکه به دست خود اشاره فرمود که کافی است .

موقعیکه از فشار بیماری رفتن شان بمسجد دشوار شد ، فرمود به ابوبکر امر کنید تا از طرف من امامت نماز را بعهده بگیرد : « **مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فليصل بالناس** » ، رسول الله ﷺ در حال حیات خود به خلافت ابوبکر راضی شد . موقعیکه اصحاب رسول الله ﷺ ازسختی بیماری رسول الله ﷺ با خبر شدند بمسجد آمدند ، و عباس عموی پیغمبر بخدمت رسول الله ﷺ آمد و از بودن اصحاب در مسجد و ناراحتی شان از بیماری رسول الله ﷺ به ایشان خبر داد .

رسول الله ﷺ در حالیکه تکیه بر علی و فضل بن عباس نموده بودند و پارچه بدور سر خود بسته بودند و پای شان بزمین میکشید بمسجد آمدند و بر پله پائین منبر نشستند، مردم با دیدن ایشان بسوی شان بر خاستند، رسول الله ﷺ حمد و ثنای خدای متعال بجا آوردند، پس از آن فرمودند :

«يا ايها الناس بلغني انكم تخافون موت نبيكم، هل خلدَ نبيُّ قبلي فيمن بعث الله فأخلدَ فيكم؟ إلا إني لاحق بريي وانكم لاحقون بي، فأوصيكم بالمهاجرين الأولين خيراً، وأوصى المهاجرين فيما بينهم، فإن الله تعالى يقول: ﴿والعصر إن الإنسان لفي خسر، إلا الذين آمنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر﴾ وإن الأمور تجري بإذن الله لا يحملنكم استبطاء، امر على استعجاله، فإن الله لا يعجل بعجلة احد، من غالب الله غلبه ومن خادع الله خدعه (فهل عسيتم إن توليتم أن تفسدوا في الأرض وتقطعوا أرحامكم) ^(١) وأوصيكم بالانصار خيراً فإنهم الذين تبوءوا الدار والايمان من قبلكم ان تحسنوا اليهم، الم يشاطروكم في الثمار؟ الم يوسعوا لكم في الديار؟ الم يؤثروكم على أنفسهم ولهم الخصاصة؟ الا فمن ولي ان يحكم بين رجلين فليقبل من محسنهم وليتجاوز عن مسيئهم الا ولا تستأثرا عليهم، الا واني فرط لكم وانتم لاحقون بي، الا فإن موعدكم الحوض، الا فمن أحب ان يرده على غدا فليكف يده ولسانه الا فيما ينبغي».

یعنی : بمن خبر رسیده است که شما از مردن پیغمبرتان می ترسید، آیا درمیان پیغمبرانی که خدا ایشان را به پیغمبری مبعوث فرمود: پیغمبری پیش از من جاوید مانده تا من درمیان شما جاوید بمانم؟

(یعنی هر پیغمبری که بدنیا آمده موقعیکه رسالت خود را به انجام رسانیده دار فانی را ترک نموده و بجوار پروردگار خود رسیده، و هیچ پیغمبری در این جهان جاوید نمانده است، من هم مانند برادرانم پیغمبران خدا در این جهان جاوید نمی مانم) من بیقین پروردگارم میرسم و شما یقیناً بمن میرسید .

بنابر این، من شمارا سفارش میدهم به خوبی کردن با مهاجران نخستین که از مکه بمدینه آمدند، و سفارش میدهم مهاجران را که میان شان خوبی برقرار کنند، برای اینکه خدای متعال میفرماید: والعصر: قسم بروزگار که انسان در زیان کاری است، از روزیکه بدنیا میآید تا روزی که از جهان میروود در بیهای هر چیزی که بدست میآورد قسمتی از عمر گرانبها رامی پردازد و قسمتی از نیروی فکر و بدن برای آن صرف میکند، کودکی برای او مانند خوابی میگذرد و جوانی را در جنون جوانی از دست میدهد پیری که رسید از نفس زدن براحات هم باز میماند، در کودکی بیازی می پردازد و در جوانی مستی، غرور و بی خبری از عاقبت نقد جوانی را بتاراج می دهد و در پیری به سستی و کسالت سپری میکند چنین غفلت زدگانی همه عمرشان زیان کاری است در کودکی بازی و در جوانی مستی و در پیری سستی دارند هیچگاه در شمار خداپرستان نمی آیند، مگر مردمی که ایمان آوردند ایمان صحیح و کارهای شایسته نموده و در راه شایسته کاری همدگر را به گرفتن راه حق و صبر و شکیبائی توصیه میکنند. و یقین این است که کارها به اذن و اجازه خدای یکتا روبراه میشود، بنابر این مبادا که بدنبال افتادن کاری باعث شتابزدگی تان گردد، برای اینکه در برابر خدای متعال تسلیم و فرمانبری لازم است، از اینراه که خدا به شتاب کردن کسی نظام کارها را تغییر نمیدهد، هرکسیکه بخواهد بر خدا

پیروزشود، خدا او را شکست میدهد و او را محروم میگرداند، و کسیکه بخواهد خدا را بفریبد، خدا عاقبت فریبکاریش به خود او برمیگرداند - چنانکه (خدای متعال فرمود): شاید شما اگر روی از ایمان گردانید و به جاهلیت برگردید و به فساد و تباهکاری در زمین بپردازید بجنگ و خون ریزی ارحام یکدگر را قطع کنید (یعنی باید بطوری از ایمان صحیح برخوردار باشید که هیچگاه بجاهلیت برنگردید و فساد نکنید شمشیر بروی یکدگر نکشید). و شما را سفارش میدهم بخوبی در باره انصار که پیش از شما در مدینه منزل گرفتند و شهر خود را مرکز ایمان ساختند ، شما را سفارش میدهم بخوبی نمودن و گرامی داشتن شان ، آیا برهای درختان شان را میان خودشان و شما قرار ندادند ؟ آیا شهرهای شان برای شما گشاده ساختند که براحت در آنها زندگی کنید؟ و آیا با اینکه در سختی بودند شما را بر خود مقدم نداشتند؟ آگاه باشید که هر کسیکه سر رشته داری داوری میان دو شخص بدست آورد، باید از نکو کاران شان بپذیرد و از بدکاران شان گذشت نماید (یعنی در برابر آنهمه خوبیهای انصار گرامی داشت خوبان شان و گذشت از بدان شان لازم است) آگاه باشید که نباید خود را بر آنان مقدم بشمارید : آنان را مانند خودتان حساب کنید ، آگاه باشید که من پیشرو شما هستم من از پیش میروم و شما بعد از من میرسید ، آگاه باشید که موعد ملاقات من و شما حوض است در روز قیامت ، آگاه باشید که هر کسیکه میخواهد فردای قیامت بر من وارد شود، تا از حوض بیاشامد باید دست و زبان خود نگهدارد و دست و زبان خود را بکار نبرد مگر در آنچه شایسته است .

وفات رسول الله ﷺ

موقعیکه مسلمانان نماز صبح روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سال یازدهم هجری را پشت سر ابوبکر صدیق میخواندند رسول الله ﷺ در حجره عایشه گشوده و پرده جلو دروازه حجره عایشه بلند نمود ، و مشاهده نمود که مردم در صفهای نماز ایستاده اند ، و دانست که رسالت شان اثر خود را بخشیده است تبسم کنان پرده را انداخت .

ابوبکر بفکر اینکه رسول الله ﷺ میخواهند بمسجد بیایند ، شروع کردن پس پس آمدن تا بصف پیوندند ، اما رسول الله ﷺ اشاره فرمودند که ایشان در جای خود بمانند ، و اما مردم از خوشوقتی میخواستند از نماز بیرون آیند و بطرف رسول الله ﷺ بروند رسول الله ﷺ اشاره به آنان فرمودند نماز خود را به آخر برسانند ، و پرده را انداخت و به حجره داخل شد .

چاشت همین روز ، رسول الله ﷺ رحلت فرمود و به پروردگار خود رسید ، عمر رسول الله ﷺ در روز رحلت شصت و سه سال هجری قمری بود .

ابوبکر رضی الله عنه که صبح رسول الله ﷺ را در نماز صبح دیده بود بتصور اینکه رسول الله ﷺ رو ببهبود است ، به سخ که خانه های بنی الحارث بن الخزرج در آنجا است نزد همسرش حبیبیه دختر خارجه بن زید رفته بود ، و موقع رحلت رسول الله ﷺ در آنجا بود ، همینکه خبر رحلت رسول الله ﷺ را شنید بسوی مسجد رسول الله ﷺ آمد ،

در غیاب او عمر شمشیر کشید و گفت هر کسیکه بگوید رسول الله ﷺ وفات یافته است او را خواهم کشت ، رسول الله ﷺ مثلیکه موسی چهل شب

بکوه طور برای مناجات رفته است، رسول الله ﷺ نیز غیبت نموده و بزودی رجوع خواهد نمود ، ابوبکر که آمد بخانه رسول الله ﷺ رفت ، و برابر روی رسول الله ﷺ زانو زد و شروع کرد به بوسیدن روی رسول الله ﷺ و گریستن ، میگریست و میگفت : قسم بخدائیکه روح من در دست او است. رسول الله ﷺ وفات یافته : **صلوات الله عليك يا رسول الله ، ما اطيبك حياً و ميتاً** : دروهای خدا بر تو باد یا رسول الله ﷺ چه خوشبو هستی در زندگی و در وفات **لا يجمع الله عليك موتین** : خدا دو مرگ را بر تو قرار نمیدهد . آنگاه از خانه رسول الله ﷺ بمسجد آمد و بر منبر رفت بعد از حمد و ثنای پروردگار چنین گفت :

الا من كان يعبد محمداً فإن محمداً قد مات ، ومن كان يعبد الله فإن الله حي لا يموت : کسیکه محمد را عبادت میکرد محمد درگذشته است ، و کسیکه خدا را عبادت میکرد خدا همیشه زنده است و مرگ بدرگاه مقدسش راه ندارد آنگاه این آیه ها خواند:

﴿ **إنك ميتٌ وإنهم ميتون** ﴾ (۱) **یعنی**: یقیناً تو خواهی مرد و آنان خواهند مرد : ﴿ **وما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفإن مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم ومن ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئاً وسيجزى الله الشاكرين** ﴾ (۲) :

یعنی : نیست محمد مگر پیغمبر خدا و پیغمبران پیش از او همه در گذشته و مرده اند . آیا اگر محمد درگذشت و یا کشته شد بر پس پای خود بر میگردید؟ کسیکه بعد از وفات رسول الله ، به کفر برگردد هیچ

زیانی نمیرساند بخدای حی قیوم ، خدا بزودی پاداش خواهد داد سپاسگذاران را که بعد از وفات رسول الله، مانند وقت حیات او بر دین خود ثابت قدم ماندند ، و هیچ تزلزلی به ایمان شان راه نیافت ، عمر رضی الله عنه گفت : بخدا سوگند که مثل این بود که من هیچگاه این آیه را نخوانده باشم ، وقتی که ابوبکر این آیه را خواند دانستم که رسول الله ﷺ در گذشته است .

جسد مطهر رسول الله ﷺ در خانه اش گذاشته شد همان روز دو شنبه و شب سه شنبه و روز سه شنبه تا شب چهار شنبه که مسلمانان از تعیین خلیفه و جانشین پیغمبر ﷺ فارغ شدند ، آنگاه رسول الله ﷺ در همان لباسی که به تن داشت شسته شد . علی رضی الله عنه او را میشست و عباس بن عبدالمطلب و دو پسرش فضل و قثم و اسامه بن زید و شقران از موالی رسول الله ﷺ علی را کمک میدادند ، و او را در سه تا سرتا سری کفن سفید پوشاندند و در این سه سر تا سری نه جامه بود و نه عمامه ، موقعیکه تجهیز رسول الله ﷺ فراهم شد و غسل و کفن او بجا آمد و در خانه اش خانه عائشه جایی که در آنجا رحلت فرموده بود ایشان را بر تخت نهادند ، و مسلمانان گروه گروه میآمدند و تک تک بر او نماز میخواندند . در نماز بر ایشان کسی امام نشد ، و موقعیکه از نماز بر ایشان فراغت حاصل شد ، ابو طلحه انصاری همان جایی که در آن در گذشت لحد کند ، یعنی حفره و گود قبر را کند و از جهت قبله آن لحد ساخت ، علی و عباس و فضل و قثم رضی الله عنهم رسول الله ﷺ را در لحد قبر خواباندند ، و بلال رضی الله عنه بر قبر او آب میپاشید و قبر مطهر ایشان يك وجب از زمین بلتدر قرار داده شد .

رسول الله ﷺ تنها پیغمبری است که ولادت و وفات ایشان بطرز دقیق تاریخ گذاری شده و محل ولادت و آسایشگاه ایشان به یقین دانسته شده است ، و نظر به اینکه خاتم الانبیاء هستند هیچ نکته ابهامی در تاریخ زندگی مقدس ایشان وجود ندارد ، و از روز ولادت تا روز وفات ایشان تاریخ زندگی ایشان مثل روز روشن است ، قابلۀ ایشان : الشفاء ، و مرضعه شان ثویبیه و ام ایمن که نام او برکت است و پرستارشان در بادیه حلیمه السعدیه است ، و پدر و مادر و اعمام و احوال و جدّ و جدۀ ایشان و نسب مطهرشان همه مانند روز روشن است ، دوران شیر خوارگی و کودکی ایشان و عهد جوانی و زمان کهولت و ایام سالمندی و کار ایشان در جوانی و تجارت کردن شان در مال خدیجه و روش ایشان در خانه و میان خانواده و رفتارشان با دوستان و اخلاق ایشان با دشمنان و گشاده دستی و کرم ایشان و عفو و گذشت ایشان که همه از روی اصول و قواعد بود و در سیره مطهره ایشان معروف^(۱) است و در مقدمه این کتاب و در ملحق آن به تفصیل یاد شده است .

(۱) گفتیم آنچه تعلق به رسول الله ﷺ دارد همه مثل روز روشن است ، و امت او برای کتاب اسمانی او که قرآن است چندین علم برای خدمت به قرآن ابتکار کردند ، و همچنین امت او برای سنت مطهره^۲ ایشان چندین علم ابتکار نمودند تا دستور های کتاب و سنت مثل روز روشن شد ، اما باقی انبیاء حتی آنان که پیروان دارند مثل موسی و عیسی علیهما السلام نه محل ولادت شان مشخص است و نه محل وفات شان نه امتهای شان برای کتاب شان علمی را ابتکار کرده اند نه تحقیقی بعمل آورده اند جز اینکه اعتراف نمایند که کتاب شان دست نخورده نمانده و تحریف بسیار یافته است و موسی علیه السلام که سی سال در خانه فرعون بود رفتارشان چگونه بود؟ چه میکرد؟ در آن سی سال هیچ اطلاعی از او در آن مدت معلوم نیست ، خودشان به تحریف کتاب شان اعتراف دارند و اینقدر خرافات را در کتاب شان گنجایند اند که مایه حیرت مطالعه کننده میشود و نه فقط کتاب شان ، عظمت =

رسول الله ﷺ دو اصل برای امت بعد از خودش بیادگار گذاشت : یکم قرآن کلام الله مجید . دوم سنت مطهره رسول الله ﷺ که هرگاه امت بر وفق این دو رفتار نماید هیچگاه به گمراهی نخواهد افتاد ، هیچگاه دشمن بر او پیروز نخواهد شد ، هیچگاه گردِ نلت بر روی شان نخواهد نشست افسوس که افسون های دشمنان بسیاری از امت را از صراط مستقیم بدور برده ، دشمنان اموال امت را بیغما می برند و خودشان ناظر و تماشاگر آن هستند ، و چه میتوانند کرد وقتی که بر خلاف دستور صریح خاتم الانبیاء همه به برادرکشی و اذیت و آزار و ظلم و چپاول همدیگر پرداخته اند ؟ جز اینکه همیشه روزنه امید گشوده است و پس از هر اندک زمانی رجالی از این امت برای زنده کردن مآثر خود قدم بمیدان مینهند و وحدت امت و شکست دشمن را عملی میسازند ، و روزی که از نو دانشمندان مخلص تعالیم اسلام را در سراسر جهان بسط میدهند بیاری خدا نزدیک است .

سیرت محمد مصطفی خاتم الانبیاء ﷺ از ولادت تا وفات خیلی مختصر اما جامع بیان شد ، اکنون به یاد شمائل مطهره^۱ ایشان میپردازیم ، تا بعد از آن به ذکر خصائص ایشان بپردازیم .

= و بزرگواری خود را هم بجا نیاورده اند . خدای شان با یعقوب کشتی میگیرد ، و عیسی از نسبتهای ناروا مصون نداشته اند ، کجا آنها و خزعبلات شان و کجا اسلام؟ که کتاب شان همان است که در عهد رسول الله ﷺ نازل شد و خدا ضامن حفظ آن است ، و سنت پیغمبرشان با تمام دقت همه جوانب آن را تحقیق نموده اند تا پاك و بی شائبه در اختیار امت باشد .

نظری به آنچه یاد شد .

کسیکه بحال عرب پیش از اسلام و بعد از اسلام بیندیشد و نه تنها حال عرب بلکه به حال همه جهانیان قبل از اسلام و بعد از آن بنگرد میبیند که از روز بعثت تا روز وفات رسول الله ﷺ از حالتی به حالت دیگر در دگرگونی است . بطوری که در تاریخ بشر اینچنین دگرگونی که در مدت اقامت رسول الله ﷺ در میان قوم پیش آمده هرگز پیش نیامده است . کسیکه بحال عرب قبل از اسلام بنگرد :

مردمی را خواهد دید که متشکل از قبیله های متعدد، و همه بدخواه یکدیگر هستند که از شمشیرهای شان خون یکدیگر میچکد ، و دل‌های شان برافروخته از کینه همدیگر است، نه دل شان آرام دارد و نه خاطرشان آسوده است . و به دو قسم تقسیم شده اند یا خواهان و طالب فتنه هستند ، و یا مطلوب و مورد حمله هستند، و با اینحال دین شان بت پرستی است ، غیر از بت پرستی و جاهلیت نمیدانند نه نظم و انتظامی دارند که اجتماع شان را نگهدارد، نه کتابی دارند که یگانگی و وحدت شان را ببار آورد و نه قانونی دارند که به نزاع و کشمکشهای شان پایان دهد ، و نه رئیس و سروری دارند که رهبری شان نماید ، مردمی هستند لجام کسیخته در عقائد و بی بندوبار در اخلاق و پریشان روزگار در اجتماع، آنها تا سال ۶۲۲ میلادی چنین وضعی داشتند ، آنگاه در سال ۶۲۲ میلادی یعنی پس از ده سال به حال همین مردم بنگرد می بیند مردمی هستند .

از دین داری بر پایه یکتا پرستی و توحید خالص .

و در اخلاق بر راه دانشمندانی که هوی و هوس زیر پانواده .

و در خلق و خوی مردم حکیم و دانا .

و در اتحاد و همدستی همانند يك جسد که هر جای آن بدرد آید همه اعضا جسد به بی خوابی و ناراحتی در صدد رفع آن درد آیند .
 و در حکومت و فرمانروائی همه بر دموکراتی صحیح که همه یونانیان و رومیان و ایرانیان آرزوی آن داشتند و نیافتند .
 و در قانون دارای دستور العملی که از هیچ طرف باطل بسوی آن راه ندارد .

و از حیث اجتماع و همبستگی مانند ساختمانی پولادین که خللی بآن راه نمی یابد .

و شگفت آورتر اینکه اجتماع و همبستگی و دستور العمل و حکم و فرمان شان مُتَحَجَّرٌ و بی روح نبود ، بلکه در همه آنها دارای روحی زنده و با نشاط و باعث تحرك و پیشرفت و تکامل بود روحی که گوئیا بر ایشان فرود آمده تا فرمانبران خدا بر روی زمین باشند .

و عجیب تر از همه اینکه این روح هیچ سابقه نداشت که به آن تأسی جوید و از آن پیروی نماید ، بلکه روحی مختص خودشان بود که مایه رحمت و نور و هدایت و تعلیم و ارشاد باشد .

الله اکبر مردی که دیروز زیر بار سنگین جاهلیت جان می سپرد . و در آلودگی بت پرستی غوطه ور بود و در سر کشی و بی بند و باری و تعدی به همدیگر حالی نداشت .

در ظرف ده سال اصلاً عوض شده در بالاترین روح سعادتبار اجتماعی زندگی نماید . این دگر گونی چگونه بدست آمد ؟!

بله این دگر گونی را خدای متعال بر دست بزرگترین مرد تاریخ که اراده خدای عزوجل بود که خاتم النبیین و رحمة للعالمین باشد به دست آورد .

اولاً : پیش از بعثت خاتم النبیین ﷺ ، اجتماع هائی بود که خود را برترین و اولترین افراد بشر میدانستند . نه از این جهت که شایستگی آن را داشته باشند . بلکه بصرف اینکه پدرشان فلان است یا محل اقامت شان مقدس است . چنانکه یهودیان خود را شعب الله مختار میدانستند . و چنانکه امروز که جاهلیت میان بسیاری از ملتها برگشته آمریکائیان خود را بافته جدا تافته میدانند و شعار آلمانیها آلمان ما فوق همه و خلاصه در جاهلیت جدید عنصر پرستی و مادیگری و عصیان بهمراه آمده اند .

در حالیکه خاتم النبیین اعلام فرمود که مردم همه در برابر دین خدا باهم برابرند ، مردم همه فرزندان آدم هستند و آدم از خاک آفریده شده عربی بر عجمی برتری ندارد ملاک بزرگواری فقط تقوی و پرهیزگاری است ، و برتری هر کس بحسب پرهیزگاری و شایسته کاری او است . کسیکه ایمانش صحیح است و راه تقوی گرفته و عمل صالح دارد او است که خود را بخدا نزدیک ساخته است ،

این دستور باعث شد که برای اولین بار بر روی زمین فرزندان آدم همه با هم ببرادری و برابری رفتار کنند . چنانکه نمونه عدالت در جهان امیر المؤمنین سیدنا عمر رضی الله عنه در حال خلافتش میفرمود : **ابوبکر سیدنا وَاَعْتَقَ سیدنا** : ابوبکر صدیق آغای ما است او آغای ما بلال را آزاد نمود ، بلال که عبد حبشی بود در پرتو اسلام و خدمت به اسلام عمر او را آغای خود معرفی میفرمود .

ثانیاً : هر روح اجتماعی که در جهان پیش آمده همه بمردم آن مجتمع این چنین تلقین نموده که آنان آغایان غیر شان هستند . و غیر شان بردگان آنها هستند . و آنها فقط آفریده شده اند که منافع خود را در نظر بگیرند

روی این اصل هر جا که تسخیر نمودند برای شایسته کاری و اصلاح مردم آنجا نبود بلکه برای به یغما بردن ثروت و هستی مردم تسخیر شده و خوار کردن بزرگان شان بوده است .

چنانکه کشورهای غربی در آسیا و افریقا همین روش را ادامه میدهند . و ملتهای عقب افتاده از دست آنها خوار و گرفتارند ، و بطوری در قانون (بین مردم فتنه بینداز و بر آنان حکومت کن) پیشرفته اند ، که اگر وقتی در ملتهای عقب افتاده افرادی شایسته پیدا می شدند که می خواستند ملتهای خود را بر راه استقلال و پیشرفت سوق دهند، به عناوین مختلف میان آنان و ملتهای شان تفرقه می اندازند. تا هیچوقت نتوانند روی آسایش ببینند و از میان خود مردم افرادی می‌آوردند که سر سپرده آنها هستند .

در حالیکه روح اسلامی مسلمانان را به فتح و پیروزی وادار میکرد (و این کشور گشائی مورد نیاز ملت پیشرفته است و این يك نظام آسمانی است که قابل تغییر نیست) .

و لیکن مسلمانان از فتح دیگر شهرها قصد شان خوار کردن آن مردم و سلب اموال شان نبود بلکه هر ملتی را میان مسلمان شدن و یا جزیه دادن اختیار می دادند .

جزیه مالیاتی بود نا چیز که از شخص توانگر در یکسال يك مثقال طلا و از شخص متوسط نیم مثقال طلا در سال و از شخص بینوا چیزی گرفته نمیشد ، و این جزیه ای که مسلمانان از غیر شان میگرفتند و آنگاه آن مردم را در عادت و عقائد شان آزاد میگذاشتند و مردم شان را از زن و مرد و پیر و جوان و دو کاره محترم میدانستند . آن جزیه که مسلمین از آنان میگرفتند ده يك آنچه حکومتها از مردم میگرفتند نمیشد ، و چنین

رفتاری در هیچ ملتی دیده نشده نه قبل از اسلام و نه بعد آن .
سوم : روح اجتماعی ملت‌های پیش به اخلاق اهمیتت نمیداد مگر میان افراد آن ملت ، مثلاً ممنوع بود کسی غش به هم میهنان خود نماید و لیکن غش و خیانت به مردم دیگر کشورها از تیز هوشی و برتری شان میدانستند .

چنانکه امروز هم این روش از غربیان مشاهد است در حالیکه اسلام بد اخلاقی را حرام میداند و غش و خیانت (مثلاً) چه نسبت به مسلمان و چه نسبت به غیر مسلمان حرام میداند .

چنین روشی که اسلام به آن دستور داده است در غیر اسلام مانند آن نبوده حتی در پشرفته ترین کشورهای جهان مانند آن دیده نشده است . هر کس که در آیات کریمه قرآن عظیم به تأمل بنگرد حقیقت آن را میفهمد :

از آیه ۱۰۵ تا آیه ۱۱۳ سوره النساء بخوبی میرساند که اسلام بهیچ وجه راضی نیست که مسلمانی خیانت بنماید و آنوقت بخواهد خیانت را بنام غیر مسلمان تمام نماید : چنانکه خداوند میفرماید :

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا﴾ (۱) یعنی: ما قرآن را بر تو - ای محمد نازل فرمودیم تا میان مردم به آنچه خدا بتو آموخت داوری نمائی و دفاع کننده از خیانتکاران مباش .

قضیه از این قرار بود شخصی بنام طعمه بن ابیرق زره شخصی را دزدید و آن زره را نزد یهودی پنهان کرد ، صاحب زره کنجاوی نمود تا دانست که زره او نزد یهودی است . او شکایت یهودی نمود ، یهودی گفت: این زره را طعمه بن ابیرق نزد من نهاده است طعمه انکار کرد قسم خورد که زره را ندزدیده و نزد یهودی نگذاشته است ، جماعت طعمه از حضرت رسول الله خواستند تا از طعمه دفاع بفرماید تا دزدی بیهودی بچسبد ، خدای متعال آیه نه از سورة النساء را نازل فرمود تا دزدی طعمه و برائت یهودی را ثابت کند . رسول الله ﷺ یهودی را تبرئه فرمود . و طعمه را عقوبت داد . تفسیر کامل آن آیه در تفسیر صفوة العرفان بخوانید .

این سه وصفی که برای اسلام نوشتیم باعث شد تا کسیکه شهرهای عرب در سال ۶۲۲ میلادی دیده و پس از ده سال در ۶۳۲ میلادی همان شهرها را ببیند . دچار دهشت شود که از برکت اسلام ظرف ده سال چگونه عرب را از بت پرستی و بی بند وباری و پراکندگی نجات داده و بمرتبه ای رسانیده که در تاریخ بشری سابقه ندارد ؟

* * *

و کسیکه در تاریخ جهان تتبع دارد می بیند که در کمتر از صد سال اسلام توانسته عالمگیر شود بجائی که آفتاب بر پرچم اسلام غروب ننموده ، و اسلام توانسته است نقشه جهان را بکلی دگرگون سازد ، و با فتوحات اسلام عقائد و زبان و عادات و اخلاق و حالات مردم جهان را تغییر دهد و فرمان خود را در سراسرجهان بسط دهد و برادری و برابری را به جهانیان بفهماند . و مُجَرِّیِ عدالت در جهان باشد .

و اگر متتبع تاریخ صد سال دیگر را زیر نظر قرار دهد ، خواهد دید که

مسلمانان توانستند قدرت علمی را در اختیار خود بگیرند و از همه ملل و شعوب عالم سبقت گیرند . بجائی که دانشمندیترین دانشمندان و بزرگترین فیلسوفان و داناترین آگاهان بر علوم طبیعی و دانشورترین ریاضی دانان از خودشان باشد .

و در صناعات بطوری نبوغ یافتند که زیر دست ترین سازندگان صنائع و ماهرترین دانایان بقنون علم و صنعت از خودشان بود . و در امور زراعت و کشاورزی یگانه روزگار در آن از خودشان بود ، و در ارتش و نیرومندی و دانائی به فنون جنگی ماهرترین سرداران و دلاورترین سربازان از خودشان بود، در حالیکه مهر و رحمت و خدمت بخلق شعار شان بود ، در همه این مسائل در هیچ امتی نظیر شان نبود .

اگر کسی بگوید که رومیان نیز قدرتی بدست آورده اند .

خواهیم گفت که آنها هیچگاه ظرف ده سال قدرت بدست نیاوردند . بلکه بقانون تدریجی پس از مدتی کسب قدرت نمودند و لیکن در حال قدرت شان ملت شان را به دو گروه تقسیم نمودند : خاصه و عامه ، و برای خاصه همه نوع امتیاز قائل شدند در حالیکه از عامه همه حقوق سلب نمودند به جائیکه عامه حق ازدواج با خاصه را نداشتند و روی این اصل بود که عامه با شورشهای متوالی و خونریزی بسیار توانستند قسمتی از حقوق خود را بدست آورند . و با این حال در قانون شان هیچ نوع عدالت و آزادی و برابری نبود .

اگر بتاریخ شان نظر شود ملتھائی را نابود کردند و گروه های بسیاری را از میان بردند .

و اگر کسی بگوید که یونان توانستند قدرتی بدست آورند .

خواهیم گفت که یونانیان هیچگاه دارای وحدتی نبودند و به کشورهای متعدد تقسیم شدند میان آتن و اسپارت جنگ و خونریزی بود تا اینکه اسپارت بر آتن چیره شد و دیری نگذشت که اثری از حکم شان نماند ، در میان یونانیان فلاسفه ای بوجود آمدند . اما همین ها نیز مردم با تقوی و خداشناس نبودند . بت پرستی میان شان منتشر بود .

ارسطو که امیر فلاسفه یونان لقب داشت در هوسبازی و عیاشی سر آمد دیگران بود . و تنها کسیکه از یونانیان موحد و یکتا پرست و پاک بود سقراط بود که او را بسبب یکتا پرستیش کشتند .

ارسطو بردگان را در حکم بهائم و جانوران میدانست و گوئیا بنظر او خودش بافته جدا تافته است و بشر قسمتی در حکم بهائم هستند و با سایر بشر همانند نیستند . همین ارسطو کسبه و پیشه وران را مستحق استفاده از حقوق مدنی نمیدانست . و بنابر این همین فلاسفه خالی از فضائل بودند و در بین آنها کسیکه فضیلت ابی بکر و یا سختگیری عمر را احقاق حق یا شجاعت و دانائی علی یا زهد ابوذر یا عبادت عبدالله بن عمرو داشته باشند در میان آنان نبود .

گذشته از این چرا حکومت اسلامی با رومان و یونان مقایسه بنمائیم ؟ در حالیکه روش پیغمبری مثل موسی علیه السلام بر تفضیل گروه بنی اسرائیل بر همه ملت های روی زمین است که هر امتیازی را به آنها داده و دیگر ملت ها را از آن محروم ساخته است . و اضافه بر آن طریقه موسی در معامله با غیر بنی اسرائیل معامله قهر و خونریزی و نابود کردن است .

تورات صراحت دارد که موسی دشمنان خود را از زن و مرد و کودک و حتی حیوانات شان نابود میکرد ، و بعد از موسی نیز کسانی که جانشین او

بودند همین رفتار او انجام می دادند، این بود روش موسی علیه الصلاة والسلام .

و اما عیسی علیه السلام روح زهد و تقشف و شیوه ترك دنیا و خشکخواری به پیروان خوداموخت بجائیکه حواریین و پیروان برجسته شان بر سر کوهها نشستند و دست از کار کشیدند تا منتظر قیامت باشند، و آن کسانیکه از پیروان شان در شهرها زیستند سه قرن مشغول کشتن و صلابه زدن و سوختن همدیگر شدند ، و بنابر این وقتی دارای حکومت و قدرتی شدند پایه های دین شان را زیر پا نهادند ، و از دین اسلام و حکومت اسلامی استفاده نمودند .

نخستین کسیکه از تعالیم مسیح روگردان شد قسطنطین بود . قسطنطین اگر چه بیاری مسیحیت برخاست ، اما با روش و شیوه ای که دین مسیح با آن منافات کامل دارد ، او مردم را به شمشیر و آتش بر نصرانی شدن مجبور کرد .

بنا بر این کسیکه از روی واقع بینی و انصاف به دین اسلام بنگرد خواهد دید که دین اسلام در میان ادیان دیگر تك و تنها است و به هیچکدام از آنها شباهتی ندارد .

پس هیچگاه تردیدی نیست که اسلام دین خدا است ، و محمد رسول الله ﷺ پیغمبر بر حق و سرور انبیاء است . او است ﷺ که توانست انواع بت پرستی از شرك و سه تا پرستی را از میان ببرد . و کلمه توحید را روزی پنج بار بر منارها طنین انداز فرماید . تاریخ گواه است که هیچیک از انبیاء گذشته مثل خاتم الانبیاء نتوانسته اند ، و هر کدام از ایشان سالهای متمادی میان امت خود میماند و کمتر از کمتر به او ایمان میآوردند و نا

گزیر میشد که خودش و کسانیکه با او بودند بجائی برود که از شر معتدیان در امان بمانند . و پس از بیرون رفتنش بلائی بیاید و آن مردم را نابود نماید . چنانکه قوم عاد و ثمود و قوم لوط همه نابود شدند .

موسی با اینکه سالهای متمادی در میان قوم خود بود نه در حیات خود و نه بعد از وفات خود پیروانش هیچگاه به آن عزت و سروری که برای مسلمانان حاصل شد برای آنان حاصل نشد .

و عیسی: نصاری معتقدند که بعضی از یارانش او را تحویل دشمنانش دادند تا او را صلابه بزنند .

وقتی که پیغمبران دیگر بر این بودند ، این عنایت خداوندی است که خاتم النبیین فرمان خود را بر همه دشمنانش جاری نمود و دشمنان خود را واداشت تا دست از دشمنی بردارند و مخلصانه به تأیید و پیروی ایشان پردازند . رسول الله ﷺ هیچ پیشنهادی از پیشنهادهای دشمنان را نپذیرفت و با اینحال همه دشمنانش به راستی و حقانیت پیغمبریش اعتراف نمودند آیا این خودیک معجزه نیست ؟

کسیکه بخواهد قسمتی از پیشنهادهای کفار قریش بداند به تفسیر ما : صفوة العرفان : در شرح آیات از ۹۰ تا ۹۳ سوره الاسراء و شرح آیات سوره قل یا ایها الکافرون بخواند .

خاتم الانبیاء ﷺ از ابتداء بعثت تا روز وفات هیچگاه سیرت مطهره ایشان تغییر نکرد چه روزی که در منتهای عسرت بود و چه روزی که فتوح ها و انتشار دین به اوج خود رسید ، آیا این یکی دیگر از معجزات او نیست ؟

روزهای بیابانی بحال گرسنگی میماند و از نان جوین هم سیر نشد ، و در

میان یاران خود چنانکه گوئیا از ایشان است می نشست و بعد از فتح مکه و پرقدرت ترین روزهای زندگی شان به کسیکه از هیبت ایشان بر خود میلرزید فرمود : بر خود آسان بگیر و مترس که من پادشاه نیستم من پسر زنی هستم که گوشت خشک شده را میخورد ، و در عبادت خدا بحدی بر خود فشار میآورد که از ایستادن زیاد در نماز پاهای مبارک شان ورم میکرد .

ایا این معجزه نیست که از مردمی سر سخت و متعصب و پراکنده که برای هیچ خون یکدیگر را میریختند امتی متحد و یکدل و جان بوجود آورد که هر کدام راضی بود خود را فدای برادرانش قراردهد ؟

ایا این معجزه نیست که در ظرف ده سال دینی نو را پایه گذارد و به پایان رسانید تا کامل باشد و هیچ خللی به او راه نیابد ؟ و دولتی را برپا کرد که دموکراسی و برادری و عدل و درستکاری و راهنمایی در آن جمع بود؟ و امتی را پدید آورد که هدفی جز نشر توحید و تقوی و نیکبختی دو جهان هدف دیگری نداشت؟ و مردمی را پرورش داد که از تاریکی کفر و جاهلیت برهند و بنور اسلام برسند و جهان را به عدل و دادگستری روشن نمایند ؟

اگر کسی بتواند یکی از این کارها را انجام دهد از بزرگان رجال تاریخ شمرده می شود ، پس کسیکه همه آن کارها را به بهترین وجهی بانجام رسانید . در باره ایشان چه میشود گفت ؟ جز آنکه خدای متعال او را به آن ستود و او را رحمتی برای جهانیان شمرد . تا دانسته شود او پیغمبر برحق خدا و مؤید به وحی سماء است . از مردم متنافر و بد خواه یکدیگر امتی یکدل و یکجان بوجود آورد ن مستلزم اعمالی از آماده کردن آنها و وفق مصالح شان است که باید صد سال بگذرد تا انجام پذیرد .

فولتیر از بزرگان فلاسفه فرانسه در کتابی که در خصوص طبائع بشری است میگوید (برای اینکه مجتمعی تابع یک قانون بوجود آید باید چند قرن بگذرد و حالات متناسب یکدیگر دست بدست هم دهد) .

آنگاه رسول الله ﷺ چگونه توانست دولتی را پایه گذاری نماید در مردمی که گاهی دارای دولتی نبوده اند و آن هم دولتی که یک قرن نگذشته بود که مالک سراسر دنیا شد ؟

و چگونه توانستند امتی به آن بزرگی را تربیت صحیح نماید در حالیکه بزرگترین فیلسوفان جهان از تربیت یک طائفه آن چنانکه شاید عاجز ماندند؟ و عجیب تر از آن کسی که همه آن اعمال را در چنان مدت کوتاهی انجام داد ، هم پایه گذار شریعت هم قاضی دادگر و هم سپه سالار و هم واعظ و هم امام و هم خطیب و هم صاحب خانواده و هم معلم و مربی بود . شریعت او تا امروز دادگرتترین شریعت است ، و داوری او راست ترین داوری هاست . و رهبری او بهترین رهبری است . بجائیکه در کارهای سنگین رهبری از لشکر کشی و غیره داخل میشد و هر خطری را از یاران خود دور مینمود .

وعظ ایشان دل سنگ خارا نرم میکرد و بدلها میچسپید و آنها را براه میآورد .

امامتش برای یارانش که پشت سر ایشان بودند از اقامت بر عبادت سودمندتر بود .

خطبه ها و سخنرانیهای ایشان منبر را میلرزانید و دلها را تکان میداد . و در خانه و میان اعضاء خانواده مهربانترین بزرگ خانواده بود بجائیکه نعلین خود را وصله میزد و گوسفند خود را میدوشید و در

کارهای خانه خانواده را کمک میفرمود .

با این همه فضیلت ها مقام ایشان از يك پیغمبر بالاتر بود برای اینکه او پیغمبر پیغمبران بود پیغمبران در حکم پیروان و اتباع ایشان بودند .

ملاحظه و باریک بینی

ممکن است کسی بگوید که خاتم النبیین کسانی را میفرستاد تا دشمنان ایشان را بکشند .

و داوری سعد بن معاذ رضی الله عنه را در کشتن جنگجویان بنی قریظه را تأیید فرمود .

و افرادی را که چوپان پیغمبر را کشته بودند و چوپان را مثله نموده یعنی پس از کشتن چوپان گوش و بینی آنها را بریده بودند و شترها را برده بودند . دستور فرمود تا آنان را بگیرند و بیاورند و آنان را مثله کنند و بکشند .

و بگوید رسول الله ﷺ زنان متعدد را در نکاح خود داشتند .

اگر کسی چنین اعتراضهایی بگیرد در جواب او خواهیم گفت : که کشتن دشمنان و ذبح و سربریدن مفسدان و داشتن زوجات متعدد ، همه اینها شیوه پیغمبران پیش از خاتم النبیین بوده است .

داود نود و نه زن داشته است .

موسی دستور میداد مردم شهرهای دشمن را زن و مرد و کودک و حیوانات را قتل عام نمایند، و این مطالب به تکرار در کتابهای مقدس یهود و نصارا آمده است .

شمار کشته شدگان بفرمان خاتم الأنبیاء نسبت به کشته شدگان

بدستور موسی مثلاً به يك دهم نمی رسد، اضافه بر این رسول الله وقتی که به پیغمبری مبعوث شد به وظائف و کارهای متنوع مأمور شد :

(۱) که دین خود را در سراسر جهان بسط و توسعه دهد و همه جا دین خود را منتشر نماید .

(۲) دولت اسلام را برپا دارد که اسلام دین است و دولت ، تا مسلمین دارای حکومتی قوی باشند که بتوانند دین خود را انتشار دهند .

(۳) تشکیل امت ، تا پیروان ایشان مردمی متشکل از مردمی با ایمان و شایسته کار و با اخلاص باشند که بتوانند دین و حکومت خود را حفظ کنند .

(۴) پایه گذاری شریعت ، که امت دارای شریعتی باشند که نیاز مردم را در امور خانوادگی و اجتماعی داخلی و خارجی بر آورده سازد . هر يك از این اعمال مستلزم اخلاقی جداگانه است .

برای اینکه انتشار دادن دین نیاز به دعوت خلق بسوی دین و مهرورزی با مخالفان و صبر و تحمل اذیت و آزار شان دارد .

و برپا داشتن دولت نیاز به چیرگی سلطان و اظهار قدرت و داشتن هیبت و جبروت است تا بتواند جلو مفسدان بگیرد و دشمنان را بر جای شان بنشاند . و ساختن امت و متشکل نمودن آنان نیاز به فراهم کردن امور اجتماعی شان و دمیدن روح همبستگی در ایشان است

و پایه گذاری شریعت نیاز به آماده کردن امت برای قبول آن و ایستادن هر فرد در حدود خود و متوجه کردن شان برای رعایت مصالح عمومی ایشان است و تاریخ و پیش آمد های جهان دلالت دارد بر اینکه قانون گذار نمیتواند پادشاه باشد ، و پادشاه نمیتواند قانون پرداز باشد ، و دعوت

کننده مردم بسوی دین نمیتواند شاه و قانون گذار باشد، برای اینکه هر يك از این اعمال دارای خصوصیتها و صفتهاي جداگانه است و تعجب اینجا است که چگونه خاتم الانبياء صلوات الله وسلامه عليه وعلیهم توانست دارای همه این وظائف باشد؟ این است که رسول الله ﷺ توانست پا بر سر جهان بنهد برای اینکه همه آن وظائف را به بهترین وجهی انجام داد. و بنابر این: قلب رسول الله ﷺ جامع ترین قلبها بود که به حالات بنی الانسان آگاهی کامل داشت و از اینرو بهترین و برترین همه خلائق بود.

چند ملاحظه و بررسی

بدان که خاتم الانبياء عليه وعلیهم صلوات الله وسلامه اگر چه او همیشه مورد تأیید خدای متعال بود، و معجزات شان بیش از حد بود، لیکن رسول الله ﷺ میکوشید تا در کارهای خود روشی در پیش گیرد تا نشان دهد که ایشان اسباب و مسببات را رعایت مینمایند، تا روش ایشان مورد اقتداء امت به او باشد، چنانکه خدای متعال در قرآن فرمود: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^(۱) یعنی: یا رسول الله ﷺ به کافرانی که میگویند ما بتها را عبادت کنیم تا ما را بخدا نزدیک کنند - بگو که اگر خدا را دوست میدارید پیروی من نمائید تا خدا شما را دوست بدارد.

و با اینحال بسیاری از مؤلفات که به سیرت رسول الله ﷺ بستگی دارد چنین وانمود میکنند که آنچه برای رسول الله ﷺ پیش آمده معجزه بوده

(۱) سوره آل عمران، آیه: ۳۱.

است . و از اینراه مردم را از طریق استفاده از رسول الله ﷺ محروم میسازند . در حالیکه باید بیان شود که معجزاتی که اختصاص به انبیاء دارد دارای ظروف و مناسباتی محدود بوده است .

بنا بر این باید از سیرت ایشان استفاده نمود . و از پیش آمدهائی که برای ایشان پیش آمده سرمشقی قرار داد که حوادث خود را بر آن بسنجند و هر علاجی که رسول الله ﷺ برای حوادث بکار برده اند بکار ببرند ، مگر نه رسول الله ﷺ سیزده سال در مکه در میان کفار بودند ؟ و کفار انواع اذیت و آزار برای ایشان و یاران شان میرسانیدند ؟ تا اینکه یاران ایشان دو بار به هجرت بسوی حبشه مجبور شدند ؟

مگر نه در شب هجرت به اتفاق صدیق سه روز در غار ثور پنهان ماندند؟

مگر نه همیشه بایاران خود مشورت می فرمودند و رأی أصحاب وقتی که صواب بود بکار می بستند،

مگر نه در غزوه احزاب بکندن خندق پرداختند؟

مگر نه در وقت هجرت بمدینه از راهی رفتند که راه عمومی نبود؟

مگر نه وادار می فرمودند که میان دشمنان اختلاف افتد؟

مگر نه در تاختن بر سر دشمنان میکوشیدند دشمن با خبر نشود مگر

وقتی که بر سر آنان رسیده باشند ؟

و مگر نه در جهادهای خود اگر عزم طرف مشرق داشتند اول مغرب

میرفتند تا کسی از قصد ایشان مطلع نشود ؟

و خلاصه در هر يك از غزوات از تعداد دشمن از نوع سلاح شان از

مقدار نیروی شان آگاهی بدست میآوردند آنگاه با آگاهی کامل بر دشمن

میتاختند اگر اراده خدای متعال این بود که در کارهای رسول الله ﷺ اثر تدبیر شخصی ایشان نباشد ، ملائکه را برای نگهداری رسول الله ﷺ و نگهداری مدینه می گماشت ، و در این صورت نمیتوانستند قدوه و مقتدای مردم باشند و راهنما و رحمت برای جهانیان نمیشدند .

تعجب میکنم که بعضی از مسلمانان میخواهند بگویند که در همه کارهای رسول الله ﷺ معجزه بوده و اثر تدبیر شخصی نبوده است ، در حالیکه رسول الله ﷺ هیچ راهی از راههای تدبیر را ترک ننموده تا بتواند خودش را و دیگر یارانش را از اضطهاد و سختگیری دشمنانش حفظ فرماید ، روی این اصل ابتداء دعوت خود را پنهانی قرار داد ، پس از آن خدا به او امر فرموده تا دعوت خود را آشکار نماید ، و در راه آشکار ساختن دعوت خود به اذیت و آزار بسیار از کفار دید و ریشخند و استهزاء زیاد از آنان شنید و بعضی از مردم سنگدل و نادان طوری سنگ بسوی او انداختند که پاهایش خونین شد ، و یارانش مجبور به هجرت بسوی حبشه شدند ، و با مردمی از اوس و خزرج (انصار مدینه) وعده گذاشت که شبانه در بعضی از شعاب یعنی راه میان دو کوه همدیگر را ببینند در وقتی که مردم بخواب رفته و سر و صداها آرام شده است ، و موقعیکه اطمینان یافت که انصار مدینه دعوت ایشان را پذیرفتند و از ایشان و از دعوت شان دفاع مینمایند ، یاران خود را تک تک به مدینه فرستاد ، و برای رفتن خود به مدینه تدبیری عظیم بکار برد ، علی را در جای خود خوابانید تا کفار ندانند که ایشان از خانه بیرون رفته اند ، و شبانه خود و صدیق به غاری مهجور رفتند که کسی گمان نمیکرد آنجا کسی خود را پنهان نماید و موقعی که دانستند اگر شبانه به رفتن بمدینه

بپردازند کافرانی که به طلب ایشان می‌آیند به ایشان میرسند ، چند روز ایشان و صدیق در آن غار ماندند ، آنوقت پس از آرام شدن سر و صدا از راهی که مردم نمیروند رهسپار مدینه شدند و پس از اینکه بمدینه رسیدند و تأسیس حکومتی نمودند ، بر تنگ گرفتن بر کفار قریش شروع کردند ، گاه خود و مردانی از یاران برای گرفتن تجارت قریش که به شام میرفت و یا از شام می‌آمد از مدینه بیرون می‌آمدند و گاه یاران را برای اینکار میفرستادند ، اینکار را پیاپی انجام میدادند تا از کوبیدن اقتصاد قریش بت پرستی را سر کوب کنند ، و بسیار اوقات که تجارت قریش از چنگ شان بدر میرفتند ، در حالیکه اگر از طریق وحی بود هیچگاه تجارت قریش از دست شان بیرون نمیرفت ، و موقعیکه چندین گروه کفر از قریش و غطفان و غیرشان قصد مدینه نمودند رسول الله ﷺ هیچ راهی از راههای تحصین و نگهداری مدینه را ترك ننمودند ، بجائیکه در کندن خندق رسول الله ﷺ خاک را بدوش مینهاد و یاران را در این راه مدد مینمود و در روز احد تدبیر رسول الله ﷺ کاملاً آشکار شد ، برای اینکه تیر اندازان را بر کوه احد قرار داد و فرمود از جای خود تکان نخورید خواه ما پیروز شویم و خواه شکست بیابیم ، روی این اصل وقتی که کافران هجوم آوردند تیر اندازان از روی کوه کافران را تیر باران نمودند و پیادگان بشمشیر بر آنان تاختند و چیزی نگذشت که کافران بدترین شکست یافتند ، و لیکن تیر اندازان وقتی که دیدند کافران شکست یافتند صبر نکردند که از رسول الله ﷺ اجازه بگیرند بیشترشان از کوه بزیر آمدند تا مال غنیمت را جمع کنند رهبر مشرکان دید که پشت سر مسلمانان خالی شد از نو برکشتند و بقیه تیر اندازان روی کوه را کشتند و از جلو و از پشت سر هجوم آوردند و

مسلمانان که مشغول جمع غنیمت بودند و صف خود را از نظم انداخته بودند به شهادت رسیدند و بسیاری فرار کردند ، و دندان پیشین رسول الله ﷺ شکسته شد و روی مبارک شان خراش گرفت ، در حالیکه اگر نصرت رسول الله ﷺ فقط به معجزه بود چنین چیزی پیش نیامد و قدرت رهبری رسول الله ﷺ در همین روز احد ظاهر شد که مسلمین شکست نیافتند و از نوبدور رهبر خود جمع شدند و مشرکان بجزء کشتن چند مسلمان به تلافی روز بدر کار دیگری نتوانستند کنند ، و مسلمانان با رهبر خود بمدینه باز گشتند تا از پیش آمد درسی آموزنده بگیرند و هیچگاه خلاف فرمان رسول الله ﷺ نکنند .

قصد ما این است که رسول الله ﷺ همانگونه که مؤید بوحی بودند همانگونه هم در تدبیر و عاقبت سنجی و واقع بینی سر آمد رجال تاریخ بودند . آن مردمی که هر هول و هراسی را کنار زدند و هر دشواری و صعوبتی را هموار نمودند .

روی این اصل ما می‌خواهیم که از سیرت مطهره ایشان برای سعادت دو جهان راهنما و مقتدی بیابیم نه اینکه خود را سر گرم خیال نمائیم .

نظری صحیح به سیرت مطهره خاتم النبیین

موقعیکه ما به سیرت مطهره ایشان نظر می افکنیم ، میبینیم که ایشان گذشته از اینکه به همه خصلتهای پسندیده آراسته بودند (چنانکه در خاتمه و پایان این کتاب میآید) - به خصائص و صفاتی آراسته بودند که در آنچه خدای متعال او را بخاطر آن فرستاده بودند مایه پیروزی و کامیابی ایشان شد و آن خصائص و صفات عبارتند از :

(۱) یکم اینکه به رسالت خود و به دعوت خود از حیث دین و اخلاق آنچنان اعتقاد راسخ داشتند که غیر ممکن بود سر موئی از آن عدول کنند، و دلیل این هنگامیکه قریش نزد عموی شان ابوطالب جمع شدند و به ابوطالب گفتند : تو میان ما دارای شرف و بزرگواری هستی ، اگر جلو پسر برادرت نگیری ما تو را و او را هر دو هدف قرار میدهیم ، ابوطالب از این گفته قریش دچار هراس شد و از عاقبت آن ترسید و به رسول الله ﷺ گفت که از گفته آنان بیمناکم رسول الله ﷺ که تصور فرمود ابوطالب دست از حمایت او بردارد به گریه افتاد و فرمود :

بخدا قسم که اگر آفتاب در دست راستم و ماه را در دست چپم بنهند تا دست از دعوت خود بردارم هرگز دعوت خود را ترك نکنم.

ابوطالب که بر تصمیم قطعی رسول الله ﷺ در نشر دعوتش تا آن حد آگاه شد او را دل داد وگفت به دعوت خود ادامه بده که دست از حمایت برنخواهم داشت .

و اگر بر این اعتقاد جازم ایشان بیندیشی که مدت سیزده سال کفار تا آنجا که توانستند به طعن و استهزاء ایشان پرداختند و ایشان روز بروز بر عقیده صحیح خود استوارتر میشدند ، خواهی دانست که اعتقاد جازم به

راستی و صحت دعوت خود یکی از اسباب کامیابی و پیروزی ایشان بود ، و اگر نه این اعتقاد جازم به عقیده صحیح خود بود که به صحت و صدق آن اطمینان داشت ، پس از یکی دو سال از آن خسته میشد ، مثل هر دعوتی که پایه صحیح و استوار نداشته باشد .

(۲) دوم یقین و اطمینان کامل بر اینکه پیغمبر بر حق خدا و مورد تأیید خدا است ، و اعتناء نکردن به آنچه دشمنان میگفتند که خدا دست از تأیید او برداشته است موقعیکه خیلی زیر فشار قرار میگرفت ، و دلیل بر این: یقین و اطمینان آنکه هر قدر پیش آمد سخت تر و هولناکتر میشد عزیمت و تصمیم ایشان قطعی تر میشد ، و همیشه در برابر گفته یارانش که از خدا بخواهد تا دشمنانش را منکوب سازد ، وقتی که فشار از حد میشد ، کلمه معروف خود: **«انا عبد الله ولن یضیعنی»** : که من بنده خدا هستم و در همه کارم بندگی و اطاعت فرمان او است ، او هیچگاه مرا ضایع نخواهد ساخت تکرار می کرد .

(۳) سوم کوشش خستگی نا پذیر برای نشر دعوت خود به هر وسیله مشروعی ، دلیل بر آن : اینکه در مکه مردم را نهانی و آشکار بسوی دین حق دعوت مینمود ، و هنگامیکه از گوش دادن قریش به دعوت خود مأیوس شد ، روی به قبیله عرب آورد یعنی در موسم حج که همه قبائل برای حج بمکه می آمدند ، بزرگان قبائل را ملاقات مینمود و دعوت خود را برای شان شرح میداد تا شاید از آنان کسی بپذیرد که در جوار او دعوت خود را بسط دهد ، و در این مقابله و اظهار دعوت پاسخهای مختلف میشنید : کسانی پاسخ او را بخوبی میگفتند و کسانی به زشتی دعوت او را رد مینمودند ، و با اینحال در تصمیم ایشان هیچ خللی راه نمی یافت .

بخاطر ایشان آمد که به طائف برود و ثقیف را دعوت نماید ، ایشان باتفاق زید بن حارثه به طائف رفتند و با سران طائف ملاقات و گفتگو نمودند و دعوت خود را بر آنان عرضه داشتند ، اما آنان بدترین پاسخ بدعوت ایشان دادند، و کودکان و نابخردان شان را واداشتند تا او و زید را سنگسار کنند بطوریکه زید که خود را جلورسول الله ﷺ می‌گرفت تا سنگ به رسول الله ﷺ نرسد سراپایش خونین شد و پای رسول الله ﷺ را نیز غرق خون نمودند . و با اینحال هیچگاه این حوادث لحظه ای ایشان را از ادامه دعوت بسوی دین حق باز نداشت.

کجاهستند داعیه ها و مرشدین ما که اگر در برابر دعوت خود بوی اهانت را بوئیدند دست از دعوت میکشند؟ برای اینکه قبول نشدن خواسته شان را بزرگترین اهانت میدانند ، اینان کجا هستند نسبت بآن همت عظیم رسول الله ﷺ ، که انواع اهانت را در برابر اعلاء کلمة الله متحمل میشد تا بتواند کاخ توحید را پایه گذاری و شالوده های شرک را بکوبد و نابود سازد .

(۴) چهارم ثبات و پایداری رسول الله ﷺ که هیچ حادثه ای ایشان را نلرزاند و از ادامه دعوت بسوی الله در آن مدت طولانی اثری بر دل های آنها نگذاشت و دعوت رسول الله ﷺ که خدای یکتا را عبادت کنند و دست از شرک و بت پرستی بردارند در آنان کار گر نشد. و در مقابل به عناد و سرسختی و مخالفت خود ادامه دادند و جز استهزاء و اذیت و آزار چیزی دیگری نداشتند و دست آخر به رایزنی و مشورت با یکدیگر برای حیلہ گری در راه قتل رسول الله ﷺ پرداختند .

سیزده سال میان چنین مردمی زیستن و همه نوع استهزاء و اذیت و آزار شان را متحمل شدن نه برای چیزی که نفعش به رسول الله ﷺ برسد بلکه برای سعادت خودشان که از آلودگی به بت پرستی نجات یابند و به عذاب خدا گرفتار نشوند ، چنین صبر و تحملی هیچ کس نداشته است .

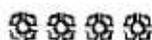
از بسیاری از مردان تاریخ شنیده شده که صبر بسیار کرده اند و میتوانی از صبرشان تعجب کنی، اما هیچگاه صد يك صبر رسول الله ﷺ را نداشتند ، شخصی که چهل سال در میان قوم خود از بهترین خانواده های قریش محسوب باشد ، و موقعیکه بسن کهولت رسید نه شرف و بزرگی خانوادگی او رعایت شود و نه بزرگواری و اخلاق ایشان در نظر گرفته شود، از هر طرف استهزاء بشنود، از هر سو فشار و اضطهاد ببیند، جز تهدید نشنود و رایزنی شان برای قتل خود بداند ، و از قوم و گروه خود غیر از بداندیشی و دل سردی نبیند و باز هم اینچنین محکم و پایدار در برابر همه آن ناملایمات ایستادگی نماید ، چنین شخصی هیچگاه در میان افراد بشر مثل و ماندنی نداشته است اگر این ثبات و پایداری در برابر آن همه مشکلات بخاطر بدست آوردن مال یا جاه و یا پادشاهی بود و اگر چه حکایت از بلند همتی داشت، هیچگاه این همه شگفت آور نبود، اما تحمل آنهمه نا ملایمات برای نشر دعوتی بود که برای خودش غیر از رنج و زحمت چیزی دیگر نداشت .

(۵) پنجم : شجاعت بیش از حد و بی نظیر ایشان بود که توانست میان آن مردم جبار و سنگدل و زورمند دعوت به دین جدید خود ادامه دهد و نه تنها دعوت مجرد باشد ، بلکه آنان را به نابخردی نسبت دهد و کوتاه فکر بخواند و پدران شان را بخواری یادکند و بتهای شان که معبود شان

هستند بباد مسخره گیرد و آنان را به عذاب خدا تهدید نماید و به شکست یافتن و گرفتار شدن در عاقبت کار موسوم نماید ، اگر نه رسول الله ﷺ در بالاترین شجاعت و پردلی بود ، هیچگاه نمی توانست در میان چنان مردمی دلاور و پرغرور اینچنین ثابت قدم بایستد و هر بامداد و شام گاهان و هر صباح و مسائی عقل شان را بباد استهزاء بگیرد و خدایان شان را بباد ریشخند دهد و آنان را به عذاب خدا در آخرت و شکست و خواری در دنیا تهدید نماید ، ویا اینکه میدید همه در برابر او همدست شده تا دعوتش را بکوبند و خودش را به هر نوعی اذیت و آزاری که برای شان ممکن باشد دچار کنند و برای قتل او چاره جوئی کنند .

این پنج خصلت بود که پیروزی دعوت ایشان بر آنها پایه گذاری شده بود ، واین پنج خصلت دهشها و عطایای خداوندی بود که ایشان را به آنها آراسته فرمود تا بوسیله او اراده مقدسه خود را به انجام رساند .

بنابر این هر کسیکه بخواهد دعوت حق را انتشار دهد باید خود را به این خصلتها آراسته سازد - و اگر نتوانست و هیچگاه هم غیر رسول الله ﷺ نمیتواند به همه آن خصلتها دست یابد ، پس کوشش نماید تا جایی که برای او مقدور است به رسول الله ﷺ تأسی جوید و از او پیروی نماید .



خاتمه و فرجام مبحث

در بیان بعضی از صفات شایسته رسول الله ﷺ
که صفات ایشان همه شایسته ترین صفات است

خداوند متعال به پیغمبر ما از کمالات دنیا و آخرت صفاتی ارزانی داشت که بهیچ کس نه پیش از ایشان و نه بعد از ایشان ارزانی نداشته است .

روی این اصل ، در اینجا مختصری از صفات نیکو و برجسته ایشان و از ادبهای پسندیده مختص به ایشان یاد مینمائیم ، تا نمونه ای از آن در برابر رویت باشد ، تا بتوانی به آن رفتار نمائی ، و شایستگی یافتن ستایش در دنیا و پاداش اخروی بدست آوری

بدان - و خداوند ما و شما را براه راست رساند و به نیکبختی دو جهان آراسته گرداند - که صفتها و خصلتهای جلال و کمال در بشر بر دو نوع است :

یکم ضروری دنیوی که سرشت آدمی بر آن است و در زندگی ناگزیر از آن است .

دوم آنچه از طریق دینداری بدست می آید .

ضروری دنیوی عبارت است از آنچه آدمی را در آن اختیاری نیست و به کوشش و سعی نمیباشد :

مثل آنچه نهاد حضرت رسول الله ﷺ بر آن بود از شایستگی و تناسب خلقت و زیبایی و صورت و نیرومندی عقل و درستی فهم ، و شیوایی زبان و نیرومندی حواس و قوت أعضاء و اعتدال حرکات و شرف نسب و عزت و

سر بلندی قوم و خویش و ارجمندی وطن و آنچه ملحق به آن است از آنچه ضروریات زندگی وابسته به آن است که از خوراک و خواب و پوشاک و مسکن و مال و جاه می باشد .

و آنچه از طریق دینداری بدست میآید و انجام دهنده آن ستوده میشود و مایه قرب و نزدیکی بدرگاه خدای عزوجل میشود عبارت است از: خلق و خوی بلند مرتبه ، آداب دینی ، علم و دانش ، حلم و بردباری ، صبر و شکیبائی ، شکر و سپاسگذاری ، عدل و دادگری ، زهد و قناعت ، دوری از حرص و طمع ، تواضع و فروتنی ، عفو و گذشت ، عفت و پاکدامنی ، جود و کرم و گشاده دستی ، شجاعت و دلیری ، حیاء و آزر و شرم و دوری از آنچه ناشایسته است ، مروت و جوانمردی ، تَوَدَّةٌ و تَأَنُّی یعنی آهستگی و دوری از شتاب زدگی، وقار و سنگینی ، متانت و دوری از سبکی ، رحمت و مهربانی ، حسن ادب بمعنی مؤدب بودن و دوری از خفت و سبکسری و حسن معاشرت بمعنی خوش زیستی و خوشرفتاری با مردم که مجموع اینها حسن خلق نام دارد و همه اینها جزو صفات کمالی است که بسعی و کوشش بدست می آید. که رسول الله ﷺ دارای همه آن صفات پسندیده بوده است .

* * *

اما زیبایی صورت و جمال هیئت و تناسب اعضاء آن حضرت در حدیثهای صحیح بسیار و مشهور ثابت گردیده که کان رسول الله ﷺ :

- (۱) **أزهر اللون** : یعنی رنگ ایشان سفید درخشان بود .
- (۲) **أدمع** : یعنی مردمک چشم ایشان بشدت سیاه و فراخ بود .
- (۳) **أنجل** : یعنی گشاده چشم همراه با زیبایی بود .

- (۴) **اشکل** : یعنی در سفیده چشم ایشان سرخی بود : سفیده چشم شان آمیخته به سرخی بود .
- (۵) **اهدب الأشفار** : یعنی پلک های چشم ایشان پرموی بود مژگان بسیار داشت .
- (۶) **أبلج** : یعنی روی ایشان نورانی و درخشان بود .
- (۷) **أزج** : یعنی ابروان ایشان باریک و طولانی بود .
- (۸) **أقنی** : یعنی بینی ایشان بلند با اندکی خمیدگی در آن .
- (۹) **أفلج** : میان دندانهای پیشین ایشان فاصله بود یعنی دندانهای پیشین و رباعی ایشان بهم نجسپیده بود .
- (۱۰) **مدورالوجه** : گرد روی با تناسب و جمال .
- (۱۱) **واسع الجبین** : یعنی گشاده پیشانی .
- (۱۲) **كث اللحية تملأ الصدر** : محاسن ایشان بزرگ بود که همه سینه ایشان را فراگرفته بود .
- (۱۳) **سواء البطن والصدر** : شکم و سینه ایشان یکسان بود نه شکم بر آمدگی بر سینه داشت و نه سینه بر آمدگی بر شکم .
- (۱۴) **عظیم المنکبین** : استخوان شان بزرگ بود منکب جائی که سر استخوان بازو با سر استخوان دوش بهم میپیوندند .
- (۱۵) **ضخم العظام** : استخوانهای ایشان درشت و قوی بود .
- (۱۶) **عبل العضدين والذراعین والأسافل** : درشت و قوی بود دو بازو، دومیچ دست و استخوانهای ران و زانو و ساق پای ایشان .
- (۱۷) **رحب الكفین والقدمین** : دو کف دست و دو پای ایشان قوی و گشاده بود .

- (۱۸) **سائل الاطراف** : دست و پای شان سریع حرکت و چابک بود .
- (۱۹) **أنور المتجرد**: محل برهنه از بدن شان مثل گردن دارای نور مخصوص بود .
- (۲۰) **دقیق المسریة** : مؤی که از سینه بسوی شکم است باریک بود .
- (۲۱) **ریعة القد**: خوش قد و قامت بودند :
- (۲۲) **لیس بالطویل البائن** : نه دراز از حد بودند .
- (۲۳) **ولا القصیر المتردد** : و نه کوتاه بیش از حد ، و با اینکه ایشان خوش قد بودند هر کسیکه دراز بود هر گاه با ایشان راه میرفت ایشان بلندتر از آن شخص دیده میشد .
- (۲۴) **رجل الشعر**: موی ایشان میانه بود نه گره افتاده و نه بیکباره باز بود .
- (۲۵) **إذا افترّ ضاحکاً افتر عن مثل سنا البرق وعن مثل حب الغمام** : وقتی که دهان ایشان به لبخند باز میشد گوئیا روشنائی از دهان شان ظاهر میشد یا اینکه دندا نه‌ای شان مثل دانه های تگرگ سفید و درخشان ظاهر میشد .
- (۲۶) **إذا تکلم رنی کالنور یخرج من بین ثناياه** : وقتی که سخن میگفتند مانند نور از میان دندان های پیشین ایشان ظاهر میشد .
- (۲۷) **أحسن الناس عنقاً** : گردن ایشان از گردن همه مردم زیباتر بود .
- (۲۸) **لیس مطهّم** : نه از حد فربه بودند .
- (۲۹) **ولا مکثّم** : نه گرد روی سبک گوشت بود یعنی نه فربه زیاد و نه لاغر زیاد بودند .
- (۳۰) **ضرب اللحم** : گوشت ایشان به حد اعتدال بود و لطافت و زیبایی با آن همراه بود .

براء : یکی از یاران پیغمبر رضی الله عنهم می گوید : **ما رأیت من ذی لمة سوداء فی حله حمراء احسن من رسول الله ﷺ** : ندیدم کسی را با داشتن موی سیاه در حله سرخ که زیباتر از رسول الله ﷺ باشد . حله : وقتی که لنگ پا و لنگ دوش هر دو از یک جنس و یک رنگ باشد آن را حله نامند ، یعنی وقتی که رسول الله ﷺ لنگ پا و لنگ دوش هر دو سرخ را میپوشید زیبایی موهای سیاه در آن لباس سرخ ایشان از هر شخص زیبایی زیبا تر جلوه میداد .

أبو هریره رضی الله عنه قال ما رأیت أحسن من رسول الله ﷺ كان الشمس تجری فی وجهه وإذا ضحك يتلأ لا فی الجدر : من زیباروی تر از رسول الله ﷺ ندیدم گویی نور آفتاب در روی مبارک ایشان جاری بود و هر وقت لبخند می زد روشنائی لبخند ایشان در دیوار مقابل منعکس میشد .

وفی حدیث ابن ابي هالة : **يتلأ وجهه تلالؤ القمر ليلة البدر** : ابن ابي هالة گفت : روی پیغمبر میدرخشید آنچنانکه ماه شب چهارده میدرخشد . ابن ابي هالة .

ابن ابي هالة، پی زاده پیغمبر ﷺ و از شوهر قبلی خدیجه رضی الله عنهما است . ابن ابي هالة بسبب خرد سالی چشم در روی مبارک رسول الله ﷺ میدوخت و از این جهت توانست وصف بدن رسول الله ﷺ را به دقت بیان نماید او در روز جنگ جمل همراه علی بود و شهید شد .

سیدنا علی رضی الله عنه قال فی آخر وصفه له : **من راه بديهة هابه ومن خالطه معرفة أحبه يقول ناعته لم ارقبله ولا بعده مثله** . سیدنا علی در وصف و تمجیدی که از رسول الله نمود در آخر آن وصف چنین فرمود : هرکسیکه بناگاه نظرش به رسول الله ﷺ میافتاد هیبت میگرفت و کسیکه

با رسول الله ﷺ آمد و شد داشت و ایشان را میشناخت محبت ایشان را داشت . ستاینده رسول الله ﷺ میگوید : نه پیش از پیغمبر و نه بعد از او همانند او ندیدم و هیچ بشری همانند او را نخواهد دید .

نظافت و پاکیزگی بدن رسول الله ﷺ

خوشبوئی ایشان و بوی خوش عرق ایشان، و پاکی ایشان از هر عیب جسدی و از هر نا پاکی چنان بود که خدای متعال به ایشان خصوصیت‌هایی ارزانی داشته بود که هیچگاه در غیر ایشان دیده نشد . رسول الله ﷺ فرمود : «بنی الدین علی نظافة» پایه گذاری دین بر نظافت و پاکیزگی است .

انس رضی الله عنه گفت : ما شممت عنبراً قط ولا مسكاً ولا شیناً اطيب من ریح رسول الله ﷺ :

نه بوئیدم عنبر و نه مسك و نه چیز خوشبوئی که از بوی رسول الله ﷺ خوشبوتر باشد .

جابر رضی الله عنه گفت : که رسول الله ﷺ

«مسح خده قال: فوجدت لیده برداً وریحاً کائما اخرجها من جونة

عطارة: رسول الله ﷺ دست به رخسار او کشید جابر گفت از دست رسول الله ﷺ خنکی و بوئی دیدم که گوئیا دست خود را از عطردان عطر فروش بیرون آورده بود .

قال غیره: «مسها بطیب او لم یمسها» : غیر جابر گفت : دست رسول الله ﷺ خوشبو بود خواه دست به خوشبوئی زده بود یا نه . که بو خوشی دست رسول الله ﷺ از خصوصیت‌های ایشان بود .

«وكان صلى الله تعالى عليه وسلم يصافح المصافح فيظل يومه يجد ريحها . رسول الله ﷺ دست کسی که میگرفت آن شخص در همه آن روز بوی خوش از دست خود میبویید .

«ويضع يده على رأس الصبي فيعرف من بين الصبيان بريحتها» . و دست مبارك خود بر سر کودکی مینهاد آن کودک به بوی خوشی که از سر او میآمد از میان کودکان شناخته میشد .

و روی البخاری فی التاريخ الكبير عن جابر قال: «لم يكن النبي يمر في الطريق فيتبعه أحدٌ إلا عرف أنه سلكه من طيبه» . رسول الله ﷺ از هر کوجه ای که عبور میفرمود هر کسیکه از آن کوجه میگذشت از خوشبوئی آن کوجه میدانست که رسول الله ﷺ از آن کوجه عبور فرموده است .

توانائی و تدبیر رسول الله ﷺ

اما بسیاری عقل رسول الله ﷺ و بیدار دلی ایشان و تیز هوشی و نیرومندی حواس ایشان و شیوائی و فصاحت زبان شان و اعتدال حرکت‌های ایشان و خوبی شمائل و اخلاق و عادات ایشان هیچ شك و تردیدی باقی نمیگذارد که ایشان از همه عاقل تر و از همه هوشیارتر بودند .

و کسیکه تأمل و بررسی نماید چگونگی تدبیر ایشان که از ظاهر و باطن مردم آگاهی داشتند، و در سیاست مردم داری تا چه حد حکمت بکار میبردند . با خوی و عادت شگفت آور ایشان در تحمل مردم و رفتار نیکو و بی نظیر ایشان ، گذشته از آنچه از طریق علم بمردم فائده میرسانید و آنچه از طریق شرع پایه گذاری میفرمود ، بدون اینکه در جایی درسی

خوانده باشد و بدون اینکه کتابی را مطالعه فرموده باشد، یقین مینماید که او در عقل سر آمد همه بودند و در فهم و هوش همانندی نداشتند، رسول الله ﷺ موقعیکه به نماز می ایستادند کسانی را که از پشت سر ایشان بودند میدیدند آنچنانکه مردم جلو خود را میدیدند .

عائشه رضی الله عنها گفت که رسول الله ﷺ در تاریکی میدیدند آنچنانکه در روشنائی میدیدند .

و در اخبار صحیح آمده است که رسول الله ﷺ رکانه را که نیرومندترین کشتی گیران بود به زمین زدند، از اینراه که به رکانه فرموده بودند اگر تو را زمین زدم مسلمان میشوی؟ و همین امر پس از مدتی باعث اسلام رکانه شد. ابو هریره رضی الله عنه گفت ندیدم کسی را که شتابتر از رسول الله ﷺ راه بزود گونیا زمین زیر پای ایشان پیچیده میشد، ما خود را برای رسیدن به ایشان بزحمت می انداختیم و ایشان از آن شتاب راه رفتن پروائی نداشتند .

فصاحت و بلاغت رسول الله ﷺ

و اما فصاحت و شیوائی زبان و بلاغت و رسائی گفتار ایشان بطوری بود که هیچکس به آن نمیرسید ، سلامت طبع و برتری کلام و اختصار مطلب و پرمغزی گفتار و درستی معانی و عدم تکلف همه برای ایشان جمع شده بودند .

خدای متعال کلماتی در اختیار او قرار داده که جامع و مانع بود ، علماء در بیان و شرح فرموده های ایشان کتابها تصنیف فرموده اند . از آنجمله کلماتی است که نمیتوان به آن برابری نمود و مانند آن آورد از این ره که خدای متعال جوامع کلم را در اختیار او نهاده بود :

مانند: «المسلمون تتكافأ دماؤهم ويسعى بذمتهم أدناهم وهم يد على من سواهم»: مسلمانان در خون همانند هستند یعنی همه با هم برابر و برابر هستند - چنانکه کمترین ایشان میتواند پیمان ببندد و مسلمانان در مقابل غیر شان همدست هستند .

و: «الناس معادن»

مردم مانند معدن های متنوع هستند که در معادن طلا و نقره و مس و غیر اینها هست و مردم هم بعضی بمنزله طلا و بعضی به منزله معدنی دیگر هستند عنصر شان تفاوت میکند .

و: «الناس كأسنان المشطه»: مردم مانند دندان های شانه هستند یعنی همه بندگان خدا هستند و در برابر عدل پروردگار با هم برابرند .

و «المرء مع من أحب»: در روز قیامت هر کس همراه کسی است که او را دوست می داشت ، آنان که پیغمبر خدا را دوست میداشتند و از او پیروی میکردند با ایشانند ، و آن کسیکه از شیطان پیروی میکرد و راه پیغمبر را نمیگرفت در روز قیامت همراه شیطان است .

و: «لا خیرک فی صحبة من لا یری لك ما تری له»: خیری نیست در دوستی کسیکه نمی بیند برای تو آنچه را که تو برای او میبینی . کسیکه تو او را بزرگ میدانی و او تو را حقیر میشمارد در دوستی با او چه فائده ای است ؟

و: «ما هلك امرؤ عرف قدر نفسه»: هلاک نمی شود کسیکه قدر خود را میداند ، حدود خود را میشناسد ، تعدی و تجاوز بکسی نمیکند . از جاهائی که تهمت ببار میآورد می پرهیزد ، خود را میشناسد راه تکبر در پیش نمیگیرد ، بکار خود میرسد همیشه سلامت است .

و: «المستشار مؤتمن»: کسیکه با او مشورت شد امین خوانده شده است باید در اظهار رأی خود نصیحت و اخلاص بکار برد.

و: «رحم الله امرأ قال خيراً فغنم أو سكت فسلم»: خدا رحمت کند کسی را که حرف خیر زد و ثواب آن به غنیمت برد و یا سکوت کرد و سلامت شد.

و: «لعله كان يتكلم بما لا يعنيه أو يبخل بما لا يغنيه»: شاید او سخن بیهوده میگفت یا بخل میورزید به چیزی که او را دارای هستی نمیکرد. این را فرمود به کسیکه از دیگری ستایش میکرد و او را نمی شناخت، یعنی هر کس نمیتواند مورد ستایش باشد باید در تعریف و تمجید اشخاص جانب احتیاط را رعایت نمود تا وسیله فریفته شدن کسیکه او را نمی شناسد نشود.

و: «ذو الوجهین لا یكون وجیهاً عند الله»: شخص دو رو که جلور و چیزی و پشت سر چیزی دیگر میگوید آبروئی نزد خدا ندارد.

و: «اتق الله حیثما كنت و خالق الناس بخلق حسن»: از خدا بترس و راه تقوی و پرهیزکاری پیشه کن هر جا که باشی، و با مردم با خلق و خوی خوب رفتار کن، ترس از خدا باعث ایمنی از عذاب است، و خوشرفتاری با مردم باعث خوشوقتی دوجهان است.

و: «إنما الأعمال بالنیات و لكل امرئ ما نوى»: صحت اعمال بحسب نیتها است، و کردار کامل کرداری است که در آن اخلاص نیت برای رب العالمین باشد، و هر کسی بحسب نیت و قصد دلش از اعمالش اجر و ثواب و یا اثم و عقاب دارد.

و : «خیر الامور اوسطها» : بهترین کارها میانه رو ترین آنها است ، اسراف و زیاده روی و تقصیر و تفریط که دو طرف هر کار هستند بکاری نمیآیند و اعتدال و میانه روی است که بهترین کارها است .

و : «احب حبیك هوناماعسی ان یکون بغیضك یوماً ما» : دوست بدار دوست خود را در حدود اعتدال مبادا که روزی مبعوض تو شود ، یعنی در دوستی با دوست خود جانب احتیاط از دست مده ، مبادا روزی به دشمن شود ، اگر همه اسرار خودت در وقت دوستی به او گفته ای در وقت دشمنی اسرار تو بیاد خواهد داد، یعنی چه در دوستی و چه در دشمنی جانب احتیاط از دست مده چه بسا که دوست به دشمن شود و چه بسا که دشمن دوست گردد .

و : «الظلم ظلمات یوم القیامة» : ظلم و ستم در روز قیامت مایه تاریکیها و بدبختیها است ، یعنی از ظلم بپرهیزید که اگر در دنیا عقوبت آن ندیدید در روز قیامت بدبختیها از آن را خواهید دید .

و هزار ها کلمات گهربار دیگر که معجم های حدیث از آن پر شده است ، و این چند کلمه یاد شد بعنوان نمونه و مشتی از خروار است ، علماء امت تمامی سخنان گهربار رسول الله ﷺ را جمع آوری نموده و شرح داده اند .

نسب و خویشاوندی رسول الله ﷺ

و اما شرف نسب و بزرگی زادگاه ایشان که دلیلی نمی خواهد ، برای اینکه ایشان از بنی هاشم هستند ، بنی هاشم نخبه و برگزیده قریش هستند و قریش با شرف ترین عرب ، ایشان از جهت پدر و مادر با شرف ترین عرب هستند ، و زادگاه ایشان مکه مکرمه است که بزرگوارترین شهرها نزد مردم می باشد .

و اما آنچه ضروریات زندگی مستلزم آن است : بر سه قسم است :

یکم: آنچه برتری در اندک آن است .

نوم آنچه برتری در بسیاری از آن است .

سوم اندکی و بسیاری آن بسبب حالت‌های مختلف فرق میکند آنچه بر

تری در اندک آن است مانند خوراک و خواب که همیشه عرب و حکماء اندک

آن را مورد ستایش قرار میداده اند ، برای اینکه پر خوری به نوشیدن آب

بسیار میکشاند و آب بسیار نوشیدن به خواب بسیار میکشاند ، و پر

خوری و شکم پری دلیل حرص و آزمندی و چیرگی شهوت و سبب زیانهای

بسیاری در دنیا و آخرت و وسیلهٔ جلب انواع بیماری و سستی است ، در

حالیکه اندک خوردن دلیل قناعت و چیرگی بر شهوت و نگهداری تندرستی

و آسودگی خاطر و تیز هوشی است .

همانگونه که خواب بسیار نشانه بیحالی و ضعف نفس و از دست دادن

تیز هوشی و جلب کسالت و عادت کردن به عجز و سستی و ضایع ساختن

عمر و مردن دل میباشد . و هیچ چیز مثل خواب زیاد مایهٔ تضعیف عمر

نمیشود :

رسول الله ﷺ اکتفاء بر اندکی از خوراک و خواب مینمود و بر آن

تشویق میکرد و میفرمود :

«ما ملأ ابن آدم وعاء شراً من بطنه حسب ابن آدم لقیمات یقمن صلبه

فإن كان لا محالة فثلث لطعامه وثلث لشرابه وثلث لنفسه :

آدمی زاده هیچ ظرفی را پر نکرد که بدتر از پرکردن شکمش باشد .

کفایت آدمی زاده است چند لقمهٔ کوچک که کمرش را راست نگهدارد اگر

ناگزیر باشد از اکتفاء نکردن بر چند لقمه کوچک پس سه یک شکمش برای

خوراك و سه يك آن برای آشامیدنی و سه يك آن برای نفسش قرار دهد .
و چنانکه گفتیم خواب بسیار از پرخوری و بسیار آشامیدن بدست
میآید .

عائشه رضی الله عنها گفت : هیچگاه شکم پیغمبر پر از غذا نشد ، و
ایشان در خانواده طلب غذا نمیکردند و اظهار اینکه چه غذائی میخواهد
نمینمود ، اگر غذا به او میدادند میخورد و هر غذائی که به او میدادند می
پذیرفتند و هر آشامیدنی که به او میدادند میآشامید؛ و همچنان خواب
ایشان اندک بود .

نوم: آنچه برتری در بسیاری آن است مثل جاه و منزلت در دلها بدست
آوردن جاه و منزلت در دلها کاری است پسندیده نزد خردمندان . رسول
الله ﷺ قبل از نبوت در جاهلیت دارای جاه و عظمت و منزلت در دلها بود ،
و بعد از نبوت با اینکه کافران او را میآزرده و او را تکذیب مینمودند باز
هم هرگاه با او روبرو میشدند او را تعظیم مینمودند و کار او را انجام
میدادند .

جاه و هیبت رسول الله در دلها بگونه ای بود که هر کسیکه او را ندیده
بود از دیدن او هیبت می گرفت و برخورد می لرزید . چنانکه روایت شده قیلَه
بنت محرمة العنبریه وقتی که رسول الله را دید از ترس بر خود لرزید .
رسول الله ﷺ به او فرمود :

«یا مسکینة عليك السکينة» : ای زن افتاده آرامش خود را حفظ کن .

و در حدیث به روایت ابی مسعود آمده که مردی جلو پیغمبر ایستاد و
از هیبت پیغمبر بر خود لرزید . رسول الله به او فرمود : **«هون عليك فانی
لسنت بملك» :** بر خودت آسان بگیر - مترس - برای اینکه من پادشاه نیستم .

و اما قدر عظیم ایشان به نبوت و شرف عظیم ایشان به رسالت و علو مرتبت ایشان به برگزیدگی و بزرگواری در دنیا : چیزی است که بالاترین مقام به ایشان بخشوده است . و با این فضل عظیم در دنیا - باز هم در آخرت ایشان سید ولد آدم و سرور همه بشر هستند .

سوم آنچه بسبب حالات مختلف تفاوت مینماید :

مانند بسیاری مال که صاحب مال بسیار نزد عوام مورد تعظیم و تکریم است . از اینره که عوام معتقدند که مال دار میتواند به آنچه میخواهد دست یابد و کارهای خود را بر آورده سازد ، و گرنه مجرد مال داری برتری ندارد :

برای اینکه صاحب مال اگر در حصول مطالب خود گشاده دستی دارد و کارهای رو آوران به او را انجام میدهد نزد اهل دنیا بچشم تعظیم به او نگاه میکنند ، و اگر مال را در راههای خیر عام المنفعة برای بدست آوردن رضای خدا بکار میبرد نزد همه به احترام یاد میشود .

و اگر صاحب مال بخیل و گرفته دست است و در راه خیر گامی بر نمیدارد چنین مالی کالعدم است و برای صاحب آن مایه نقصان و مذمت است .

اما پیغمبر ما ﷺ گنجینه های زمین در اختیار ایشان نهاده شد ، و کلید شهرها به ایشان سپرده شد . و اموال غنیمت بر ایشان حلال بود ، و در زندگی شان حجاز و یمن و همه جزیره العرب و آنچه به آن نزدیک بود از شام و عراق برای شان فتح شد ، و بسیاری از خمس ها و جزیه ها و صدقه های آنجا ها برای ایشان آورده شد و گروهی از پادشاهان ممالک برای ایشان هدایا فرستادند ، با اینحال هیچ چیز از آنها بخود اختصاص

نداد و حتی يك درهم نزد خود نگه نداشت ، بلکه همه آنها را در راههای صحیح انفاق نمود، و غیر خود را به هستی رسانید و مأیه تقویت و نیرومندی مسلمین ساخت .

روزی سکه های طلا برای او آوردند ، به تقسیم آنها پرداخت و اندکی باقی ماند به بعضی از همسرانش سپرد تا وقتی دیگر آن را میان مستحقین قسمت نماید . اما خواب بچشمش نیامد و نتوانست آرام گیرد ، برخاست و همان بقیه را به مستحقان رسانید و فرمود حالا راحت شدم .

عظمت و بزرگی ایشان در اعتماد کامل بر رب العالمین بود ، که برای رضای او تعالی هیچ مالی برای خود نیندوخت . و چه موقعی که از همه طرف در فشار بود و چه موقعی که از همه طرف برای او فتح و پیروزی بود سیرت مطهره خود را تغییر نداد . « **و أجوع يوماً و ما اشبع يوماً** » سر مشق خود قرار داد تا یکروز گرسنه بماند و گرسنگان را فراموش نفرماید و یکروز از اندکی خوراک خود را نیرومندی سازد تا بطاعت پردازد . و در این راه زهد و قناعت بطوری پیشرفت که روزی که موقع انتقال شان بود زره ایشان نزد یهودی در مقابل چند صاع جو گرو بود و در شب رحلت شان روغن نبود که در چراغ بریزند و اطاق را روشن کنند . چنین زهدی در هیچ پیغمبری نبوده است .

ایشان در نفقه خود از خوراک و پوشاک و مسکن به حد ضرورت و یا حتی کمتر از آن قانع بودند . مگر نه سقف خانه نگرفته بود مگر به گرد نخل و هنگامیکه باران میآمد چکه باران زمین اطاق را شل مینمود و ایشان سجده بر آب و شل مینمودند .

خود زبیر و خشن میپوشید و به حاضران لباس ابریشمین میداد و کسیکه حاضر نبود سهم او را برایش میفرستاد پدرم و مادرم و همه جهانیان فدای او باد که فضیلت مال داری را به زهد در آن و انفاق بر مستحقان بدست آورد .

أخلاق وأدب رسول الله ﷺ

و اما خصلتهای پسندیده که میتوان به کوشش بدست آورد و ادبهای عالی که بسعی و تلاش بدست میآید و مجموع آنها را حسن خلق مینامند همه اخلاق پیغمبر ما بود با دارا بودن حد اعلای حسن خلق بجائیکه خدای عزوجل او را ستود و فرمود : ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ﴾ . تو ای پیغمبر بر حق خدا بر خلق و خوی بس بزرگواری .

قالت عائشه : كان خلقه القرآن : قرآن آئینه تمام نمای اخلاق رسول الله ﷺ بود برای اینکه منبع اخلاق پسندیده است و رسول الله ﷺ تمام دستوره‌های قرآن را عملی مینمود . رسول الله ﷺ فرمود .
«بِعَثِّ لَاتَمِّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ» : به پیغمبری مبعوث شدم تا اخلاق پسندیده را تکمیل نمایم .

انس از خدمتگذاران ایشان گفت : **«كان صلى الله تعالى عليه وسلم أحسن الناس خلقاً» :** رسول الله ﷺ بهترین مردم بود در خلق و خوی پسندیده .

و این خلق و خوی های پسندیده بسیارند . ما اصل و اساس آن اخلاق را یاد مینمائیم و اشاره مینمائیم بسوی همه آنها و در وصف رسول الله ﷺ تحقیق مینمائیم تا بدانیم که رسول الله ﷺ به همه آن اخلاق پسندیده موصوف بوده اند .

عقل و علم رسول ﷺ

پایه ای که تمام شاخه های اخلاق از آن بوجود میآید عقل است . رسائی رأی و خوبی فهم و رسیدن به هدف و راست آمدن گمان و عاقبت بینی و دانائی به مصالح نفس و مهار کردن شهوت و سیاست خوب و تدبیر محکم و فراهم آوردن فضائل و برتریها و دوری جستن از رذائل و پستیها از عقل مایه میگیرد .

رسول الله ﷺ به پایه ای از عقل و علم رسید که هیچ فرد دیگری از بشر به آن پایه نرسیده است این را میداند هرکسیکه حالات ایشان را به تتبع دانست، و سیرت ایشان را درک نمود ، و جوامع کلم ایشان را بر رسی نمود و شمائل و عادات ایشان را فهم نمود، و روش و سیرت بی نظیر ایشان را دانست، و به حکمتهای احادیث ایشان پی برد، و بر دانائی ایشان به تورات و انجیل و کتابهای آسمانی واقف شد ، و بر اطلاع ایشان بر ملت‌های گذشته و زمانه های پیشین آگاه شد . و از ضرب المثل‌های ایشان و سیاست مردم داری ایشان مطلع شد، و دانست که ایشان چگونه پایه های شریعت را استوار میفرمودند؟ و چگونه ادب های گرانبها را پایه گذاری میفرمودند؟ و شیمه و وفای پسندیده را گوشزد مینمودند؟ و انواعی از علم و دانش را بیان میداشتند که دانایان به آن علوم فرموده ایشان را قدوة و پیشوای خود میساختند ، چنانکه در طب و راه نگهداری تندرستی و جلوگیری از بیماری فرموده ایشان سرخط است .

و در حساب و اینکه هر کس باید حساب کار خود داشته باشد و حسابی بودن که حق کسی را ضائع نکند نشانه ایمان داری است .
 و در فرائض و بیان بهره های میراث بر آن و اسباب منع ارث و اسباب حجب و ممنوع شدن از میراث و قواعد این علم بطوری که تا روز قیامت این قواعد جواب گوی تقسیم میراث بر آن است و بدست دادن حساب در همین علم میراث .
 و علم نسب که چگونه نسب کسی ثابت میشود و چگونه از نسب رانده میشود .

و در قضاء و فیصله دعاوی که واجب مدعی برای ثبوت حق او و لازم مدعی علیه در تبرئه ذمتش و شهود و گواهان و تزکیه و اعتماد و یا عدم اعتماد بر آنان و غیره اینها که در همه آنها بیان ایشان حجت است و نزدهمه معقول و مقبول میباشد .

در حالیکه نه جانی تعلیم یافته و نه درس و مدرسه ای داشته و نه کتابی را مطالعه نموده باشد و نه هم با دانشمندان ادیان دیگر نشست و بر خاستی داشته باشد . بلکه پیغمبر که هیچیک از آن علوم و معارف را نشناخته بود ، تا اینکه خدای عزوجل از طریق وحی سینه ایشان را گشاده ساخت و آنچه لازم خاتم الانبیاء است به وی آموخت .

چنانکه یاد کردیم که در عقل سر آمد همه بود علم و فضل ایشان هم برابر عقل شان بود ، و خدای عزوجل ایشان را بر علم آنچه پیش آمده و آنچه پیش خواهد آمد دانا فرمود و آنچه از عجائب قدرت و ملکوت عظیم خدا است بر پیغمبرش روشن نمود و فرمود :

﴿ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا ﴾ (۱) . خداوند فرود آورد بر تو قرآن را و حکمت و احکام قرآن

را به تو آموخت و تو را آموخت آنچه را که اگر نزول قرآن بر تو نبود نمیتوانستی که آنها را بدانی و فضل خدا بر تو بدانائی به کتاب و حکمت و دیگر علمها بسیار عظیم است .

حلم رسول الله ﷺ

و اما حلم و بردباری رسول الله ﷺ و تحمل ناراحتی از کفار و عفو و گذشت ایشان با قدرت شان بر انتقام و صبر و شکیبائی ایشان در ناملايمات که در حقیقت از ادبی سر چشمه میگرفت که خدا او را به آن ادب آراسته فرموده بود چنانکه فرمود: ﴿ خذ العفو وأمر بالعرف وأعرض عن الجاهلین ﴾ (۱) : بامردم بمهربانی رفتار کن و با آنان عفو و گذشت داشته و کنجکاو از اخلاق شان منما . و به خوبی امر کن تا معروف و خوبی بسیار شود . و روی بگردان از مردم نادان .

و احادیث صحیحه و اخبار همه بر اینکه رسول الله ﷺ به بالاترین مرتبه آن صفات آراسته بودند اتفاق دارند و با اینکه هر شخص حلیم و بردباری دچار لغزش میشود . با اینحال رسول الله ﷺ هر قدر اذیت و آزار دشمنان بیشتر میشد صبر ایشان افزوده میشد . و هر قدر مردم نادان بیشتر سخریه و استهزاء مینمودند حلم ایشان بیشتر میشد .

موقعیکه مشرکان در روز أحد آنهمه زشتی بار آوردند و دندان رسول الله ﷺ را شکستند و رخسار ایشان را سوراخ کردند تا حلقه مغفر در آن داخل شد و پیشانی مبارک را شکافتند و از رسول الله ﷺ

خواسته شد تا نفرین به آنان نماید بجای نفرین به آنان دعای خیر نمود و فرمود:

«اللهم اغفر لقومی فإنهم لا یعلمون» : خدایا قوم مرا بیامرز برای اینکه

نمیدانند و نادانند اگر میدانستند منجی خود را نمیآوردند .

و کفایت است در بیان حلم ایشان اینکه مشرکین قریش آن همه او را آزدند و بیاد استهزاء گرفتند و او را از مکه بیرون نمودند و با او جنگیدند و دیگر مشرکان را بر علیه او شورانیدند و دست آخر همه بر علیه او همدست شدند ، با اینحال روزی که مکه را فتح نمود همه را بخشید و مورد گذشت قرار داد .

انس رضی الله عنه گفت : همراه پیغمبر بودم و ایشان چادری پوشیده بودند که اطراف آن زبر و خشن بود . يك اعرابی صحراء نشین آمد و آن چادر را طوری کشید که بر گردن پیغمبر اثر کرد آنگاه گفت از مال خدا که نزد تو است بر دو شترم بارکن برای اینکه نه از مال خودت و نه از مال پدرت حمل مینمائی . رسول الله ﷺ فرمود: مالها همه مال خدا است و من بنده خدا هستم آنگاه فرمود قصاص از تو بگیرم که اینچنین شانه و گردنم را آزدی اعرابی گفت نه . رسول الله ﷺ فرمود چرا نه . اعرابی گفت برای اینکه تو بدی را جزا نمیدهی . رسول الله ﷺ لبخند نمود و دستور داد بر يك شترش جو بار کنند و بر شتر دیگرش خرما بار کنند .

عائشه رضی الله عنها گفت : ندیدم که رسول الله ﷺ برای ظلمی که بخود او شده قصاص بگیرد مگر وقتی که حرمتی از احترامهای خدا شکسته میشد که به جبران آن قیام میفرمود . و بدست خود بکسی نَزَدَ مگر وقتی در راه خدا بجهد مشغول باشد و هیچگاه به زن و خدمتکار نَزَدَ .

خدای متعال مسلمانان را به پیروی از ایشان توفیق دهد . و از پیروی مسلمانان از او چشم او را روشن گرداند .

کرم و گشاده دستی رسول الله ﷺ

اما جود، کرم و گشاده دستی رسول الله ﷺ بطوری بود که برای هیچ فردی مانند آن فراهم نشد و نخواهد شد و هر کسیکه رسول الله ﷺ را شناخته است ایشان را بهمین صفت ستوده است .

جابر رضی الله عنه گفت :

«ما سئل رسول الله شیئاً فقال لا» از رسول الله ﷺ خواهش چیزی نشد که بفرماید نه .

عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گفت :

«كان أجود الناس بالخير وأجود ما كان في شهر رمضان» . رسول الله ﷺ بخشاینده ترین مردم بود در راه خیر . و بیشترین جود و کرم ایشان در ماه رمضان بود - بجائیکه از باد وزنده بیشتر بمردم میرسید .

خدیجه رضی الله عنها در بیان صفت رسول الله ﷺ به او گفت: تو به افراد ناتوان رسیدگی میکنی و آنچه نزد مردم نیست از وفاء و احسان و کرم نسبت بهمه نزد تو هست، خَصَلْتَهُای خیر کمیاب در تو جمع شده است .

وقتی نود هزار دینار طلا برای ایشان آوردند آن نود هزار را بر حصیری ریخت و نشست برای قسمت کردن میان مستحقین و از آنجا بلند نشد مگر وقتی همه آن نود هزار را قسمت نموده بود

مردی بخدمت رسول الله ﷺ آمد و از ایشان چیزی خواست ، فرمودند

اکنون نزد ما چیزی نیست ، برو آنچه نیاز داری بخر در حساب ما موقعیکه بدست ما آمد آن را میپردازیم .

شجاعت و دلیری رسول الله ﷺ

شجاعت و دلیری و فریادرسی رسول الله ﷺ چیزی نیست که دانسته نشده باشد . و بارها پیش میآمد که دلاوران از میدان کار زار میگریختند و ایشان مانند کوهی ثابت قدم می ایستادند و باواز بلند که دشمنان بشنوند میفرمودند من پیغمبر بر حق هستم که دورغ بسوی من راه ندارد ، من پسر عبدالمطلب هستم ،

و در شجاعت و ثبات قدم ایشان همین بس که يك تنه با همه دنیا بجنگ برخاست ، و نظر به شجاعت و صدق دعوتش با همه جهانیان بمبارزه برخاست و دست آخر بر همه پیروز شد .

حیاء و شرم رسول الله ﷺ

و اما حیاء و شرم و دیده از نظر باز داشتن ایشان آن چنان است که در صفت ایشان آمده است : «كان أشد الناس حیاء و أكثرهم عن العورات اغضاء» : رسول الله ﷺ از همه مردم بیشتر شرم و حیاء داشت و از همه مردم بیشتر چشم پوشی از نظر به عورت داشت ، حیاء و شرم در ایشان در بالاترین مرتبه و چشم پوشی ایشان از نظر به آنچه شایسته نظر نیست بیشتر بود ، از اینراه گاهی در روی کسی آنچه را که دوست ندارد نمیفرمود ، و هر گاه به ایشان از طرف کسی خبری میرسید که دوست نمیداشت نمیفرمود : «ما بال فلان» : فلانی چه حالی دارد که چنین خبری

از او نقل کرده اند بلکه میفرمود : چه حالی دارند مردمی که چنین خبری از ایشان نقل میشود ؟ تا معلوم نشود چه کسی است .

عائشه رضی الله عنها گفت : لم یکن علیه افضل الصلاة والسلام فاحشاً ولا متفحشاً ولا سخاباً فی الأسواق ولا یجزی السینة بالسنینة ولكن یعفو ویصفح .

رسول الله ﷺ هیچگاه زشتگو نبود و قبول زشتی نمیفرمود و هیچگاه در بازارها سر و صدا راه نمی انداخت یعنی داد و قال نمیکرد و بدی را به بدی جزاء نمیداد و لیکن گذشت میفرمود و صرف نظر مینمود .

حسن عشرت و ادب رسول الله ﷺ

حسن عشرت و خوش رفتاری و رعایت ادب و گشاده روئی رسول الله ﷺ با عموم مردم نزد خاص و عام مشهور است و به احادیث صحیحیه به تواتر به ثبوت رسیده است .

سیدنا علی رضی الله عنه در وصف رسول الله ﷺ گفت :

كان علیه افضل الصلاة والسلام اوسع الناس صدراً وأصدق الناس لهجةً والينهم عريكةً وأكرمهم عشرةً . وكان يؤلفهم ولا ينفهم ويكرم كريم كل قوم ويؤليه عليهم ويحذر الناس ويحترس منهم من غير أن يطوي عن أحد منهم بشره ولا خلقه . ويتفقد أصحابه . وكان يجيب دعوة الحر والعبد والأمة والمسكين ويعود المرضى في أقصى المدينة ويقبل عذر المعتذر وكان يبدأ من لقيه بالسلام . ويبدأ أصحابه بالمصافحة . ولم ير قط ماداً رجله بين أصحابه ويكنيهم ويدعوهم بأحب أسمائهم تکرمة لهم ، ولا يقطع على أحد حديثه .

علی رضی الله عنه در شمردن قسمتی از صفات رسول الله ﷺ چنین گفت :

رسول الله از همه مردم سینه اش گشاده تر بود یعنی سعه صدر داشت و بزودی نمی رنجید . و از همه مردم راستگوتر بود یعنی صدق و راستی لهجه عادت او بود غیر از راستگوئی نزد او نبود . و از همه مردم مهربانتر بود ، و از همه در زندگی و معاشره بزرگوارتر بود و مردم را به همدیگر الفت میداد تا با هم دوستی کنند مردم را دوست خود مینمود و مردم را نمی رنجانید و از خود دور نمی نمود یعنی کسی را نفرت نمیداد که از او متنفر شوند ، و بزرگ هر مردمی را گرامی میداشت و او را نماینده خود بر مردم مینمود یعنی کسی را که مردم به او اعتماد داشتند و او را گرامی میداشتند رسول الله ﷺ هم او را گرامی میداشت و نماینده خود را بر ایشان قرار میداد تا سخن او را بشنوند، و از مردم پرهیز مینمود و خود را حفظ مینمود بدون اینکه خوشروئی و حسن خلق خود را از آنان دریغ بدارد یعنی رسول الله ﷺ میدانستند که مردم در هر زمانه ای همان مردمند این بود که به همه کس اعتماد مینمود ، و بررسی حال یارانش مینمود اگر ایشان را نمیدید سؤال میفرمود کجا هستند چرا ایشان را نمی بینم تا که اگر بیمار باشند به دیدار شان برود و اگر کاری بخواهند مددشان فرماید و دعوت به مهمانی را از آزاد و برده و کنیز و مسکین میپذیرفت تا همه را گرامی داشته باشد و هیچکدام احساس دوری پیغمبر از او ننماید و به دیدار بیماران میرفت اگر چه بیمار در دور ترین نقطه از شهر مدینه بود ، عذر کسیکه معذرت میآورد میپذیرفت تا محبت خود در دل شان جای دهد . و پیش سلام بود هر کسی را که میدید بر او

سلام میکرد قبل از اینکه بر رسول الله ﷺ سلام کند ، و دست بدست یاران میداد پیش از اینکه یاران دست بدست او بدهند ، و گاهی دیده نشد که رسول الله ﷺ پای خود را میان یارانش دراز کند یعنی اصحاب خود را گرامی میداشت و در نشستن میان آنان رعایت ادب میفرمود تا از ایشان ادب بیاموزند و گفتار و کردار ایشان همه تعلیم و تربیت بود ، و یاران را به کنیه میخواند : کنیه در عربی هر اسمی که جلو آن کلمه اب یا ام باشد میفرمود یا ابالحسن یا ابا عبدالله یا ام عبدالله یا ام کلثوم . یاران را به بهترین اسم شان یاد میفرمود برای اکرام و بزرگداشت شان ، و گفتار کسی را قطع نمی نمود یعنی صبر میفرمود تا هر کسیکه با ایشان سخن میگوید سخن خود را به آخر برساند .

صلوات الله و سلامه عليك یا رسول الله ﷺ در همه صفات مطهره ات درس و تعلیم است ، و اگر امروز نام محمد بیشترین نامها در جهان است فردا است که دین محمد دین مردم سراسر جهان است .

مهر و شفقت رسول الله ﷺ

اما شفقت و رافت و رحمت و مهر و عطوفت رسول الله ﷺ نسبت به همه خلق چیزی است که خدای متعال او را به آن ستوده : قال الله تعالی ﴿وما أرسلناك الا رحمة للعالمین﴾^(۱) ما نفرستادیم تو را بعنوان فرستاده بر حق مان مگر برای اینکه رحمتی برای همه جهانیان باشی . خدای متعال او را رحمت برای جهانیان قرار داده . و دیر یا زود مردم جهان پی به این

(۱) آیه ۱۰۷ سورة الانبیاء .

رحمت خواهند برد و با پیروی از او خود را در رحمت هدایت او خواهند رسانید .

وقال الله تعالى : ﴿ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴾ . یعنی: بسوی شما آمد پیغمبری که از خودتان است، و حاجت بشری بسوی هدایت میداند، راه نجات بشر از عذاب خدا می فهمد، به طریق سعادت بشر و نیکبختی شان در دوجهان آشنا است ، سراپا رحمت است میخواهد از رحمت خدا ببرکت پیروی از او شاد شوید، آنچه شما را به مشقت می اندازد بر او دشوار میشود حریص است برای نیکبختی شما میخواهد همه نیکبخت دو جهان شوید ببرکت راهنمایی او با مومنان بسیار مهربان و پررأفت است :

وقال عليه افضل الصلاة والسلام : « لا يُبْلَغُنِي أَحَدٌ مِنْكُمْ عَنْ أَصْحَابِي شَيْئاً فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ أُخْرَجَ إِلَيْكُمْ وَأَنَا سَلِيمُ الصَّدْرِ » : مبادا یکی از شما از طرف یارانم سخنی بمن برساند که دلم را بر او سنگین نماید برای اینکه دوست میدارم وقتی بیرون میآیم بسوی شما سینه ام بسلامت باشد و محبت همه تان در دلم باشد . یعنی میخواهم همیشه با دیده محبت بسوی شما بنگرم و همه تان را دوست بدارم بنا بر این هیچ سخنی که دل خراش باشد بمن نرسانید .

رسول الله ﷺ موقعیکه در نماز بود با جماعت در اینحال اگر گریه کودکی میشنید نماز را سبک میخواند مبادا مادر طفل از گریه طفل ناراحت بشود .

رسول الله ﷺ وعظ و ارشاد یاران خود را گاه بگاه قرار میداد و همیشه وعظ نمیداد مبادا که از بسیاری آن ملول و خسته شوند وعظ

رسول الله ﷺ دلها را زنده میکرد جانها را نشاط می بخشید اگر شبانه روز ادامه میداد خسته نمیشدند اما این تعلیم است تا طریق وعظ و ارشاد بدانند و پند و اندرز موقعی بگویند که دلها همه آماده شنیدن آن است .

روش رسول الله ﷺ در وفا و خوش پیمانی

و اما خلق و روش رسول الله علیه افضل الصلاة والسلام در وفاء و خوش پیمانی و حسن عهد و صلّه ارحام نیز در بالاترین مرتبه است :

عن عبدالله بن ابي الحمساء رضى الله عنه قال: بايعت النبي صلى الله عليه وسلم ببيعة وبقيت له بقية فوعده ان آتية بها مكانه فنسيت ثم ذكرت بعد ثلاث فجئت فاذا مكانه فقال: «يافتى لقد شققت عليّ أنا هنا منذ ثلاث انتظرك». عبدالله بن ابي الحمساء گفت : چیزی از پیغمبر خریدم و قسمتی از وجه آن پرداختم و آنچه باقی ماند به او وعده دادم که همانجا برایش بیاورم، و فراموش کردم ، بعد از سه روز که باقی طلب او آوردم دیدم همانجا است ، فرمود بر من دشوار نمودی ای جوان سه روز است که من در اینجا منتظر تو هستم .

و جماعتی نزد او آمدند ، رسول الله خود بخدمت ایشان پرداخت یارانش گفتند ما بجای تو خدمت اینان کنیم ، رسول الله فرمود اینان برادران ما را گرامی داشتند و من میخوامم در مقابل خوبی شان به برادران ما خوبی به ایشان نمایم

تواضع و قروتنی رسول الله ﷺ

و اما تواضع و فروتنی رسول الله با آن مقام و منزلتی که خدای متعال به او ارزانی داشته بود مستغنی از بیان است ، ایشان بیش از همه متواضع بودند ، یکبار نزد یاران آمدند و تکیه بر عصا داشتند ، یاران در برابر ایشان بپاخواستند ، فرمود پانشوید مثلیکه عجم ها میکنند و به تعظیم یکدیگر قیام نکنید . و فرمود من بنده هستم میخورم مانند خوردن بنده و مینشینم آنچنانکه بنده می نشیند . ایشان سوار بر الاغ میشدند و پشت سر خود کسی را بر الاغ می نشاندد . یعنی به آن منزلت و مقام عظیم از سوار شدن الاغ و کسی را پشت سر خود قرار دادن باک نداشتند ، به عیادت فقراء میرفتند و با فقراء همنشینی مینمودند ، و میان صحابه خود مینشستند چنانکه یکی از آنان است ، و وقتی که میآمدند و یاران نشسته بودند هر جا که جا بود می نشستند ، در حجة الوداع با آنهمه یاران بر پالانی فرسوده حج رفتند و لباسی که به تن داشتند (قطیفه ای بود) که چهار درهم نمی ارزید و با اینحال میگفتند خدایا حج مرا حجبی بگردان که ریاء و سمعه در آن نباشد این در وقتی بود که زمین بر او فتح شده بود و در همین حج یکصد شتر را قربانی نمود .

ابو هریره رضی الله عنه گفت : همراه رسول الله ببازار رفتم ، شروال برای خود خرید وبه گماشته اش فرمود قیمت این را بپردازد ابو هریره میگوید رفتم تا دست رسول الله ﷺ ببوسم دست خود را کشید و نگذاشت دستش را ببوسم و فرمود این روش دست بوسی شیوه عجم ها است که با

پادشاهان خود میکنند و من پادشاه نیستم من یکی از شما هستم رفتم تا شروال را از دست پیغمبر بگیرم فرمود کسیکه چیزی را خرید خودش شایسته تر است تا آن را حمل نماید :

«و فرمود لا تُطْرُونِي كَمَا أَطْرَتِ النَّصَارَى ابْنِ مَرْيَمَ إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ فَقُولُوا

عبدالله ورسوله» : مرا بیش از حد بالا مبرید چنانکه نصاری با عیسی بن مریم نمودند و او را پسر خدا خواندند ، من بنده خدا هستم بگوئید محمد بنده و فرستاده خدا است .

عدل و امانت رسول الله ﷺ

و اما عدل و دادگری و امانت و پاکدامنی و راستگویی رسول الله ﷺ از روزی که بودند امین ترین و راستگوترین مردم بودند و دشمنان و مخالفانش اقرار به آن داشتند و پیش از بعثت نزد قریش به الامین نامیده میشد .

رسول الله علیه افضل الصلاة والسلام هیچگاه کسی را به گناه دیگری مؤاخذه نمیفرمود ، و گفتار کسی را به زیان دیگری نمی پذیرفت و در حدیث صحیح آمده است : **«ما لَمَسَتْ يَدُهُ يَدَ امْرَأَةٍ لَا تَحِلُّ لَهَا»** : هیچگاه دست پیغمبر بدست زنی که بیگانه از او است و برای او حلال نیست نرسید . و میفرمود : بمن برسانید حاجت کسانی که نمیتوانند حاجت خود را بمن برسانند ، برای اینکه هر کسیکه بمن رسانید حاجت کسیکه خودش نمیتواند حاجتش بمن برساند خدا او را از ترس روز قیامت ایمن فرماید ، و از اینراه برای رسیدن بحوائج عوام از خواص اصحاب خود کمک میجست .

وقار و جوانمردی رسول الله ﷺ

و اما وقار و خاموشی و تأنی و جوانمردی و خوبی روش رسول الله ﷺ او با وقارترین مردم بود و از اینراه اطراف خود یعنی دست و پای خود را بیرون نمیکرد و موقعیکه می نشست با وقار مینشست یعنی دستها و پاهای خود را تکان نمیداد ، و نشستن با متانت و آرامش همراه بود ، در نشستن بحال اِحْتِبَاء می نشست یعنی دو دست خود را به دور دو پای خود قرار میداد و بسیار خاموش میماند و بدون حاجت سخن نمیفرمود و اگر کسی سخنی نازیبا میگفت روی از او میگردانید ، و خنده او لبخند و تبسم بود و صحابه در حضور ایشان هم تبسم و لبخند مینمودند برای اقتداء به او و سخن ایشان سخن بمقدار لزوم بود که زیادتی در آن نبود .

و مجلس ایشان مجلس علم و حیا و امانت بود هیچگاه در مجلس ایشان آوازه بلند نمیشد احترامها محفوظ بود و هیچ کلمه زشتی یاد نمیشد ، موقعیکه رسول الله ﷺ به سخن میپرداخت حاضران خاموش مانده و سر بزیر می انداختند گویا بر سرشان پرده ای نشسته که میخواهند آن را شکار کنند ، یعنی اینطور به شنیدن آن سخن می پرداختند که گویا همه گوش شده اند:

ابن ابی هاله رضی الله عنه گفت : سکوت رسول الله ﷺ بر چهار گونه بود : بر حلم و بردباری و بر حذر و پرهیز ، و بر تقدیر و قدردانی وقت، و بر تفکر بود که همیشه بداند از چه راهی بهتر میتوان خوشنودی خدا بدست آورد و بهتر بتوان مردم را هدایت نمود .

عائشه رضی الله عنها گفت : رسول الله ﷺ سخنی میفرمود که اگر کسی میخواست کلمات آن را بشمارد میتوانست ، و طیب و عطر و بوخوشی را دوست میداشت و بر بو خوشی تشویق میفرمود ، و بمسواک زدن بدهان و دندان و پاکیزه نگهداشتن دست و انگشتان ترغیب میفرمود .

زهد و بی میلی رسول الله ﷺ به جهان فانی

و اما زهد و بی میلی او به جهان فانی ، قبلاً در باره آن نوشتیم و در روگردانی ایشان از خوشی دنیا همین بس که موقعیکه دنیا از همه طرف به او رو آورده بود و فتوحات یکی پس از دیگری واقع میشد ، روزیکه جهان فانی را وداع فرمود زره ایشان نزد یهودی در مقابل چند صاع جو که برای نفقه خاندان خود بقرض گرفته بود گرو بود - و صدیق پس از رحلت پیغمبر آن را از رهن بیرون آورد -

عائشه رضی الله عنها گفت : رسول الله ﷺ سه روز پیاپی از نان جو سیر نشد تا اینکه بجوار پروردگارش رسید . و عائشه رضی الله عنها گفت : « ما ترك ديناراً ولا درهماً ولا شاة ولا بعيراً ولقد انتقل الی ربه و ما فی بیتی شیء یاکله ذو کبد إلا شطر شعیر فی رف لی » رسول الله ﷺ روزیکه جهان فانی را ترك کرد درهم نقره دینار طلا و کوسفند و شتر بعد از او نماند ، و در خانه ام غذایی نبود که شخص زنده آنرا بخورد مگر نیم صاع جو که بر رف در خانه ام بود .

وعائشه رضی الله عنه گفت : « إنا كنا آل محمد لنمكث شهرا ما نستوقد ناراً إن هو إلا التمر والماء » : ما اهل بیت رسول الله یکماه بسر می آوردیم بدون اینکه آتشی بیفروزیم - یعنی بدون اینکه چیزی بپزیم - و نبود مگر خرما و آب .

انس رضی الله عنه گفت: «ما اكل عليه افضل الصلوات والسلام على خوان ولا فی سكرجه»: رسول الله ﷺ هیچگاه بر سفره ای که بر چیزی بلند مینهند غذا نخورد و هیچگاه در ظرفهای کوچک مخصوص ترشی و سبزیجات غذا نخورد (برای اینکه رسول الله ﷺ غذای متنوع نخورد که نیاز به سفره بر میز گذاشتن باشد و مخللات و ترشیها نیز گاهی نخورد و رسم نبود کسیکه به خرما و آب ماه بماه اکتفاء مینماید کسیکه به کاسه ای شیر اکتفاء مینماید کسیکه به گوشت پخته در آب اکتفاء میکند نیازی به سفره نهادن ندارد تنوع در غذا علامت تن پروری است که از مقام رسالت بدور است .

و در حدیث انس : «ولا خُبْزَ له مرَّق و لا رای شاة سمیطاً قطه : هیچگاه برای ایشان نان نازک سبوس گرفته نخورد . ایشان نان آرد سبوس دار میخوردند که هم نفعش بیشتر وهم از تنوع بدور است و هیچگاه رسول الله ﷺ سمیط را ندید سمیط گوسفندی که پوست آن میکنند و شکمش پاک میکنند و در دیک بریان میکنند و بر سفره می ایستاند چنانکه گوئیا زنده و بر دو دست و دو پای خود ایستاده است .

عائشه رضی الله عنها گفت : فراش رسول الله ﷺ در خانه اش پلاسی بود که آن را دو لا میگردیم و بر آن میخوابید ، شبی آن را چهار لا کردیم تا نرم تر باشد ، بامداد آن شب فرمود دیشب چگونه فراشی برایم نهادید ، ما برای او بیان کردیم که همان پلاس را چهار لا کرده ایم فرمود آن را بحال اول بر گردانید که نرمی آن مانع نمازم در شب شد .

و عائشه رضی الله تعالی عنها گفت : هیچگاه شکم پیغمبر پرنشد به سیری ، و گاهی شکایت حال خود نمیکرد و بکسی نمیگفت ، و فقر نزد او محبوبتر از غنی بود ، و چه بسا که شب از گرسنگی بخود میپیچید و باز هم مانع روزه گرفتن فردایش نمی شد ، و من بگریه می افتادم از رحمت آوردن بر او که چقدر بخود زحمت میدهد (کسیکه رحمة للعالمین است و میخواهد مورد اقتداء باشد و همیشه بیاد گرسنگان باشد و گرسنگان امت را بیاد داشته باشد تا از گرسنگی ناراحت نشوند ، و بگویند آن کسیکه خاتم النبیین بود از گرسنگی بخود می پیچید اگر ما گرسنگی ببینیم مانعی ندارد ، این دنیا است که سیری و گرسنگی هر دو بهمراه دارد نه از سیری آن باید غرور بیاورد و نه گرسنگی آن باید نومیدی بیاورد . گرسنگی به حفظ صحت و دوری از بیماری نزدیکتر است از سیری که مایه فربهی و چاقی و دچار انواع بیماری است .

خوف و ترس رسول الله ﷺ از پروردگار

و اما خوف و ترس ایشان از پروردگار و طاعت و فرمانبری شان برای خدا و دوام عبادت و بندگی شان برای خدا بقدر علم و دانائی ایشان بود و نظر به اینکه از همه بندگان خدا را بهتر میشناختند بیشتر از همه دارای ترس از خدا و پرهیزگار بودند . از اینراه است که میفرمود :

«لو تعلمون ما أعلم لضحكتم قليلاً ولبكيتم كثيراً . أرى ما لا ترون وأسمع ما لا تسمعون أظت السماء وحق لها أن تظن ما فيها موضع أربع أصابع إلا و ملك واضع جبهته ساجداً لله ، والله لو تعلمون ما أعلم لضحكتم قليلاً ولبكيتم كثيراً و ما تلتذتم بالنساء على الفُرْش و لخرجتم الى الصعدات تجأرون الى الله تعالى» :

اگر شما میدانستید آنچه را که من میدانم اندکی میخندیدید و بسیار میگریستید ، آنچه را که من می بینم شما نمیبینید و آنچه را که من میشنوم شما نمیشنوید . باواز آمده است آسمان از سنگینی بار آن و حق دارد که به آواز آید برای اینکه در آسمان جای چهار انگشت نیست مگر اینکه فرشته ای پیشانی بر آن نهاده برای سجود برای خدای متعال بخدا قسم اگر میدانستید آنچه را که من میدانم اندکی میخندیدید و بسیار میگریستید ، و لذتی از زنان بر فراشها نمیبردید و بیرون میرفتید از خانه بسوی راهها به فریاد و زاری در برابر عظمت خدا میپرداختید .

معنی جمله : برای دانستن آن اگر انسان کمی با خود میاندیشید که این مدت عمری که از او گذشته است خدا با او چگونه حسابی دارد ؟ این مدت عمری که باقی است چگونه میگذرد؟ و حساب آن در برابر عظمت خدا چگونه است ؟ انسان چگونه میمیرد و کجا میمیرد ؟ و حالی که انسان بر آن است دوام دارد و یا ناکهان دگر گون میشود؟ وضع زن و فرزند در حیات او بعد از وفاتش به چه می انجامد؟ و دهها سؤال دیگر که جواب هیچکدام معلوم نیست، تا چه رسد به اینکه او در قبر چه حالی دارد؟ در آخرت نجات مییابد یا از هلاک شوندهگان است؟ دنیا به هر نوع که باشد میگذرد اما آخرت که جاویدان است اگر معذب شد چه میکند؟ این از جهتی ، از جهتی دیگر آیا بچشم خود نمی بیند که چگونه پادشاهان به ذلت می افتند؟ چگونه توانگران بخاک فقر و تنگدستی میافتند؟ چگونه جباران درعواقب ستم خود به روزهای سیاه و تلخ میرسند؟ چه کسی است که ایمنی خود را از دگرگونی روزگار بیقین بداند؟ چه کسی است که شکر نعمتهای پروردگار را بدرستی بجا آورده باشد؟ آن کسیکه آلوده به

معاصی نشده کیست؟ معاصی نه همه ربا و زنا و قتل و سرقت است، غیبت و پشت سر گوئی مردم از گناهان کبیره است، تحقیر يك مسلمان، حرف نا حق به زن و یا فرزند و یا به دوست و یا بیگانه از گناهان کبیره است. اینها همه روزگار مردم تباه کرده اند و نمیدانند اگر میدانستند که اینها همه حساب و عقاب دارد و یقین آن داشتند، گاهی روی آرامش را نمیدیدند.

بخاطر بیاورید که بشر هیچگاه حقیقت را نمی بیند دیده آدمی ظاهر بین است بظاهر کار دلخوش است اگر دگر گون شد آن وقت است که میداند آن ظاهر کار پوشه ای بیش نبوده است به مسافری که بر کشتی نشسته است بنگرید تا وقتی که هوا آرام است او بخنده و مزاح مشغول است، اما ناخدائی که هواسنج را میبیند و نزدیک بودن طوفان را مشاهده میکند او با تمام وجودش در فکر این است که چگونه کشتی و سرنشینان آن را از طوفان برهاند؟ و بساحل نجات برساند. اما موقعیکه طوفان شروع شد و کشتی غول پیکر مانند گاهی به این سو و آن سو افتاد، ناخدا و سرنشینان همه چرت شان پاره شده و همه و آنفَسا میگویند، خنده کجا است؟! گریه و زاری گلوی همه را گرفته است. آن کسیکه رو بقبله نمیکرد اکنون سرا پایش رجوع و انابت شده است میگوید اگر از این بلا نجات یافتم دیگر نه با زن دعوا میکنم و نه با دوست مرا فعه مینمایم و بقیة العمر را بطاعت میگذرانم.

آنان که مردان خدا هستند و ناپایداری دنیا را بیقین میدانند همیشه بر همین حالت بیداری و انابت هستند، اگر کشتی سلامت رسید چند روزی شاید غفلت زدگان بیاد داشته باشند و پس از آن به همان عادت خود بر

می کردند ، توانا خدائی عزوجل که همه اینها را از بندگان خود میداند ، و لحظه ای از رحمت خود در این دنیا که محل رحمت است از بندگان خود دریغ نمیدارد ، اگر کشتی غرق شد که حساب همه نوعی دیگر است .

به مسافرانی که در هواپیما نشسته و مشغول خوردن و آشامیدن هستند و یا بمطالعه کتابی دلگرم هستند و یا قیف دستی را ملاحظه میکنند که چه کارتهائی برای خرید دارند ؟ چیزی که فکر آن نمی کنند دگرگونی هواست ، اگر کپتان اعلام کرد که در خطرند طوفان به سرعت بطرف مان روان است و بدبختی اینکه در مقابله با این طوفان عظیم یکی از موتور های هواپیما از کار افتاده است ، آنوقت نه کسی رغبت بسوی خوراک دارد و نه آب ، حرکت های سهمگین هواپیما هر کدام را در محل خود میخکوب کرده است هر بار که هواپیما تعادل خود را از دست میدهد و رو به سقوط میرود ، زهره مسافران را آب میکند ، هواپیما نه از بالا به بندی وابسته است و نه از زیر پایش جایی بند است ، همه رو بدرگاهی آورده اند که اگر همیشه رو به آن در گاه داشتند طوفانی در زندگی شان نبود ، و با اینحال آنکه ناخدا و راننده هواپیما است ترسش خیلی بیش از مسافران است برای اینکه مسؤلیت همه مسافران بعهده او است ، بازهم بسلامت از آن طوفان نجات یافتند چند روزی آن را بیاد دارند و بعد بعادت همیشگی خود برمیگردند ، و اگر رفتند در همین دنیا به جحیم سوزانی رسیده اند .

دانا و توانا و مهربان و فریادرس خدائی که در هیچ جا بندگان خود را فراموش نمی کند . آن کسیکه پیغمبر برحق خدا است همه این مسائل را می داند از رحمت خدا و از قهر و عذاب خدا از هر دو آگاه است میخواهد بمردم بفهماند که تنها کسیکه میشود به او اعتماد کرد خدای یکتا است به

يك كلمه «كن فيكون» همه چیز را دگرگون میکند ، همه مقهور او هستند سر موئی بی نیازی از او ندارند ، از فرق سر تا کف پا غرق در نعمتهای او هستند ، شایسته مؤمنان است که همیشه میان بیم و امید باشند .

عائشه رضی الله عنهما گفت : **«كان عملُ رسولِ الله ديمَةً وأيكم يطيقُ ما كان يطيقُ»** : عمل و کار رسول الله ﷺ دائمی و بادوام بود : هر عبادتی که انجام میدادند همیشه انجام میدادند و کدام يك از شما میتواند آنچه را که رسول الله ﷺ میتوانست انجام بدهد ؟

عوف بن مالك رضی الله عنه گفت : شبی همراه رسول الله ﷺ بودم دیدم مسواک بدهان و دندان کشیده و وضوء گرفت و به نماز ایستاد و من هم با او به نماز ایستادم - بعد از فاتحه بسوره البقره پرداخت و این سوره را میخواند و به هر آیه ای میرسید که در بیان رحمت است طلب رحمت میفرمود ، و به هر آیه ای میرسید که در آن بیان عذاب بود پناه میبرد بخدا از عذاب او . سوره البقره را که به آخر رسانید به رکوع رفت و رکوع را بقدر همان رکعت طول داد و در رکوعش میفرمود .

«سُبْحَانَ ذِي الْجَبْرُوتِ وَالْمَلَكُوتِ وَالْعَظَمَةِ» - پس از آن به اعتدال آمد - پس از آن به سجود رفت و سجود را بقدر رکوع طول داد - پس از دو سجود به رکعت دوم آمد - در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره آل عمران خواند پس از آن سوره به سوره که میخواند به هر آیه رحمت که میرسید طلب رحمت میفرمود و به هر آیه عذاب که میرسید بخدا پناه میبرد از عذاب او .

عبدالله بن الشَّخِيرِ رضی الله عنه گفت : **«أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ وَهُوَ يُصَلِّي وَكُجُوفِهِ أَزِيزٌ كَأَزِيزِ الْمَرْجِلِ مِنَ الْبِكَاءِ بِخِدْمَتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ** آمدم در حالیکه بنماز ایستاده بود و در سینه اش از گریه جوش و خروشی بود مثل دیگی که میجوشد .

و در وصفی که ابن ابی هاله رضی الله عنه برای رسول الله ﷺ نمود گفت :

«كان مُتَوَاصِلَ الْأَحْزَانِ، دَائِمَ الْفِكْرَةِ لَيْسَتْ لَهُ رَاحَةٌ». رسول الله ﷺ همیشه اندوهگین بود، همیشه در فکر بود، راحتی نداشت ،

وسیدنا علی رضی الله عنه گفت : سألت رسول الله عن سنته فقال: «المعرفة رأس مالي، والعقل أصل ديني والحب أساسي، والشوق مركبي، وذكر الله أنيسي والثقة كثرني، والحزن رفيقي، والعلم سلاحي، والصبر ردائي، والرضا غنيمتي، والعجز فخري، والزهد حرقتي، واليقين قوتي، والصدق شفيعي، والطاعة حسبي، والجهاد خلقي، وقرة عيني في الصلاة وتمرة فؤادي في ذكره وغمي لأجل أمي، وشوقي إلى ربي» ، سیدنا علی رضی الله عنه گفت از رسول الله ﷺ راجع به سنت و راه و روش او پرسیدم، او فرمود:

خداشناسی سر مایه من است،

و عقل و خرد بکار بردن پایه و اصل دین من است ،

و شوق در نشر دعوت حق سواری من است (یعنی همانگونه که مرکب و سواری انسان را بمقصد میرساند شوق باعث میشود انسان به مطلب برسد آن کسیکه شوق علم دارد او است که هر زحمتی در راه علم متحمل میشود) .

و یاد خدا انیس و دلگیر من است ،

و اعتماد بر خدا گنجینه من است (یعنی اگر مردمی بر گنجینه زر اعتماد داشته باشند زر پایان میرسد و تکیه بر آن نمی شاید ، اما من بر خدا اعتماد دارم، و میدانم خدا یار و یاور من است، اینست که در نشر

دعوت حق از کسی باک ندارم ،

و اندوه یار من است (یعنی اگر مردمی از من پیروی نکردند و هدایت را از من نپذیرفتند من از قبول نکردن شان ناراحت میشوم تا روزی که به هدایت برسند) .

و علم سلاح من است (در حقیقت این از معجزات است برای اینکه امروزه ثابت شده هر نوع ترقی و هر نوع اختراعات همه در سایه علم است) .

و صبر و شکیبائی لنگ دوش من است (یعنی آنچنانکه لنگ دوش همیشه همراه است و بدن را میپوشاند همراهی صبر باعث پوشیدن ناراحتی و وسیله رسیدن بارزوهایی بزرگ است) .

و رضا به قضاء برایم مایه غنیمت است (به رضا از قضا ثواب خود را مانند غنیمت بدست میآورم و آنکه راضی به قضا نباشد ثواب خود را از دست میدهد و کاری هم بر خلاف قضاء نمیتواند انجام دهد) .

و ناتوانی افتخار من است (من در برابر پروردگارم اظهار ناتوانی و نیاز مینمایم تا از اینراه مدد خداوندی بدست آورم) .

و زهد و بی اعتنائی بدنیا پیشه من است (برای اینکه زهد در دنیا مایه انصراف از جمع آوری مال و پایه کرم و بخشایشندگی و رسیدن به مستمندان است) .

و یقین مایه نیرومندی من است :

و صدق و راستی شفاعتخواه من است (یعنی راه و روش من راستی است . الصادق الامین نام ایشان است ، و کسیکه خواهان شفاعت ایشان باشد باید راستی و راستگوئی پیشه کند) .

و طاعت خدا و فرمانبری خدای عزوجل حسب و شرف من است ،
 و جهاد و کوشش برای پیشرفت دین خدا خلق و خوی من است .
 و روشنائی چشمم در نماز است (برای اینکه نماز مایه اتصال بنده با
 پروردگار است ، در نماز بنده عقده دل خود را میگذشاید ، فقر و نیاز خود را
 به پروردگار عرضه میدارد و از او تعالی کره گشائی کار خود میخواهد به
 خشوع و انابت پیشانی بر خاک مینهد تا خدا از سر تقصیر او بگذرد و در
 شمار صالحان آورد ، نماز اگر روی حقیقت و واقع باشد نیکبختی دو
 جهان ببار میآورد) .

و ثمره و برّ دل در یاد خدا است (یعنی دلی که همیشه بیاد خدا بود و
 از غفلت دور بود بهترین ثمره و بر را ببار میآورد و انسان را اطمینان
 خاطری میبخشد که گوئیا همیشه در بهشت است) .

و هم و غم من برای امتم میباشد (یعنی من بطوری در فکر امتم هستم
 و بحدی خواهان سعادت امتم هستم که هیچگاه امتم را از یاد نمیبرم و در
 صحرای و انفسای محشر که انبیا علیهم السلام میگویند نفسی نفسی ،
 من میگویم امتی امتی) .

و شوق و اشتیاق من بسوی پروردگارم میباشد (اگر مردم شوق زن و
 فرزند و جاه و منصب و ثروت و مکانت دارند، من تنها شوقی که دارم این
 است که همیشه بطرف پروردگارم بروم و رضای او را بدست آورم و طاعت
 او را انجام دهم و دست آخر در جوار او تعالی بیاسایم .

این حدیث برای کسیکه آن را بتأمل بخواند میتواند سرمشق یک زندگی
 سعادتبار باشد که رضای خالق و خلق ببار آورد ،،

و هر کسیکه در این شمائل بزرگوارانه رسول الله ﷺ و در خصلتها و صفات پسندیده ایشان تأمل نماید میدانند که صفات کمال بعد از خدای واحد احد در هیچ مخلوقی جمع نشده آنچنانکه در رسول الله ﷺ جمع شده است ، و میدانند که رسول الله ﷺ شایسته است به مدحی که پروردگار از او نمود و فرمود : ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ (۱) تو ای رسول خدا بر خلق و خوی بس بزرگی . (که هیچ پیغمبری و هیچ فرشته ای در آن کمال به تو نرسیده است) .

از سیدنا علی رضی الله عنه راجع به خلق و خوی رسول الله ﷺ سؤال شد ، او گفت :

«هل يستطيع أحد أن يحيط بالدنيا؟ قال لا ، فقال إذا لم يستطيع أحد أن يحيط بالحياة الدنيا وقد قال الله تعالى فيها» ﴿و ما متاع الحياة الدنيا الا قليل﴾ فكيف يستطيع أحد أن يحيط بكمالاته وقد قال الله تعالى ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ ، آیا ممکن است کسی بدنيا احاطه نماید که به همه آنچه در دنیا است آگاه باشد ؟ آن مرد سؤال کننده گفت نه کسیکه به آنچه در دنیا است احاطه داشته باشد و جود ندارد ، سیدنا علی فرمود: وقتی که کسی از مخلوقین نتواند به زندگی دنیوی که متاعی است احاطه داشته باشد در حالیکه خدای متعال فرموده اند خوشی زندگی دنیوی اندک است ، کجا کسی میتواند به کمالات رسول الله ﷺ احاطه داشته باشد ؟ در حالیکه خدای متعال ایشان را دارای خلق و خوی بس بزرگ دانسته است .

(۱) سوره القلم، آیه : ۴ .

معجزات پیغمبر ﷺ

از پیش بیان داشتیم که معجزات رسول الله ﷺ در کتابهای قطور نوشته شده است .

رسول الله ﷺ تکیه و اعتماد خود بر معجزات قرار نداد ، و برای اهل بصیرت همین بس که از بعثت رسول الله ﷺ تا امروز بیش از یک هزار و چهار صد سال گذشته است و باز هم هر روز شکوه کمالات ایشان می افزاید ، و به گفته شاعر :

وَعَلَى تَقْنِنِ وَاصِفِيهِ بِرِوَصْفِهِ يَفْنَى الزَّمَانُ وَفِيهِ مَالَمٌ يُوصَفُ

یعنی : با اینکه ستاینندگان رسول الله ﷺ انواع تمجید در او صاف ایشان کرده اند ، و ستاینندگان بسیار هر کدام به طریقی اوصاف رسول الله ﷺ را بیان داشته اند ، زمانه بسر میرسد و هنوز بسیاری از اوصاف ایشان مانده که بیان نگشته است .

با اینحال اندکی از بسیار و مشتی از خروار و قطره ای از دریای معجزات ایشان تا آنجا که این مختصر گنجایش آن را دارد بیان مینمائیم هنگامیکه شخصی در اثر این پیغمبر عظیم ، و سیرت پسندیده ایشان ، و تفوق علم شان ، و سرآمدی و برتری عقل و حکم ایشان بنگرد هیچ شکی در درستی نبوت و پیغمبری ایشان ، و هیچ تردیدی در راستی و درستی دعوت ایشان نمی نماید ، چنانکه امثال عبدالله بن سلام رضی الله عنه و افرادی بیشمار روی همین اصل به صحت رسالت و صدق دعوت ایشان ایمان آوردند .

موقعیکه رسول الله ﷺ شروع به وعظ و پند ضِمَام نمودند و فرمودند :
«إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنُسْتَعِينُهُ» - تا آخر - ضمام گفت این کلمات را
 دوباره بفرما که بلاغت آن به عمق دریا میرسد دستت بده تا با تو بیعت
 نمایم و به تو ایمان بیاورم .

و هنگامیکه به شاه عمان خبر رسید که رسول الله ﷺ او را بسوی
 اسلام دعوت مینماید، گفت: بخدا قسم که مرا دلالت می دهد بر پیغمبری
 این پیغمبر امی اینکه هر کار خیری که به آن دستور میدهد خودش اولین
 کسی است که به آن دستور عمل مینماید و هر کار بدی که از آن منع
 مینماید خودش اولین کسی است که از آن دوری میجوید ، و اینکه غالب و
 چیره بر دشمن میشود، و غالب شدنش مایه بطر و تعدی او نمیشود، و
 مغلوب میشود، و از مغلوب شدن نومید نمیشود، و اظهار خستگی و
 بیزاری نمی نماید، و هر وعده ای که میدهد بزودی آن را عملی میسازد من
 گواهی میدهم که او پیغمبر برحق خدا است .

و عبدالله بن رواحه رضی الله عنه راست گفت در این گفته اش که :

لَوْلَمْ تَكُنْ فِيهِ آيَاتٌ مُّبِينَةٌ لَكَانَ مَنظَرُهُ يُنْبِئُكَ بِالْخَبْرِ

اگر در پیغمبر معجزات آشکار نبود . همین دیدن او تو را خبر میداد از
 پیغمبری او . برای اینکه روی راستگویان از دور معلوم است .

و با اینحال خدای عزوجل بر دست پیغمبر عظیم معجزاتی را آشکار
 فرمود که از شمار بیرون است ، ایشان صلوات الله وسلامه علیه بیشتر از
 همه پیغمبران علیهم السلام معجزه دارند ، برهان و دلائل ایشان از برهان
 و دلائل انبیاء آشکارتر است . و در اینحال ما . از آنچه گروه ها گروه
 صحابه رضی الله عنهم آن را روایت نموده اند و حفاظ حدیث آن را در

صاح خود به ثبوت رسانیده اند . از معجزات ایشان مطالبی یاد مینمائیم که چشم تان به آن روشن شود و یقین تان به رسالت ایشان زیادتیر گردد . و ابتدا مینمائیم به معجزه ای که از همه معجزات مهمتر و از همه آنها آشکارتر است که قرآن کریم میباشد .

قرآن کریم و اعجاز آن

بدان أسعدك الله في الدارين که کتاب الله العزیز : قرآن چندین نوع معجزه در بر دارد ، و میتوان برای بدست آوردن انواع آن، و در زیر قاعده قرار دادن، آن را به چهار نوع تقسیم نمائیم :

یکم : خوبی نظم ، و تناسب کلمات ، و فصاحت و شیوایی، و ایجاز و بلاغت خارق العاده آن :

برای اینکه عرب صاحبان بلاغت و یگه تازان میدان سخنوری بودند، و اختصاص آنان به بلاغت و کلمات پر مغز و زبان آوری شان در سخن پردازی معروف بود بطوریکه گونیا اختصاص ایشان از میان ملت‌های دیگر همین زمینه بود، و از فصل الخطاب و کلمات نغزگوی از همه گروه ها مقدم بودند . خدای متعال این خصوصیت را در نهاد آنان قرار داده بود بطوری که نیروی سخن پردازی خاصه آنان بود، و در مقامهای متعدد و حالات مختلفه به خطبه ها و سخنرانیهای بلیغ بالبدیهه توانا بودند ، و در موقع شمشیر زنی و نیزه افگنی و در کارزار بر گفتن سرود و اشعار توانا بودند که معرکه را بنفع خود تغییر میدادند ، و کلمات جان بخشی بجنجویان و واداری بدست شسستن از جان برای شان مقدور بود، و در این باره

بالا بردن مردمی بمدح و ستایش، و پائین آوردن مردمی به قدح و نکوهش جزو توانائی بیان شان بود، و سحر حلال بلاغت در اختیار داشتند بجائیکه ترسو را به دلاور تبدیل مینمودند و دلها را تسخیر مینمودند و دشواریها را آسان میساختند و کینه ها را بر طرف مینمودند، و سنگ خارا را نرم مینمودند، و در این سخنوری شخص ناقص را زیور کمال می پوشانیدند، و مردم گمنام را مشهور خاص و عام میساختند، و از ایشان صحرا نشینان بدوی بود که لفظ مختصر نغز و گفتار پایان بخش و سخن پر مغز را بیان میداشت، و از آنان شهر نشین و حضری بود که در بلاغت تفوق داشت و از لفظ شیرین و کلمات نشاط آفرین و طبع سلّیس و تصرف در انواع گفتار اعجوبه بود، و هر دو گروه صحرا نشین و شهر نشین تردید در آن نداشتند که سخن پیرو خواسته های آنان است و بلاغت زمام اختیارش در دست ایشان است. با اینحال که گمان نمیکردند کسی باشد که در بلاغت مشیت شان را باز کند و در بلاغت و فصاحت بتواند با آنان برابری نماید.

ناگهان پیغمبری بزرگوار با کتابی آسمانی و عالی مقدار بسوی ایشان آمد او کتابی با خود داشت که: ﴿ لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید ﴾ (۱) یعنی: کتابی که باطل بسوی آن راه ندارد نه کتابهائی که پیش از آن بودند توانستند همانند آن باشند و نه بعد از آن ممکن است کتابی بیاید که آن را منسوخ کند این کتابی است که خدای پر حکمت و ستوده شده به هر زبان آن را بر پیغمبرش نازل فرمود.

کتابی که بلاغت آن عقول را مبهوت کرد، آیات آن محکم، و فصاحت آن روشن، و سراسر آن معجزه، و محکم و متشابه آن با هم در اعجاز برابر، در مدت بیست و سه سال به آواز بلند به عالمیان میفرمود:

﴿ أم يقولون افتراه قل فأتوا بسورةٍ مثله وادعوا من استطعتم من دون الله إن كنتم صادقين ﴾ (۱) یعنی: آیا میگویند که محمد این قرآن را از نزد خود آورده؟ ای پیغمبر به ایشان بگو اگر راست میگوئید که قرآن نه از خداست و ساخته من است پس يك سوره مانند یکی از سوره های قرآن بیاورید، و غیر از خدا - هر کسی دیگر را به کمک بطلبید تا سوره ای مانند آن بیاورید .

اما بیست و سه سال این دعوت را تکرار کردن و آنان را بمقابله خواستن تا سوره ای را بسازند، و آن را در برابر قرآن عرضه کنند نتیجه نداد، و عجز و ناتوانی آنان را آشکار کرد، تا اینکه آیه ای از قرآن نازل شد که آنان را از مقابله مأیوس نمود چنانکه فرمود: ﴿ قل لئن اجتمعت الإنسُ والجنُ علی أن یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهیراً ﴾ (۲) یعنی: بگو - ای رسول خدا - به همهٔ عرب و تمامی جهانیان که اگر انس و جن همه باهم جمع شوند تا کتابی مانند قرآن بیاورند هیچگاه نتوانند کتابی همچون قرآن آوردن و اگرچه همه همدیگر را یاری دهند، اگر همهٔ انس و جن دست بدست هم دهند و همدگر را یاری دهند تا کتابی مثل قرآن بیاورند، هرگز نتوانند برای اینکه کتابی که کلام الله مجید است محال است که غیر خدا بتواند همانند آن را بیاورد .

بیست و سه سال در تمام مجامع شان باواز بلند آنان را دعوت کردن با آوردن سوره ای مثل یکی از سوره های قرآن، برای مردمی که در شعر و نثر نیرومند بودند، آنگاه نکوهش پدران و نیاکان شان که سنگ را

(۱) سورهٔ یونس، آیه: ۳۸ .

(۲) سورهٔ الاسراء، آیه: ۸۸ .

پرستیدند، و از عبادت خدای واحد الاحد روی گردانیدند، و توبیخ شان و تقبیح رأی و فکرشان، و بدگوئی به بتهای شان، و پست دانستن عقلهای شان و بزمین زدن پرچمهای شان و ازهم پاشانیدن نظام شان، و آنان در برا بر همه اینها ناتوان از مقابله باوردن سوره ای مثل یکی از سوره های قرآن، و خود را فریب دادن گاهی به سر و صدا راه انداختن موقعیکه رسول الله قرآن را تلاوت مینمود تا مردم قرآن را از زبان مبارک ایشان نشنوند، و گاهی به تکذیب و افتراء: چنانکه گفتند: ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ﴾ (۱): نیست این قرآن مگر سحر و جادوئی که از گذشتگان بمحمد رسیده است. و رضا بخواری و ذلت خود چنانکه گفتند: (۲) ﴿قُلُوبُنَا غُلْفٌ وَفِي أَكْثَرِ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ﴾ (۳). دلهايمان درغلاف و پوشیده شده از آنچه ما را بسوی آن دعوت مینمائی، و در گوشهای مان سنگینی و کری است و میان ما و تو حجاب و پرده است، خود را به کر و کور و ناتوان از شنیدن قرآن موسوم می ساختند و به خواری خود اعتراف می نمودند، و به همدیگر می گفتند که ﴿لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ﴾ (۴): گوش بقرآن مدهید و موقعیکه محمد آن را میخواند سر و صدا راه بیاندازید تا شما شاید چیره شدید و قرآن کارگر نشد.

وگاهی به ادعای همراه به عجز و ناتوانی: چنانکه گفتند: ﴿لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا﴾: اگر بخواهیم میگوئیم گفتار گفتاد قرآن، در حالیکه

(۱) آیه ۲۴ سوره المدثر.

(۲) ۸۸ سوره البقرة.

(۳) آیه ۵ سوره فصلت.

(۴) آیه ۲۶ سوره فصلت.

(۵) آیه ۳۱ سوره الانفال.

قرآن بآنان فرموده: ﴿وَلَنْ تَفْعَلُوا﴾^(۱) : و هرگز و هیچگاه نتوانید مثل قرآن آوردن، و هیچگاه هم نتوانستند مثل آن آوردن تا امروز و تا روز قیامت . و آن کسانی که خواستند قرآن بسازند، خدای متعال زبان فصیح از آنان گرفت تا بگفتار سخیف و بیهوده پرداختند و خود را رسوای خاص و عام ساختند، چنانکه مسیلمه کذاب بان گونه گفتار بی ابروئی خود را آشکار کرد: اَلْفَيْلُ وَمَا اَلْفَيْلُ لَهُ خُرْطُومٌ طَوِيلٌ. که خدای عز و جل هنگام ادعای شان به اینکه مثل قرآن میآورند فصاحت هم از آنان برداشت و گرنه میدانستند این عبارت نه از نوع فصاحت آنان است. و اگر تمییز داشتند و آن را میدانستند از آن بیهوده گوئی دست برمیداشتند و تسلیم قرآن میشدند. و در بیان عجز شان همین بس، که دست از سخن کشیدند و دست بشمشیر بردند تا برسانند که زبان شان از آوردن مثل قرآن عاجز و ناتوان است، اما همین شمشیرشان هم کاری از پیش نبرد، برای اینکه باطل همیشه نابود است و به هیچ نیروئی بود نمیکند.

و کسیکه به تأمل و واقع بینی در آیات قرآن بپردازد، و امثال این آیات: ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ﴾^(۲) : و برای شما در گرفتن قصاص از کشته حفظ حیات و زندگانی است که وقتی که قاتل یقین بداند که در برابر مقتول کشته میشود دست بقتل نمیزند .

و: ﴿إِذْفَعِ بِالتِّي هِيَ اِحْسَنُ﴾ شر دشمن را به هر خصلتی که بهتر است از خود دفع کن . و: ﴿يَا اَرْضِ اِبلِعي مَاءك وِيا سماءِ اقلِعي و غيِضِ المَاء و قضي الامر و استوت على الجودي و قيل بعداً للقوم الظالمين﴾^(۳) یعنی:

(۲) آیه ۱۷۹ سوره البقرة .

(۱) آیه ۲۴ سوره البقرة .

(۳) سوره هود، آیه : ۴۴ .

ای زمین آب خود را ببلع و فرو ببر، و ای آسمان از ریختن آب خود داری کن، و آب فرو رفت، و فرمان پروردگار بهلاک کافران انجام گرفت، و کشتی نوح بر کوه جودی آرام گرفت، و گفته شد: دوری از رحمت خدا باد برای ستمگران.

کسیکه بر این آیات و امثال آنها بنگرد و بدرستی در آنها بیندیشد، بتحقیق خواهد دانست، که چگونه با لفظ کم معانی بسیار آورد؟ چگونه عبارت آن درخشان و بهم پیوند دادن حروف آنها خوب و تناسب هر کلمه با کلمه^۶ دیگر نمایان و زیر هر لفظی جمله های بسیار نهفته است؟ و کتابهائی در بیان علمی که از آن آیات گرفته شده و مقالاتی که از آنها استنباط شده و زواجر و جلوگیریهائی که بوسیله آنها بعمل آمده نوشته شده است:

وجه دوم: نظم عجیب و سلیقه و اسلوب غریب آن بر خلاف همه سلیقه های کلام عرب، و مخالف همه نوع نظم و نثر موجود در کلام عرب است. قرآن با مقاطع آیات آن و فاصله های کلمات آن راهی را در عبارت بازکرد، که قبل از نزول قرآن و بعد از نزول آن نظیری برای آن دیده نشده است.

عقول عرب در آن سرگردان شد، و فکر و عقل شان در آن بهم ریخت، و راهی برای آوردن مثل آن نیافتند، و در نظم شان همانند آن نیافتند و در نثرشان مثل آن نبود، و در عجزشان از مقابله بنظم و نثر در هر دو اعجاز قرآن ظاهر بود و بلاغت ذاتی قرآن نمودار شد.

عرب از هیچ راه نتوانست با قرآن بمقابله پردازد، برای اینکه دانست از قدرتش بیرون است و بلاغت و فصاحت آن ربطی به فصاحت و بلاغت آنان ندارد.

و وقتی که عرب با اینکه قرآن به لغت و زبان خودشان بود از مقابله با قرآن عاجز ماندند غیر از عرب از مقابله با قرآن عاجز ترند .

وجه سوم: از اعجاز قرآن ، خبر دادن قرآن به مغیبات است : آنچه که وقت خبر دادن به وقوع آن وجود نداشت ، اما بعدها همانطور که قرآن خبر داد واقع شد ، چنانکه فرمود: ﴿لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسِكُمْ وَمَقْصِرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ داخل مسجد الحرام مکه خواهید شد بخواست خدا، در حالیکه در این داخل شدن بخانه خدا ایمن هستید ، بعضی از شما پس از فراغت از عرفه و مزدلفه در منی سر را میتراشید و بعضی از شما سر را کوتاه میکنید در حالیکه ترسی ندارید خدای متعال دانست آنچه را که شما نمی دانستید ، خدای متعال میدانست که در صلح حدیبیه چقدر حکمت نهفته است و با این صلح از جنگ با قریش فارغ میشوید و دست یهود را کوتاه میکنید و دست تان برای نشر اسلام در جهان باز میشود و اینست که قبل از فتح مکه فتح خیبر قرار داد که بزودی خیبر را فتح کنید و سال بعد بفتح مکه موفق شوید .

و فرموده^۱ اوکه: ﴿وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سِيغْلِبُونَ فِي بُضْعِ سِنِينَ﴾ (۱). رومیان از فارسیان شکست خورده اند و بعد از چند سال رومیان بر فارسیان چیره و غالب میشوند که بعد از هفت سال رومیان غالب شدند. و فرموده^۲ اوکه: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ (۲) او است خدای یکتائی که فرستاد پیغمبرش را به راه راست و دین حق تا این دین حق را که اسلام است بر همه ادیان پیروز گرداند.

(۱) سوره روم ، آیه ۳ و ۴ .

(۲) سوره الفتح ، آیه ۲۸ .

و معلوم است که اسلام از طریق دلیل و برهان همیشه بر همه ادیان پیروز است .

و فرموده او که : ﴿ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمْكِنَ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا ﴾ (۱) خدای متعال بمردمی از شما مسلمانان که ایمان آوردند و اعمال صالحات انجام دادند وعده داد که شما را بجای کافران در زمین جانشینی دهد چنانکه مؤمنان پیش از شما را جانشینی داد و وعده داد به شما که دینی را که برای شما برگزیده است پیروز بگرداند و شما را بعد از ترس به ایمنی برساند . و معلوم است که خدای متعال به وعده خود عمل فرمود و صحابه را در سراسر جهان پیروز گردانید و دین اسلام را جای گزین ادیان دیگر فرمود تا مسلمانان با ایمنی و توانائی دین خدا را انتشار دهند .

و فرموده خدا که : ﴿ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ * وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْ لَهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ﴾ . وقتی که نصرت دادن خدا به پیغمبرش پیش آمد و فتح مکه حاصل شد و دیدی که مردم گروه ها گروه در دین خدا (اسلام) داخل میشوند بگو : ﴿ سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ * أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ ﴾ . و رسول الله همین را میفرمود و میدانست موقع رحلت شان نزدیک شده است .

همه آنچه قرآن خبر داده بود آنچنانکه خبر داده بود پیش آمد : روم بر فارس غالب شد و مردم پس از فتح مکه گروه ها گروه در دین اسلام داخل

شدند ، و کشور مسلمانان از حد اندلس (که اکنون اسپانیا میگویند) در غرب تا حد اقصای هند و مرز چین در شرق ، و از اناضول (ترکیه) در شمال تا حد اقصای سودان در جنوب وسعت یافت و خیلی از اینهم گذشت .

و فرموده اوکه: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (۱) یعنی : ما قرآن را بر پیغمبرمان نازل فرمودیم و ما نگهبان و حافظ قرآن هستیم ، و تا امروز خدای متعال قرآن را حفظ فرموده بجائی که زیاد و کم نقطه ای و یا کسره و فتحه ای آن مقدور نیست و این حفظ تا روز قیامت بر قرار است . و امروز یک میلیون حافظ قرآن در دنیا هستند که بازهم همان وعده خداوند بر حفظ و نگهداری آن آشکار است .

و همچنین فرموده خداوند که: ﴿سَيَهْرُمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبْرَ﴾ (۲) یعنی : بزودی گروه کافران قریش شکست می یابند و پشت میدهند ، این آیه در مکه نازل شد و چندین سال قبل از هجرت و در روز بدر در سال دوم هجری محقق شد .

و فرموده خداوند که : ﴿قَاتِلُوهُمْ يَعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصَرِّكُمْ عَلَيْهِمْ﴾ (۳) یعنی : بجنگید با کافران که عذاب آنان را بر دست شما قرار میدهد و کافران را به اسارت شدن و مغلوب شدن خوار میسازد و شما را بر ایشان نصرت و پیروزی میدهد .

و همانگونه پیش آمد و بسیاری از آیات مثل اینها در کتابهای سیر و کتابهای اسباب النزول بیان شده است .

(۱) سوره الحجر ، آیه : ۹ .

(۲) سوره القمر ، آیه : ۴۵ .

(۳) سوره التوبه ، آیه : ۱۴ .

و همچنان آنچه خبر داد از کشف اسرار منافقین و یهود و نقش بر آب کردن نقشه های شان و بیان گفتارشان و دورغ شان در قسم خوردن شان :

چنانکه در اول سورة المنافقون آمده .

و در جایی دیگر میفرماید: ﴿يَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ﴾ (۱) یعنی : یهودیان وقتی که بخدمت رسول الله میآمدند بجای السلام عليكم میگفتند السَّامُ عَلَيْكَ ، ورسول الله ﷺ در جواب شان میفرمود وعلیکم : مرگ بر شما ، آن بدبختان در دل خود میگفتند اگر پیغمبر است چرا در برابر گفتن ما به او السام عليك، خدا بما عذاب نمیدهد .

این بدبختان نمی دانستند که همین مشیت شان باز کردن به نوایای قلبی شان و رسوا شدن شان برایشان در دینا بدترین عذاب است ، و در آخرت کفایت شان است دوزخ که به آن میرسند و چه بدجائی است دوزخ .

و فرموده خداوند که: ﴿يَخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يَبْدُونَ لَكَ﴾ (۲) : منافقان در دلهای خود چیزهایی میگویند که آن را برای تو - ای رسول خدا- آشکار نمیکنند .

در روز احد منافقان میگفتند اگر در دست ما چیزی بود در اینجا کشته نمیشدیم ، خدا به پیغمبرش فرمود به آنان بگوید اگر در خانه تان بودید هم هر کسیکه قتل او نوشته شده بود از خانه بیرون میآمد و به کشتارگاه

خود

(۱) سورة المجادله، آیه : ۸ .

(۲) سورة النساء ، آیه : ۴۶ .

میرفت تا کشته شود . که آنچه در دل نهان میداشت خدای متعال آن را آشکار میفرمود .

و فرموده خداوند که : ﴿ من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه ﴾^(۱) یعنی : از یهودیان مردمی هستند که تغییر می دهند کلمه هائی را از تورات و آن کلمات را از جای آن بر میدارند .

آنچه در نعت خاتم الانبیاء بود نمی آوردند . چنانکه در همین آیه ۴۶ سوره النساء میباشد جسارت و بی ادبی داشتند ، خدای متعال مشمت شان را باز میکرد و آنان را رسوا میساخت ، عبدالله بن سلام رضی الله عنه که قبلاً از احبار یهود بود و مسلمان شده بود محلّهائی از تورات را که تغییر میدادند به آنان گوشزد مینمود و سرزنش میکرد .

سلطان العلماء رحمه الله تعالی در کتاب ظهور الحقائق که این کتاب شرح و ترجمه آن است نوشته اند که در کتاب «کشف الحقائق»^(۲) بیش از سی آیه که بر اختراعهائی که در این عصر بوجود آمده و صراحت دارد نوشته ام .

و مشهور است که سیدنا علی رضی الله عنه میفرمود : ﴿ لو ضیعت عقال بعیری لوجدته فی القرآن ﴾ : اگر پای بند شترم کم میکردم آنرا در قرآن می یافتم .

و موقعیکه از ایشان گله شد که چرا بر بیعت با ابوبکر صدیق تأخیر ورزیده است چنین عذر آورد که مشغول قرآن بوده است ، و در این تردیدی

(۱) سوره النساء ، آیه : ۴۶ .

(۲) کتاب کشف الحقائق هنوز به چاپ نرسیده است .

نیست که سیدنا علی رضی الله عنه از زمان رسول الله ﷺ حافظ قرآن بوده است . و لیکن قصد ایشان بوده که میخواستند بدانند که در قرآن صحت خلافت صدیق میآورد تا بیعت نماید و یا خلاف صحت آن مییابد تا با او کشمکش نماید و موقعیکه برای ایشان ثابت شد که قرآن بر صحت خلافت صدیق دلالت دارد بحضور صدیق آمد و با او بیعت نمود .

وجه چهارم از صورتهای اعجاز قرآن : آیاتی است که از قرنهای گذشته و از امام از میان رفته و از شریعتهای از بین رفته خبر میدهد . از آنچه حتی يك داستان از آنها را نمیدانست مگر افراد نادری از علمای یهود و نصاری که عمر خود را در فراگرفتن آن بکار برده بودند ، در حالیکه رسول الله ﷺ حقیقت را بیان میداشت و دانا به آن اعتراف میکرد که صحیح و درست آن داستان همین است و اینرا از راه تعلیم و تعلم بدست می آورده است. با اینکه همه می دانستند رسول الله امی است نخوانده و ننوشته و نه جایی برای فراگرفتن علم رفته و نه با دانشمندان همنشینی داشته است. و همه میدانستند که میان شان بوده است و بهیچ جا برای تحصیل علم نرفته است ، و هیچگاه پیش نیامده که در زمان حیات شان کسی خلاف فرموده ایشان را اظهار نموده باشد ، با بسیاری آنچه ایشان یاد فرموده اند از قصص و داستانهای انبیاء و آنچه فرموده اند که در کتابهای آسمانی پیش از ایشان آمده است در حالیکه میفرمود: ﴿ قل فأتوا بالتوراة فاتلوها إن كنتم صادقين ﴾ (۱) یهودیان به رسول الله ﷺ میگفتند که تو ادعا داری که بر ملت ابراهیم هستی و ابراهیم نه گوشت

(۱) سوره آل عمران ، آیه ۹۳ .

شتر میخورده و نه شیر شتر میآشامیده ، رسول الله ﷺ این آیه را بر ایشان خواند که همه گونه خوراک برای ابراهیم و بنی اسرائیل حلال بوده مگر آنچه یعقوب بر خود حرام فرموده پس گوشت و شیر شتر بر ابراهیم علیه السلام حرام نبوده و شما دروغ میگویند ، بیاورید تورات را و آنرا بخوانید اگر راست گویانید . و معلوم است که دانستند که دروغ میگویند و تورات را نیاوردند .

و از آنچه دلالت دارد که قرآن کلام الله است و کلام آدمی نیست همان هیبتی است که شنوندگان قرآن را موقع شنیدنش دست میدهند ، بطوریکه کفار نمیتوانستند آن را بشنوند و نفرت شان میافزود .

واز دلائل اعجاز قرآن است :

اینکه معجزه ای است همیگشی تا وقتیکه دنیا باقی است و کهنه نمیشود با اینکه خدا ضامن حفظ آن است ، در حالیکه معجزه های پیغمبران دیگر فقط داستان آنها مانده است و خود آن معجزات بکلی نمانده است .

قرآن تا امروز و تا روز قیامت معجزه ای است آشکار ، و معارضه آن و آوردن مثل آن محال است ، و قرون و اعصار همیشه پر از اهل بیان است ، و دانایان به زبان عربی و پیشوایان بلاغت و مردان سخنور و یگانه های تفوق در لغت عرب بشمارند ، و ملحدان بی دین بسیارند و عناد ورزان و دشمنی نمایان با قرآن اندک نیستند ، و با اینحال دیده نشده که کسی سخنی بیاورد که در معارضه با قرآن اثری داشته باشد . و نه هم کسی دو کلمه ای در پائین آوردن منزلت قرآن توانسته است بنویسد ، نه

هم کسی توانسته طعنی بجا نسبت به قرآن ایراد نماید: و چنین شده که هر کسیکه خواسته است طعنی به قرآن بزند خود را بدست خود بعجز و ناتوانی انداخته و بر پس پای خود برگشته است .

و کسیکه خرافات باب و بهاء را مطالعه نموده و دیوانگی قادیانی از نظر گذرانده است دانسته است که آنچه را که ما یاد کردیم صحیح و کاملاً درست است .

و علماء برای اعجاز قرآن طرق بسیاری را یاد کردند ، و آن چهار وجهی که برای اعجاز قرآن کردیم مشتمل بر وجوه بسیاری است .

و من میگویم که از دلایل اعجاز قرآن است اینکه خلق را عاجز نموده از اینکه وجه اعجاز قرآن را درک نمایند با اینکه معجزه بودن قرآن مورد اتفاق همه است .

و پایان میدهم این بحث را به حدیثی از حضرت خاتم النبیین که فرمود:

خدای متعال قرآن را نازل فرمود تا فرمان دهد بخیر و باز دارد از شر، و روشی باشد برای گذشته و حال و مثال مضروب (یعنی قرآن جامع اموری است که دین و دنیا را به استقامت میآورد ، به اداء واجبات امر میفرماید، و از منهیات منع میفرماید، و انسان را وادار میسازد تا گذشته و حال خود را در نظر بگیرد تا اگر گذشته اش نا مطلوب باشد به اصلاح خود بکوشد و برای ذهن نشین نمودن احکام آن ضرب المثلها آورده است).

در قرآن است خبر خودتان و خبر کسانی که پیش از شما بوده اند و خبر بعد از شما ، و قرار داوری میان شما است ، آن را کهنه نمیگرداند بسیار خواندن، و پایان نمیرسد شگفتیهای آن ، قرآن حق است و پایدار،

هزل و شوخی بر نمیدارد ، کسیکه برابر قرآن سخن گفت راست گفته است ،

و کسیکه داوریش به قرآن باشد دادگری نموده است ،

و کسیکه قرآن مؤید ادعاء او باشد پیروز است .

و کسیکه بدستور قرآن فرمان دهد راه عدل در پیش گرفته است ،

و کسیکه بدستور قرآن عمل نماید مأجور است .

و کسیکه تمسک و دستاویز او قرآن باشد براه راست رسانیده شده

است .

و کسیکه راه راست را از غیر قرآن بخواهد خدا او را گمراه سازد ،

و کسیکه فرمان خود بر موجب قرآن ندهد خدا کمرش را خرد کند ،

قرآن ذکر حکیم و یادآوری پر حکمت است ،

کسانیکه به یاد آوری قرآن رفتار کنند به حکمت در احکام قرآن پی

خواهند برد .

قرآن نوری است مبین و روشنائی است آشکار ،

کسانیکه قرآن را از روی فهم و بصیرت بخوانند از نور آن چشم و دل

خود را روشن سازند ، قرآن راهنمای بسوی راه راست است ،

کسانیکه قرآن را راهنمای خود سازند همیشه بر صراط مستقیم باشند

و انحرافی به آنان نرسد؛

قرآن ریسمان محکمی است که خدا آن را برای نجات بشر قرار داد و

هر کسیکه به آن متمسک شود از آتش دوزخ نجات یابد .

قرآن بهبودی بسیار سودمند است ، کسانیکه دچار بیماری انحراف و

یا ضعف ایمان باشند میتوانند در پیروی قرآن شفای خود را بیابند . قرآن

عصمت و نگهداری است برای کسیکه به آن تمسک جوید ،
 کسانیکه متمسک به قرآن باشند قرآن ایشان را از گمراهی نگهدارد .
 قرآن مایه نجات است برای کسانیکه پیروی از آن نمایند ،
 پیروان قرآن نجات خود را از مشکلات دو جهان بدست آورده اند .
 قرآن هیچگاه کج نشود که نیاز براست کردنش افتد و هیچگاه انحراف
 نیابد که نیاز به گلایه و شکایت از آن افتد .
 قرآن کلام رب العالمین است برای دیدگان نور است و برای دل هدایت و
 شفاء لمافی الصدور است (خدا بما توفیق دهد تا بتوانیم از این نور پیروی
 کنیم و سعادت و نیکبختی دو جهان خود را بوسیله آن بدست آوریم) .

بعضی از معجزات آشکار رسول الله ﷺ

- ۱- دو نیم شدن ماه موقعیکه از او خواستند تاماه را به دونیم گرداند،
 ایشان به ماه اشاره نمودند و ماه دو نیم شد چنانکه در صحیح بخاری و
 مسلم آمده است .
 و ساختمانی که درکشور هند زیر خاک مدفون بود پس از کاوش آن
 دیدند که برسرردر آن نوشته است: شالوده گذاری این ساختمان در روزی
 است که در شب آن ماه به دونیمه شد و دیدند تاریخ وقوع آن با پیش آمد
 آن در مکه مطابقت داشته است .
- ۲- جوشیدن آب از میان انگشتان او ﷺ چنانکه در صحاح احادیث به
 روایات متعدد و متواتر آمده است .

۳- جوشیدن آب بوسیله انداختن آب دهن شان در چاه، و بوسیله فرو کردن تیری از دست ایشان در ته چاه در تبوک و حدیبیه و جاهای دیگر چنانکه در صحاح احادیث آمده است .

۴- بسیار شدن خوراک ببرکت ایشان که خوراک پنج نفر مایه سیری پانصد نفر شد چنانکه در روز خندق پیش آمد و به صحاح الاحادیث به ثبوت رسیده است .

۵- ساقه نخلی در مسجد رسول الله ﷺ نصب شده بود رسول الله ﷺ موقع خطبه به آن تکیه میفرمود وقتی که منبر برای ایشان ساخته شد آن ساقه نخل را ترك نمود و برای خطبه بر منبر رفت. همان ساقه نخل مانند آواز شتر آواز میداد تا رسول الله ﷺ از منبر پائین آمدند و دست به آن کشیدند و آرام شد چنانکه به صحاح احادیث ثابت شده و خلقی بسیار از صحابه که حاضر بوده و آن را دیده اند روایت نموده اند .

۶- بهبود دادن بیماران، و دفع عاهات و بلاها . چنانکه چشم قتاده که بیرون آمده بود و آن را در جای خود نهادند و دست به آن کشیدند و خوب شد و تا آخر عمرش ناراحت نشد، و مثل چشمان سیدنا علی که درد میکرد و در روز خیبر آب دهن خود به آن انداخت و چشمان علی خوب شد و هیچگاه بدر نیامد .

و دست کشیدنش بر ساق پای محمد بن مسلمه که برای کشتن کعب بن الاشرف رفته بود و در تاریکی شب از قله افتاد و پایش شکست و همین که رسول الله ﷺ به آن دست کشید خوب شد .

و دهها وقائع دیگر از این قبیل که همه به صحاح احادیث به ثبوت رسیده است و از شما ر بیرون است .

۷. اجابت دعاهای ایشان چنانکه دعا نمود برای ام سلیم که از جمله مجاهدینی باشد که قبرص را فتح میکنند و همین طور شد .

و دعایشان برای ابی قتاده و معاویه به هدایت که در ترمذی آمده است و غیر اینها که در اجابت دعای رسول الله ﷺ هر قدر گفته شود کم است .

۸. اطلاع شان بر آنچه هنوز پیش نیامده بود که قبل از وقوع آن خبر میداد و کفایت است در این باره روایت حذیفه بن الیمان رضی الله تعالی عنهما که گفت : **والله ما ترك رسول الله عليه افضل الصلاة والسلام حين قام فينا مقاماً شيئاً يكون في قيامه ذلك إلى قيام الساعة إلا حدثه و ما ترك من قائد فتنة إلى أن تنقضي الدنيا يبلغ من معه ثلاثمائة فصاعداً إلا قد سماه لنا اسمه واسم أبيه واسم قبيلته . یعنی :**

حذیفه رضی الله عنه گفت که رسول الله ﷺ وقتی در میان ما بسخرنانی ایستاد و هر چه پیش میآید تا روز قیامت بما خبر داد و هرکسیکه رهبری فتنه میکند و همراهان او از سیصد نفر بیالا هستند بما خبر داد و نام فتنه انگیز و نام پدرش و نام قبيله اش برای ما بیان فرمود (برای فهم این مطلب میگوئیم آن کسیکه ایمان صحیح و قوی دارد به آنچه از صحابه کرام بروایت از خاتم النبیین آمده است می پذیرد و مجرد اینکه بفهم او نمیآید مانعی از وقوع آن نمیآید ، و آن کسیکه ایمانش ضعیف است باید خودرا مثل کسی بپندارد که دیده اش ضعیف است هنگامیکه مردم تیز بین ماه یکشبه را میبینند او باور میکند اگر چه خود در آن شب هلال را نمی بیند) .

در افراد بشر حتی افراد معمولی تفاوت میان آنان خیلی زیاد است تاچه رسد به مقام کسیکه خاتم النبیین است و انبیاء محتاج شفاعت و

گواهی او هستند ، پیغمبری که در شب معراج بیست و هفتم رجب سال دهم بعثت از مکه به بیت المقدس و از آنجا به آسمانها صعود نمود و عالم دنیوی و عالم اخروی هر دو را مشاهده فرمود و همه اینها فقط در کمتر از يك شب .

اگر او خبر از پیش آمدهای دنیا و دجالان فتنه گر در دنیا بدهد هیچ تعجبی ندارد .

حذیفه بن الیمان رضی الله عنهما محل اسرار رسول الله ﷺ بود رسول الله ﷺ نام و نشان همه منافقان به او فرموده بود و صحابه برای اینکه بدانند در شمار آنان نیستند از او میپرسیدند . حاصل اینکه برای رسول الله ﷺ بیان این مطالب خیلی ساده است .

و آنچه حفاظ حدیث و اعلام آن در حدیث صحیح آورده اند از آنچه رسول الله ﷺ به ایشان وعده داده بود همه انجام گرفت : مثل پیروزی شان بر دشمنان اسلام ، و فتح مکه، و فتح بیت المقدس، و فتح یمن و شام و عراق و پوشیدن سراقه النگوهای طلای کسری، و گشودن گنجینه های کسری و قیصر و ظهور امن و امان تا جائیکه زنی از حیره (عراق) تا مکه میآید و نمی ترسد مگر از خدا و اینکه خیبر بر دست علی فتح میشود در فردای آن روزی که فرمود و آنچه خدای متعال بر امتش فتح مینماید از دنیا و خوشیهای آن همه به همان نوع که رسول الله ﷺ فرموده بود حاصل شد .

و آیا کفایت نیست در معجزه رسول الله ﷺ اینکه خدا ایشان را نگهداشت از آن همه دشمنان بدون اینکه پاسبانی برای حفظ خود بگمارد ؟ و با اینکه در میان دشمنانی زندگی میفرمود که در میان شان افراد سر

سخت و خون آشام بسیار بودند ، سیزده سال میان ایشان اقامت داشت ، موقعیکه به مدینه منوره هجرت فرمود ده سال دیگر میان یهودیانی دشمن و سر سخت و پرحیله و در میان منافقانی خطرناک که در ظاهر ادعاء مسلمانی داشتند و در باطن از هر دشمنی دشمن تر بودند و بارها قصد سوء بجان پیغمبر نمودند و خدا پیغمبرش را از همه آنان حفظ فرمود .

و آیا در معجزه رسول الله ﷺ کفایت نیست که يك تنه بمخالفت با تمام دنیا برخاست؟ و نزدیکترین اقارب و خویشاوندانش سرسخت ترین دشمنان ایشان بودند و خدا او را تائید فرمود تا بر همه دشمنان پیروز شد و بر همه مشکلات فائق آمد و حقاً هر کسیکه چنین معجزه ای برایش کفایت نباشد او دیوانه است زنجیری که بیماری عناد و دشمنی با حقائق چنان بر مغز او مستولی گشته که او را از دیدن حقایقیکه از روز روشن، روشنتر است باز داشته است .

از خدای عزوجل سائلیم که به پیغمبر ما بهترین جزاء دهد جزائی که از جزای هر پیغمبری برتر و بهتر باشد ، برای اینکه پیغمبر ما با تحمل رنج و زحمت و کوشش خستگی ناپذیر دین خدا را در سراسر جهان بسط داد، و دینی بما رسانید که تا روز قیامت برقرار است نه حوادث زمان میتواند آن را تضعیف کند و نه انبوه دشمنان ، وایشان از پرتو وحی آسمانی دینی در اختیار ما گذاشتند که مانند روز روشن است هیچ نقطه تاریکی در آن نیست و هیچ نوع خرافات و موهوماتی به آن راه ندارد ، و خدای متعال برای حفظ سیرت مطهره ایشان مردان و زنانی فراهم فرمود که آنچه تعلق بحضرت ایشان دارد از عبادات و معاملات و عهد و پیمان و جهاد و پایه

گذاری ایمان و روش ایشان با خرد و بزرگ و با دوست و دشمن و در روز و در شب و در خانه و بیرون از خانه همه را با تحقیق تمام برشته تحریر آوردند بطوری که هیچ نقطه ابهامی در سیرت مطهره ایشان نیست تاجائی که در دنیا تنها پیغمبری که تاریخ ولادت و وفات او آشکار است حضرت محمد است ، و تنها پیغمبری که قبر او معلوم است حضرت محمد است، و تنها پیغمبری که تمام سالهای زندگی مطهر و سعادتبار ایشان معلوم است حضرت محمد است ، و تنها پیغمبری که کتاب آسمانی او از هر تحریف و تغییر محفوظ مانده کتاب آسمانی حضرت محمد ﷺ است، و تنها پیغمبری که تمام احوال او و تمام ایام او و تمام سنت او بادقت و تحقیق به رشته تحریر آمده است حضرت محمد است . اینست معجزه و کسیکه معجزات او بی حد و حصر است حضرت محمد است ، صلی الله علی محمد و آل محمد کماصلی علی ابراهیم و آل ابراهیم وبارک الله علی محمد و آل محمد کمابارک علی ابراهیم و آل ابراهیم انه حمید مجید .



فرزندان رسول الله ﷺ

رسول الله ﷺ دارای سه پسر و چهار دختر بود که نامشان عبارتند از :

پسران : ۱- قاسم . ۲- عبدالله . ۳- و ابراهیم علیهم السلام .

دختران : ۱- زینب، ۲- رقیه، ۳- فاطمه ، ۴- ام کلثوم سلام الله علیهن .

قاسم : نخستین فرزند رسول الله ﷺ که رسول الله ﷺ به نام او کنیه داشت (ابو القاسم) او ماند تاراه رفت و سپس درگذشت .

عبدالله : که لقب الطیب الطاهر دارد در کوچکی درگذشت . این دو پسر از خدیجه رضی الله عنهم بودند که درمکه درگذشتند .

ابراهیم : از ماریه قبطیه رضی الله عنهما در ذیحجه سال هشتم دنیا آمده بود که در مدینه درگذشت .

زینب : بزرگترین دختران رسول الله ﷺ که در سال سی ام ولادت رسول الله ﷺ دنیا آمد، و نبوت رسول الله ﷺ را دریافت و با ابوالعاص بن الربیع ازدواج نمود و از او دارای دختری شد بنام امامه .

رقیه : که در سال سی و سوم ولادت رسول الله ﷺ دنیا آمد و باعثمان بن عفان ازدواج نمود و در سال دوم هجری موقعیکه رسول الله ﷺ در بدر بود درگذشت .

ام کلثوم : که رسول الله ﷺ او را بعد از وفات رقیه به ازدواج عثمان آورد و از اینراه عثمان ذی النورین نامیده شد .

فاطمه الزهراء: که در سال دوم هجری او را به نکاح علی بن ابی طالب آورد ، در آن موقع فاطمه پانزده ساله و علی بیست و یکساله بود .

فاطمه بزرگوارترین و محبوبترین فرزندان پیغمبر بود که ذریه رسول الله ﷺ منحصر در فرزندان فاطمه است .

رسول الله ﷺ بفاطمه فرمود : «أما ترضین أن تكونی سیدة نساء المؤمنین» ، رواه مسلم :

آیا خوشنود نمی شوی که بی بی و سرور زنان مؤمنان باشی؟ .

و در خصوص فاطمه فرمود : «فاطمه بضعة منی فمن اغضبها اغضبني» : رواه البخاری .

فاطمه پاره تن من است کسیکه او را بخشم آورد مرا بخشم آورده است .

زوجات طاهرات رضی الله عنهن

آنها یازده تا بوده اند : ۱- خدیجه . ۲- عائشه ، ۳- حفصه . ۴- ام حبیبه . ۵- ام سلمه . ۶- سوده . ۷- زینب بنت خزیمه . ۸- میمونه . ۹- زینب بنت الجحش . ۱۰- جویریة . ۱۱- صفیه .

(۱) **خدیجه بنت خویلد رضی الله تعالی عنها** : نخستین همسر رسول الله ﷺ و دارای مال بسیار بوده ، در میان قریش به شرف و حسب و اعتبار معروف بود ، قبل از رسول الله با ابوهاله ازدواج نموده بود که از او پسری بنام هند بن ابی هاله که در وصف شمائل رسول الله ﷺ خیلی به دقت و صحت معروف است ، و گفته شده است که بعد از ابو هاله با عتیق بن عائد مخزومی ازدواج نمود .

خدیجه افرادی را با اموال خود به تجارت می فرستاد و نظریه شهرت و امانت محمد ایشان را با اموال خود برای تجارت بشام فرستاد و غلام خود میسره را همراه ایشان نمود ، آن سال ربیع فروان عائد خدیجه شد و

میسره از آنچه در همراهی محمد ﷺ دیده بود بخدیجه گفت . خدیجه با اینکه چندین نفر از اعیان قریش خواستگاریش نموده بودند و امتناع ورزیده بود ، بنابه سابقه ازلی خود شخصی را بخدمت محمد فرستاد تا ایشان را از رغبت خدیجه در ازدواج با ایشان آگاه سازد ، رسول الله ﷺ عمویش ابوطالب را با خبر کرد ابوطالب ایشان را ترغیب نمود و در مجلس عقد نکاح محمد ﷺ با خدیجه این خطبه را خواند ، ابو طالب از طرف محمد ﷺ و عمرو بن اسعد بن عبدالعزی عموی خدیجه از طرف خدیجه بود ، خدیجه رضی الله عنها رسول الله ﷺ را اختیار نمود تا بهترین مردان دنیا را انتخاب نموده و سعادت دو جهان خود را تأمین نماید .

خطبه ابو طالب بمناسبت عقد نکاح محمد ﷺ با خدیجه چنین بود :

الحمد لله الذي جعلنا من ذرية إبراهيم . و زرع إسماعيل وجعل لنا بلداً حراماً وبيتاً محجوجاً وجعلنا الحكام على الناس ثم إن محمد بن عبد الله ابن أخي ، من لا يوزن به فتى من قریش الا رجح عليه : براً وفضلاً ، وكرماً ، وعقلاً و مجدأ ، ونبلاً وإن كان في المال قُلْ فإن المال ظل زائل ، وعارية مسترجعة . وله في خديجة بنت خويلد رغبة ، ولها فيه مثل ذلك ، وما أحببتم من الصداقِ فعَلِيٌّ هو والله بعد هذا له نبأ عظيم و خطر جسيم جليل^(۱) ،

همه ستایش‌شهاب‌برای خدائی است که ما را از نوادگان ابراهیم و از دودمان اسماعیل قرار داد ، و برای ما شهری قرار داد که محترم است و مردم بحج آن می آیند و ما را فرمانروایان بر مردم قرار داد . پس از آن ، شخص محمد بن عبدالله پسر برادرم شخصیتی است که هر يك از

(۱) این خطبه از نوشته های فاضل حجار نقل شد است .

جوانمردان قریش در برابر او قرار داده شود پسر برادرم در نکوکاری و برتری و بخشاینده‌گی و خردمندی و بزرگی و کفایت داری از او برتر می آید. و اگر ایشان مال شان اندک است، مال سایه ای می باشد زود گذر و عاریتی است ناپایدار.

پسر برادرم میل ازدواج با خدیجه دارد، خدیجه هم میل ازدواج با محمد دارد، و آنچه از کابین و مهرخواهد بعهده خودم می باشد و پسر برادرم بعد از آنچه در صفات پسندیده ایشان یاد شد، مستقبلی درخشان دارد، و کفایتی بس مهم و ارزشمند، که خبر آنان جهان را فرا خواهد گرفت،

روزی که رسول الله ﷺ به پیغمبری مبعوث شد اولین کسیکه به ایشان ایمان آورد خدیجه رضی الله عنها بود،

خدیجه در طول حیات باسعادت شان هر موقع گرد غمی بر چهره تابناک رسول الله ﷺ مینشست بتدبیر و اخلاص خود آن گرد غم را از چهره تابناک ایشان می زدود و تا وقتی که خدیجه الکبری رضی الله عنها در قید حیات بود رسول الله ﷺ زنی دیگر نگرفت، و تا مادام العمر از خدیجه به نیکی یاد میفرمود و نسبت به زنانی که در ایام خدیجه نزد خدیجه می آمدند هم اظهار محبت میفرمود و سال وفات خدیجه الکبری را عام الحزن نامید.

خدیجه الکبری رضی الله عنها نزد خدا و پیغمبرش ﷺ بالاترین منزلت بدست آورده که خدای بوسیله جبرائیل سلام خدیجه میرساند، خداوند بشارت داد خدیجه را: «بیت من قصب لا صخب فيه ولا نصب»^(۱): بخانه ای

در بهشت از مروارید که خانه از آن ساخته شده و نه فریاد و فغان در آن است و نه زحمت و ناراحتی، خدیجه رضی الله تعالی عنها بیست و پنج سال در خانه رسول الله ﷺ بود و رسول الله ﷺ فرمود :

«افضل نساء اهل الجنة خدیجة بنت خویلد و فاطمة بنت محمد و مریم ابنة عمران و آسیه بنت مزاحم امرأة فرعون»^(۱) : یعنی بهترین زنان بهشتی خدیجه و فاطمه و مریم و آسیه هستند ،

و رسول الله ﷺ فرمود **«خیر نساءها خدیجه»**^(۲) یعنی : بهترین زنان بهشت خدیجه است ، خدیجه رضی الله تعالی عنها در میان قریش لقب : **الجاهله** داشت و کنیه او ام هند بود ، بسال (۶۸) قبل از هجرت بدنیا آمد و بسال سه قبل از هجرت ، بعمر شصت و پنج سالگی در مکه درگذشت جزاها الله تعالی خیرالجزاء^(۳) .

۲- سودة أم المؤمنین رضی الله تعالی عنها .

سوده بنت زمعه بن قیس بن عبد شمس نام پدرش زمعه و نام مادرش شמוש بنت قیس بن عمرو بن عبد شمس است . او ابتداء با پسر عمویش سکران بن عمرو ازدواج نمود ، و از آغاز اسلام با رسول الله بیعت نمودند ، و موقعیکه فشار کفار قریش بر مسلمانان زیاد بود هر دو باهم به حبشه هجرت نمودند . شوهرش در حال مسلمانی بدون اینکه دارای فرزندی بوده باشند که بعد شان بماند در مکه درگذشت .

(۱) رواه ابو یعلی فی مسنده عن ابن عباس رضی الله عنهما .

(۲) رواه البخاری و مسلم عن علی رضی الله عنه .

(۳) نقل از تهذیب امام نووی و اعلام زرکلی .

رسول الله ﷺ در ماه رمضان سال دهم بعثت یعنی قبل از هجرت به سه سال که بعد از وفات خدیجه و قبل از ازدواج با عائشه با سوده ازدواج فرمود .

و ترتیب زوجات طاهرات امهات المؤمنین رضی الله تعالی عنهن از اینقرار است : خدیجه دگر سوده دگر عائشه دگر حفصه دگر زینب بنت خزیمه دگر ام حبیبه دگر ام سلمه دگر زینب بنت جحش دگر جویریة دگر صفیه دگر میمونه که اولین شان خدیجه و آخرین شان میمونه است رضی الله تعالی عن جمیعهن .

سوده پنج حدیث از رسول الله ﷺ روایت نموده که این پنج حدیث ابن عباس از او روایت نمود . روزی که سوده باشوهرش در بار دوم بحبشه هجرت نمودند سوده پنجاه و پنج ساله بود که از رسول الله ﷺ به سن و سال بزرگتر بود و همین ازدواج رسول الله ﷺ با سوده که زنی بزرگسال بود باعث شد که بسیاری از قوم سوده مسلمان شوند ، برای اینکه میدیدند ازدواج رسول الله ﷺ بر پایه شهوت قرار ندارد و ایشان زنانی را که سرپرست مسلمان خود از دست داده اند به نکاح میآورد هر چند بیوه و از خودشان در سن و سال بزرگتر باشند .

سوده رضی الله تعالی عنها چهارده سال در خانه پیغمبر بود و سپس در شوال سال پنجاه و چهار هجری در خلافت معاویه در مدینه منوره در گذشت و در بقیع آسوده شد رضی الله تعالی عنها و ارضاه و جزاها خیر الجزاء .

نووی فرمود که بیشتر علماء بر آنند که سوده رضی الله عنها در آخر خلافت عمر رضی الله عنه در مدینه درگذشته والله اعلم .

(۲) - عائشه ام المؤمنین الصدیقه بنت الصدیق رضی الله تعالی عنهما .

عائشه همسر رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وصحبه وسلم ، پدرش ابوبکر صدیق و مادرش ام رومان بنت عامر بن عویمر بن عبدشمس می باشد . ام رومان پیش از هجرت مسلمان شد و در سال ششم هجری در مدینه درگذشت و رسول الله ﷺ او را در قبرش نهاد و برای او از خدا طلب مغفرت نمود .

عائشه رضی الله تعالی عنها در کودکی مسلمان شد و او نوزدهمین فرد مسلمان بود ، رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وصحبه وسلم قبل از هجرت به دو سال عقد نکاح او با خود بست ، در آنموقعه عائشه هفت ساله بود ، بعد از مراجعت از بدر در ماه شوال سال دوم هجری او را بخانه آورد در آنموقع که رسول الله ﷺ عائشه را بخانه آورد عائشه نه ساله بود که میرساند رشد جسمی داشته است که بتواند خانه را اداره نماید ، عائشه در بین زنان مسلمان او در بسیاری روایت حدیث صحیح از رسول الله ﷺ اولین زن است ، و شماره احادیثی که از رسول الله ﷺ روایت نموده دو هزار و دویست و ده حدیث است ، بخاری رحمه الله تعالی به تنهایی پنجاه و چهار حدیث از او روایت نموده و مسلم رحمه الله تعالی شصت و هشت حدیث از او روایت نموده و یکصد و هفتاد و چهار حدیث بخاری و مسلم در روایت از او اتفاق دارند و باقی احادیث به روایت او در باقی صحاح است .

و خلق بسیاری از صحابه و تابعین از او روایت نموده اند ، و فضائل و مناقب ام المؤمنین عائشه معروف و مشهور است و بعضی از علماء کتابی مستقل در بیان مناقب و فضائل ایشان تألیف نموده اند . عائشه رضی الله

عنها عامل مهمی برای اسلام زنها و انتشار اسلام در خانواده ها بود .
عائشه رضی الله تعالی عنها به چندین چیز افتخار مینمود که خدا به او
داده و به زنی دیگر نداده است :

یکی اینکه جبرائیل صورت او را در پارچه ابریشمی برای رسول الله
ﷺ آورد و گفت این همسر تو است .

دوم اینکه تنها زن باکره است که رسول الله ﷺ با او زدواج نمود و باقی
زنان پیغمبر همه بیوه بوده اند .

سوم اینکه وحی بر رسول الله ﷺ نازل میشد موقعیکه رسول الله ﷺ در
لحاف او بود یعنی در بستر خواب هم پهلوی او بود .

چهارم اینکه براءت و پاکی او به وحی از آسمان در قرآن نازل شد .

پنجم اینکه دختر جانشین پیغمبر خدا است .

ششم اینکه خدا او را در قرآن وعده مغفرت و رزق کریم یعنی آمرزش و
بهشت داد .

هفتم اینکه رسول الله ﷺ رحلت فرمود و سر مبارکشان در آغوش عائشه
بود. و غیر اینها .

او در سال پنجاه و هفت هجری در هفدهم رمضان در مدینه منوره در
گذشت و در بقیع آسود، و بنا بدستور او شبانه بعد از نماز وتر بخاک سپرده
شد و جماعت نماز گذاران بر او بحدی زیاد بودند که مردم میگفتند بیاد نداریم
برای جنازه کسی بیش از آن مردم آمده باشند. رضی الله تعالی عنها و
ارضاهها و جزاها عن دین الاسلام و عن امة الاسلام خیر الجزاء^(۱) .

(۱) به تلخیص و اختصار از تهذیب نووی رحم الله .

عائشه رضی الله تعالی عنهما نه سال در خانه پیغمبر بود .

۴. حفصه ام المؤمنین رضی الله تعالی عنها .

حفصه بنت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنهما ، پدرش امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و مادرش زینب بنت مظعون است حفصه و برادرش عبدالله بن عمر رضی الله عنهم از يك پدر و مادر بودند .

حفصه در ابتداء زوجه انیس بن حذافه رضی الله عنهما بود که هر دو به مدینه منوره هجرت نمودند و شوهرش از شهیدان بدر میباشد . رسول الله ﷺ در ماه شعبان سال سوم هجری با حفصه ازدواج نمود ، او هشت سال در خانه پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بود . ابن سعد رحمه الله تعالی به اسناد خود از عمر رضی الله عنه روایت نمود که عمر گفت : حفصه موقعی بدنیا آمد که قریش مشغول تجدید بناء کعبه مشرفه بودند یعنی پنج سال قبل از بعثت ، رسول الله صلی الله تعالی علیه واله وسلم يك طلاق به حفصه داد و بدستور جبرائیل او را بنکاح خود بر گردانید .

جبرائیل گفت : حفصه همسر تو در بهشت میباشد . او زنی است

عبادتکار که بسیار نماز و روزه دارد ،

نافع مولای ابن عمر گفت : حفصه خودش وقتی درگذشت که همیشه

روزه و دست از افطار در روز کشیده بود .

عمر رضی الله عنه وصی بعد خودش را دخترش حفصه قرار داد و

حفصه بعد از خودش را برادرش عبدالله قرار داد رضی الله تعالی عنهم

او رضی الله تعالی عنها شصت حدیث از رسول الله روایت نموده است .

حفصه رضی الله تعالی عنها در ماه شعبان سال چهل و پنج هجری در

مدینه درگذشت ، دو برادرش عبدالله و عاصم و سه پسر برادرش سالم و

عبدالله و حمزه باشند او را در قبر نهادند، و در بقیع مدینه منوره همراه زوجات طاهرات آسوده است رضی الله عنها و ارضایا و جزایا خیر الجزاء.

۵ - زینب ام المؤمنین رضی الله تعالی عنها

زینب بنت خزیمه بن الحارث الهلالیه ، او بسبب احسانی که به فقراء داشت ام المساکین نام داشت .

او ابتداء با عبیده بن الحارث بن عبدالمطلب پسر عموی رسول الله ﷺ ازدواج نمود، عبیده بن الحارث رضی الله عنه در بدر شهید شد ، رسول الله ﷺ در سال سوم هجری با او ازدواج فرمود ، او فقط هشت ماه در خانه رسول الله ﷺ بود و در مدینه منوره درگذشت و در بقیع همراه زوجات طاهرات رضی الله تعالی عنهن آسوده است (۱) .

۶ - ام حبیبیه ام المؤمنین رضی الله تعالی عنها .

نام او رمله و نام پدرش ابو سفیان صخر بن حرب است ، او بنام دخترش حبیبیه به ام حبیبیه معروف شد . ام حبیبیه رضی الله عنها از سابقین بسوی اسلام بود، او با شوهرش عبیدالله بن جحش هجرت نمودند، شوهرش عبیدالله نصرانی شد و بر نصرانیت مرد ، اما ام حبیبیه بر اسلام خود پایدار ماند او از شوهرش دوری گزید تا اینکه عبیدالله مُرد . عمرو بن امیه ضمیری او را برای رسول الله ﷺ خواستگاری نمود در سال ششم هجری موقعیکه ام حبیبیه در حبشه بود، نجاشی پادشاه حبشه مهر

(۱) نقل از اعلام زرکلی .

او را چهار صد دینار طلا پرداخت و ام حبیبه خالد بن سعید را وکیل خود نمود تا او را بنکاح رسول الله ﷺ آورد ، پس از عقد نکاح و پرداختن مهریه او نجاشی رحمه الله تعالی او را همراه شرحبیل بن حسنه بخدمت رسول الله ﷺ بمدینه فرستاد در آن موقع ام حبیبه سی و چند سال داشت در همان سال که ام حبیبه بمدینه آمد گروه مسلمانان مقیم حبشه همراه جعفر بن ابی طالب بخدمت رسول الله ﷺ بمدینه آمدند ، ام حبیبه رضی الله عنها بعد از رحلت رسول الله ﷺ در ایام خلافت برادرش معاویه بزیارت برادرش به دمشق آمد و بمدینه برگشت . او در سال چهل و چهار هجری در مدینه منوره درگذشت ، و در بقیع مدینه با زوجات طاهرات آسوده است ، رضی الله عنها و ارضایها و جزایها خیرالجزاء .

۷ - ام سلمه ام المؤمنین رضی الله تعالی عنها . نام او هند است و بنام

پسرش سلمه به ام سلمه نامیده شد .

نام پدرش : ابو امیه : حذیفه بن المغیره بن عبدالله ازبنی مخزوم . و نام

مادرش عاتکه بنت عامر بن ربیعہ است .

او ابتداء با ابو سلمه : عبدالله بن عبد الاسد ازدواج نموده بود ، و دوبار با شوهرش ابو سلمه به حبشه هجرت نمودند ، دخترش زینب بنت ابی سلمه در حبشه بدنیا آمد و بعد از آن سه پسر ابو سلمه بدنیا آورد . سلمه بن ابی سلمه و عمر بن ابی سلمه و دره بن ابی سلمه . ام سلمه و ابوسلمه نخستین کسی بودند که به حبشه هجرت نمودند .

ابن سعد از عمر بن ابی سلمه روایت نمود که گفت : پدرم همراه

رسول الله ﷺ به احد رفت ، در احد ابو اسامه چشمی تیری به او انداخت که به بازوی ابوسلمه اصابت نمود و یکماه به درمان زخم بازویش پرداخت و زخم او بهبود یافت .

رسول الله ﷺ ابو سلمه را در ماه محرم سی و پنج هجرت بسوی ابو قَظَن فرستاد رفتن او بیست و نه روز طول کشید، نهم ماه صفر بمدینه برگشت، زخم بازوی او از نو تازه شد و بر اثر همین زخم در نهم جمادی الأولى سال چهارم هجری درگذشت.

ام سلمه در آخر شوال سال چهارم هجری بارسول الله ﷺ ازدواج نمود و در ذیقعدة سال پنجاه و نه هجری درگذشت.

از سعید بن المسیب رحمه الله تعالی روایت است که ام سلمه از زیبا روی ترین زنان بود.

مطلب بن عبدالله بن حنطب گفت: بیوه عرب یعنی ام سلمه در اول وقت عشاء بعنوان عروس بر سید المرسلین داخل شد و در آخر شب برخاست برای نرم کردن گندم به آس دستی.

و در تاریخ دمشق تألیف الامام الحافظ ابن عساکر آورده است که ام سلمه رضی الله تعالی عنها در شوال سال پنجاه و نه هجری بسن هشتاد و چهار سالگی در مدینه منوره درگذشت و قبر او با قبر های زوجات طاهرات در بقیع مدینه است.

و در روایتی آمده که ام سلمه رضی الله عنها در سال شصت و یک هجری در روزی که خبر شهادت سبط رسول الله ﷺ الامام الحسین علیه السلام رسید درگذشت، ابن عساکر گفته است این روایت صحیح است ابو هریره رضی الله عنه بر ام سلمه نماز خواند و برای نهادن او در قبر دو پسرش عمر و سلمه و پسر عبدالله بن ابی امیه یعنی پسر برادرش و عبدالله بن وهب بن زمعه اسدی داخل شدند.

ام سلمه گذشته از زیبایی و جمال دارای فصاحت زبان و عقل بزرگ و رأی سدید بود ، در روز حدیبیه که صلح میان رسول الله ﷺ و قریش منعقد شد و مسلمین از این صلح راضی نبودند رأی ام سلمه که رسول الله ﷺ به آن رفتار نمود آن نارضایتی را رفع نمود ، رضی الله عنها و ارضاها و جزاها خیر الجزاء ،

۸ - زینب بنت جحش ام المؤمنین رضی الله عنها . کنیه او ام الحکم بود ، نام پدرش جحش بن رئاب اسدی و نام مادرش امیمه دختر عبدالمطلب عمه رسول الله ﷺ بود . زینب رضی الله عنها از سابقین بسوی اسلام و همراه رسول الله ﷺ از مکه بمدینه هجرت نمود . او ابتداءً زن زید بن حارثه رضی الله عنه آزاد شده رسول الله ﷺ بود ، وقتی که زید او را طلاق داد و عده اش منقضی شد ، خدای متعال برای از بین بردن تبنی و پسر خواندگی ، زینب را که زن پسر خوانده رسول الله ﷺ که او را زید بن محمد میگفتند به ازدواج رسول الله ﷺ آورد ، و در قرآن : ﴿ فلما قضی زید منها وطراً زوجناکها لکی لا یکون علی المؤمنین حرج فی أزواج أذعیائهم إذا قضاوا منهن وطراً وکان أمر الله مفعولاً . (۱) یعنی : موقعیکه زید حاجت خود را از زینب انجام داد ، زینب را به ازدواج تو آوردیم تا بر مؤمنان گناهی نباشد در ازدواج با پسر خوانده شان و فرمان خدا واجب الأجراء و انجام گرفته است ، میتوانید برای تفصیل آن به تفسیر ما صفوة العرفان مراجعه فرمائید .

(۱) سوره الاحزاب ، آیه : ۲۷ .

روی این اصل که خدای متعال زینب را به ازدواج رسولش آورده بود ، زینب موقعیکه با خبر شد سجده نمود ، و رسول الله ﷺ بر او داخل شد بدون اجازه خواستن از او ، و زینب همیشه این افتخار را داشت که به دیگر زنان رسول الله میگفت : که شما را ولی های تان به شوهر دادند ، و خدا مرا به ازدواج با رسول الله آورد ، رسول الله ﷺ زینب را مورد پسندش بود و بسیار نزد او میرفت ، عائشه رضی الله عنهما گفت : زینب به شرفی رسید که هیچ شرفی به آن نمیرسد ، خدا نکاح او را با پیغمبرش منعقد ساخت و قرآن آن را یاد فرمود و موقعیکه رسول الله ﷺ در قید حیات بودند میفرمودند از شما همسرانم هرکدام دستش درازتر است زودتر بمن میرسد و ما دستهای خود را دراز مینمودیم تا بدانیم کدام یک از ما دستش درازتر است ، وقتی که زینب زودتر از ما وفات یافت دانستیم که قصد از درازی دست بسیاری صدقه و احسان است . زینب رضی الله عنها بدست خود کار میکرد و دسترنج خود را در راه خدا صدقه مینمود ، مناقب او بسیار است ، او نخستین همسر رسول الله ﷺ که بعد از رسول الله ﷺ قبل از باقی همسران درگذشت و به رسول الله ﷺ پیوست .

زینب در سال بیستم هجری در مدینه درگذشت ، و امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه بر او نماز خواند .

پیزاده اش اسامه بن زید و دو پسر برادرش : محمد بن عبدالله بن جحش و عبدالله بن ابی احمد بن جحش و پسر خواهرش محمد بن طلحه بن عبید الله او را در قبر نهادند ، و در بقیع قبر او پهلوی قبر زوجات طاهرات است .

زینب اولین زنی است که برای او نعش قرار داده شد و نعش او پوشیده شد چنانکه اسماء بنت عمیس در حبشه دیده بود برای او ساخته شد ، عمر رضی الله عنه میخواست جنازه زینب که همسر رسول الله ﷺ است پوشیده شود و نظر اسماء در ساختن آنگونه جنازه نظر عمر را تأمین نمود ، زینب یازده حدیث از رسول الله ﷺ روایت نموده است . رضی الله عنها و ارضاها و جزاها خیرالجزاء .

۹- جویریہ ام المؤمنین رضی الله عنها .

نام او قبلاً بَرّه بود ، رسول الله ﷺ نامش را تغییر داد و او را جویریہ نامید . نام پدرش الحارث بن ابی ضرار بن حبیب خزاعی مصطلقی است . پدرش نیز اسلام آورده است : جویریہ بنت الحارث رضی الله عنهما ابتداء همسر مسافع بن صفوان بود ، مسافع در غزوهٔ مریسیع کشته شد ، مریسیع همان غزوهٔ بنی المصطلق است که در سال پنجم هجری اتفاق افتاد ، و در این غزوه زنان بنی المصطلق اسیر شدند ، و جویریہ در سهم ثابت بن خنیس قرار گرفت ، جویریہ مسلمان شد و عقد کتابت با ثابت بست که مبلغی بپردازد و آزاد شود ، او برای کمک جستن بخدمت رسول الله ﷺ آمد تا رسول الله ﷺ او را کمک نماید و آزاد شود ، جویریہ زنی زیبا و بانمک و فاضل بود ، رسول الله ﷺ فرمود اگر من بهتر از این نمایم جویریہ گفت چگونه ؟ رسول الله ﷺ فرمود خودم وجه کتابت تو را بپردازم و تو را آزاد نمایم و با تو ازدواج نمایم ، جویریہ گفت قبول دارم رسول الله وجه کتابت او را پرداخت و او را آزاد کرد و با او ازدواج نمود ، همینکه صحابه رضی الله عنهم شنیدند که رسول الله ﷺ با یکی از زنان بنی المصطلق ازدواج نموده است هر کدام زنی از بنی المصطلق نزد او بود

او را آزاد کرد و گفتند اینها همه خویشان رسول الله ﷺ هستند عائشه رضی الله تعالی عنها گفت نمی شناسم زنی را که برکتش بیشتر از جویریة بر قوم و جماعتش باشد برای اینکه بخاطر جویریة یکصد خانواده همه آزاد شدند ، جویریة گفت موقعیکه رسول الله ﷺ با من ازدواج فرمود من بیست ساله بودم ، او شش سال در خانه رسول الله ﷺ بود ، و در ماه ربیع اول سال پنجاه و شش از عمر شصت و پنج سالگی در مدینه درگذشت ، او از رسول الله ﷺ هفت حدیث روایت نموده است امیر مدینه مروان بن الحکم نماز براو خواند ، او در بقیع مدینه منوره در قبرش که در جوار قبور امهات المؤمنین آسوده است ، رضی الله عنها و ارضاهای و جزایها خیر الجزاء . بنی المصلق که دیدند رسول الله ﷺ با دختر رئیس شان ازدواج فرمود و صحابه همه را آزاد کردند همگی مسلمان شدند .

۱۰- صفیه ام المؤمنین رضی الله عنها . نام پدرش : حی بن اخطب از یهود بنی النضیر از نوادگان هارون بن عمران برادر موسی صلی الله علی نبینا و علیهما وسلم میباشد و نام مادرش : برّه دختر سمّوأل معروف به وفاء و حفظ امانت است ، سمّوأل از بشاهیر یهود است در ماه رمضان سال هفتم هجری که خیبر فتح شد ، صفیه از جمله سبّی و اسیران خیبر بود ، و رسول الله ﷺ او را آزاد نمود و با او ازدواج فرمود صفیه ابتداء زوجه کنانه بن ابی الحقیق از سران یهود بود ، کنانه در غزه خیبر کشته شد . او چهار سال در خانه پیغمبر بود . او از زنان با عقل و جمال بود ، موقعیکه رسول الله ﷺ با او ازدواج فرمود هنوز هفده سال نداشت . صفیه بسال پنجاه و دو هجری در مدینه درگذشت ، و در بقیع مدینه در قبری که در جوار قبور زوجات طاهرات است آسوده است ، رضی الله عنها و ارضاهای و جزایها خیر الجزاء .

۱۱- میمونه ام المؤمنین رضی الله عنهما

نام پدرش : حارث بن حزن هلالی ، و نام مادرش : هند بنت عمرو است که زنی از قبیله حرش بود، و معنی میمونه : مبارکه است از یمن که بمعنی برکت است . نام او قبلاً برة بمعنی نکوکار بود رسول الله ﷺ او را میمونه نامید .

میمونه ابتداءً زوجه ابی رهم بن عبدالعزی بود که بعد از وفات شوهرش به ازدواج رسول الله ﷺ آمد . او پنج سال در خانه رسول الله ﷺ بود میمونه رضی الله عنها خاله عبدالله بن عباس و خالد بن الولید است رضی الله عنهم .

رسول الله ﷺ برای خواستگاریش ابو رافع خدمتگذار خود را نزد او فرستاد و در سال ششم هجری با او ازدواج فرمود، و در محلی که بنام سرف است و ده میلی مکه مکرمه است بر او داخل شد ، و اتفاقاً در سال پنجاه و یک هجری در همان سرف در جائیکه پیغمبر بر او داخل شده بود درگذشت و در همانجا دفن شد . عبدالله بن عباس پسر خواهرش بر او نماز خواند، و در قبرش پسران خواهرانش عبدالله بن عباس و یزید الاصم و عبدالله بن شداد بن الهاد و یتیمی که خود او را بزرگ کرده بود و عبیدالله خولانی نام داشت این چهار نفر در قبر او داخل شدند و او را در قبر گذاشتند ، او از رسول الله ﷺ چهل و شش حدیث روایت نمود . رضی الله عنها و ارضاهما و جزاهما خیر الجزاء .

این یازده زن همه امهات المؤمنین هستند که رسول الله ﷺ با همه آنان عقد نکاح بست و همه را بخانه آورد و بر آنان داخل شد .

دو زنی که رسول الله ﷺ عقد نکاح با آنان بست
و بر آنان داخل نشد و قبل از دخول طلاق شان داد.

۱- اسماء بنت النعمان الکندیة . قبیلہ بنی کنده دور از مدینہ بودند ، قصد رسول الله ﷺ این بود کہ با ازدواج از آنها ارتباط میان خود و آنان تقویت فرماید با اسماء بنت النعمان کندی عقد زواج بست و در شب دخول در زیر بغل او سفیدی برص دید ، رسول اللہ ﷺ حقوق او را کاملاً پرداخته و او را طلاق داد .

۲- أمیمہ بنت النعمان بن شرحبیل کہ از قبائل مقیم در جنوب جزیرة العرب بود ، رسول الله ﷺ برای نزدیک کردن آنان با امیمہ عقد نکاح بست ، و رسول الله ﷺ در شب اول به هر زنی کہ با او عقد و نکاح بسته بود میفرمودند : «هبی نفسک لی» . خودت را بمن ببخش ، تا او بگوید هبت نفسی لك یا رسول الله ﷺ خودم را بتو بخشیدم ، و قصد این بود کہ رسول الله ﷺ بداند عقد نکاح به رضای آن زن انجام گرفته است ، اما امیمہ گفت أعوذ باللہ : پناه میبرم بخدا ، رسول الله فرمود پناه بردی به پناهگاهی بس عظیم ، او را طلاق داد و حقوقش پرداخت و او را به ولیش برگردانید . این زن بعدها خود را الشقیة مینامید بسبب اینکه خود را از همسری رسول الله ﷺ محروم کرده بود .



سراری رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم
ورضى الله عنهن و أنها چهار تا بوده اند.

- ۱ - **ماریه قبطیه :** که مقوقس پادشاه مصر او را همراه حاطب بن ابی بلتعہ برای رسول الله ﷺ فرستاد ، او به سال هفتم هجری مسلمان شد و رسول الله ﷺ او را فراش خود نمود و از او دارای پسری شد بنام ابراهیم علیه السلام . ماریه زنی دیندار و با وقار و سفید چهره و با جمال بود ، او چهار سال فراش رسول الله ﷺ بود ، و به سال شانزد هم هجری در مدینه در خلافت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنهما درگذشت ، و در بقیع مدینه بخاک سپرده شد ، رضی الله تعالی عنها و ارضایا و جزایا خیر الجزاء .
 - ۲ - **ریحانه القرظیة :** که از یهود بنی قریظه بود ، او سُرَّیَّه یعنی فراش رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه وسلم بود ، او در حیات رسول الله ﷺ درگذشت و در بقیع مدینه بخاک سپرده شد ، رضی الله تعالی عنها و ارضایا و جزایا خیر الجزاء .
 - ۳ - **کنیزی که زینب بنت جحش رضی الله عنهما به رسول الله ﷺ بخشید .**
 - ۴ - **کنیزی که یکی از غزوات بدست آورد .**
- که همه اینها مسلمان شدند و رسول الله ﷺ آنان را آزاد فرمود و آنان را فراش خود قرار داد و دارای احترام کامل بودند .

حکمت تعدد زوجات رسول الله ﷺ

در بارهٔ حکمت تعدد زوجات طاهرات مؤلفاتی به رشته تحریر آمده است .

با ادنی تأمل میشود دانست که رسول الله دوره جوانی خود را تا سن چهل سالگی با یک زن گذراند، و هیچگاه در سیرت مطهره ایشان دیده نشد که نظری به شهوت داشته باشند .

موقعیکه خدای متعال ایشان را به شرف رسالت ختمی مرتبت رسانیدند دیگر وقتی و مجالی برای بشهوت پردازی برای شان نماند ، و قسمی از زنان را در حالیکه سناً از خودشان بزرگتر بودند و یا دوره جوانی را سپری نموده بودند بنکاح آورد ، تا برساند که هر زنی که از بزرگان قوم خود بوده و شوهر خود را در جهاد فی سبیل الله از دست داده بود، در ازدواج با رسول الله ﷺ سرپرستی مهربان بدست آورد .

قصد ایشان از ازدواج محکم کردن رابطه دوستی و جلب قبیله زن بسوی اسلام و رفع عداوت و نزدیک نمودن مردم به اسلام بوده است ، علاوه بر حکمتهای متعدد که یاد شد .

اراده خدای متعال این بود که همسران رسول الله ﷺ همه قدوه و مورد اقتداء زنان باشند ، و در آیه ۲۸ تا آیه ۳۲ سوره الأحزاب که در خصوص زوجات طاهرات است متعهد تعلیم زنان باشند^(۱) و امور دین را به زنان

(۱) در آیه ۳۲ فرمود: **يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ** - آیه : ای زنان پیغمبر هیچگاه شما مانند هریک از زنان عادی نیستید: یعنی باید قُدوة و پیشوای زمان باشید و بطوری باید در تقوی و عفت و فضل پیش بروید که زنان اُمّت همه نظر بشما نمایند و به شما اقتداء کنند .

بیاموزند ، و از اینراه بود که بعد از رسول الله ﷺ زنان از ازواج طاهرات امور دین خود میپرسیدند و دانا میشدند ، چنانکه عائشه و ام سلمه که مدتی بعد از رسول الله مانند آنچه از احکام دینی که اختصاص بزنان داشت بزنان میآموختند ، و حفصه رضی الله عنهما امانت داری حفظ کلام الله مجید که در عصر صدیق و فاروق با منتهای صدق و امانت از سینهٔ حفاظ قرآن برشته تحریر آورده بود بعهدہ داشت .

و شاید تحریم زنان رسول الله ﷺ بر غیر رسول برای این بود که اینان بر مقام تعلیم و قدوه بودن باقی بمانند و وقت شان صرف چیزی دیگر نشود .

حقا که زوجات طاهرات هم در قدوه بودن و هم در تعلیم زنان امت هیچ فروگذار ننمودند ، خدای متعال جزای شایسته به آنان که مقتدی و معلم زنان امت بودند برساند آنچنان جزای شایسته ای که در خور فضل خدا و دگر در خور منزلت ایشان باشد .

نامهای رسول الله ﷺ

قسمتی از این نامها در بخاری و مسلم و باقی در غیر آندو آمده است .
از انجمله : محمد . أحمد . الحاشر . العاقب . المقفی . الماحی . خاتم الانبیاء . نبی الرحمہ . نبی الملحمۃ . نبی التوبۃ . الفاتح . طہ . یاسین . عبدالله . رسول . نبی . شاهد . مبشر . نذیر . داعیاً إلى الله یأذنه . سراجاً منیراً . رؤوفاً . رحیماً مذكر . رحمة . نعمة . هادی (۱) .

نامهای آنحضرت تا نود و نه اسم معروف است .

(۱) از تهذیب امام نووی .

دوشنبه

ولادت سرور انبیاء در دوشنبه دوازدهم ربیع اول عام الفیل .
و بعثت ایشان در روز دو شنبه دوازدهم ربیع اول از سال چهل و یکم
از عمر شریف شان .

و هجرت ایشان از مکه مکرمه بمدینه در روز دوشنبه دوازدهم ربیع
الاول سال چهاردهم بعثت .

و رسیدن شان بمدینه منوره در روز دوشنبه ،

رحلت ایشان نیز در ضحی نیمروز روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول
سال یازدهم هجری بود ارواحنا و ارواح العالمین فداه می باشد .

جسد شریف ایشان همانگونه که در لباس بود شسته شد و
متصدی غسل ایشان عباس و علی بن ابی طالب و فضل بن عباس و
اسامه بن زید بود و جسد شریف پس از غسل در سه کفن سرتاسری
پوشانده شد ، و تخت ایشان بر لب قبر در همان اطاقی که در آن رحلت
فرموده بود نهاده شد ، و مردم گروه گروه می آمدند و نماز بر ایشان
میخواندند .

اولین کسیکه نماز بر ایشان خواند عموی شان عباس بن عبدالمطلب بود
پس از آن بنی هاشم برایشان نماز خواندند، دگر مهاجرین دگر انصار دگر
باقی صحابه وقتی که مردان از نماز برایشان فارغ شدند. کودکان آمدند و
نماز بر ایشان خواندند ، بعد از کودکان زنان آمدند و نماز بر ایشان
خواندند. عباس و علی و فضل و قثم دو پسر عباس و شقران از بردگان
رسول الله ﷺ به قبرایشان داخل شدند . گفته میشود که اسامه بن زید و
اوس بن حولی هم با آنان بودند . پس از نهادن جسد شریف در لحد نه

خشت بر آن ایستانده شد پس از آن خاک در قبر ریختند و قبر شریف را مسطح نمودند و آب بر آن پاشیدند (از تهذیب نووی).

تاریخ هجری

در سال هفدهم هجری امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بفکر افتاد که باید تاریخی باشد که وقائع را ثبت نماید و حقوق را نگهدارد برای اینکه دیدند کسیکه موعد اداء و طلب او ماه شعبان است اگر سال آن معین نباشد معلوم نمی شود که مقصد از آن شعبان کدام سال است این است که بفکر تاریخ افتادند و ابتداء تاریخ را از سال هجرت حساب نمودند و محرم آن سال را اول سال هجری و اول تاریخ هجری قرار دادند رضی الله عنه .

همراهان رسول الله صلی الله علیه و سلم موقع هجرت ایشان از مکه بمدینه

ابوبکر صدیق بدستور رسول الله ﷺ همراه رسول الله ﷺ از مکه بیرون آمد ، و پس از اینکه سه روز در غار ثور پنهان شدند . روز چهارم رسول الله ﷺ و ابوبکر از غار بیرون آمدند و برده ابوبکر که عامر بن فهیره نام داشت شتر برای سواری شان آورد و راهی مدینه شدند و عبدالله بن اریقط که کا فر و راه شناس ماهر بود برای نشان دادن راه با ایشان همراه شد تا ایشان را از راهی بمدینه برد که راه معمولی نباشد تا کسی از این سفرشان آگاه نشود .



موالی رسول اللہ ﷺ

موالی و آزادشنگان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و صحبہ وسلم کہ کمر بسته خدمت رسول اللہ بودند: از آنجمله هستند:

زید بن حارثہ پدر اسامہ . و ثوبان بن بجدد . و ابوکبشہ کہ نام او سلیم است و در غزوه بدر حضور داشت . و باذام . رويفع . و قصير . و ميمون . و ابوبکرہ . و هرمز . و ابوصفيہ کہ عبید نام دارد . و ابوسلمی و آنسہ . و صالح . و شقران . و رباح . و اسودنوبی . و یسار الراعی ، و ابو رافع کہ نام او اسلم است . و ابولہثہ . و فضالہ یمانی . و رافع . و مدعم کہ برده ای سیاه چہرہ بود و دروادی القرا کشتہ شد . و کرکرہ کہ ہمیشہ ہمراہ با رُوبنہ و زنہای رسول بود . و زید جدّ ہلال بن یسار بن زید . و عبیدہ و طہمان یا کیسان یا مہران یا نکوان یا مروان کہ در نام او اختلاف است . و مابور قبطی . و واقد ، و ابوواقد ، . و ہشام . و ابوضمیرہ . و حنین . و ابو عسیب کہ نام او احمر است . و ابو عبیدہ . و سفینہ . و سلمان فارسی . و ایمن پسر ام ایمن . و افلح . و سابق . و سالم . و زید بن بولا . و سعید ، و ضمیرہ بن ابی ضمیرہ . و عبیداللہ بن اسلم . و نافع ، و نبیل ، و وردان ، . و ابو ائیلة . و ابو الحمراء ، رضی اللہ تعالیٰ عنہم کہ ہر وقت ہر کدام از آنان حاضر بودہ اند بخدمت میپرداختند .

و از کنیزان : سلمی مادر رافع ، و ام ایمن کہ نام او برکہ است ، و مادر اسامہ بن زید است ، و میمونہ بنت سعیدہ . و خضرہ . و رضوی و اُمیمة و ریحانة . و ام ضمیرہ . و ماریہ و خواہرش شیرین . کہ ہر دو را مقوقیس برای رسول اللہ فرستاد ، رسول اللہ ماریہ را برای خود گرفت و شیرین را بہ حسان بن ثابت انصاری دادند و همچنین ریحانة یاد کردیم کہ

فراش رسول الله بوده . و ام عباس . هر وقتی بعضی از آنان حاضر بوده اند ، بخدمت میپرداختند برای اینکه هیچ وقت همه با هم حاضر نمیشدند .
والله سبحانه و تعالی اعلم .

خدمتگذاران رسول الله ﷺ

خدمتگذاران غیر از بردگان و کنیزان آزاد شده رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه وسلم : از این جمله هستند : انس بن مالک . هند ، و اسماء دو پسر حارثه اسلمی . و ربیعہ بن کعب اسلمی . عبدالله بن مسعود که صاحب النعلین نامیده میشود برای اینکه وقتی که رسول الله ﷺ بجائی میرفت نعلین رسول الله ﷺ را میگرفت و بدست میگرفت تا وقتی که رسول الله ﷺ از آنجا بر خیزد و نعلین بی پای رسول الله نماید . و عقبه بن عامر جهنی که او صاحب استر رسول الله بود، و در سفرها با رسول الله ﷺ بود و استر او را میراند . و بلال که مؤذن رسول الله ﷺ و خزانه دار ایشان بود و وقتی که رسول الله ﷺ چیزی میخرید به او میفرمود قیمت آن را بپردازد و به او میفرمود : « زِنْ وارجع » در بهای جنس خرید شده سکه را وزن نما و زیاده از مبلغ خرید بپرداز ، و به او میفرمود :

«انفق ولا تخش من ذي العرش إقلالا» : در راه خیر انفاق کن و از

تنگ دستی مترس . و سعد که آزاد شده صدیق بود . و نومخرم یا ذو مخبر پسر برادر نجاشی پادشاه حبشه که او را برای خدمت حضرت فرستاده بود و بکیر بن سراح لیثی و یا بکر بن سراح لیثی و ابوذر غفاری و اسلع بن شریک بن عوف اعرجی و مهاجر برده آزاد شده ام سلمه ام المؤمنین . و ابو السجع (یا ابو السمع) رضی الله تعالی عنهم (۱) .

(۱) نقل از تهذیب امام نووی رحمه الله .

نویسندگان رسول الله ﷺ

نویسندگان رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وصحبه وسلم عبارتند

از :

ابوبکر صدیق ، عمر الفاروق ، عثمان ذی النورین ، علی مرتضی ، زبیر بن العوام ، ابی بن کعب ، زید بن ثابت ، معاویه بن ابی سفیان ، محمد بن سلمه ، ارقم بن ابی الارقم ، ابان بن سعید بن العاص ، ویرادرش خالد بن سعید بن العاص ، ثابت بن قیس ، حنظلة بن الربیع ، و خالد بن الولید ، و عبدالله بن الارقم ، و عبدالله بن زید بن عبدربه ، و العلا بن عتبة و المغیره بن شعبه و السجل . و شرحبیل بن حسنه . و گفته اند که بیشتر از همه در نوشتن : زید بن ثابت و معاویه بودند . رضی الله تعالی عنهم .

فرستادگان رسول الله بسوی ملوک و أمراء

رسول الله عمرو بن امیه الضمّری را با نامه بسوی نجاشی فرستاد نجاشی نامه را گرفت و بر چشم نهاد و از تخت بزیر آمد و بر زمین نشست و مسلمان شد و موقعیکه جعفر بن ابی طالب نزد او آمد نجاشی از مسلمانان نکوکار شد .

و دحیة بن خلیفة کلبی را با نامه بسوی هرقل قیصر فرستاد ، داستان او به تفصیل گذشت .

و عبدالله بن حذافه السهمی را با نامه بسوی کسری پادشاه ایران فرستاد .

و حاطب بن ابی بلتعہ را با نامه بسوی مقوقس پادشاه مصر فرستاد . او جواب خوبی داد و نزدیک شد به اینکه مسلمان شود و ماریه و خواهرش

شیرین را بعنوان هدیه برای رسول الله ﷺ فرستاد، رسول الله ﷺ ماریه را برای خود گرفت و شیرین را به حسان بن ثابت عطا فرمود.

و عمرو بن العاص را با نامه بسوی دو پادشاه عمان فرستاد این دو مسلمان شدند و گفتند به عمرو که صدقه یعنی زکات را از اموال شان بگیرد و بمستحقان بدهد و عمرو بن عاص برای حکم و داوری میان شان نزد خود نگهداشتند، و عمرو نزد آنان ماندند تا موقعیکه رسول الله ﷺ رحلت فرمود .

و سلیط بن عمرو غنوی را با نامه به یمامه نزد هوزه بن علی حنفی فرستاد .

و شجاع بن وهب اسدی را با نامه به سوی حارث بن ابی شمر غسانی که پادشاه بلقاء بود فرستاد (بلقاء از زمین شام است) .
و مهاجرین ابی امیه مخزومی را با نامه بسوی حارث حمیری فرستاد،
علاء بن الحضرمی را با نامه بسوی منذر بن ساوی عبیدی پادشاه بحرین فرستاد او به رسالت مصطفی تصدیق نمود و مسلمان شد . ابو موسی اشعری و معاذ بن جبل را بسوی تمامی مردم یمن فرستاد تا آنان را بسوی اسلام دعوت کنند ، اهل یمن از پادشاه تا بازاری همه شان مسلمان شدند.

مؤذنان

رسول الله ﷺ چهار مؤذن داشتند : در مدینه منوره دو مؤذن : بلال و ابن ام مکتوم که نام او عبدالله بن قیس است و در مکه مکرمه یک مؤذن که ابو مخذوره نام دارند و در قباء سعد القرظ.

خانه های رسول الله ﷺ

در قرآن سوره ای بنام حجرات است ، حجرات جمع حجره است . و حجره همان خانه پیغمبر است که قصد از جمع آن خانه های رسول الله است . این خانه ها و یا حجره ها که هر کدام به یکی از زوجات طاهرات تعلق داشت همه دور و بر مسجد رسول الله بود .

هرکدام از این خانه ها هفت گز در هفت گز دست، مساحت آن بود و ستونهای آن از ساق نخل و میان آنها از گُردِ نخل و سقف آن نیز از ساقه و گرد نخل بود که موقع باران آب از آن میچکید و ارتفاع سقف بطوری بود که دست بآن میرسید و قسمت بیرونی آن جوال بر آن دوخته شده بود تا داخل آن از بیرون آن دیده نشود ، و در امتداد هر کدام هفت گز دست در ده گز دست بدون سقف بود که برای استحمام و شستن لباس و آفتاب کردن آن و اگر وقتی غذا پختن میسر میشد برای پختن غذا، برای اینکه ماه بماه آتش در خانه رسول الله ﷺ افروخته نمیشد و غذای شان از آب و خرما و گاهی غذایی که همسایگان مثل شیر و غذای پخته می فرستادند بود، این بود زندگی رسول الله ﷺ در خانه که هیچگاه آن را تغییر ندادند، و بعد از وفات امهات المؤمنین در ایام هشام بن عبدالملك اموی آن خانه خراب کرده شد و در توسعه مسجد نبوی در مسجد انداخته شد .

دارائی های رسول الله ﷺ

آنچه بحضرت خاتم الانبیاء علیه و علیهم الصلاة والسلام تعلق داشت بعد از رحلت شان به بیت المال مسلمین تعلق گرفت زیرا رسول الله ﷺ فرموده بودند: «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ» یعنی: ما گروه پیغمبران میراث ما برده نمیشود، آنچه بعد از ما بماند صدقه است که بمسلمانان تعلق میگیرد.

رسول الله ﷺ چند اسب داشت. نخستین اسبی که مالک شدند سَكَبُ نام داشت و این اسب سفید پیشانی و دست و پاهاى آن سفید بود. و این اسب نخستین اسبی بود که بر آن بجهد رفتند.

دوم: اسبی که شنجه نام داشت و رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بر آن مسابقه فرمود و برنده شد.

سوم: اسبی بود که المرتجز نام داشت که از يك اعرابی خریده بود، خزیمه بن ثابت گواهی داد که رسول الله از اعرابی خریده اند و سهل بن سعد گفته است که رسول الله ﷺ سه اسب داشته اند یکی بنام لِرَازُ که مقوقس پادشاه مصر برای ایشان بعنوان هدیه فرستاده بود. و اسبی بنام أَلْحَيْفُ که ربیعہ بن ابی البراء برای ایشان هدیه فرستاد و رسول الله ﷺ بجای آن چند شتر به او عطا فرمود. و اسبی بنام الظَّرْبُ که فروة بن عمرو جذامی برای ایشان هدیه فرستاد، و اسبی بنام أَلْوَرْدُ که تمیم داری به ایشان هدیه داد، و ایشان آن را بعمر دادند.

و رسول الله ﷺ استری داشت بنام دلدل که در سفر بر آن سوار میشد. و همین دُلْدُلٌ تا مدتی مدید ماند بطوری که تمام دندانهایش ریخت و جورا برای او نرم میکردند و در ینبع مرد.

امام حافظ ابو القاسم ابن عساکر در تاریخ دمشق از چند طریق آورده است که دلدل تا ایام خلافت علی مرتضی ماند و علی در جنگ با خوارج بر همین دلدل سوار بود. و برای رسول الله ﷺ ماده شتری بود که به نامهای عضباء و جدعاء و قصواء خوانده میشد و قوی ضعیف میگوید که این سه نام برای سه شتر بود.

و رسول الله ﷺ الاغی داشت که نام او عفیر بود و در حجة الوداع مرد. و بعضی اوقات رسول الله ﷺ بیست شتر شیری داشتند و یکصد گوسفند.

و رسول الله ﷺ سه نیزه داشت و سه کمان و دو زره و یک سپر و یک انگشتر و شش شمشیر که از آنجمله سیف ذوالفقار که در روز بدر از امیه بن خلف که کشته شده بود به ایشان رسید. و خواب پیش آمد احد بر همین شمشیر دید که چند جای آن شکاف برداشته است. و همچنین یک کاسه بزرگ چوبی، و یک پرچم بزرگ چهار گوشه سیاه که از گلیم بود و یک پرچم سفید داشتند.

خصائص رسول الله ﷺ

بدانکه حالات رسول الله ﷺ و روش و رفتار ایشان و آنچه خدای عزوجل رسولش را به آن گرامی داشت و آنچه از آثار خیر پیغمبرش بجهانیان رسانید از شمار بیرون است، و در اینجا در خصوص آنچه به رسول الله ﷺ اختصاص دارد خیلی مختصر بطوریکه از هزار سطر که علماء نوشته اند سطری بعنوان تبرک میآوریم برای اینکه این کتاب مختصر است که میخواهد با وقت مردم این زمانه مطابقت داشته باشد. و آن کسیکه تفصیل میخواهد به کتابهایی که در اینخصوص تألیف شده اند،

مثل سیرت خاتم النبیین علامه ابوزهره والخصائص الکبری علامه الامام الحافظ جلال الدین سیوطی وسیرت ابن هشام و غیر اینها مراجعه نماید. و اما مختصر و مفید که در صدد آن هستیم : از آنچه به رسول الله ﷺ اختصاص دارد از واجبات ، و محرمات و مباحات و آنچه به ایشان اختصاص دارد از مباحات و آنچه به ایشان اختصاص دارد از فضائل و اکرامات :

۱- آنچه به رسول الله ﷺ اختصاص دارد از واجبات (که بر ایشان واجب بوده و بر امت شان واجب نبوده) برای زیاد شدن قرب ایشان به پروردگار و افزودن درجات و منزلتهای ایشان مانند :

و واجب بودن نماز ضحی بر ایشان ، واجب بودن قریانی در عید حج ، واجب بودن نماز وتر ، واجب بودن مسواک و واجب بودن مشورت با بزرگان صحابه که همه اینها بر رسول الله ﷺ واجب بوده و بر امت واجب نیست و مستحب است .

و واجب بودن نماز تهجد بر ایشان که بعضی از علماء گفته اند وجوب تهجد بر ایشان منسوخ شده است ، و در صحیح مسلم حدیثی است از عائشه صدیقه که دلالت بر آن دارد (وآیه ۷۹ سوره الأسراء) : ﴿ وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ ﴾ : و در قسمتی از شب به نماز تهجد قیام کن که این فریضه زیاده بر نماز های فرض شبانه روزی است که واجب بودنش بخودت اختصاص دارد . که ظاهر آیه میرساند که تهجد بر رسول الله ﷺ فرض بوده است .

و اینکه واجب بوده بر رسول الله ﷺ که در جهاد با دشمنان شکیبائی داشته باشد و گر چه دشمنان چندین برابر او باشند و از معرکه بیرون

نرود، و معلوم است که در احد با آن همه آسیبی که به ایشان رسید مثل کوه در جای خود ایستاد، و در روز حنین که خیلی پابفرار گذاشتند مانند کوه در جای خود ثابت قدم ایستاد و هیچ ترس و رعبی به دل ایشان راه نیافت. و اینکه به رسول الله ﷺ واجب بوده که اگر یکی از امت بمیرد و بدهکار باشد بدهی او را بپردازد و بر او نماز بخواند.

و اینکه بر ایشان واجب بوده که پس از اینکه زوجات طاهرات ایشان را اختیار نمودند آنان را مرخص ننماید که بجای زنی که مرخص مینماید زنی دیگر بخانه آورد و واجب بوده برایشان که با پوشیدن لباس جنگی بملاقات دشمن بروند و به دشمن بیاموزند که هیچگاه نمیتواند جلو دعوت حق را بگیرد. و غیر اینها که در کتابهای بزرگ مخصوص خصائص آمده است.

۲. آنچه به رسول الله ﷺ اختصاص داشته از محرمات تا از آنها پرهیز نمایند با اینکه عصمت دارند و نزدیک شدن ایشان به محرمات از محالات است.

بر حضرت رسول الله ﷺ حرام بوده گفتن شعر و هیچگاه شعر نفرموده اند. و بر ایشان حرام بوده نوشتن چنانکه در آیه ۴۸ سوره العنکبوت خداوند میفرماید:

﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخْطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ﴾ . قبل از نزول وحی بر تو، خواندن و نوشتن را نمی توانستی برای اینکه اگر خواندن و نوشتن میتوانستی باطل گویان در وحی بودن قرآن به شك می افتادند که میرساند که نوشتن بر رسول الله ﷺ حرام بوده تا از يك چنین پیغمبری آن همه فضل و کمالات دیدن باعث یقین نبوت ایشان باشد.

حتی خوردن پیاز و سیر و بگل بر ایشان حرام بوده زیرا ایشان که

همنشینی ملائکه دارند هیچگاه بوی بد از دهان مبارك شان بوئیده نشود .
و بر ایشان حرام بود موقعیکه زره و لباس جنگی میپوشیدند اینکه قبل از
ملاقات دشمنان لباس جنگی را از تن بیرون آورند ، و حرام بوده بر ایشان
خاننة الأعین که به زیر چشمی اشاره به کشتن و یا زدن کسی نمایند . و
حرام بوده بر ایشان چشم شان دنبال خوشی مردمی باشد که به خوشی
دنیا سر گرم هستند .

و حرام بوده بر ایشان زنی که ایشان را نمی خواهد در خانه نگهدارد .
و حرام بوده بر ایشان ازدواج با کنیز کتابی . و غیر اینها که در
کتابهای بزرگ یاد شده است .

۳- آنچه بر ایشان مباح بوده و بر غیر ایشان حرام بوده است .
برای رسول الله ﷺ مباح بوده وصال ، (قصد از وصال این بوده که
امروز روزه بگیرند و امشب چیزی نخورند و نیاشامند و فردا روزه بگیرند
و چند روز وصال نمایند) ، در حالیکه وصال بر امت ایشان حرام است ، و
معلوم است که این مباح مزید رنج است ،

و مباح بوده برای ایشان که پنج يك پنج يك ۲ غنیمت صرف مصاریف
خودشان نمایند .

و مباح بوده برای ایشان داخل شدن به مکه مکرمه بدون احرام بحج و
یا عمره ، در حالیکه برای غیر ایشان مکروه بوده است که بدون احرام
داخل بمکه شوند .

و مباح بوده برای ایشان که روز فتح مکه . ساعتی بجنگ پردازند و به
قدرت داخل به مکه مکرمه شوند ، در حالیکه برای غیر ایشان روانیست که
احترام مکه مکرمه را بشکنند و به جنگ و به قهر داخل مکه مکرمه بشوند .

و مباح بوده برای ایشان که در حال احیاء زمین موات برای خود مالک آن بشوند . و اینکه وضوی ایشان به خوابیدن بر پهلو باطل نشود . و اینکه به علم و اطلاع خود رفتار فرمایند بدون اینکه نیاز به بینه و گواه داشته باشند ، و غیر اینها .

و معلوم است که هیچگاه رسول الله ﷺ از این مباحات استفاده نفرمود، و نه زمینی را برای خود احیاء نمود، و نه پس از خواب بر وضوی قبل از خواب اعتماد کرد و نه بدون بینه و گواه بنفع خود عمل نمود .

خصائص رسول الله ﷺ از فضائل و اكرامات

آنچه بحضرت رسول الله ﷺ اختصاص داشته از فضائل و اكرامات . به اینکه زوجات طاهرات که بعد از رسول الله ﷺ ماندند ، بر غیر رسول الله ﷺ حرام ابدی بودند . و حتی هر زنی که رسول الله ﷺ با او عقد نکاح بست و او را طلاق داد برای همیشه بر غیر ایشان حرام بود ، چنانکه در آیه ۶ سورة الاحزاب آمده که : ﴿ وَأَزْوَاجَهُمْ ﴾ : و زنان پیغمبر مادران مسلمانانند . بدین معنی که زوجات رسول الله ﷺ در وجوب احترام شان و اطاعت امر شان مادران مؤمنانند ، نه در نظر و خلوت و نه در حرام شدن دختران شان از شوهران دیگر . که نظر غیر محرم بسوی ایشان حرام بود مثل غیر شان و خلوت بیگانه با ایشان حرام بود مثل خلوت با هر زن بیگانه غیر شان - و این بیان حکم است و گرنه هیچگاه زوجات طاهرات خود را در معرض دید کسی قرار ندادند چه رسد به خلوت نامجرم با ایشان که خدا آنان را نگهداری نمود و نمونه تقوی و عفت قرار داد .

خلاصه ای از وقایع ده سال هجرت

سال اول : در این سال رسول الله ﷺ مسجد نبوی در مدینه را ساختند و خانه های نشیمن خود و زوجات طاهرات ساختند ، و میان مهاجرین و انصار پیمان اخوت و برادری بر قرار نمودند ، و در همین سال عبدالله بن سلام از علماء یهود مسلمان شد ، و اذان و اقامه بر قرار شد .

سال دوم : در شعبان این سال پس از اینکه شانزده ماه قبله بطرف بیت المقدس بود ، بسوی کعبه مشرفه قرار داده شد ، و در همین ماه از همین سال روزه ماه مبارک رمضان . و زکات فطر فرض شد . و در ماه رمضان همین سال غزوه بدر پیش آمد که پیروزی درخشان مسلمین ببار آورد . و در ماه شوال همین سال رسول الله ﷺ عائشه صدیقه را بخانه آورد . و امیر المؤمنین علی فاطمه الزهراء را بخانه آورد رضی الله عنهما .

سال سوم : در این سال چندین غزوه و چند سریه پیش آمد از آن جمله غزوه احد که روز شنبه هفتم شوال بود . دگر غزوه بدر صغری در اول ذیقعده همین سال . و غزوه بنی النضیر ، و در همین سال خمر برای همیشه حرام شد و رسول الله ﷺ حفصه بنت عمر را بنکاح آورد . و عثمان با دختر دوم رسول الله ﷺ ام کلثوم ازدواج نمود و در همین سال امام حسن بن علی دنیا آمد .

سال چهارم : در همین سال رسول الله ﷺ با ام سلمه ازدواج فرمود ، قصر نماز ، و تیمم مشروع شد ، و در همین سال غزوه خندق پیش آمد که مقدمات شکست قریش و پیروزی اسلام فراهم آمد ، غزوه خندق را غزوه الاحزاب نیز مینامند در این غزوه به راهنمایی سلمان فارسی خندق کننده

شد، کفار پانزده روز مدینه را محاصره نمودند اما کاری از پیش نبردند، و خدا بادی شدید و لشکریانی از ملائکه فرستاد که خیمه های کفار درهم کوبید و شبانه بسوی مکه روان شدند. تا بعد از آن ابتکار عمل در دست مسلمانان باشد .

سال پنجم : در این سال غزوه ذات الرقاع پیش آمد و اولین صلاة الخوف مشروع شد و غزوهٔ دومة الجندل و غزوهٔ بنی قریظه پیش آمد، و آیه حجاب نازل شد .

سال ششم : در این سال غزوه حدیبیه و بیعة الرضوان و غزوه بنی المصطلق پیش آمد و آفتاب کسوف نمود و آیه ظاهر نازل شد و صلح با قریش پیش آمد .

سال هفتم : هُدْنَه و آتش میان مسلمین و اهل مکه پیش آمد و عمرة القضاء انجام گرفت و خالد بن الولید و عثمان بن طلحه کلیددار کعبه مشرفه از مکه هجرت نمودند و در راه با عمرو بن العاص ملاقات نمودند ، و هر سه بخدمت رسول الله ﷺ آمدند و مسلمان شدند ، و در همین سال رسول الله ﷺ با ام حبیبه و میمونه و صفیه ازدواج نمود و غزوه خیبر حاصل شد ، و ماریه و استری که دُلْدُل نام داشت که مقوقس پادشاه مصر را فرستاده به رسول الله ﷺ رسید . و جعفر بن ابی طالب و همراهان از حبشه برگشتند و ابو هریره در همین سال بخدمت رسول الله ﷺ رسید و مسلمان شد .

سال هشتم : در این سال غزوهٔ موته و غزوهٔ ذات السلاسل و فتح مکه در ماه رمضان پیش آمد و ابراهیم پسر پیغمبر دنیا آمد و زینب دختر رسول الله ﷺ درگذشت و در همین سال هم غزوه طائف و حنین پیش آمد ،

و گرانی ظاهر شد و برسول الله ﷺ عرض کردند که بر اشیاء نرخ گذاری فرماید . و ایشان فرمودند: «**الْمُعْسِرُ هُوَ اللَّهُ**» : نرخ گذار در واقع خدای متعال است (یعنی اگر خداوند برکت در اجناس انداخت جنس که زیادشد قیمت پائین میآید)

سال نهم : در این سال غزوه تبوک پیش آمد و حج ابوبکر با مردم از طرف رسول الله ﷺ و فرستادن علی برای ابلاغ سوره براءة که مشرک نمیتواند بعد از این بحج خانه خدا برود و اینکه مشرکان تا چهار ماه مهلت دارند و بعد از آن در امان نیستند ، و در همین سال ام کلثوم دختر رسول الله ﷺ و زوجه دوم عثمان و نجاشی پادشاه حبشه وفات یافتند و رسول الله ﷺ بر او نماز غائب خواند و در همین سال نمایندگان قبائل برای اعلام مسلمانی خود گروه ها گروه بخدمت رسول الله میآمدند،

سال دهم : در این سال رسول الله ﷺ بحج رفتند این حج شان بحجة الوداع معروف است و نزدیک یکصد هزار صحابی بحج آمدند تا حج رسول الله ﷺ ببینند و خطبه ایشان را بشنوند و به جهانیان ابلاغ نمایند . و در این سال ابراهیم پسر پیغمبر درگذشت . و جریر بن عبدالله مسلمان شد و سوره ﴿ اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴾ نازل شد و به رسول الله ﷺ فهمانید که رسالت ایشان تکمیل شده و وقت رحلت شان نزدیک شده ارواحنا و ارواح العالمین فذاه همه این مطالب به تفصیل یاد کرده بودیم و به اختصار نوشتیم برای هر کسیکه بخواهد آن را از بر نماید والله الموفق

تعداد حج و عمره رسول الله ﷺ

پیش از بعثت چندین حج و عمره نموده اند که شمار آنها معلوم نیست ، بعد از هجرت فقط یکبار به حج رفته اند و آن هم در سال دهم هجری که به حجة الوداع معروف است، و چهار عمره نموده اند که همه در ماه ذیقعدة بوده است .

۱- عمره ای که به قصد آن از مدینه بیرون آمدند و به حدیبیه رسیدند و آن سال برگشتند و از احرام بیرون آمدند .

۲- و عمره ای که در سال هفتم هجری که بنام عمرة القضاء معروف است ،

۳- عمره ای در سال هشتم که از جعرانة احرام بستند بعد از غزوه حنین ،

۴- و عمره ای که در سال حجة الوداع بجا آوردند .

شمار غزوات ایشان که خود در آنها حاضر بوده اند .

و آن بیست و پنج غزوه است و به این ترتیب :

غزوه ودان که به ابواء نیز معروف است ،

و غزوه بواط در طرف کوه رضوی .

و غزوه العشیرة از بطن ینبع .

و غزوه بدر الاولی که به تعقیب کرز بن جابر رفتند ،

و غزوه بدر الکبری که به پیروزی اسلام بر کفر انجامید

و غزوه بنی سلیم که در آن غزوه تا قرقره الکر رسیدند .

- و غزوه السویق که به تعقیب ابو سفیان بن حرب رفتند .
- و غزوه غطفان که غزوة ذی امر است .
- و غزوة نجران .
- و غزوة احد .
- و غزوة حمراء الاسد .
- و غزوه ذات الرقاع .
- و غزوه بدر الآخرة .
- و غزوه دومة الجندل .
- و غزوه الخندق که آخرین لشکر کشی کفار به آن پایان رسید و بعد از آن لشکر کشی مسلمین بود .
- و غزوه بنی قریظه .
- و غزوه بنی لحيان از هذیل .
- و غزوه ذی قرد .
- و غزوه المصطلق .
- و غزوه الحديبية .
- و غزوه خیبر .
- و غزوه فتح مکه .
- و غزوه حنین تا هوازن ،
- و غزوه الطائف .
- و غزوه تبوک ،
- و از بین این بیست و پنج غزوه رسول الله ﷺ در نه تا از آنها جنگیده اند ، در بدر ، احد ، خندق ، بنی قریظه ، مصطلق ، خیبر و فتح مکه ، حنین ، و طائف .

سریه های ایشان که خود در آنها حاضر نبوده اند:

- ۱- سریه عبیده بن الحارث بن المطلب بسوی اسفل ثنیة المرة ۲ - سریه حمزه بن عبدالمطلب بسوی ساحل دریا از ناحیه عیض . ۳ - سریه سعد بن ابی وقاص بسوی خرار . ۴ - سریه عبدالله بن جحش بسوی نخلة ۵ - سریه زید بن حارثه بسوی قرده ۶ - سریه محمد بن مسلمة برای کشتن کعب بن الاشرف یهودی ۷- سریه مرثد بن ابی مرثد غنوی بسوی رجیع . ۸ - سریه منذر بن عمرو انصاری بسوی بئر معونة ۹- سریه عبدالله بن عتیک برای کشتن سلام بن ابی الحقیق در خیبر ۱۰- سریه ابو عبیده بن الجراح بسوی ذی القصة از راه عراق ۱۱ - سریه عمر بن خطاب بسوی تریة از زمین بنی عامر ۱۲- سریه علی بن ابی طالب بسوی یمن ۱۳- سریه غالب بن عبدالله لیثی به کدید سوی بنی الملوخ از بنی کنانة ۱۴- سریه علی بن ابی طالب بسوی بنی عبدالله بن سعد از اهل فدک . ۱۵- سریه ابن ابی العوجاء سلمی بسوی بنی سلیم . ۱۶- سریه عکاشة بن محصن اسدی بسوی غمرة . ۱۷- سریه ابوسلمة مخزومی بسوی قطن که نام ابی است برای بنی اسد در ناحیه نجد . ۱۸- سریه محمد بن مسلمة انصاری بسوی قرطاء از هوازن ، ۱۹- سریه بشیر بن سعد انصاری بسوی ناحیه خیبر . ۲۰- سریه زید بن حارثه بسوی جموم از زمین بنی سلیم . ۲۱- سریه زید بن حارثه بسوی جذام از زمین حسمى ۲۲ - سریه زید بن حارثه بسوی طرف از ناحیه نخل از طریق عراق . ۲۳- سریه ابی بکر صدیق بسوی فزارة ۲۴- سریه ابو عامر اشعری برادر ابو موسی اشعری بسوی اوطاس . ۲۵- سریه زید بن حارثه

بسوی فزاره که ام قرفه و غیر او را کشت . ۲۶ - سریه عبدالله بن رواحة بسوی خیبر . ۲۷ - و بار دیگر سریه عبدالله بن عتیق بسوی خیبر برای کشتن ابو رافع بن ابی الحقیق ۲۸ - سریه عبدالله بن انیس جهنی برای قتل خالد بن سفیان هذلع که عبدالله او را کشت عبدالله را بتنهایی برای این منظور فرستاد و فرمود که موقع ملاقات خالد بن سفیان بدن لرزه ای برایت پیش میآید و همین علامت هم حاصل شد . ۲۹ - سریه امراء : که اول زید بن حارثه را امیر فرمود اگر شهید شد جعفر بن ابی طالب امیر باشد اگر شهید شد عبدالله بن رواحه امیر باشد و این سریه را فرستادند بسوی مؤته در اول زمین شام ، در موته ملاقات لشکر های نصاری شد از رومیان و عربهای نصرانی شده، آن سه شهید شدند و پرچم را سیف الله خالد بن الولید گرفت و توانست مسلمانان را بمدینه باز گرداند برای اینکه شمار نصاری سیصد هزار نفر بود و شمار مسلمین سه هزار بود . ۳۰ - سریه کعب بن عمیر غفاری که بسوی ذات اطلاق از زمین شام فرستاد . ۳۱ - عیینه بن حصن فزاری را بسوی بنی العنبر از بنی تمیم فرستاد . ۳۲ - سریه غالب بن عبدالله لیثی را به زمین بنی مره فرستاد و در حرقات از جهینه بدست آوردند . ۳۳ - سریه خالد بن الولید را بسوی بنی جذیمه از بنی کنانه فرستاد . ۳۴ - سریه خالد را نیز به یمن فرستاد . ۳۵ - سریه عمرو بن عاص را بسوی ذات السلاسل از زمین بنی عذره فرستاد و او را با لشکری که ابو عبیده امیر آن بود مدد فرمود . ۳۶ - سریه عبدالله بن ابی حدرد اسلمی بسوی بطن اضم فرستاد . ۳۷ - سریه عبدالله بن ابی حدرد که بسوی غابه فرستاد . ۳۸ - سریه عبد الرحمن بن عوف را به دومة الجندل فرستاد . ۳۹ - و سریه ابو عبیده بن الجراح را بسوی ساحل دریا فرستاد .

۴۰ - سریه زید بن حارثه را بسوی مدین فرستاد ، ۴۱ - و عمرو بن امیه ضمیری را فرستاد تا ابو سفیان صخر بن حرب را بکشد اما برای او میسر نشد اراده خدا بود ابو سفیان مسلمان شود . و به اسلام خدمت کند و در یرموک شهید شود . ۴۲ - سالم بن عمیر رابسوی ابی عفک از بنی عمرو بن عوف تا او را بکشد و او راکشت . ۴۳ - عمرو بن عدی خطمی را بسوی عصماء بنت مروان از بنی امیه بن زید که او را بکشد و او را کشت . ۴۴ - سریه ای فرستاد که ثمامه بن أمثال حنفی را اسیر کرد و رسول الله ﷺ او را بستون مسجد نبوی بست تا نمازهای جماعت و اجتماع مسلمین را ببیند و روز سوم او را آزاد کردند و او رفت بدن شست و مسلمان شد . ۴۵ - سریه علقمه بن مجزز مدلجی . ۴۶ - سریه کرز بن جابر که او را به تعقیب کسانی فرستاد که مدتی شیر شتران رسول الله ﷺ آشامیده و از بیماری شفاء یافته اما در مقابل این خوبی چوپان شترها را کشته و شترها را برده بودند ، همه این راهزنان مجرم گرفته شدند و بجزای خود رسیدند ، ۴۷ - سریه اسامه بن زید است که او بدستور رسول الله ﷺ آماده شد اما بسبب بیماری رسول الله ﷺ این سریه بشام نرفت و بعد از رحلت رسول الله ﷺ ابوبکر صدیق این سریه را فرستاد رضی الله تعالی عنهم .

امراء رسول الله

امراء : یعنی کسانی که رسول الله هر يك از ایشان را امیر محلی نمود و یا کاری به ایشان واگذار فرمود :

رسول الله ﷺ باذان از نوادگان بهرام گور از شاهان ساسانی که مسلمان شده بود او را بر همه یمن فرمود و موقعیکه او درگذشت .
پسرش شهر بن باذان را فقط امیر صنعاء و توابع آن نمود .

و مهاجرین ابی امیه را والی و حاکم کننده و صدف قرار داد .
 و زیاد بن لبید بیاضی انصاری را والی حصرموت قرارداد .
 و ابوموسی اشعری را والی زبید و عدن و رمع و ساحل یمن قرار داد .
 و معاذ بن جبل را والی الجند قرارداد .
 و عتاب بن اسید اموی را امیر مکه قرار داد تا در سال هشتم گذشته
 از امارت مکه موسم حج را برپا دارد و حج با مسلمانان نماید .
 و ابو سفیان صخر بن حرب را والی نجران قرار داد .
 و یزید بن ابی سفیان را والی تیماء نمود .
 و پس از اینکه اسود عنسی کذاب علیه لعنة الله شهر بن باذان علیه
 رحمة الله را که نماینده رسول الله ﷺ بود کشت . رسول الله ﷺ خالد بن
 سعید اموی را امیر صنعاء قرارداد .
 و برادر او یعنی عمرو بن سعید اموی را والی وادی القری نمود ،
 و برادر دیگر خالد بن سعید که حکم بن سعید باشد والی دهات عربینه
 که فدک و غیره باشد قرارداد .
 و برادر شان ابان بن سعید را والی شهر الخط که در الاحساء
 بود قرارداد .
 و عمرو بن عاص را والی عمان و توابع آن قرار داد .
 و عثمان بن ابی العاص را والی طائف نمود .
 و محیمه بن جزاء زبیدی را ناظر بر خمسهائی که به حضرت تعلق
 داشت نمود .
 و سیدنا علی بن ابی طالب را قاضی یمن و ناظر خمسهائی . که از یمن
 بدست میآمد قرار داد .

و معیقب بن ابی فاطمه دوسی را نگهبان مهر خود نمود.
 و عدی بن حاتم طائی را ناظر صدقات بنی اسد قرارداد.
 و مالک بن نویره را ناظر بر صدقات بنی حنظله بن زید مناة بن تمیم
 قرار داد.

و قیس بن عاصم منقری و زبرقان بن بدر را ناظران بر صدقات بنی
 سعد بن زیدمناة بن تمیم قرارداد.

و سیدنا عمر را ناظر بر بعضی از صدقات قرارداد ،
 و سیدنا ابوبکر صدیق امیر موسم حج سال نهم هجری معین نمود، و
 او را جانشین خود در تمامی کارها مقرر فرمود.

و قیس بن سعد بن عباده را رئیس شرطه خود قرار داد .
 و ضحاک بن سفیان کلابی را شمشیر دار خود قرار داد تا هر کسی را
 که مستحق کشتن باشد سرش را بر دارد
 و بلال بن رباح را بر نفقات خود معین فرمود تا هر وجهی که امر
 فرماید او بپردازد .

و خطیب خود را ثابت بن قیس بن شماس قرارداد.
 و ابوقتاده انصاری اسب سوار قرار داد .
 و ام ایمن دایه ایشان بود .
 و مهماندار ایشان ابو ایوب انصاری بود .
 و شاعران رسول الله ﷺ که به شعر خود دفاع از اسلام مینمودند
 عبارت بودند از : کعب بن مالک اسلمی . و عبدالله بن رواحه ، و حسان بن
 ثابت و هر سه از خزرج و از انصار مدینه بودند .
 و نقش نگین رسول الله ﷺ ، محمد رسول الله بود که به آن نامه های

خود را مهر میفرمود . و اصحاب را از ساختن مثل آن نگین و گرفتن لقب ابوالقاسم منع فرمود .

(و بعضی از علماء گفته اند که منع کنیه ابو القاسم در زمان حیات رسول الله ﷺ بوده و بعد از ایشان این کنیه برای مسلمان جائز است . و بعضی دیگر گفته اند که جمع کردن میان نام محمد و کنیه ابوالقاسم بعد از رحلت رسول الله ﷺ هم جائز نیست - والله اعلم) .

انگشتر رسول الله ﷺ که بر نگین آن نقش محمد رسول الله بود در حیات رسول الله در دست ایشان بود و پس از رحلت ایشان در دست ابوبکر صدیق و بعد از صدیق در دست عمر الفاروق و بعد از ایشان در دست عثمان ذی النورین بود رضی الله تعالی عنهم ، و در سال ششم خلافت عثمان آن انگشتر از دست عثمان بچاه اریس در مدینه افتاد و با اینکه چاه را از آب خشک کردند و ته چاه را زیر و رو نمودند انگشتر پیدا نشد . ﴿ انا لله وانا اليه راجعون ﴾ .

خاتم النبوة

بقدر تخم کبوتری بر شانه رسول الله ﷺ بود که موقعیکه ملائکه سینه مبارک ایشان را شکافتند در آنجا آن را پایان دادند و رنگ آن رنگ بدن شریف رسول الله ﷺ بود و بر آن خاتم چند خال بود و چند تار مو .

و در حجة الوداع موقعیکه رسول الله ﷺ در روز عید قربان سر مبارک خود را بدستور شان تراشیده شد ، موهای سر ایشان به ابوظلحه انصاری سپردند تا میان اصحاب قسمت نماید .

روزی کلاه سر خالد بن الولید سیف الله در جنگ با رومیان از سر او افتاد او جنگی سخت نمود تا کلاه را گرفت به او گفتند بخاطر کلاهی چنین مخاطره ای نمودی فرمود سه تار موی سر رسول الله در آن بود و خواستم موی رسول الله ﷺ بدست کافران افتد.

معاویه قبل از وفات وصیت نمود که سه تار موی سر رسول الله ﷺ که نزد او است دوتا در دو چشمش بگذارند و یک تار موی بر زبان او بنهند.

ذریه رسول الله ﷺ

پسران رسول الله ﷺ : قاسم و عبدالله که لقب الطیب الطاهر دارد و ابراهیم علیهم السلام همه در خرد سالی درگذشتند. زینب دختر بزرگ رسول الله ﷺ او زوجه ابوالعاص بن الربیع بود و از او دختری داشت بنام امامه که فاطمه علیهما السلام به علی دستور داد بعد از فاطمه با امامه ازدواج نماید بعد از فاطمه علی با امامه ازدواج نمود و از او دارای فرزندی نشد و بعد از علی امامه با مغیره بن نوفل ازدواج نمود و از او دارای فرزندی بنام یحیی شد اما در گذشت و نسلی از او نماند.

ام کلثوم دختر رسول الله ﷺ با عثمان ازدواج نمود و میگویند ابان بن عثمان از او است اما او هم بدون نسلی درگذشت. رقیه سلام الله علیها دختر رسول الله ﷺ با عثمان ازدواج نمود. او از عثمان دارای پسری شد بنام عبدالله که در چهار سالگی درگذشت. فاطمة الزهراء البتول سیده نساء العالمین علیهما و علی اخواتها سلام الله که با علی مرتضی ازدواج نمود از او دارای پسری بنام حسن و حسین ریحانتی رسول الله ﷺ و

سیدی شباب اهل الجنة شد و دو دختر بنام زینب کبری که با عبدالله بن جعفر بن ابی طالب ازدواج نمود واز او دارای علی و جعفر و عون و غیرشان شد ، عون بر دیوانگان میخواند و بهبود میافتند و مثل معروف است که : **(لكل مجنون عون ومن لعون اذاجن)** . و ام کلثوم کبری که با عمر الفاروق ازدواج نمود و دارای یک پسر بنام زید بن عمر و یک دختر بنام فاطمه بنت عمر شد که درگذشت و از ایشان فرزندی نماند و ذریه رسول الله ﷺ منحصرأ در اولاد فاطمه سلام الله علیهم جمعاً ماند .

و امین سر رسول الله ﷺ

حذیفه بن الیمان بودند که حتی نام یک یک منافقان به او فرموده بودند و بعضی از صحابه رضی الله تعالی عنهم از حذیفه میپرسیدند که در آن لیست هستند یانه و او میگفت نه .

مستهزئین

کسانیکه از مقام رسالت استهزاء میکردند و از هر نوع اذیت و آزاری فرو گذار نمیکردند عبارت بودند از :

از بنو عبد المطلب

ابو لهب : عبدالعزی بن عبدالمطلب عموی رسول الله ﷺ و همسر ابو لهب : ام قبیح .

و پسر عموی رسول الله ﷺ : ابو سفیان بن حارث بن عبدالمطلب .

و از بنی عبدشمس بن عبدمناف :

عتبه و شیبه دو پسر ربیع بن عبد شمس . این دو در بدر بمبارزه آمده بودند و کشته شدند . و عقبه بن ابی معیط . و ابو سفیان صخر بن حرب بن

امیه بن عبدشمس . عقیبه بن ابی معیط بدستور رسول الله کشته شد و ضمن اسراء بدر بود . و الحکم بن ابی العاص بن امیه بن عبدشمس . و معاویه بن المغیره بن ابی العاص .

و از بنی عبدالدار :

نضر بن الحارث : او از اسیران بدر بود و بدستور رسول الله ﷺ کشته شد .

و از بنی عبدالعزی بن قصى :

الاسود بن المطلب بن اسد . و پسرش ربیعہ بن الاسود . و ابو البختری : العاصی بن هشام بن اسد .

و از بنی زهره :

پسر خالوی رسول الله ﷺ : اسد بن عبدیغوث ابن وهب .

و از بنی مخزوم :

ابوجهل : عمرو بن هشام و براردش العاصی بن هشام و عموی شان ولید بن المغیره و پسرش ابو قیس بن الولید بن المغیره و پسر عموی ولید بن المغیره : قیس بن الفاکه بن المغیره . و پسر عموی آنان : زهیر بن ابی امیه بن المغیره : برادر ام المؤمنین ام سلمه و الاسود بن عبدالاسد ، و صیفی بن السائب .

و از بنی سهم :

العاص بن وائل السهمی پدر عمرو بن العاص . و پسر عمویش : حارث بن عدی . و منبه و نبیه دو پسر حجاج بن عامر از بنی سهم .

و از بنی جمح :

امیه بن خلف و ابی بن خلف . و همه آنها در بدر کشته شدند غیر از ابی که در روز احد تنها کسی بود که بدست رسول الله ﷺ کشته شد . و

انیس بن معیر بن لوزان - برادر ابو محذروه چقدر فرق است؟ ابو محذوره مؤذن رسول الله ﷺ است و آن دیگری از دوزخ نشینان و هر دو برادر همدیگر بوده اند. و الحارث بن طلائه . و عدی بن الحمراء همه با بیشتر شان در روز بدر سال دوم هجری سینه بر خاک نهادند و جهان از لوٹ شان پاک شد اینان و سران دیگر قبائل قریش منتهای شدت در تعذیب مسلمین بکار بردند: در موقعیکه رسول الله ﷺ و اصحاب شان در مکه بودند نه اینقدر اذیت و آزار شان به رسول الله و اصحاب شان میرسید که بتوانند با آنان بسازند . با اینحال اسلام روز به روز زیادتر میشد و صبر یاران پیغمبر بیشتر میشد . تا به آنچه که خدا برای شان نوشته است از سعادت و نیکنامی و نیکبختی دنیا و آخرت برسند .

منافقان

در مکه مکرمه در میان مسلمانان هیچ منافقی وجود نداشت، هر که مؤمن بود از مؤمنان بود و هر که کافر بود از کافران بود، برای اینکه اسلام در مکه قدرتی نداشت .

اما موقعیکه رسول الله ﷺ بمدینه تشریف فرما شدند و حکومت اسلامی ترتیب دادند و اسلام دارای قدرت شد . از یهودیان فقط عبدالله بن سلام که یکی از بزرگان علماء یهود بود مسلمان شدند و باقی یهود بر کفر خود ماندند غیر از شش یهودی که بظاهر مسلمان شدند و در باطن کافر بودند و آنان عبارتند از : سعد بن حنیف و زید بن الصیت . و رافع بن حرمه ، و رفاعه بن زید بن التابوت و سلسه بن برهام . و کنانه بن صوریا .

و اما از عرب: از بنی عوف بن الخزرج : عبدالله بن اُبی بن سُلُول . و سلول نام مادر عبدالله بن اُبی است . ۱- عبدالله بن ابی رئیس منافقان و پناهگاه منافقان بود . ۲- ودیعة ۳- سوید ۴- داعس ۵- مالک بن اُبی قوئل این چهار نیز از بنی عوف بن الخزرج از منافقان بودند اما پسر عبدالله بن ابی از صالحان بود . ۶- وجد بن قیس از بنی چشم بن الخزرج . ۷- و زوی بن الحارث از اوس ۸- حارث بن سوید بن الصامت از بنی حبیب بن عمرو بن عوف که رسول الله او را در قصاص کشت و برادر او خلاد بن سوید از فاضلان مؤمنان است . ۹- نبتل بن الحارث .

از بنی ضبیعه بن زید : ۱۰- بجاد بن عثمان بن عامر . ۱۱- ابو حنیفه بن الازعر که از همدستان مسجد الضرار است . ۱۲- عباد بن حنیف اما دو برادرش سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف از خوبان مسلمانانند .

و از بنی ثعلبه بن عمرو بن عوف : ۱۳- جاریة بن عامر بن العطاف . اما دو پسر او زید و مجمع هر دو مسلمانند و نفاق پدرشان به زیان شان بود . و از بنی امیه بن زید مالک : ۱۴- دیعة بن ثابت که از همکاران مسجد الضرار است .

و از بنی عبید بن زید مالک : ۱۵- خالد بن حزام . ۱۶- بشر ، ۱۷- رافع دو پسر زید .

و از نبیت و بنی ظفر : ۱۸- حاطب بن امیه بن رافع که پسرش یزید بن حاطب از فضلاء مسلمین بود . ۱۹- قزمان هم پیمان آنان که در روز احد بنفع مسلمین بسختی با کافران جنگید ، اما رسول الله ﷺ فرموده بودند او دوزخی است و مردم تعجب میکردند تا اینکه موقعیکه فشار زخمهایش زیاد شد خودکشی کرد و فهمیدند که فرموده رسول الله ﷺ صدق است .

و از نبیت و بنی حارثه: ۲۰- مربع بن قیظی و برادرش ۲۱- اوس بن قیظی. و در بنی عبدالاشهل هیچ مرد و زن منافقی نبود. مگر اینکه ۲۲- ضحاک بن ثابت تهمت نفاق به او زده میشد.

و از خزرج و بنی نجار: ۲۳- رافع بن ودیعه. ۲۴- زید بن عمرو. ۲۵- عمرو بن قیس. ۲۶- قیس بن عمرو بن سهل.

و از بنی جشم بن الخزرج: ۲۷- جد بن قیس، اینان از مشاهیر منافقان هستند.

السابقون السابقون أولئك المقربون

ایشان خدیجه کبری و ابوبکر صدیق و علی مرتضی و عثمان ذوالنورین و زید بن حارثه و ام ایمن و عشره مبشره از خلفاء راشدین و زبیر و همسرش اسماء بنت ابی بکر و طلحه بن عبیدالله و عبدالرحمن بن عوف و ابو عبیده عامر بن الجراح و عمر الفاروق و سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید که رسول الله ﷺ فرمود: پدر سعید یعنی زید بن عمرو بن نُفیل در روز قیامت خودش به تنهایی امتی است برای اینکه در جاهلیت انکار بت پرستی نمود و بر توحید بود و همسر سعید فاطمه بنت الخطاب. رضی الله عنهم اجمعین و از سابقین بسوی اسلام هستند:

عمرو بن عبسه سلمی و خالد بن سعید بن العاص که بدعوت رسول الله ﷺ اسلام آوردند، عشره مبشره و بیشترشان بدعوت ابی بکر صدیق اسلام آوردند و ابو سلمه عبدالله بن عبدالاسد پسر عمه رسول الله ﷺ و همسرش ام سلمه. و عمیر بن ابی وقاص برادر سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن مسعود و مسعود بن ربیع و سلیط بن عمرو بن عبدشمس و

عیاش بن ابی ربیعہ و همسرش اسماء بنت مخزوم التمیمیة . و خنیس بن حذافة کہ پیش از رسول الله ﷺ . شوهر حفصہ بنت عمر بود، و عامر بن ربیعہ عنزی و عبدالله بن جحش پسر عمہ رسول الله ﷺ و برادرش ابو احمد بن جحش کہ نابینا بود . و جعفر بن ابی طالب و همسرش اسماء بنت عمیس . و حاطب بن الحارث و همسرش بنت المجمل بن عبدالله و برادرش خطاب بن الحارث و همسرش فکیهة بنت یسار . و معمر بن الحارث بن عمرو . و السائب بن عثمان بن مظعون و پدرش عثمان بن مظعون برادر رضاعی رسول الله ﷺ . و المطلب بن ازهر بن عبدعوف و همسرش رملہ بنت ابی عوف بن صبرة . و النحام کہ نامش نعیم بن عبدالله بن اسید است . و عامر بن فهیره ازدی : مادرش فهیره برده آزاد شدہ صدیق بود . و امینة بنت خلف همسر خالد بن سعید بن ابی العاص . و حاطب بن عمرو بن عبدالشمس برادر سلیط بن عمرو کہ گذشت . و ابو حذیفہ : مهشم بن عتبة بن ربیعہ و واقد بن عبدالله بن عبدمناف . و خالد و عاقل و عامر و ایاس پسران بکیر بن عبداللیل . و عمار بن یاسر . و صہیب بن سنان رومی . و الارقم بن ابی الارقم و حمزہ بن عبدالمطلب رضی الله تعالی عنہم اجمعین کہ چهلمین آنان عمر بن الخطاب بود رضی الله عنہم و ارضاهم کہ همه نوع اذیت کفار را تحمل نمودند، تا موقعیکہ حمزہ و عمر مسلمان شدند کہ پشتیبان مسلمانان بودند . و بنام همین سابقین بسوی اسلام مطالب کتاب «مختصر سیرة خاتم النبیین» را پایان میدہد امید است خدای متعال این کتاب را مقبول درگاہش قرار دہد و وسیلہٴ برای شفاعت رحمة للعالمین شفیع المذنبین از این ذرہ بی مقدار باشد و صلی الله تعالی علی سیدنا و مولانا محمد و علی آلہ الطاہرین و جمیع صحابتہ و التابعین لهم باحسان الی یوم الدین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین .

حکایت

مردی عادت داشت که هرگاه هدیه ای برای خردسالان و فرزندان خود می‌آورد بآنان میگفت: صلوات وسلام بر رسول الله ﷺ بفرستید، دگر هدیه را بخورید، و هرگاه در خانه سفره ای می انداخت به فرزندان خود میگفت اول درود بر رسول الله صلی الله علیه وآله و صحبه وسلم بفرستید که این هدایا و غذاها از برکت رسول الله برای شما است. از اینره کودکان او بر محبت رسول الله صلی الله علیه وآله و صحبه وسلم بزرگ می شدند، روزی یکی از خرد سالان گفت: ما همه رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله و صحبه وسلم را دوست میداریم. چرا ایشان نمی‌آیند که ما ایشان را ببینیم، پدر از گفته این طفل معصوم که از دل سخن میگفت بسیار متأثر شد و به گریه افتاد، و گفت وقتی که شما بر محبت رسول الله بزرگ شدید ایشان را خواهید دید، اکنون همه مان به زیارت قبر ایشان میرویم تا از نزدیک قبر مطهر ایشان را ببینید، و محبت خود را با ایشان تقویت بخشید.

**محبتی که خدای متعال در دل فرد فرد
این امت برای رسول الله ﷺ قرار داده است**

مستشرقین و خاورشناسان که بیشترشان دل شان از بغض اسلام عقده دارد برای بیرون بردن مسلمانان ضعیف الاسلام از هر کاری فرو گذار نمیکنند به عناوین مختلف در صدد بر میآیند تا مسلمانان را از دین شان بگردانند، و این خاورشناسان خدا ناشناس به تصور اینکه فقراء

مسلمین را به پول میخرند در این راه از هر حیل و نیرنگ فروگذار نمیکنند. زویمِر یکی از همین خاورشناسان در بحرین بحساب خود کوشش میکند پنجاه نفری را بفریبد ، آنگاه به کسانیکه بر او تفوق دارند مینویسد که پنجاه نفر مسلمان مسیحی نموده ام خوب است که بیائید و برای شان سخنرانی کنید .

یکی از آنان به بحرین میآید . و زویمِر برای اینکه بخرج دهد که پنجاه مسلمان را مسیحی نموده است از آنان و کشیش بزرگ کانتوری بری دعوت بعمل میآورد .

آن کشیش نیم ساعت در باره عیسی مسیح و اینکه عیسی پسر خدا است و او برای پیروانش چنین و چنان میکند سخنرانی نمود ، حاضران که بحساب زویمِر مسلمانان مسیحی شده بودند همه گوش بسخنان آن کشیش داده بودند بدون اینکه حرفی از دهان شان بیرون آید ، در آن موقع آن کشیش گفت که سخنان مرا در باره مسیح عیسی شنیدید ، اکنون میخواهم راجع به محمد برای شما سخن بگویم . اما همینکه نام محمد آورد همه حاضران بحساب او مسیحی شده ، یکزبان گفتند : صلی الله علیه وسلم . آن کشیش دو دستی بر سر زویمِر زد ، که چه کسی میگوید که اینان مسیحی هستند ؟ نیم ساعت راجع به عیسی صحبت کردم یکی از اینان نگفت علیه السلام . در حالیکه هنوز نام محمد نبرده بودم همه یکزبان گفتند صلی الله علیه وسلم .

و این میرساند که محبت رسول الله ﷺ بطوری به دل فرد مسلمان چسپیده است که محال است مسلمان پیغمبر خود را ترک نماید .



ختم مسك

(۱) خدای متعال و ملائکه درود بر خاتم النبیین میفرستند و مؤمنان را به فرستادن درود و سلام بر ایشان امر میفرمایند ،

﴿ إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴾ (۱).

(۲) در بزرگداشت خاتم النبیین : خدا و ملائکه درود بر امت محمد صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم میفرستند . چنانکه فرمود :

﴿ هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا ﴾ (۲).

(۳) خدای متعال قبول محبت خود در پیروی بنده اش خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم قرار داد که محبت و غفران ذنوب در پیروی ایشان است؛ چنانکه فرمود :

﴿ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴾ (۳).

(۴) و از برکت برتری رسول الله صلی الله علیه وسلم امت او را برتری داد؛ چنانکه فرمود : ﴿ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ﴾ (۴).

(۲) سوره الاحزاب ، آیه : ۴۳ .

(۴) سوره آل عمران ، آیه : ۱۱۰ .

(۱) سوره الاحزاب ، آیه : ۵۷ .

(۳) سوره آل عمران ، آیه : ۳۱ .

(۵) و طاعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را طاعت خدا دانست چنانکه فرمود :

﴿ من يطع الرسول فقد أطاع الله ﴾^(۱) .

* * *

انگاه عقل و چشم و گوش و زیان و دین و اخلاق بنده اش خاتم النبیین را ستود:

(۶) دل پیغمبر خود را ستود چنانکه فرمود: ﴿ ما کذب الفؤاد ما رأى ﴾^(۲) .

(۷) چشم پیغمبر خود را ستود و فرمود: ﴿ ما زاغ البصرُ وما طغی ﴾^(۳) :
با اینکه خدا ملکوت آسمان و زمین به او نشان داد چشم او از درگاه خدا منحرف نشد .

(۸) گوش پیغمبر خود را ستود : ﴿ قُلْ أَذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ ﴾^(۴) : پیغمبر خدا بحرف خیر شما گوش میدهد او خواهان خیر شما است از شنیدن بدی دور است .

(۹) عقل پیغمبر خود را ستود: و فرمود: ﴿ ما ضلَّ صاحبُکم وما غوی ﴾^(۵) پیغمبر شما از گمراهی و کوتاه فکری به دور است و عقل او بالاتر از آن است که راه سرگردانی و یا گمراهی بگیرد .

(۱۰) زیان پیغمبر خود را ستود و فرمود: ﴿ وما ینطقُ عن الهوی ﴾^(۶) .
سخن از هوا نمیگوید . او از فرمان خدا سخن میراند .

(۱) سوره النساء ، آیه ۸۰ .

(۲) سوره النجم ، آیه ۱۱ .

(۳) سوره النجم ، آیه ۱۷ .

(۴) سوره التوبه ، آیه ۶۱ .

(۵) سوره النجم ، آیه ۲ .

(۶) سوره النجم ، آیه ۳ .

(۱۲) دین پیغمبر خود را ستود و فرمود: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾ (۱) دین او همه از وحی خداوندی استوار گشته است .

(۱۲) اخلاق پیغمبر خود را ستود و فرمود: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ﴾ (۲) توای رسول خدا بر خلق و خوی بس بزرگی، اینها همه آیات قرآن کلام الله مجید است که برای شرح بیشتر آن میتوانید به تفسیر ما صفوة العرفان مراجعه نمایند.

و از احادیث صحیحہ.

امام مسلم رحمه الله تعالی در صحیح خود از سیدنا ابو هریره رضی الله عنه روایت نمود که رسول الله ﷺ فرمود:

«أنا سيد ولد آدم يوم القيامة و أول من ينشق عنه القبر و أول شافع و

أول مشفع» :

من در روز قیامت آغای فرزندان آدم علیه السلام هستم. و نخستین کسی هستم که از قبر بیرون میآید و اولین کسی هستم که به شفاعت خواهی خلق بر میآیم، و اولین کسی هستم که شفاعت او نزد خدا قبول میشود .

در حدیث مفصل به روایت امام احمد و حدیث متفق علیه بین بخاری و مسلم و حدیث ترمذی آمده است که خلائق در روز قیامت از احوال و سختیهای روز قیامت به ستوه می آیند و نزد هر پیغمبری که برای شفاعت خواهی می روند پیغمبران اظهار عجز مینمایند و خلائق بخدمت سید الانبیاء میآیند تا نزد خدا شفاعت خواهی نماید تا مردم از شدائد قیامت

(۱) سوره النجم، آیه ۴ .

(۲) سوره القلم، آیه ۴ .

نجات یابند و رسول الله ﷺ شفاعت خواهی میفرماید و قبول میشود .
و امام احمد در مسند و ترمذی و ابن ماجه رحمهم الله تعالى از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت نمودند که رسول الله ﷺ فرمود :

«أنا سيد ولد آدم يوم القيامة و لا فخر . و بيدي لواء الحمد و لا فخر .
ما من نبي يومئذ آدم فمن سواه إلا تحت لوائي و أنا أول شافع و أول مشفع
ولا فخر» . در روز قیامت من آغای فرزندان آدم علیه السلام هستم - و این
را از روی افتخار نمیگویم - بلکه این فضل خدا است که مرا بر همه برتری
داد ، و در روز قیامت پرچمی در دست من است که ستایش همه خلق را بر
میانگیزد ، و در آن روز آدم علیه السلام و پیغمبران بعد از او همه در زیر
پرچم من هستند و من اولین شفاعت خواه هستم و اولین کسی هستم که
خدا شفاعت خواهی او را میپزیرد - این را برای افتخار نمیگویم بلکه از
فضل خدا بر من است . چنانکه خدای متعال فرمود :

﴿وكان فضل الله عليك عظيماً﴾^(۱) وفضل خدا بر تو ای خاتم
النبین بس بزرگ است .

و بخاری و مسلم در حدیث صحیح متفق علیه و نسائی در حدیث صحیح
به روایت از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنهما آورده اند که رسول
الله ﷺ فرمود: «أعطيت خمساً لم يعطهن أحدٌ من الانبياء قبلي نصرت بالرعب
مسيرة شهر و جعلت لي الأرض مسجداً وطهوراً فإيما رجل من امتي أدركته
الصلاة فليصل . و أجلت لي الغنائم و لم تحل لأحد قبلي . و أعطيت
الشفاعة . و كان النبي يبعث إلى قومه خاصة و بعثت إلى الناس عامة» .

(۱) سوره النساء ، آیه : ۱۱۳ .

پنج فضيلت و امتياز بمن داده شد كه به هيچيك از پيغمبران پيش از من داده نشده است : خدای متعال پيروزی مرا بر دشمن به ترس دشمن از من قرار داد بطوريكه اگر میان من و دشمن مسافت يك ماهه راه بود وقتی كه دشمن ميشنيد قصد او را دارم از ترس جای را خالی ميكرد و مقاومت نمينمود .

و همه زمين برای من مانند مسجد قرار داد كه جای عبادت باشد و خاك آن برای تیمم و غيره پاك باشد : بنابر اين هر كسيكه وقت نماز او داخل شد هر جا باشد در آنجا نماز خود بخواند .

و غنيمت برای من حلال شد و در حاليكه مال غنيمت برای هيچ يك از پيغمبران پيش از من نبود . و آتشی میآمد و اموال غنيمت را ميسوزانيد .

و شفاعت خواهی بمن داده شد . در روز قيامت كه همه انبياء از شفاعت خواهی اظهار عجز ميكنند من شفاعت خواهی برای خلق مينمايم . و پيغمبران پيش از من هر کدام بسوی قوم و گروه خودش مبعوث ميشد . در حاليكه خدا مرا فرستاده اش بسوی همه خلایق قرار داد .

(وقتی كه خدای متعال شفاعت خاتم النبیین برای همه خلایق ميپذيرد چرا توسل به خاتم النبیین برای افراد امتش روانباشد؟ در حاليكه اجماع امت در جواز توسل به خاتم الانبياء صلوات الله و سلامه عليه وعليهم اجمعين میباشد و صدق الله العظيم : ﴿ وما أرسلناك إلا رحمة للعالمين ﴾ .

وأخرين حديث در صحيح بخارى كه بعد از قرآن صحيح ترين كتاب نزد مسلمانان است اين حديث است : قال رسول الله: «كلمتان خفيفتان على اللسان ثقيلتان فى الميزان حبيبتان الى الرحمن سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم». و صلى الله تعالى على محمد و آل محمد كما صلى على ابراهيم و آل ابراهيم و بارك الله على محمد و آل محمد كما بارك على ابراهيم و آل ابراهيم انه حميدٌ مجيدٌ : اللهم احشرنا في زمرة و توفنا على ملته و ارزقنا فضل أتباعه و شفاعته . اللهم اجز سيدنا محمداً بما هو أهله، واجز سيدنا محمداً خير ما جازيت نبياً عن قومه و رسولا عن أمته اللهم إني أشهد أن لا إله إلا أنت و حدك لا شريك لك و أشهد أن محمداً عبدك و رسولك بلّغ الرسالة و أدى الامانة و نصح الأمة .

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿إنا أعطيناك الكوثر * فصل لربك وانحر * إن شانئك هو الأبتر﴾

هذا و قد وقع الفراغ من تحريره فى يوم الاربعاء من شهر المحرم من عام ١٤١٨ رزقنا الله تعالى حسن الختام برضا ربنا الملك العلام و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين .

محمد على بن عبدالرحمن سلطان العلماء

المراجع

این کتاب از کتابهای بسیاری اقتباس نموده که در رأس آنها ظهور الحقائق مرحوم سلطان العلماء، و نور الیقین مرحوم خضری با تعلیقات محقق آن، و سیره خاتم النبیین مرحوم ابو زهره، و تهذیب نووی، و سیره ابن هشام، و بسیاری از کتابهای تفسیر و حدیث و فقه و غیرها، که میرساند که بهره‌داعی در این کتاب فقط جمع و نقل است و آنچه صحیح است از علماء اعلام است رضی الله عنهم و آنچه سهو و خطا و اشتباه و غلط باشد از داعی است خدای متعال این کوشش ناچیز را بدرجه قبول برساند و مؤلفین بزرگواری که این کتاب از کتابهای شان اقتباس نموده ام بمغفرت و رحمتش شاد گرداند و داعی را نیز به عفو و گذشت. از خطاهایم شاد گرداند.

هر که خواند دعا طمع دارم زآنکه من بنده گنهکارم



فهرس

شماره صفحه

مطالب

- ۳ مقدمه و پیشگفتار
- ۵ اشرف علوم علم توحید است
- ۵ در این کتاب
- ۸ تفسیر آیه «یا ایها النبی إنا ارسلناک شاهدا
- ۹ بیان بعض از خصوصیات رسول الله ﷺ
- ۱۸ مقدمه مرحوم سلطان العلماء
- ۱۹ جالب توجه
- ۲۰ نسب شریف سیدنا محمد ﷺ
- ۲۲ پدر و مادر آن حضرت ﷺ
- ۲۲ أنا ابن الذبیحین
- ۲۳ ذبیح اول
- ۲۳ ذبیح دوم
- ۲۴ عبدالمطلب پدر بزرگ آن حضرت ﷺ
- ۲۴ هاشم بن عبد مناف
- ۲۵ قصی بن فهر
- ۲۶ قبیله های قریش
- ۲۷ نضر بن کنانه

- ۲۷ معد بن عدنان
- ۲۸ گرفتن عهد از همه پیغمبران
- ۲۹ بشارت دادن موسی به خاتم الانبیاء
- ۳۰ بشارت دادن عیسی
- ۳۰ دعاء سیدنا ابراهیم علیه السلام
- ۳۲ محل و تاریخ تولد رسول اللہ ﷺ
- ۳۲ قابله و حاضنه آن حضرت
- ۳۲ اولین زنی که به رسول اللہ ﷺ شیرداد
- ۳۳ زنی که رسول اللہ ﷺ به او سپرده شد
- ۳۳ حادثه شق بطن رسول اللہ ﷺ

از دواج و الدین رسول اللہ ﷺ و خلاصه ای از

- ۳۵ دوران کودکی ایشان
- ۳۸ حالت معیشت محمد ﷺ قبل از بعثت
- ۳۸ تجدید بناء کعبه مشرفه
- ۴۰ سفر رسول اللہ ﷺ بسوی شام
- ۴۰ جنگ فجار
- ۴۳ حلف الفضول
- ۴۶ سیرت رسول اللہ قبل از نبوت به اختصار
- ۴۷ صفات بدنی ایشان
- ۴۸ آغاز نزول وحی و ابتداء دعوت به سوی اسلام
- ۶۰ فشار قریش بر رسول اللہ ﷺ
- ۶۳ فشار قریش بریاران رسول اللہ ﷺ

- ۶۵ ناتوانی و چاره جوئی مشرکان
- ۶۸ پیشنهاد مشارکت در عبادت
- ۶۹ پیشنهاد بیرون کردن آیاتی از قرآن
- ۷۰ قصد عاجز کردن پیغمبر به پیشنهاد خواسته های گوناگون
- ۷۷ هجرت صحابه به سوی حبشه
- ۷۷ هجرت صحابه به سوی حبشه برای مرتبه دوم
- ۷۹ شکستن پیمان قریش
- ۸۰ ازدواج رسول الله ﷺ با سوده و عائشه رضي الله عنهما
- ۸۰ وفات ابوطالب
- ۸۱ هجرت رسول الله به سوی طائف
- ۸۴ دو نیم شدن ماه
- ۸۵ اسراء و معراج
- ۸۹ پیشنهاد اسلام به قبیله های عرب
- ۸۹ يوم البعث
- ۹۷ هجرت از مکه به مدینه
- ۱۰۳ بناء مسجد و اطاقهای رسول الله ﷺ
- ۱۰۴ دشمنی یهودیان مدینه با رسول خدا
- ۱۰۷ دستور جهاد با کافران
- ۱۰۸ اذان و اقامه
- قصد رسول الله از حمله آوردن به قافلہ های**
- ۱۱۰ قریش
- ۱۱۶ تحویل قبله به سوی کعبه مشرفه

- ۱۱۶ فرض شدن روزه و زکات فطر
 ۱۱۷ فرض شدن زکات
 ۱۲۰ غزوه بدرالکبری
 ۱۲۰ نام کسانیکه در غزوه بدر حاضر بودند
 ۱۲۹ جواب ملحدان
 ۱۳۷ غزوه بنی قینقاع
 ۱۴۰ غزوه السویق

سال سوم هجری

- ۱۴۰ کشتن کعب بن الأشرف
 ۱۴۲ غزوه غطفان
 ۱۴۲ غزوه بحران
 ۱۴۲ عنیمتی دیگر
 ۱۴۳ غزوه أحد
 ۱۵۶ درسهای از غزوه أحد
 ۱۵۹ از حوادث سال سوم هجری
 ۱۵۹ ازدواج عثمان با ام کلثوم
 ۱۵۹ ازدواج رسول الله ﷺ با حفصه
 ۱۵۹ ازدواج رسول الله ﷺ با زینب
 ۱۵۹ ولادت امام حسن رضي الله عنه
 ۱۵۹ حرام شدن خمر به صورت قطعی
 ۱۶۱ ابتدای سال چهارم هجری
 ۱۶۵ به شهادت رسیدن خبیب رضي الله عنه
 ۱۶۶ أبو براء عامر بن مالك و شهادت هفتاد تن از قراء

- ۱۶۸ غزوه بنی النضیر
- ۱۷۱ غزوه ذات الرقاع
- ۱۷۲ قصه جابر بن عبدالله انصاری رضی اللہ عنہما
- ۱۷۵ داستان عمار بن یاسر و عباد بن بشر
- ۱۷۶ غزوه بدرالآخرة
- ۱۷۸ بعضی از حوادث سال چهارم هجری

سال پنجم هجری

- ۱۷۹ غزوه دومة الجندل
- ۱۸۰ غزوه بنی المصطلق
- ۱۸۴ غزوه خندق یا احزاب
- ۱۹۳ غزوه بنی قریظه
- ۲۰۲ آیه حجاب

سال ششم هجری

- ۲۰۵ سریه محمد بن مسلمه به سوی بکر بن کلاب
- ۲۰۶ غزوه بنی لحيان
- ۲۰۸ غزوه غابه
- ۲۰۹ سریه عکاشه به سوی بنی أسد
- ۲۱۰ سریه محمد بن مسلمه به سوی مردم ذی القصه
- ۲۱۱ سریه زید بن حارثه به سوی بنی سلیم
- ۲۱۱ سریه زید بن حارثه برای تعرض کاروان تجارت قریش
- ۲۱۲ سریه زید بن حارثه به سوی بنی ثعلبه
- ۲۱۳ سریه زید بن حارثه به سوی بنی فزاره

- ۲۱۳ سربیه عبدالرحمن بن عوف به سوی بنی کلب
- ۲۱۴ سربیه علی ابن ابی طالب به سوی بنی سعد درفدک
- ۲۱۶ قتل ابو رافع
- ۲۱۹ سربیه عبدالله بن رواحه به سوی اسیر بن رزام
- ۲۲۰ رفتار مردم نابکار ازد و قبیله عکل و عرینه
- ۲۲۱ سربیه عمرو بن امیه برای قتل ابی سفیان
- ۲۲۳ غزوه حدیبیه
- ۲۲۹ بیعة الرضوان

سال هفتم هجری

- ۲۳۱ صلح حدیبیه
- ۲۳۷ ابو بصیر و اعمال او که شرط دوم قریش را باطل کرد
- ۲۳۸ نامه نوشتن رسول الله به پادشاهان و امراء
- ۲۳۹ نامه رسول الله ﷺ به قیصر روم
- ۲۴۰ دعوت ابو سفیان برای ملاقات پادشاه روم
- ۲۴۴ نامه رسول الله ﷺ به امیر بصری
- ۲۴۵ نامه رسول الله ﷺ به حارث امیر دمشق
- ۲۴۶ نامه رسول الله ﷺ به مقوقس
- ۲۴۸ نامه رسول الله ﷺ به نجاشی پادشاه حبشه
- ۲۵۱ نامه رسول الله ﷺ به کسری شاه فارس
- ۲۵۳ نامه رسول الله ﷺ به منذر بن ساوی پادشاه بحرین
- ۲۵۵ نامه رسول الله ﷺ به دویادشاه عمان
- ۲۵۷ نامه رسول الله ﷺ به هوزده پادشاه یمامه

- ۲۵۸ غزوه خیبر
- ۲۶۵ ازدواج رسول الله ﷺ باصفیه
- ۲۶۵ منع از نکاح متعه (عقد صیغه)
- ۲۶۶ برگشتن مهاجرین از حبشه
- ۲۶۷ فتح فدک
- ۲۶۷ صلح تیماء
- ۲۶۸ فتح وادی القری
- ۲۷۰ مسلمان شدن خالد و عمرو بن عاص و عثمان بن طلحه
- ۲۷۱ سریه رسول الله ﷺ به سوی تریبه
- ۲۷۱ سریه ای که برای سر کوبی بنی مره فرستاده شد
- ۲۷۲ سریه ای که به سوی میفعه فرستاده شد
- ۲۷۴ سریه ای که برای سرکوبی عیینه بن حصن فرستاده شد
- ۲۷۵ عمره القضاء
- ۲۷۸ ازدواج رسول الله ﷺ بامیمونه
- ۲۷۸ سریه غالب بن عبدالله به سوی بنی الملوح
- ۲۷۹ سریه غالب بن عبدالله به سوی بنی مره درفدک
- ۲۸۰ سریه کعب بن عمیر به سوی ذات اطلاق

سال هشتم هجری

- ۲۸۳ غزوه مؤتة
- ۲۸۸ سریه عمرو بن العاص به سوی قضاعه
- ۲۸۹ سریه أبوعبیده به سوی قبیلہ جهینه
- ۲۹۱ فتح مکه یا بزرگترین فتح در اسلام

- ۳۰۱ عفو و گذشت رسول اللہ ﷺ از همه دشمنانش
- ۳۰۸ بیعة النساء
- ۳۰۹ ازبین بردن عزّی
- ۳۰۹ ازبین بردن سواع
- ۳۱۰ ازبین بردن مناة
- ۳۱۰ غزوه حنین
- ۳۱۷ سریه ابو عامر اشعری
- ۳۱۷ غزوه الطائف
- ۳۲۰ تقسیم غنیمت
- ۳۲۴ نمایندگان هوازن که به خدمت رسول اللہ ﷺ آمدند
- ۳۲۷ عمره جعرانه
- ۳۲۸ سریه قیس بن سعد به سوی قبیله صداء
- ۳۲۸ نمایندگان قبیله صداء به خدمت رسول اللہ ﷺ
- ۳۲۹ سریه شبر بن سفیان به سوی بنی کعب
- ۳۲۹ نمایندگان بنی تمیم
- ۳۳۱ سریه ولید بن عقبه به سوی بنی المصطلق
- ۳۳۲ سریه علقمه به سوی جده

سال نهم هجری

- ۳۳۵ سریه علی بن ابی طالب به سوی یمن
- ۳۳۸ غزوه تبوک
- ۳۴۵ آمدن صاحب ایله به خدمت رسول اللہ ﷺ
- ۳۴۸ مسجد ضرار

- ۳۵۱ داستان آن سه تن از مسلمانان
- ۳۵۴ نمایندگان ثقیف
- ۳۵۶ نامه رسول الله ﷺ برای اهل طائف
- ۳۵۷ نابود کردن بت ثقیف
- ۳۵۸ حج أبو بکر رضی الله عنه
- ۳۵۹ وفات عبد الله بن ابی رئیس منافقین
- ۳۵۹ وفات سیدتنا ام کلثوم رضی الله عنها

سال دهم هجری

- ۳۶۱ سریه خالد به سوی بنی عبدالمدان در نجران یمن
- ۳۶۲ سریه علی بن ابی طالب به سوی بنی مذحج در یمن
- ۳۶۳ فرستادگان رسول الله ﷺ به سوی یمن
- ۳۶۴ حجة الوداع
- ۳۶۸ خطبه حجة الوداع
- ۳۷۹ آمدن نمایندگان قبائل عرب به خدمت رسول الله ﷺ
- ۳۸۰ نمایندگان مردم نجران
- ۳۸۲ آمدن ضمام بن ثعلبه به خدمت رسول الله ﷺ
- ۳۸۳ نمایندگان قبیله عبد القیس به خدمت رسول الله ﷺ
- ۳۸۶ نمایندگان بنی حنیفه
- ۳۸۷ وفد طی
- ۳۸۸ وفد کنده
- ۳۹۰ نمایندگان اَزْدِ شَنْوَةَ
- ۳۹۰ آمدن فرستاده پادشاه حَمِیر

- ۳۹۳ آمدن نمایندگان قبیله همدان
- ۳۹۵ وفد تجیب
- ۳۹۶ نمایندگان قبیله ثعلبه به خدمت رسول الله ﷺ
- ۳۹۷ وفد بنی سعد هذیم
- ۳۹۸ وفد بنی فزاره
- ۳۹۹ وفد بنی أسد
- ۴۰۱ وفد بنی عذره
- ۴۰۱ وفد غسان و بنی عبس و وفد النخع
- ۴۰۲ وفات ابراهیم پسر پیغمبر ﷺ

سال یازدهم هجری

- ۴۰۴ سریه أسامه بن زید
- ۴۰۷ بیماری رسول الله ﷺ
- ۴۱۳ وفات رسول الله ﷺ
- ۴۱۸ نظری به آنچه یاد شد
- ۴۳۰ ملاحظه و باریک بینی
- ۴۳۲ چند ملاحظه و بررسی
- ۴۳۷ نظری صحیح به سیرت مطهره خاتم النبیین
- ۴۴۲ خاتمه و فرجام مبحث
- ۴۴۲ انواع خصلتهای جمال و کمال
- ۴۴۳ زیبایی صورت و جمال هیئت آن حضرت
- ۴۴۷ نظافت و پاکیزگی بدن رسول الله ﷺ
- ۴۴۸ توانائی و تدبیر رسول الله ﷺ

- ۴۴۹ فصاحت و بلاغت رسول اللہ ﷺ
 ۴۵۲ نسب و خویشاوندی رسول اللہ ﷺ
 ۴۵۳ آنچه ضروریات زندگی مستلزم آن است
 ۴۵۷ اخلاق و ادب رسول اللہ ﷺ
 ۴۵۸ عقل و علم
 ۴۶۰ حلم
 ۴۶۲ کرم و گشاده دستی
 ۴۶۳ شجاعت و دلیری
 ۴۶۳ حیا و شرم
 ۴۶۴ حسن عشرت و ادب
 ۴۶۶ مهر و شفقت
 ۴۶۸ وفا و خوش پیمانی
 ۴۶۹ تواضع و فروتنی
 ۴۷۰ عدل و امانت
 ۴۷۱ وقار و جوانمردی
 ۴۷۲ زهد و بی میلی رسول اللہ به جهان
 ۴۷۴ خوف و ترس رسول اللہ ﷺ از پروردگار
 ۴۸۳ معجزات پیغمبر ﷺ
 ۴۸۵ قرآن کریم و اعجاز آن
 ۴۹۷ واز دلائل اعجاز قرآن است
 ۵۰۰ بعضی از معجزات آشکار رسول اللہ ﷺ
 ۵۰۶ فرزندان رسول اللہ ﷺ

۵۰۷	زنهای رسول الله ﷺ
۵۰۷	۱ - خدیجه بنت خویلد
۵۱۰	۲ - سوده بنت زمعه
۵۱۲	۳ - عائشه بنت ابو بکر الصديق
۵۱۴	۴ - حفصه بنت عمر بن الخطاب
۵۱۵	۵ - زینب بنت خزیمه
۵۱۵	۶ - أم حبیبه بنت أبو سفیان
۵۱۶	۷ - أم سلمه
۵۱۸	۸ - زینب بنت جحش
۵۲۰	۹ - جویریہ
۵۲۱	۱۰ - صفیه
۵۲۲	۱۱ - میمونه
۵۲۳	دو زنی که رسول الله ﷺ عقد نکاح با آنان بست و بر آنان داخل نشد
۵۲۴	سراری رسول الله ﷺ
۵۲۵	حکمت تعدد زوجات رسول الله ﷺ
۵۲۶	نامهای رسول الله ﷺ
۵۲۷	روز دوشنبه
۵۲۸	تاریخ هجری
۵۲۸	همراهان رسول الله ﷺ موقع هجرت از مکه به مدینه
۵۲۹	موالی رسول الله ﷺ
۵۳۰	خدمتگذاران رسول الله ﷺ
۵۳۱	نویسندگان رسول الله ﷺ
۵۳۱	فرستادگان رسول الله ﷺ به سوی ملوک و أمراء
۵۳۲	مؤذنان رسول الله ﷺ
۵۳۳	خانه های رسول الله ﷺ

۵۳۴	دارائی های رسول الله ﷺ
۵۳۵	خصائص رسول الله ﷺ
۵۳۶	۱ - آنچه به رسول الله ﷺ اختصاص داشت از واجبات
۵۳۷	۲ - آنچه به رسول الله ﷺ اختصاص داشت از محرّمات
۵۳۸	۳ - آنچه به رسول الله ﷺ اختصاص داشت از مباحات
۵۳۹	خصائص رسول الله ﷺ از فضائل و کرامات
۵۴۰	خلاصه ای از وقائع ده سال هجرت
۵۴۳	تعداد حج و عمره رسول الله ﷺ
۵۴۳	شماره غزوات ایشان
۵۴۵	سریه های ایشان
۵۴۷	أمراء رسول الله ﷺ
۵۵۰	خاتم النبوة
۵۵۱	ذریه رسول الله ﷺ
۵۵۲	أمین سر رسول الله ﷺ
۵۵۲	مستهزئین
۵۵۴	منافقان
۵۵۶	السابقون السابقون أولئك المقربون
۵۵۸	حکایت
	محبتی که خدای متعال در دل فرد فرد این امت برای
	رسول الله ﷺ قرار داده
۵۵۸	است
۵۶۰	ختم مسک
۵۶۶	المراجع
	فهرست



شیخ محمدعلی خالیدی فرزند مرحوم سلطان‌العلماء در خانواده‌ای متدین و متعهد و اهل معرفت و معتبر متولد شد. بعد از فراگرفتن قرآن و دروس مدارس رسمی در مدرسه دینی والد ماجدشان، به تحصیل علم پرداخت. روح کنجکاو او باعث شد که جهت کسب علم به جاهای متعددی سفر کند. بعد از وفات پدر بزرگوارش تدریس و اداره مدارس دینی مرحوم سلطان‌العلماء رحمه‌الله بعهده ایشان محول شد. حدود چهل سال تمام به تدریس انواع علوم پرداخت و شاگردان و دانشجویان بسیاری نزد ایشان کسب فیض نمودند. وضع اخلاقی و تواضع و حلم و استنباط ایشان از احکام اسلامی باعث گردید که علاوه بر تحقیق و پژوهش و تدریس دینی مرجعی معتبر برای مراجعات و رفع مشکلات روزمره عامه مردم شد. بحمدالله توفیق تأسیس مدارس دینی متعددی نصیب‌شان گشته است و شوق و افری برای ایجاد مساجد، آب‌انبارها، درمانگاه‌ها، و تأمین آب شرب بعضی اماکن و عمران دیگر بناها و آثار جاویدان و عام‌المنفعه داشته، بطوریکه نه فقط در جنوب ایران، بلکه در دیگر بلاد اسلامی آثار خیر و نام نیک ایشان مشهود و مشهور است. کثرت مشاغل هیچگاه نتوانست مانع تحقیق و تألیف کتب ارزشمند دینی و علمی به زبانهای عربی و فارسی گردد. و تواضع او نسبت به همه بخصوص اهل علم و تقوی نشان بارز شخصیت ایشان است. خداوند عزت توأم با طول عمر به ایشان عطا فرماید. آمین



انتشارات احسان

فروشگاه شماره ۱: تهران، خیابان انقلاب، رویروی دانشگاه، مجتمع فروزنده، شماره ۲۰۶

تلفن: ۶۹۵۲۲۰۲

فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان ناصرخسرو، کوچه حاج تائب، شماره ۱۱

تلفن: ۳۹۰۲۷۵۰

